



اربعين

موسوم ببستان الناظرين في معرفة الهادين در تعريف ائمه طاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم هست دو اميد و يكي نيست بيم

الحمد لله خالق امشاج النسم. ومولج الانوار في الظلم. ومخرج الموجود من
العدم. والسابق الازلية في القدم. والجواد على الخلق بسوابغ النعم والعوائد
عليهم بالفضل والكرم. احمده على جزيل احسانه. واعوذ من حلول خذلانه
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. الذي عم الخلائق جدواه. وتم حكمه
فيمن اضل منهم وهداه. واحاط بمن اطاعه وعصاه. واستولى على الملك
بعز ابد فحواه. واشهد ان محمدا عبده الكريم. ورسوله العظيم. بعثه والناس
في غمرة الضلالة ساهون. وفي غرة الجهالة لاهون. لا يقولون صدقا
ولا يستعملون حقا. فقام صلى الله عليه وآله فيهم مجدا في انذاره مرشدا الانوار
بعزم ثاقب وحكم واجب. حتى تالق شهاب الايمان وتفرق حزب الشيطان
واعز الله جنده. ونصب خليفته في امته رباعي يا واصف المصطفى والله
لست بنيف. لو قلت في وصفه دهرا ولا تقف له الخصائص في الاكوان
والصحف كالزهرة في شرف والبدر في المشرف. واشتق سبحانه من نور نبيه

نور وليه. هو علي بن ابي طالب وغالب كل غالب مطلوب كل طالب صاحب
اللواء والكوثر. وجعل له مشاركا فيما غاب من الفضل وحضر. مساويا له في
في الفطن والخبر. يقال فلان حسن الخبر والسبر. اذا كان جميلا حسن الهيئة
وثابتا المقام في العقب والاثر وباذلا لنفسه دونه في الخوف والخطر.
الولي الذي لا ينكره الا من ضل وكفر. ولا يشك في علو رتبته الا من في
امره نظر رباعي سارت بانوار علمه السير. وحدثت بجلاله قدره السور.
والواصفون المحدثون غلوا. وبالعجز في علاك اعتذروا. وهو سيد العجم
والعرب. وموضع السر والعجب باشرف الحسب في النسب الهاشمي الام والاب
صلى الله عليهما وآلهما. صلوة لا حد لها ولا منتهى. صلوة ما تتلألأ دهر دهرها
وتنثر بها من بركات مواهبه نثرا. ويكثر عليهم بها من سحائب رحمته نشرا
اما بعد چون ديدم كه جمعي از موافق ومخالف حديث شريف را من حفظ
لامتي اربعين حديثا مما يحتاجون اليه في امر دينهم بعثه الله عز وجل يوم
القيمة فقيها عالما. وبروايت ديگر ولم يعذبه. ونيز در روايت ديگر ومن روى
عني اربعين حديثا كنت شفيعا له يوم القيمة. وايضا بروايت ديگر در وصيت
رسول خدا بعلي مرتضى يا علي من حفظ من امتي اربعين حديثا طلب في ذلك
وجه الله عز وجل والدار الآخرة حشره الله تعالى يوم القيمة مع النبيين و
الصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا. وبطريق ديگر
من ادى الى امتي حديثا واحدا يقيم به سنة ويرد به بدعة فله الجنة نقل
نموده اند وهريك بقدر استطاعت خود راه سعي پيموده اند و اربعيني از احاديث

قلبی فرموده اند تا بان وسیله بدرجه رستگاری فایز گردند بنابراین **بیت**
همین بس که چه من کاسد قماشم که در سلک خریداران باشم خواست که باین
وسیله خود را بدرجه فوز و رستگاری رسانیده و بنوید نبوی خوش وقت
و امیدواری داده در تلو این بزرگواران درآرد که شاید بدستیاری فضل
و رحمت الهی و بفرموده جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله باین شرف
عظمی و عطیهٔ کبری مشرف و مکرم گردد. زیرا که فرموده اند مَنْ طَلَبَ شَیْئاً
وَجَدَّ وَجَدَ. وَمَنْ قَرَعَ بَاباً وَلَجَّ وَلَجَ. ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَآءُ وَاللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ. و هرچند بموجب من صنّف استهدف مورد ایراد ارباب
ادراک و ظرفا میگردد. نهایت مضمون وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ را پیش نهاد
همت نموده از زبان طعن ظریفان معرکه شیطان که کار اکثر ابنای زمانست
در حصن حصین ولای اهل بیت متحصن شده. زیرا که در تفسیر عیاشی از
ابن سنان و او از معصوم روایت کند که فرمودند قال الله لو ان اهل السماء
والارض اجتمعوا علی ان یحولوا هذا الامر من موضعه الذی وضعه الله فیه
ما استطاعوا و لو ان الناس کفروا جمیعاً حتی لا یبقی احد لجاء الله لهذا الامر
باهل یکونون هم اهله ثم قال اما تسمع الله یقول یا ایها الذین امنوا من یرتد
منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین. قال الموالی یجاهدون فی الله و لا یخافون لومة لائم **فردوسی**
نترسم که دارم ز روشن دلی. بدل مهر آل نبی و ولی. بنام نبی و علی گفته ام
گهرهای معنی بسی سفته ام. برین زادم و هم برین بگذرم. ثنا گوی پیغمبر و

حیدرم. و دیگر آنکه **بیت** کی نماید بچشم عشقبازان حسن دوست. گر
مصور فی المثل عمدا کشد تصویر کج. راست باش ای دل مدار از گفتگوی خصم
بیم. کی فتد قرآن ز عزت گر شود تفسیر کج. لهذا و من یتوکل علی الله فهو حسبه
و نام نهادم این رساله را به بستان الناظرین فی معرفة ائمة الهادین مبنی بر مقدمه
و چهل حدیث و خاتمه. پس شروع نمود در مقصود. با توکل بخداوند دو
و حسبی و نعم الوکیل **مقدمه** بدان ای جویای طریق رستگاری و طالب حق جوئی
و کامکاری که چون جناب اقدس باری در بارهٔ فوت رسول عالیمقدار
در کلام خود اخبار بدین نحو فرموده که اِنَّكَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُونَ. ثُمَّ یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ تَخْتَصِمُونَ. و جای دیگر وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلٰی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّٰهَ
شَیْئاً وَسَیَجْزِی الشَّاكِرِینَ. و مراد از شاکرین چنانچه از بعضی اخبار مستفاد
میشود امیر المؤمنین و اولاد امجاد او علیهم السلام و شیعیان ایشانست.
و حدیث شریف متفق علیه نبوی صلی الله علیه و آله که ستفترق امتی
علی ثلث و سبعین فرقة اثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة.
و هم الذین قال الله فیهم الذین یتبعون الرسول النبی الامی **مثنوی** در مثل
یکخانه هفتاد و دو در. جمله شان از دین احمد بی خبر. باب یکدانم بگفت
مصطفی. زانکه فرموده علی بابها. بنابراین چون بنظر تامل ملاحظه نمائی
واجب است که خود را از غرقاب دریای اختلافات مذاهب شتی
تفکر صایب و تامل ثاقب بکنار نجات اندازی **قصیده** دریای اختلاف

انکم

دوستی

چنان موج میزند : کز جستن نجات از ان مرد مضطربست : دانا که در میانه
این بحر موج زن : راهی طلب کند که سوی خلد رهبر است : روشن کنم ترا که
کدام است آن طریق : این پیروی محمد و اولاد حیدر است : حبش طریق جنت و
بخشش ره جحیم : وانا درین میانه زهر دو مخیر است : دارم امید شافع ناجی بود
بحشر : انکو شفیع جنت و ساقی کوثر است : و راه نجات را جناب رسول نموده
بدین طریق که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف
عنها هوی : و بروایت دیکر غرق : و همچنین در حدیث دیکر خطاب بجناب
امیر المؤمنین نموده فرموده اند یا علی فاز من تمسک بک وخاب وخسر من تمسک
وخاب وخسر من تمسک بغیرک و بطریق دیکر فاز متبعک وخسر مکذبک و بنحو
دیکر یا علی انت وشیعتک الفائزون و بنوع دیکر علی مع الحق والحق مع علی
یدور حیث ما دار و غیر این از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله رباعی
در کشور امامت اولوا الامر که بود : کا برد اورا بفضل این قدر فزود : بیشک بوسادهٔ
یقینا که نشست : بر فرش رسول انبیاء که غنود : لهذا اقل خلق الله واحوجهم
الی الله غلام باخلاص خاندان نبوت و امامت العبد الراجی محمد یوسف المخلص
بالتاجی خواست که بدستیاری توفیق حضرت باری نبذی از افتراق امت و
آنرا با چهل حدیث و خاتمه ان بموقف عرض اقدس فضلای کرام و امنای ملک علام
دولت ان نبی و آله الانام برساند چنانکه مرضی نظر کیمیا اثر بوده باشد ان اعتقاد
ثابت و جازم بوده و الا استفاده از جناب مبادی آداب خدام والا شان
ایشان کرده شود و من الله الاستعانة والتوفیق والیه المرجع والتحقیق

پس بدان ای برادر دینی که سبب افتراق امت چند چیز بوده چون ملاحظه
بعضی از کتب و احادیث و سیر طرفین نموده اول شبهه بود مثل شبهه ابلیس
پر تلبیس دوم حب جاه و سروری و ضغاین قلوب و ستمکری سیم بی اعتقادی
بخدا و باز خواست روز جزا چهارم بی پروایی مردم و بی مبالاتی در دین و تامل
نکردن حق از باطل و اغماض عین از حق و ترویج باطل مطلق پس اول شبهه که در
اسلام روی نمود از شومی قول و شبهه عمر بن الخطاب بود که در روز وفات
رسول خدا نمود چنانکه علمای شیعه و سنی اتفاق دارند در وقتی که رسول
صلی الله علیه و آله آزار مرض موت داشت جمعی از صحابه در خدمتش
حاضر بودند که در آنوقت فرمودند ایتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا
لا تضلوا بعدی فقال عمر ان رسول الله قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله
و فی روایة ان المرء لیهجر و کثر اللغط و التزاع فقال النبی صلی الله علیه و آله
قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال
بیننا و بین کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی فرمودند جناب
رسول خدا که بیارید دوات و کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی که
کمراه نشوید بعد از من پس کفت عمر که بدرستی که رسول خدا را درد و آزار
غلبه نموده بس است کتاب خدا برای هدایت ما و در روایت دیکر
انکه هذیان میکوید یعنی از درد والم خطل و بسیار شد میان آنجمع که
حاضر بودند کفتکوی و نزاع تا انکه بلند شد صداها پس فرمود رسول
خدا برخیزید از پیش من که سزاوار نیست نزاع در حضور من پس ابن عباس

هیشه ازین معنی تاسف نموده میکفته که مصیبت وچه مصیبت که حایل شد
میان ما و میان کتاب رسول خدا ربّنا علی نعم ما قال او وصی نبیّ فقال قاتلهم
قد ضل بهم سیّد البشر و ادری ابا بکر اصحابه تولّم بهم وقد اوصی الی عمر
ومنع عمر بسبب چند چیز بوده اوّل عهدی بود که در میان پنج کس پیش از فوت
رسول خدا که در حجّة الوداع که با ابی بکر و ابو عبیده جرّاح و معاذ جبل و سالم
و عمر واقع شده بود چنانچه در کتاب سلیم بن قیس هلالی و در احتجاج شیخ
طبرسی و غیره ثبت نموده اند که جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
فرمودند انّ هؤلاء الخمسة کتبوا بینهم کتابا فتعاهدوا علیه و تعاقدوا فی ظل
الکعبة ان مات محمّد او قتل ان یتظاهروا علی علی فیزوون عنه هذا الامر و نیز
در کافی از ابی عبد الله علیه السلام روایت در قول الله تعالی که فرموده و من یرد
فیه بالحاد بظلم قال نزلت فیهم حیث دخلوا الکعبة فتعاهدوا و تعاقدوا علی کفرهم و جحودهم
بما انزل فی امیر المؤمنین علیه السلام فالحدوا فی البیت بظلمهم الرسول و ولیه فبعدا
للقوم الظالمین دوم سیم حب ریاست و بغض دینی چنانچه روایت نموده صاحب احتجاج
در جواب سعد بن عبد الله القمی رضی الله عنه از حضرت صاحب الامر علیه السلام
در انجا که میفرمایند و امّا ما قال لك الخصم بانهما اسلما طوعا او کرها لم لم تقل
بل انهما اسلما طمعا و ذلك انهما یخالطان مع الیهود و یخبران بخروج محمّد
صلی الله علیه و آله و استیلائه علی العرب الی آخر الحدیث و نیز روایت
کرده صاحب کشف الحق از کتاب فعلت فلا تلم که چون خبر قتل مظلوم شهید
کربلا بعبد الله عمر رسید برخواست و متوجه دمشق کردید تا تنبیه یزید پلید

نماید چون قران بخشم بن رویت نمود عبد الله عمر بعد از تعریفات و تحذیرات
و احادیث در باب جناب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام که از
رسول ایشان شنیده بود بیان نمود و ان طریق خارد و زجر بلیغ نموده یزید پلید
مکتوبی بدست ان پلید داد و چون نکاه کرد دید که خط و مهر پدر ایشان
نوشته که این عهدیست از عمر بن الخطاب بمعاویة بن ابی سفیان بدان
ای معاویه که محمّد صلی الله علیه و آله امر و بحیله و سحر ما را از عبادت لات
و عزی و هبل باز داشت و آورد در سحر بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب
بود من بر همانم که بودم و ترك دین سابق ننموده ام و نکیم و چون محمّد از میان
رفت من چهل کس را برانکیختم تا کواهی دادند بانکه محمّد کفته الائمة من قریش
علی را از خلافت معزول ساختم و خلق را بر بیعت ابو بکر واداشتم و بظاهر
سنت او عمل کردم امّا باطنا بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمّد هرچه
مقدور بود کردم و تا زنده ام میکنم و ترا که معاویه نصیحت میکنم تا مقدور
باشد بر ایشان ترحم نکنی بلکه بجز کشتن راضی نشوی و اکر بتوانی که خاندان
او را بیکباره برداری برداری بظاهر از شرع او تجاوز نکنی تا امت او بر تو
خروج نکنند و بباطن بانچه ترا دست رس باشد دفع ان میکن و زینهار که
که بجنب لات و عزی از دل بیرون نکنی و چون عبد الله عمر ان نوشته را سراسر
بدید مکتوبه یکرداد و همچنین تا چند نوشته از ین زیاد تر و با بسط عبد الله
خاموش کشته بعد از لمحه کفت پدرم هرکز لیزا من نکفت و اکر دانستمی هرکز
ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار طلبیده عطایای زیاد کرفته برکشت و من بعد

پس یزید را

در هر مجلسی که نشستی کفتی ما قال ابن الاصفر شعراً لوددت انی
مشارک له فی قتله و مکتوبات ملعون را چنانچه کسی خواهد قاضی زاده
کرهرودی و صاحب کتاب کامل بهائی و محمد شهر آشوبی در کتاب مثالب
النواصب و بلادری در کتابش هر یک بنوعی و بروایتی نقل کرده اند و چون
طولی دارد قلمی نکشت و مکتوب محمد بن ابی بکر بمعاویهٔ ملعون و جواب
آن مشهور است چون بنده یابنده است لعنهم الله تعالی ابد الابدین مثنوی
بنازم از آن کلام و کفتار در حق نبی و آل اطهار آنکس که عقیده اش چنین است
او مرتد و کافر و لعین است پس اکر بیت زاعدای دین که تبرا کنی مقامست
بمرتبه مراعی کنند و چون مناسبت تمام دارد قلمی میکرد و آنچه صاحب مجالس
المؤمنین از نقل محمد شهرستانی در اول کتابش نقل نموده آنکه چون عالم
مقر طوایف امم و محل اجتماع اصناف بنی آدم و مکان تحاسد و تنازع
ایشانست در هر بینش و کمر و نظر هر یک بحکم آنکه حب الشیء یعمی و یصم بر
اقتضای مشتهای طبع خود مقصور و نفوس ایشان بهوا و هوس و حب
جاه و ریاست مجبول و مفطور لاجرم جهت ترویج مطلوب خود احداث
شبهات نمایند و بسبب آن در ورطهٔ استبداد و استکبار در آیند و اول
شبههٔ ابلیس پر تلبیس است و منشا آن صدور آن استبداد بود برای خود
در مقابلهٔ نص الهی و استکبار او بمادهٔ آفرینش خود که آتش بود بر مادهٔ
آفرینش آدم علیه السلام که کِل بود حیث قال انا خیر منه خلقتنی من نار
و خلقته من طین و ازین استکبار و استبداد هفت شبهه او را ناشی شد

و بعد از وی در سایر خلایق آن شبهات سرایت نمود و آن هفت شبهه
در آخر کتاب ان شاء الله تعالی عرض خواهد شد تا آنکه بعد از غروب
آفتاب نبوت هر یکی بعضی از آن شبهات در نفوس علمای آن پیغمبر و اصحابش
بدید آمده هر کدام از ایشان آنچه مناسب استعداد ایشان بود بر آن
میلی و محبتی تمام داشتند و از آن کرفتند و دلیل کفتن برای اثبات آن مطلب
آغاز نمودند و کتب خانها از ادلهٔ عقلی و نقلی پر ساختند و از کلام پیغمبر خود
آنچه موافق اعتقاد ایشان نبوده تاویل کرده با اعتقاد خود راست کردند
و هر چه تاویل نتوانستند کرد متشابه نام نهادند و آنچه حق بود پس پشت خود
انداختند و بجست و جوی آن نپرداختند لهذا همچنانکه افتراق در میان
امم سابقه واقع کشته و بحکم حدیث ستفترق امتی در امت پیغمبر ما نیز واقع شد
روز بروز زیاده تر کردید تا عدد امهات بهفتاد و سه فرقه رسید چه منتسبان
ملت احمدی چون آفتاب رسالت بحجاب غیبت متواری و محتجب کشت ظلمت هوا
اندک اندک از مفر استتار بر روی اشتها را آمده مزاج قلوب ایشان از حد
اعتدال وی بانحراف نهاده مخالفت و اختلاف ظاهر تر میشد و هر روز
ظلمات حب جاه و پیشوایی و آرزوی امامت و فرمان روایی در دماغ علما
و عظما بلکه اخلاف هر طایفه زیاده میکشت و از متقدم بمتاخر منتقل میشد
و ظلمات آن قرناً بعد قرن متراکم تر میکشت تا بنا بر آیهٔ کریمه ظلمات بعضها
فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها بحد بغی و ضلالت و خصومت و جدال
انجامید و مذاهب بدع و ضلال از جبریه و قدریه و معتزله و اشعریه و

ناصبیه وحشویه از ارباب حدیث وغیرهم ظاهر گردید ووبال آن تا
بنا من که خواهد رسید وتفصیل این شبهات که منشأ اشتباه اهل
بدع وضلالست با دفع آن در کتب اهل کتاب مذکور و در مصنفات
علمای ملت احمدی مسطور است انتهی کلامه و برآنکه محمد مسلم بخاری کتابی
در بیان ادیان بتاریخ سنه چهارصد و هفتاد و یک قلمی نموده و در آنجا
بعد از ذکر شبهات ابلیس ملعون میگوید که هیچ شکی نیست که این شبهات
که در میان مردم است همه از شیطان رجیم است و از وساوس اوست
و آن ملعون بعد از آنکه مشرف شده بمخلوق بودن و بندگی انکار کند
بخدا و هوای خود را در برابر نص او رد و آنهایی که با انبیا و اوصیا مجادله
نمودند همه از شبهات ابلیس برخاسته و راقم گوید حاصل کلام همه آنکه تکلیف
را از خود رد کنند و در بیابان خودسری و هوا پرستی چرا نمایند و بعد از
گفتگوی بسیار میگوید مقدمه چهارم در بیان اول شبهتی که در ملت
اسلام روی داد و آنکه آن شبهه از کجا خواست و مصدر و مظهر آن که بود
بعد از گفتگوی بسیار که منافقان با پیغمبر آخر الزمان کرده اند و ایرادهایی
که گرفته اند میگوید که اینها در دور آنحضرت بود با وجود آنکه در حیات بود
و با قوت و شوکت بود و منافقان با او مخادعه میکردند و اسلام بظاهر
مینمودند و نفاق در ضمیر پنهان داشتند در هر وقتی منافقی ایشان آشکارا
میشد بآنکه بر حرکات و سکنات او علیه السلام اعتراضی میآوردند تا آن اعتراضها
بر مثال تخم شد و از آن شبهها هیچ گشت پدید آمد و اما آن اختلافات که

در مرض و بعد وفات او علیه السلام میان صحابه افتاد خلافهای اجتهادی
بود چنانچه باز میگویند و غرض ایشان در آن لحن بود تا مراسم شرع و منهاج
دین بان پای دارند مخفی نماند که این حرد اند در تعصب در آمده اینجا که میگوید
ان اختلافات از روی اجتهاد بود غافل مشو بعد میگوید و اول منازعی که در
بیماری او صلوات الله علیه و آله افتاد چنانکه محمد بن اسمعیل بخاری از
عبدالله عباس رضی الله عنه روایت میکند آن بود که آن بیماری که پیغمبر
صلی الله علیه و آله در آن وفات یافت بر وی سخت شد گفت دوات و کاغذی بیارید
تا بسوی شما چیزی بنویسم که پس از من بیراه نشوید عمر گفت رنج بر پیغمبر خدا
غالب شده است حسبنا کتاب الله و انجمن بان رفت تا پیغمبر علیه السلام گفت برخیزید که
در پیش من منازعت نشاید کردن ابن عباس گفت مصیبت آن مصیبت بود
که ما را از نامه رسول خدا بیوکند و خلاف دوم آن بود که در آن بیماری گفت
علیه السلام جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه قومی گفتند امتثال امر
پیغمبر علیه السلام بر ما واجب باشد و اسامه از مدینه بیرون شده بود
و قومی گفتند بیماری پیغمبر سخت شده است دل ما بار ندهد که در
حالت چنین ازو جدا شویم و فرصت از دست دهیم صبر کنیم تا کار
او بچه رسد و من این دو منازعت بدان آوردم که مکر مخالفان آن را از
خلافها شمرند که در کار دین اثر کند و آن خود چنان بود اگرچه غرض در آن
همه اقامت رسوم شریعت بوده است در جای چنانکه دل همه میل زیاد
و تسکین فتنه در وقتی چنانکه کارها با گونه دیگر میشد خلاف سیم در ممات

او علیه السلام از بود که عمر گفت هر کس که گوید که محمد بمرد او را بدین شمشیر
که در دست دارم بکشم او را باسمان بردند چنانکه عیسی ابن مریم را
علیه السلام بردند و ابو بکر گفت هر کس که محمد را می پرستید او بمرد و
هر که خدای محمد را می پرستند او زنده است که نمیرد و این آیه بخواند
وما محمد الا رسول تا آخر آیه که در صدر کتاب قلمی شده تا مردم با او
سخن او آمدند و عمر گفت گویا من این آیه نخوانده بودم تا این ساعت که
ابو بکر بخواند خلاف چهارم در موضع دفن او بود علیه السلام مهاجران
اهل مکه چنان میخواستند که او را بمکه برند زیرا که آنجا زاده بود و
بنای اهل و موضع رحلش مکه بود و انصار اهل مدینه میخواستند
که او را بمدینه دفن کنند که دار الهجره او بود و جماعتی چنان میخواستند
که او را به بیت المقدس برند که گورهای پیغمبران آنجا بود و پیغمبر علیه السلام را
از آنجا بمعراج برده بودند پس بحکم این خبر از او علیه السلام روایتست
که الانبیاء یدفنون حیث یموتون بران اتفاق کردند که بمدینه دفن
کنند خلاف پنجم در امامت بود و بزرگترین خلافی میان امت خلاف
امامتست و در اسلام چندان شمشیر در تمهید قاعده دین بر نکشیده اند
که در هر زمانی بر امامت کشیده اند پس میان مهاجر و انصار خلاف
شد انصار گفت منا امیر و منکم امیر و اتفاق بران کردند که سعد بن
عبادة انصاری را امیر نمایند بو بکر و عمر استدراک آن نموده در حال
بسقیفه بنی ساعده حاضر شدند عمر گفت بعد از آن من در راه سخن تزویر

میکردم چون بسقیفه رسیدم خواستم بگویم بو بکر گفت ها آنچه
میگویی یا عمر خدا برا حمد و ثنا گفت و هر چه من با خود اندیشیده
بودم برخواند پنداشتی از غیب خبر میداد پس پیش از آنکه انصار بسخن
مشغول شوند من دست باو دادم و با او بیعت کردم و مردمان بیعت
نکردند و فتنه بنشست الا آنکه بیعت بو بکر چیزی ناگاه بود و خدای تعالی
از شر او نگاه بداشت هر که بمثل او معاودت کند او را بباید کشتن
راقم گوید بعد از عذر خواستن صاحب کتاب از طرف پدرش عمر میگوید
انصار از دعوی خویش ساکن شدند و وقتی که بو بکر گفت الائمة من قریش
این بیعت نشست که بسقیفه رفت چون بو بکر با مسجد آمد مردمان
نزدیک او نشستند و مثلش با او برغبت بیعت کردند مگر جماعتی از بنو هاشم
و بو سفیان از بنو امیه و امیر المومنین علیه السلام بتجهیز و دفن پیغمبر
علیه السلام مشغول بود چنانکه او علیه السلام فرموده بود و ملازم
گور او بود بی منازعت و مدافعتی که در ان با او رفت خلاف ششم
در فدک بود که فاطمه علیها السلام در ان دعوی میکرد که از پیغمبر علیه السلام
چه بمیراث و چه بملکیت باو میرسد تا روایتی مشهور از پیغمبر بیاوردند
که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و او را از ان دفع
کردند خلاف هفتم در مانعین زکوة بود که خالد ایشان را کشت و غارت
نموده آوردند تا آخر عمر در خلافت خود باز پس گرفت زنان حامله از مرد
و باهلش که زنده مانده بودند پس دادند و آن نیز طولی دارد خلاف هشتم

در نص ابو بکر بود بر عمر در وقت رفتن بخلافت تا مردمان گفتند درشت
خوی دینی را بر ما والی کردی تا ابو بکر گفت اگر خدای من روز قیامت از
من پرسد گویم بهترین ایشان را بر ایشان والی کردم و آن خلاف بر خواست
و در روزگار هر دو خلافهای بسیار واقع شد عمر و ضعش بجوع با
کرد خلاف نهم شوری بود تا اتفاق بعثمان کردند و کارهای او شمرده
در بعضی از آن عذر از جانب عثمان میگوید چون طولی داشت و از
از مطلب میماند و این هم گنجایش همه آنها را ندارد لهذا ترک نمود و از برای
تنبیه ظاهر اکافی باشد و علمای امامیه خود اتفاق دارند پس هر گاه موافق
و مخالف قایل شوند بانکه بدین بها تنها امامت را ربوده‌اند و باین گفتگوها
متمسک شدند پس همچنانکه ابلیس پر تلبیس شبهه نمود در برابر نص خدا
و داود همچنین عمر بن الخطاب شبهه نمود در وقتی که فرمودند ائتونی بدوات
و قرطاس تا آخر انما یلعون گفت حسبنا کتاب الله و نیز گفت ان الرجل
لیهذی و فی بعض لیهجر و این قول بدان ماند که شخصی مریضی کور سوادی
داشته که عبارت را نتواند خواند چه جای فهمیدن گوید کتاب طبی هست
بس است از برای مداوا و رجوع بطبیب احتیاج نیست معلوم است که
چنین کسی از کتاب طب چه بهره دارد و چه مداوا خواهد کرد و خود
شنیدی که میگوید هرگز این آیه نخوانده بودم و در کلاله پریشان سرگردان
باشد و چراگاه خود شان ندانند بچه خلافت را شایند پس چگونه
کتاب خدا کافی باشد هر گاه مفسّران نباشد این همه فسادها

ناشی میشود و هر کس برای خود تفسیر میکند و برای مدعای خود تأویل
مینماید پس ناچار است از مفسر و نگهبانی که زیاد و کمی در آن ننماید و
برای و مدعای خود تفسیر نکنند تا تغییر در دین خدا واقع نشود که اگر
احتیاج بامام و مفسر نبود اینهمه اختلاف واقع نمیشد و چون واقع
شد معلوم است که سببش اطاعت ننمودن بر رسول ثقلین است و
فرا نگرفتن از آنها است روایتی مشهور و در کتابها مسطور است که مردی
شامی از شام برخواسته آمد بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفت
مردی ام عالم و آمده ام که با اصحاب تو مباحثه کنم پس آنجناب فرمودند
که کلام تو از حضرتست یعنی رسول یا از جانب تست شامی گفت بعضی
از آن حضرت رسول است و بعضی از من آنجناب فرمودند پس که تو شریک
حضرت رسولی و با او دعوای شرکت میکنی گفت نه فرمودند وحی بتو
از جانب خدا آمده گفت نه فرمودند فرمان برداری تو بر مردمان واجبست
همچنانکه فرمان برداری حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر مردمان
واجب بود گفت نه راوی گوید که آنجناب روی بمن آورده فرمودند
این مرد پیش از آنکه حرف زند بر خود حجت قایم میکند بعد از آن فرمودند
که نگاه کن اگر در بیرون این خیمه کسی باشد از اهل علم کلام او را طلب کن
راوی که یونس بن یعقوب باشد بعد از حاضر نمودن چند نفر و شروع
در بحث نمودن حضرت سر از خیمه بدر کرده نگاه نمود هشام را آید و دید
فرمودند هشام و رب الکعبه و چون هشام بن الحکم پیش آمد و داخل شد

با انکه در آن مجلس جمعی حاضر بودند که در سن از وی بزرگتر بودند آنحضرت
او را پیش خوانده جای داده و رو بشامی کرده فرمودند که این مرد ناصر ماست
بزبان و دل با این پسر حرف بزن و گو با مدعای آنجناب این بوده بحث
انداختن با هشام که با وی بفهماند که اطفالی که در مجلس ما میباشند ترا
میتوانند ملزم کرد چه جای مردان تا انمرد بر جهل خود بیشتر مطلع شود
الحاصل پس شامی متوجه هشام گشته گفت میخواهم با تو در امامت این شخص
گفتگو کنم و اشاره بجانب حضرت نمود چون هشام این سخن از و شنید
برخود بلرزید و گفت یا حضرت الله تعالی بر این خلق مهربان تر است
یا این خلق بر خود شامی گفت بلکه حضرت الله تعالی مهربان تر است
هشام گفت مهربانی الله تعالی نسبت بمردمان در دین و مذهب چه چیز
تواند بود شامی گفت این که خلقانرا تکلیف کرده و اقامت حجت و دلیل
نموده بر انچه ایشانرا تکلیف بان فرموده هشام گفت ان حجت و دلیل
کدامست شامی گفت ان حضرت رسالتست که حضرت حق تعالی
او را از جانب خود فرستاده بود هشام گفت بعد از رحلت آنجناب
از دار دنیا حجت کدام تواند بود شامی گفت بعد از آنحضرت کتاب
خدا و سنت او هشام گفت یا کتاب و سنت رفع اختلافی که در
میان خلقست میکند شامی گفت بلی هشام گفت پس چرا میان ما
و تو اختلافست و تو از شام امده که با ما بحث کنی و گمانت اینست که
رای تو در دین بس است و حال انکه اعتراف داری که رای هر کسی چیز بست

وبك رای دو مختلف را بر یك قول جمع نمیکند سخن هشام که باینجا رسید
شامی بهراکت شد و سر در پیش انداخته بدریای فکر غوطه ور شد
و سر بالا نمیکرد حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند چرا حرف نمیزنی
شامی گفت اگر بگویم ما و شما را اختلافی نیست مکابره کرده باشم و اگر گویم
قران و حدیث رفع اختلاف میکند چون توانم گفت و حال انکه چنین اختلافی
در میان هست و لیکن اگر او راضی میشود که بحث را از سر بگیریم و من نیز
انچه او از من پرسید با او مباحثه میکنم آنجناب فرمودند که بگو او در میان
و جواب مهیا دارد پس شامی خطاب بهشام نموده گفت حضرت الله تعالی
مهربان تر است یا خلق بخود هشام گفت بلکه حق تعالی مهربان تر است
شامی گفت ایا الله تعالی از برای خلق دلیلی مقرر کرده و حجتی ظاهر ساخته که
بسبب ان رفع اختلاف از میان ایشان بشود هشام گفت بلی شامی گفت
ان کدامست هشام گفت در ابتدای شریعت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بود و بعد از ان حضرت غیر او شامی گفت ان غیر کدامست
هشام گفت پیش ازین زمان یا درین زمان شامی گفت در این زمان
هشام اشاره کرد بحضرت و گفت هذا الجالس یعنی اینکه نشسته است
که ما را خبر میدهد از اسمان و زمین و از هر چه بپرسیم بعلمی که بمیراث
دارد انرا از پدر و جد تا رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین شامی گفت
اینمعنی چون بر من ظاهر تواند شد و از کجا معلوم من شود که او صاحب
این مرتبه عظمی است هشام گفت انا اینکه سؤال کنی از و انچه خواهی

شامی گفت دیگر عذری نیست بر من که بپرسم پس جناب حضرت فرمودند
که من زحمت سؤال را از تو برمیدارم و خبر کنم ترا از راه تو و از سفر تو و شروع
نموده فرمودند که تو در فلان روز از خانه خود بیرون آمدی و فلان چیز
خوردی و فلان کار کردی و هر کدام را حضرت میفرمود شامی تصدیق می نمود
و بعد از آن شامی گفت اَسْلَمْتُ بِاللهِ السّاعَة یعنی حالا بخدا قسم مسلمان
شدم آنحضرت فرمودند بگو آمَنْتُ بِاللهِ السّاعَة یعنی حالا بخدا قسم ایمان
آوردم بدانکه ازین حدیث ظاهر میشود که فرقی میان اسلام و ایمان هست
همچنانکه از آیهٔ کریمهٔ قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰکِنْ قُولُوا اَسْلَمْنا ظاهر است الحاصل
شامی گفت راست فرمودی و گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً
رَسُولُ اللهِ وَاَنَّکَ وَصِیُّ الْاَنْبِیاءِ وَوَصِیُّ جَدِّکَ رَسُولِ اللهِ وبدانکه آنچه از
احادیث نبوی و معراجیه و غیر آن ظاهر است فرق میان اسلام و ایمان
آنست که اسلام عبارتست از اقرار نمودن بخدا و رسولست و آن باعث آنست
که ایمنست از کشته شدن و تاراج مال و زن و فرزند او و راست هر چه نظام
مسلمانان و مؤمنانرا است از غنیمت و احکام و غیر آن اینست حاصل او در
دنیا و در آخرت نصیبی نیست ورا و ایمان آنست که اقرار کند بزبان و دل
بخدا و رسول و وصی رسول و جمیع ما جاء به النبی و بجا آورد آنچه را امر نموده است
بجا آوردن آن و ترک نماید آنچه را فرموده باشند ترک آنرا و با وجود اینها
دوست باشد با دوستان خدا و رسول و وصی و دشمن باشد با دشمنان
خدا و رسول و وصی اگر همه پدر و مادر و جد و برادر و خواهر بوده باشد

اینست مجملی از تعریف اسلام و ایمان الحاصل و قطب الدین انصاری شافعی
در مکاتیب خود ذکر نموده که راه نمی رهنما نمیتوان رفتن و گفتن آنکه کتاب الله
و سنت رسول الله در میانست بمرشد چه حاجت بآن ماند که مریض گوید کتب
اطبا هست چرا رجوع باطبا باید کرد این سخن خطاست برای آنکه فهم
فهم کتب طب نمیتواند کرد و استنباط از آن میسر نیست پس لابد رجوع
باهل استنباط میباید کرد که وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَاِلیٰ اُولِی الْاَمْرِ
مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی صدور اهل علمست که
بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ نه بطون دفاتر چنانچه
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند انا کلام الله الناطق انتهی کلامه
جزاه الله ما علیه و همچنین ظاهر است از کلام غزالی که مشهور بامام الحرمین است
که قدری براه انصاف نموده و ابن حجر در کتاب صواعق محرقه نیز اشاره
بآن کرده و علامه تفتازانی در حاشیه شرح تجرید تمام تر نموده چنانچه
بعد از این در موضعش نقلی خواهد شد ان شاء الله تعالی و غرض از ایراد
اینها آنست که بدانی که دوست و دشمن همگی متفق اند بر خوبی اهل بیت
نبوت و اهلیت و قابلیت و حقیت ایشان و بدکرداری و نااهلیت و ناقابلیت
دیگران بلکه باساءت میلاد و فساد اعتقادات ایشان پس حقیقة از آن وقت
الی یومنا که هزار و صد و نوزده بوده باشد تا روزی که جناب حضرت صاحب
الامر بدولت متصل الابد ظاهر مشرف شوند و همه دنیا را ایکی کند هر فساد
و تباهی و ضلالت و گمراهی و دزدی و روسیاهی در میان امت حضرت

رسالت پناهی ظهور نموده وخواهد نمود حتی واقعهٔ هایلهٔ کربلا بسبب و
علت تغلب ایشان بوده کفا نم هذا اثما وعدوانا وبغضا وعصیانا
وانچه در تاویل اعمال واقوال ان بدکرداران غولان بادیهٔ ضلالت وعدوان
وافعال ناپسندیدهٔ ان ملعونان از پیروان واتباع واشیاع ایشان
منقول است بعینه مانند شبهات تلبیس پر تلبیس ووسواس الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس موجب اضلال عقول
ضعیفه وارای باطله است یهدی الله لنوره من یشاء والله متم نوره ومن
لم یجعل الله له نورا فما له من نور وعلی هذا القیاس حال باقی اقوال و
افعال خسران مال اشباه وامثال ایشان نسبت بال عدیم المثال رسول
ایزد متعال پس اکر نزول بعضی از ایات قرانی وکلمات شریفهٔ فرقانی را در
ایشان بایشان منسوب سازند یا بعضی از احادیث در اثبات علو قدر
وسمو فضل خود از لسان حقایق بیان رسول حضرت منان افترا ووضع
نمایند همچنانکه کردند یا معانی ایات واحادیث را از معنی خود بکیبالند
عاقل منصف تعجب نمینماید واز راه بدر نمیرود وکول ان ملاعین را نمیخورد
وتاویلات کاسدهٔ ایشان وتسویلات فاسدهٔ پیروانشان از مقولهٔ تاویل
عمر در حال نزع ابی بکر وزیر حجاج پر لجاج است چنانکه فریقین روایت
نموده اند در کتاب هلکت فلانه که محمد بن ابی بکر کفت پدرم در وقت
نزع وسکرات در حضور من وخواهرم عایشه وبرادرم عبد الرحمن
وعمر بن الخطاب میکفت که محمد وعلی اینجا حاضر شده اند ومرا بدوزخ

بشارة ونوید میدهند وصحیفهٔ در دست محمد است وعهدهای ما در
انجا ثبت است وبر من میخوانند ومیکوید مرجع ومقر تو وعمر وعثمان ومعاذ
جبل وسالم مولای حذیفه وابو عبیدهٔ جراح دوزخ است عمر کفت انه
لیهجر این را بکسی مکویید تا بنوهاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز نموده کفت
ای عمر من هذیان نمیکویم نه من در غار بودم با محمد واو کفت در جستهٔ سفینهٔ
جعفر را می بینم که در دریا جاریست ومن کفتم یا رسول الله من نیز میخواهم
به بینم او دست بچشم من مالید من نیز مشاهده نمودم وبعد از ان در مدینه
انحال با تو کفتم تو کفتی ساحر است اما اکنون بر من روشن شده که بسبب ان
اعتقاد فاسد وظلمی که بر اهل بیت او کردیم معذب ومعاقب خواهیم بود و
بدی عاقبت بر ما محقق شد عمر بخندید وکفت هذیان میکوید وبرخواسته
با برادرم عبد الرحمن بیرون رفت پس من کفتم ای پدر بکو لا اله الا الله
کفت بخدا نکویم ونمیتوانم کفت که دوزخ وتابوت نمیکذارند کفتم چه تابوت
کفت نمی بینی تابوتیست در زیر همهٔ طبقهای دوزخ دوازده کس در ان تابوت
یکی من ودیکری عثمان وعمر ومعاذ جبل وسالم وابو عبیدهٔ جراح وجای
ان عنق است واز شدت حرارتش دوزخ تابیده میشود کفتم یا ابت
تهذی قال والله ما اهذی لعن الله ابن صحاکه الحبشیه هو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین پس زاری کرد وواویلاه و
واثبوراه کفته رو بر زمین نهاده بجهنم واصل شد لعنة الله علیه لعنة
وبیلا وهمچنین حجاج ملعون در حین احتضار میکریست وتاسف

میخورد بر کردهای زشت خود و زیرش در برابر گفت سبب گریه امیر کبیر
چیست حجاج از سر تأسف تمام گفت بنا بر انواع ظلم و ستم که بطوایف
امم خاصه بالولاد خلاصه بنی آدم و اهل بیت مطهر مکرم و ذریه طیبین
پیغمبر هر دو عالم کرده‌ام و وزیر بر سبیل تسلیه و خوش آمد گفت هر عملی که
که امیر جلیل ما در مدت عمر خود کرد جملکی واضح است که بحجت و دلیل بود
حجاج در جواب گفت که اگر فردای قیامت نیز من امیر و تو وزیر خواهیم بود مطلق
العنان خواهیم شد و آن دلیلها و حجتها رواج خواهد یافت و الا چنانکه
نزد ما امروز ظاهر میشود تن امیر و وزیر هر دو در بوته عذاب الیم و عقاب مقیم
با آتش سوزان جحیم ابد الآباد خواهد سوخت و نیز حکایت عمر سعد نحس
نحس است چنانچه شاعری مضمون شعر او را بسته شعر کشت واقع بن
ارجاد شد در هر دو کار که از این هر دو بفکرم بجدای کونین آن یکی تولیت و
سلطنت و ملکت ری و آن دیگر اثم و عقاب و خطر قتل حسین قتل آن جو
نار است و مرا طاقت آن نبود لیک ذری همت مرا قرة عین آتش قتل حسین
نسب ری دولت نقد هیچ عاقل ندهد دولت موجود بدین و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون و بالجمله تمسکات ایشان و پیروانشان بچنین
تاویلات فاسده و تعلیلات کاسده بنا بر آنست که چون اظهار شعار
جاهلیت که نصب العین آن ملاعین بوده لهذا ظاهر خود را باسلام ظاهری
آراسته نیرنکی چند با خلق خدا باختند و حدیثی چند وضع نموده تا خلق را
بضلالت و جاهلان قوم را در چاه التباس و اشتباه انداختند و اکثر

منافقان

منافقان قوم نیز دست با ایشان یکی کرده بواسطه طلب جاه و حب مال
و ریاست و بعضی بسبب عداوت و تعصب و حمیت بنا بر آنکه پدرانشان
و اعمامشان و اخوانشان و اقوام ایشانرا آن حضرت بزرگوار کشته بود در معارک
جدال و خواستند که بدین وسیله انتقام از آن مفخر اهل اسلام و آن
برگزیده خدا و نور حدیقه مصطفی و اهل بیت نبوت و امامت کشیده
لهذا انتهاز فرصت جسته علم مخالفت و مخاصمت برافراختند و قول خدا را
کان لم یکن انگاشته در پس پشت انداختند و بعضی بنا بر بی مبالاتی
و دنائت طبع و کاسه لیسی و خوش آمد و لئیمی و بددلی و جبن و غیر ذلک
از عللها متوجه امر دین نگشته نظر بظاهر دنیا داشتند و حق از
باطل تمیز ننموده پیرو غولان ضلالت ضال گشتند چنانکه روایت کرده
علامه حلی علیه الرحمه در جزو دویم عدد القویه لدفع المخاوف الیومیه کتب
الحسن البصری الی الحسن بن علی علیهما السلام اما بعد فانتم اهل بیت
النبوة و معدن الحکمة و ان الله جعلکم الفلک الجاریة فی اللجج الغامرة
یلجی الیکم اللاجی و یعتصم بحبلکم القالی من اقتدی بکم اهتدی و من تخلف
عنکم هلک و غوی و انی کتبت الیک عند الحیرة و اختلاف الامة فی
القدر لیفضی الینا ما افضاه الله الیکم اهل البیت فناخذ به فکتب الیه
الحسن بن علی علیهما السلام اما بعد فانا اهل بیت کما ذکرت عند الله و عند
اولیائه فاما عندک و عند اصحابک فلو کنا کما ذکرت ما تقدمتمونا و لا
استبدلتم بنا غیرنا و لقد عمری ضرب الله مثلکم فی کتابه حیث یقول

اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر هذا لاولیائک فیما سألوا
ولکم فیما استبدلتم ولولا ما اریده من الاحتجاج علیک وعلی اصحابک
ما کتبت الیک بشیء مما نحن علیه ولئن وصل کتابی الیک لتجدن
الحجة علیک وعلی اصحابک مؤکدة حیث یقول الله عز وجل افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون فاتبع
ما کتبت الیک فی القدرة پس دانسته باش که درین خلافی نیست که عرب
از عجم وهاشمی از اموی وطالبی علوی از هاشمی وفاطمی از علوی بهتر
وحسینی از حسنی فاضلتر وبرجوع‌تر وفضیلة هر یک بدیگری از راه
نسبت رسول است باو که هر که برسول در ظاهر وباطن نزدیکتر است بهتر
وهر که بهتر بامامت وسرکردگی سزاوارتر وامت باید باو اقتدا نمایند
بنابرین روزی رسول خدا نظر خیر منظر بجناب شاه شهدا حسین
شهید کربلا نموده فرمودند هذا امام ابن امام اخو امام وابو ائمة
تسعة تاسعهم قائمهم یعنی این امامست وپسر امامست وبرادر امامست
وپدر نه امامست که نهمین ایشانست وحدیث ان هذا الامر لا ینقضی
حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش وهمچنین لا یزال
الدین قائما حتی تقوم الساعة یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم
من قریش اتفاق موافق ومخالفست پس متفق علیه تلقی بقبول
اولیست نه مختلف فیه واز این ظاهرتر وصریح‌تر چه چیز تواند بود
رباعی گر منزل افلاک شود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

ایشان قائم

چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو وسعیهای بی حاصل تو وصاحب
کتاب نصوص نقل نموده از عبدالله بن مسعود واو از رسول خدا که الائمة
بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین التاسع مهدیهم ونیز اهل سنت
از ابو سعید خدری روایت نموده اند واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که فرمودند الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین التاسع
قائمهم فطوبی لمن احبهم والویل لمن ابغضهم وباز صاحب نصوص نقل
نموده از عمر بن الخطاب که او گفت انی سمعت رسول الله صلی الله علیه
وآله الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین ومنا مهدی
هذه الامة من تمسک من بعدی بهم فقد استمسک بحبل الله ومن
تخلی منهم فقد تخلی من الله واز این قبیل ونزدیک باین احادیث در طریقه
عامه بسیار واز خاصه پدر بر پسر نص نموده واحدا بعد واحد هر که
خواهد باکمال الدین واتمام النعمة وکشف الغمة فی الحیرة واثبات الرجعة وکتاب
کافی وبصائر الدرجات وغیر آن رجوع نماید پس عاقل منصف مخلا بالطبع
شده عقل خود را قاضی کند هر آینه حق را پیدا نموده تابع خواهد شد که اگر
تعصب را وا گذارد وبتقلید پدر ومادر واجداد یا پیر واستاد کورانه
راه رود واکتفا نماید یقین که هرگز بحق فایز نشود وراه نجات را پیدا نکند
زیرا که رسول انام علیه الصلوة وعلیه السلام وعلی آله الاکرام فرمودند
من کان فی قلبه حبة من خردل من عصبیة بعثه الله یوم القیمة مع
اعراب الجاهلیة وحضرت صادق علیه السلام میفرمایند من تعصب عصبه الله

بسما بزمن نار و جناب سید الساجدین علیه السلم میفرمایند لم یدخل الجنة
حمية الا حمية حمزة بن عبد المطلب وذلك حين اسلم غضبا للنبي صلى الله
عليه وآله في حديث السلى الذي القي على النبي صلى الله عليه وآله پس تعصب
که سزاوار ایشان باشد از و چه بهره توان برد پس در همه حالت تعصب را
باطل باید دانست و دست از و باید داشت بدانکه هیچکس را پدر و برادر
بشیر و نذیر نیست و سراج و منیر نبوده اگر کسی را صدیق گویند از بهر آن
گویند که تصدیق ایشان کرده و اگر فاروق گویند از بهر آنست که فرق میان
ایشان و اعدای ایشان نموده و مهاجران که بسوی ایشان هجرت کرده و
انصاران که ایشانرا نصرت داده و صحابان که در خدمت ایشان استقامت
نموده و حرام آنچه ایشان حرام نموده اند و حلال آنچه ایشان فرموده اند
شریف بشرف ایشان شریفست مطیع بسبب اطاعت امر ایشان مستحق
ثوابست عاصی بخلاف امر ایشان معاقب است حوض کوثر برای ایشان و
شیعیان ایشان شفیع عاصیان جد ایشان و خود ایشان حیدر کرار پدر
ایشان بضعه رسول خدا فاطمه زهرا مادر ایشان حمزه اسد الله عم جد
و پدر ایشان جعفر طیار عم ایشان ابراهیم و عبد الله و قاسم خال ایشان
خدیجه کبری جده ایشان و فاطمه بنت اسد جده دیگر ایشان پس آنانکه
برسول و اهل بیتش ایمان آوردند از ایشان و با ایشانند هر جا باشند
و هر که عاصی شود در ایشان کافر باشد خون و مال او مباحست و
فرزندان او بندگان اتباع ایشان باشند پس هیچ فضیلتی و مکرمتی

از برای خلق نگذاشتند الا آنکه اصل ایشان باشند هر که را فضیلتی و مکرمتی
باشد از طفیل رسول و اهل او باشد چنانچه ابن سکان از ابی عبد الله علیه السلام
نقل نموده که فرموده اند نحن اصل كل خير ومن فروعنا كل بر فمن البر التوحيد
والصلوة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد
الجار والاقرار بالفضل لاهله وعدونا اصل كل شر ومن فروعهم
كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة واكل
مال اليتيم بغير حقه وتعدي الحدود التي امر الله وركوب الفواحش ما ظهر
منها وما بطن والزنا والسرقة وكل ما وافق ذلك من القبيح فكذب من زعم انه
معنا وهو متعلق بفروع غيرنا مجمل معنی کلام آنجناب آنست که اصل خیر
ماییم و خیرهای مذکور و غیر آن از فروع ما اند و اصل هر شر دشمنان
ایشانند و شرهای مذکور و غیر آن از فروع دشمنان ایشانست
پس دروغ میگوید آنکه گمان میبرد که با ایشان خواهد بود دینی با اهل بیت
و حال آنکه متعلق و چنگ در زده بفروع دشمنان ایشان و حضرت
سید الساجدین در جواب هشام بن اعین بعد از سؤال آن بیدین که
چه فضیلت است شما را بر دیگران آنجناب فرمودند خلایق بر سه
قسمند اول کافر شدند بجدّ ما خون و مال ایشان مباح شد ایشانرا
کشتیم و ابدا در دوزخ باشند و قسم دویم کافر شدند و طلب امان
کردند و جزیه از ایشان گرفتیم ذلیل و خوار اند قسم سیم ایمان آوردند
و مستلزم احکام شریعت گشتند ایشان موالیان ما اند و طاعت ما

عبد الملک

برایشان واجب است پس هیچ فضیلت بهر دیگران نگذاشتیم و نیز منصور
دوانقی از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم پرسید که شما بچه چیز
از مردمان بهترید فرمودند بانکه ما نخواهیم چون غیر یا از غیر باشیم و همه
کس میخواهند که چون ما یا از ما باشند و هر که خواهد که مثل ما یا از غیر ما
باشد کافر بود و اگر کسی از امت کسی را بهتر از ایشان یا مثل ایشان داند
کافر و مشرک بود و همچنین حکایت هرون الرشید پلید با حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام و احتجاج آنجناب با آن ملعون مرتاب دلیلیست روشن
خواهند با احتجاج رجوع نماید و شیخ رجب برسی رحمه الله در مشارق
الانوار نقل کرده که روزی ابوذر از خدمت سید البشر مراجعت نمود
در راه بعمر بن الخطاب عرنابه چار شد عمر از و پرسید که کجا بودی اباذر
فرمود در نزد رسول خدا عمر گفت کیست در پیش او ابوذر فرمود شخصیست که
من نمیشناسم و از و درگذشت و چون آن زندیق بخدمت حضرت رسول
رسید دید که حیدر کرار در خدمت سید ابرار نشسته گفت
یا رسول الله نه شما فرمودید ابوذر صدیق هذه الامة یعنی ابوذر راست
گوی این امت است و الحال بمن دروغ گفته بدانکه مطلب عمر ازین سخن
کذب پیغمبر و ابوذر هر دو است غافل مباش و درین وقت که از پیش شما
بیرون آمده بود از و پرسیدم که کیست در پیش رسول گفت کسی هست
که من او را نمی شناسم و ابوذر علی را نمیشناسد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند که ابوذر راست گفته معرفت بحال علی غیر از خدا

و پیغمبر او کسی دیگر ندارد و هیچکس پی بمرتبه و بزرگی علی نبرده و حق او را
نمیشناسند و علی نیز خدا و رسول او را بنحوی شناخته که هیچ احدی نشناخته
و پی نبرده و آنچه ابوذر گفته حق و صدق گفته بیت علی را قدر پیغمبر شناسد
که هر کس خویش را بهتر شناسد رباعی در عرصهٔ لافتی نسبق او برده و ز در
هل اتی نسق او برده در بارگه قرب و رب الکعبه در حضرت حق جان
بطبق او برده رباعی از لطف بهر بدن روان ذکر است و ز حسن بهر زبان
بیان ذکر است در خاطر هر کسی گمانی ذکر است در او که رسند او جهانی
ذکر است پس اگر کسی دلایل بر اثبات امامت و سرکردگی آن بزرگواران
و آن برگزیدگان ملک منان و آن خازنان اسرار پیغمبر آخر الزمان خواهد
هر یک از آیات بینات قرآن و احادیث صریحه پیغمبر برگزیده بحسن دلیلیست
واضح و اقتدا بیست لابچ از برای طلب کنندهٔ حق و وصایت وصی
مطلق شعر هر آنکو مرتضی را باز پس داشت بدین جز مرتد و مردود دغا نیست
کسی کو بغض او دارد بدل در نصیبش غیر لعنت و بوریا نیست همیشه لعن
بد بختان بکن تو که در دستت ازین بهتر دعا نیست ز آب و خاک
آمد پس وجودم بنا پاکان از آن میل و هوا نیست کنارم پر ز در بهای
ثمین است از آن میلم بسوی کهربا نیست خدا بیزار از آن قومی که
او را علی در دین امام و پیشوا نیست امام حق کسی داند علی را که کش در
بستر مادر خطا نیست از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمودند من لعن الجبت

والطاغوت كل غداة مرة كتب الله له سبعون الف الف حسنة ومحى عنه
سبعون الف الف سيئة ورفع له سبعون الف الف درجة قال ابو حمزة
النيشابوري فذكرت ذلك لابي جعفر عليه السلام فقال ويقضى له سبعون
الف الف حاجة ان الله واسع كريم فلما مضى ابو جعفر عليه السلام قلت
لابي عبد الله عليه السلام ان ازيدك فقلت اي والله جعلت فداك
فقال عليه السلام من لعنهما كل غداة مرة واحدة لم يكتب عليه في ذلك
اليوم ذنب حتى يمسي ومن لعنهما حين يمسي لم يكتب عليه ذنب حتى يصبح
پس اگر كسى بر هيچ حديث نبوى صلى الله عليه مطلع نباشد و يا نشنيده
باشد بس است مرد منصف را اين دو حديث متفق عليه در حقيت ايشان
يكى ستفترق امتى الخ و يكى مثل اهل بيتى كمثل سفينة نوح تا آخر ناجى
دوستى با اهل بيت اند مثل كشتى نوح است يعنى اى دغل گر نشستى اندران
رستى نغرق و رنه كشتى در جهنم مشتعل و حضرت صادق عليه السلام
ميفرمايند من اقام فرايض الله واجتنب محارم الله واحسن الولاية لاهل
بيت نبي الله وتبرأ من اعداء الله عز وجل فليدخل من اي ابواب الجنة
الثمانية شاء و در خصال از اماميه واو از جناب رسول خدا روايت كند
كه انه لا نبي بعدي ولا امة بعدكم الا فاعبدوا ربكم وصلوا خمسكم
وصوموا شهركم وحجوا بيت ربكم وادوا زكوة اموالكم طيبة بها انفسكم
واطيعوا ولاة امركم تدخلوا جنة ربكم انشاء الله تعالى بر همكيشان
صاحب ايمان و پيروان آل عمران و دوستان شاه مردان پوشيده نماند

كه غرض ازين گفتگو و بعضى از احاديث ثبوت خلافت و امامت و حقيت
و اولويت حقوق آن بزرگواران و آن برگزيدگان كردگار جهان و آن عترت
رسول منان و آن حجتان بر خلق زمان صلوات الله عليهم من الرحمن في
كل حين و اوان و زمان نيست چه ثابتست حقوق امامت و سروری
ايشان بهر ملت اگر اغراض فاسده و تعليلات كاسده را از دست گذارند
و دست از تعصب و عناد بر دارند و روى دل بسوى حق كرايند من يهدي الله
لنوره يشرح صدره للاسلام ومن يضلل فلن تجد له مرشدا غرض از
ايراد اينها ياد آورى آن بزرگواران و شناساى حقوق ايشان بر برادران
و اهل ايقانست و الا همچنين كه مخالفان خود روايت نموده اند از ولى
مؤمنان و ثانى قرآن على عمران كه من فضلني على ابي بكر وعمر جلدته
حد المفترى صدق ولي الله وبالحق نطق يعنى هر كه تفضيل دهد مرا بر ابي بكر
تازيانه حد ميزنم او را بجهة افتراى او يعنى بايد براى ابى بكر و عمر بفضيلتى
قايل شود اينكس تا آنجناب را بر ان ملعونان تفضيل دهد و چون آن لعينان
كافر بود كافر را فضيلتى و عزتى نميباشد لهذا افترا زده بر ابى بكر و عمر باكه
فضيلتى كه ندارند پس حد مفترى زده ميشود نه انكه سنيان ملعون خيال
نموده اند و اين را دليل افضليت ايشان پنداشته اند و غافل از قول خدا و
رسول و آنجناب گشته اند اما رسول باز خودشان نقل ميكنند على خير
البشر من ابى فقد كفر و نيز ابن شاذان بسند خود در ما يه نقل نموده از ابى
هريره كه قال رسول الله صلى الله عليه وآله خير هذه الامة من بعدي

علی بن ابی طالب وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام فمن قال غیر هذا فعلیه
لعنة الله ودر بحار الانوار از ابن عمر روایت کند که قال رسول الله صلی الله
علیه واله من فضل احدا من اصحابی علی علی فقد کفر ونیز بروایت دیگر
از جابر از رسول خدا که فرمودند مثل آنکه گذشت وبروایت دیگر از ابی ذر
واو از رسول که فرمودند لا تضادوا بعلی احدا فتکفروا ولا تفضلوا
علیه احدا فترتدوا ونیز حارث خزرج صاحب رایت نقل نموده که از شنیدم
از رسول که خطاب بزوج بتول نموده فرمود لا یتقدمک بعدی الا کافر
ولا یتخلف عنک الا کافر وان اهل السموات یسمونک امیر المؤمنین و
همچنین روایت کرده اند من نازع علیا الخلافة بعدی فهو کافر وبروایت
دیگر فقد انکر نبوتی ونبوة الانبیاء من قبلی وجناب اقدس الهی اورا
نفس رسول خوانده در آیه مباهله وهمچنین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
وبروایت ابن شاذان از رسول منان که فرمودند لعلی بن ابی طالب علیه السلام
یا علی انت خیر البشر لا یشک فیه الا کافر وخود در خطبه شقشقیه و
غیر آن ودر احتجاج ابی بکر وهمچنین در روز شوری بر عثمان ونظرای
آن فضیلت خود را مکرر اثبات کرده وانها طولی دارد ودر کتابهای طرفین
مسطور ودر پیش فریقین مشهور شعر ای تخت خلافت بتو زیبنده ولا بود
فرمان تو وحکم خدا هر دو موافق : مولای تو با فسق مسلمان وموحد اعدای
تو با طاعت ملعون ومنافق : از مهر تو هر دل که طلب کرد حمایت : فارغ
ز حوادث شد وایمن ز طوارق : از بعد نبی هر که بغیر از تو کند رو : در ملت

اسلام

اسلام بود خارج ومارق : پوشیده وپنهان نبود پیش ضمیرت : از سقف
فلک تا به سمک هیچ دقایق **ایضا** ای امامی که قایمست بپا : نه زمین و
سما وما فیها : ذات او هست واجب التعظیم : او منزه ز شرک وکفر و
ریا : مولای علی کیست بخدا : ننهد در بهشت هرگز پا : گر نهد بال وپر فرو ریزد
جبرئیل ار بود بجز خدا : بنده چهارده زجان میباش : تا برندت بجنة المأوی
شیخ ابو جعفر در مصباح الانوار بطریق خود از مفضل ابن عمر روایت میکند
که قال دخلت علی الصادق علیه السلام ذات یوم فقال یا مفضل هل عرفت
محمدا وعلیا وفاطمة والحسن والحسین کنه معرفتهم فقلت یا سیدی وما کنه
معرفتهم فقال یا مفضل تعلم انهم فی طرف عن الخلائق بجنب الروضة الخضراء
فمن عرفهم کنه معرفتهم کان مؤمنا فی سنام الاعلی قال قلت عرفنی ذلک یا
سیدی فقال یا مفضل تعلم انهم علماء خلق الله عز وجل وذروه وبره
وانهم کلمة التقوی وخزان السموات والارضین والجبال والرمال والبحار
وعرفوا کم فی السماء نجم وملک وفلک ووزن الجبال وکیل ماء البحار وانهارها
وعیونها وتسقط من حبة الا یعلمونها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین وهو علمهم وقد علموا ذلک قلت یا سیدی
واقررت وامنت قال نعم یا مفضل نعم یا مکرم نعم یا محبور نعم یا طیب و
طابت لک الجنة ولکل مؤمن بها . پس از برای این مدعیات مؤیدات
بسیار است که از حد وحصر بیرونست . وبر متتبعان آثار اخبار ائمه
اطهار کالشمس فی النهار معلوم است وهر که خواهد زیاده از این چند در مشارق

انما اعين وچه در امامت چون ائمه طاهرين رجوع بكتب علماى طرفين
نمايد. واسم كتابها در جايش مذكور خواهد كشت. بهر طريق صاحب
بيان الاديان رحمة الله عليه مجملى از هفتاد وسه فرقه را اخبارى نموده
وصاحب تبصرة العوام سيد رضى رازى رحمه الله مفصل تر ازان بيان كرده
و محمد شهرستانى و مسلم بخارى كه هريك كتاب ملل دارند نقل نموده اند و جمعى
ديكر از علماى طرفين كتابها قلمى فرموده اند وهريك بقدر مقدور سعى و
بذل جهد خود را بكار برده اند واميد ثواب دارند. حاصل كلام آنكه
صاحب بيان الاديان ابو المعالى محمد بن نعمت بن عبيد الله بن محمد الزاهد بن
عبيد الله بن علي بن الحسن بن الحسين بن جعفر بن عبيد الله الاعرج بن الحسين
الاصغر بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليه وآله و
رحمته ورضوانه در كتابش چنين نقل كرده كه اصول مذاهب فرق اسلام
هشتاست ليكن هريك شعبى وطرقى دارند چنانكه مجموع آن هفتاد و
سه فرقه شوند وبدانكه اين هفتاد وسه فرقه هريك ديكرى را بد و باطل داند
هرچند ظاهر نكنند ومتفرق بدين طريق اند اما اصول مذاهب اهل سنت وجماعت
معتزله مذهب شيعه وخوارج ومجبره ومشبهه وصوفيه ومرجيه واما
مذهب سنت وجماعت اول دو فرقه شوند فرقه اصحاب حديث اند وفرقه
اصحاب راى وقياس پس اصحاب حديث پنج فرقه شوند ۱ الداوديه ۲ الاشعريه
۳ الشافعيه ۴ المالكيه ۵ الحنبليه فرقه اصحاب راى وقياس ابوحنيفه
واتباع اويند واما مذهب معتزله پس ايشان هفت فرقه اند ۱ الحسنيه ۲ الهذيليه

۳ النظاميه ۴ المعمريه ۵ الجاحظيه ۶ البشريه ۷ الكعبيه واما مذهب شيعه
پس ايشان پنج فرقه اند وچهار ازان هريك باز چند فرقه شوند فرقه زيديه پنج
فرقه اند ۱ الابتريه ۲ الخشبيه ۳ الجاروديه ۴ الركنيه ۵ الخليقيه فرقه
كيسانيه چهار فرقه اند ۱ المختاريه ۲ الكربيه ۳ الاسحاقيه ۴ الحربيه فرقه
غاليه نه فرقه اند ۱ الكامليه ۲ السبابيه ۳ المنصوريه ۴ الغرابيه ۵ البزيعيه ۶
اليعقوبيه ۷ الغماميه ۸ الاسمعيليه ۹ الازوريه فرقه ميمونيه دو فرقه اند
۱ الناصريه ۲ الصباحيه فرقه اماميه اثنى عشريه ايشان يك فرقه اند كثرهم الله
واما مذهب خوارج پس ايشان پانزده فرقه اند ۱ الازارقه ۲ النجدات
۳ العجارده ۴ البدعيه ۵ الجازميه ۶ الغالبيه ۷ الحروريه ۸ الصفريه
۹ الاباضيه ۱۰ الحفصيه ۱۱ اليزيديه ۱۲ البيهسيه ۱۳ الشمراخيه
۱۴ الفضليه ۱۵ الضحاكيه واما مذهب مجبره پس ايشان شش فرقه اند
۱ الجهميه ۲ البطحيه ۳ النجاريه ۴ الضراريه ۵ الصباحيه ۶ الناصريه
واما مذهب مشبهه پس ايشان ده فرقه اند ۱ الكلابيه ۲ الكراميه ۳
الهشاميه ۴ الجواليقيه ۵ البنانيه ۶ المغيريه ۷ الرازيه ۸ المقاتليه ۹
المنهاليه ۱۰ المبيضيه واما مذهب صوفيه پس ايشان دو فرقه اند ۱ الحلوليه
۲ الاتحاديه واما مذهب مرجيه پس ايشان شش فرقه اند ۱ الزائيه ۲
الغيلانيه ۳ الشبيبيه ۴ الصالحيه ۵ الشمريه ۶ الجحدريه اينست اسامى
فرقها كه مسطور شده نهايت در بعضى از كتابها كم و زياد وعوض بدل
يكديكر ذكر نموده اند وبعد ازاين قدرى در ضمن شرح حديث اول

تفصیل داده بعضی از عقاید هر یک مجملی ذکر شود تا کافر از مؤمن و صالح
از طالح متمیز تواند شد **حدیث اول در بیان افتراق امت** صاحب
کتاب بیان الادیان بسند خود تا حضرت صادق علیه السلام رسانیده
و آنجناب با میر المؤمنین و آنحضرت بحبیب پروردگار عالمیان که کنا مع
رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر و قد نزلنا علی محل یقال له غدیر خم
ان خرج رسول الله صلی الله علیه و آله فامر ان ینادی فی القوم الصلوة
الجامعة و اجتمع اصحاب رسول الله فقام رسول الله علیه صلوات الله
علی ربوة من الارض اخذ بیدی و قال ان الله تعالی خلق الخلق من اشجار
شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة و انا اصلها و علی فرعها و الحسن
و الحسین اثمارها و اشیاعنا اغصانها و اوراقها فمن تعلق بغصن منها
نجا و من تخلف عنها هلک ثم قال الست اولی بکم و بالمؤمنین من انفسهم
قالوا اللهم نعم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن علی من
ظلمهم ثم قال اختلف قوم موسی بعده علی احدی و سبعین فرقة هلکت منها
سبعون فرقة و نجت واحدة و هم ما قال الله فیهم و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون فهم الفرقة الناجیة و اختلف قوم عیسی بعده علی
اثنی و سبعین فرقة هلکت منها احدی و سبعون فرقة و نجت واحدة
و هم ما قال الله تعالی فیهم و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة و رحمة فهم
الفرقة الناجیة و ستختلف امتی بعدی علی ثلث و سبعین فرقة و ینجو فرقة
واحدة و هم ما قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی و قال انی
تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله حبل ممدود من السماء
و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض قال فقام القوم
کلهم یهنئونی بما ذکر رسول الله علیه السلام حتی قال عمر ابن الخطاب بخ بخ
یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مسلم و مسلمة یعنی بودیم ما با رسول
خدا در سفری و بتحقیق فرود آمدیم در زمینی که گفته میشد بآن زمین غدیر خم
و بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله پس امر نمود آنجناب منادی را که
ندا کند در میان قوم بنماز جماعت و اجتماع نمودند اصحاب رسول الله علیه
صلوات الله یعنی بر آمدند بر بلندی از زمین و ایستاده گرفتند دست مرا
و فرمودند بدرستی که الله تعالی خلق کرد خلق را از درختهای مختلف و بیافرید مرا
و علی را از یک درخت و من اصل آن درختم و علی فرع آن درخت است و حسن
و حسین میوه آن درخت و چون ائمه را نیز داخل شیعیان العبا نموده لهذا
میفرمایند و شیعیان ما شاخها و برگهای آن درخت اند چنانچه از حدیث دیگر
ظاهر میشود و این فقره نیز دلیل بر آنست که میفرمایند پس کسی که در آویخت
بشاخی از شاخهای آن درخت نجات یافت و رستگار شد و کسی که تخلف کرد
از آن هالک و زیان کار شد پس فرمود آیا نیستم من سزاوارتر بشما و بمؤمنان
از نفسهای ایشان همگی گفتند بلی چنین است یعنی هستی سزاوارتر فرمودند
کسی را که من مولا و آقای اویم یعنی صاحب اختیار پس علی مولا و آقای اوست
بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد

وفیروزی ده هرکه ایشانرا یاری دهد وفروگذار یعنی ذلیل وخوار گردان
هرکه ایشانرا فروگذارد . ولعن کن یعنی دور گردان از رحمت خود هرکه ظلم کند
برایشان . مخفی نماند که ضمیر جمع در فقرات اخر بسبب اهل بیت هم کی است
ومعنی فقرات سابق که وال من والاه وعاد من عاداه بوده نیز در ضمن فقرات
لاحق هست که بتامل صایب ظاهر است . پس فرمودند اختلاف نمودند
قوم موسی علیه السلم بر هفتاد ویك فرقه هلاك شدند از ان هفتاد فرقه
ونجات یافت یك فرقه وایشانند ان جماعت که الله تعالی فرموده درباره
ایشان واز قوم حضرت موسی گروهی بند که هدایت یافتند بحق وبسبب حق
عدول نمودند از باطل یا انکه عدالت نمودند یعنی پیروی وسط کردند افراط
وتفریط ننمودند بمعنی انکه اطاعت اوصیاء انحضرت کردند وبروی ایشان
نه ایستادند همچنانکه دیگران ایستادند بروی یوشع علیه السلم وغلو نمودند
همچنانکه گفتند وَقالَتِ الیهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللهِ پس این فرقه ناجیند واختلاف
نمودند قوم عیسی علیه السلم بعد از و بهفتاد ودو فرقه هلاك شدند از
انها هفتاد ویك فرقه ونجات یافت یکفرقه وایشانند انگروه که الله تعالی
فرموده درباره ایشان وگردانیدیم ما دل ایشانرا انچنان دلی که متابعت
نمودند حق را در حالتی که برافت ورحمت بود در متابعت حق دل ایشان پس
ایشانند فرقه ناجیه وزود باشد که مختلف شوند امت من بعد از من بر هفتاد و
سه فرقه ونجات می یابند از ایشان یکفرقه وایشانند آن جماعت که الله تعالی
فرموده درباره ایشان انکسانی اند که متابعت مینمایند رسول خبر دهند

برحق را انچنان رسولی که متصف است بام قری که بمعنی مکی باشد . وفرمودند
که بدرستی وامیگذارم در میان شما دو چیز گرانرا که اگر متمسك شوید بان
دو چیز گمراه نشوید هرگز . وان دو چیز یکی کتاب خداست ریسمان کشیده
شده از اسمان . ویکی عترت واهل بیت من وبدرستی که انها جدا نمیشوند
از هم تا انکه وارد شوند بمن در سر حوض کوثر . پس فرمودند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم که برخواستند قوم همه ایشان وتهنیت نمودند بانچه رسول خدا
فرمودند درباره من حتی انکه گفت عمر بن الخطاب به به ای پدر حسن روشن
نمودی بانکه گشتی اقای من واقای هر مسلم ومسلمه تبصره پس بدانکه در صحت
این حدیث شریف شکی نیست ومؤیدات از حد وحصر بیشتر است وبرای
تنبه چند حدیث واقوال ذکر میشود . در کتاب کافی جریث میگوید سالت
اباعبدالله علیه السلم عن قول الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی
السماء . قال فقال رسول الله صلی الله علیه واله . انا اصلها . وامیر المؤمنین
علی فرعها . والائمة من ذریتهما اغصانها . وعلم الائمة ثمرها . وشیعتهم
المؤمنون ورقها . قال والله ان المؤمن لیولد فتورق ورقة . وان المؤمن لیموت
فتسقط ورقة منها . ودر اکمال الدین نیز باندك تغییر عبارت صالح السابری
از انجناب نقل نموده . ودر خرایج از حضرت باقر علیه السلم نیز روایت کرده
ودر معانی الاخبار از باقر علیه السلم جابر جعفی روایت میکند که اصل رسول الله
وفرع امیر المؤمنین . وغصن فاطمه زهرا . وثمر ائمه هدی علیهم السلم اند
وورق شیعه ایشان . ودر تفسیر عیاشی در تفسیر ایه شریفه از حضرت

ابا عبدالله علیه السلام نقل میکند که فرمودند مثل کلمة طیبة الایة هذا مثل
ضربه الله لاهل بیت نبیه ولمن عاداهم. و در طریق عامه نیز روایت شده
از انجمله احمد حنبل در مسند از جابر بن عبدالله انصاری و او از رسول
خدا که فرمودند یا علی خلقت انا وانت من شجرة واحدة. انا اصلها. وانت
فرعها. والحسن والحسین اغصانها. من تعلق بغصن منها ادخله الجنة.
وصاحب کشف الغمة از ابن مردویه و او از جابر نقل نموده که چون آیه
وفی الارض قطع متجاورات تا آخر آیه نازل شد حضرت رسول خطاب بامیر
احباب فرمودند که یا علی مردمان از اشجار مختلفه اند ومن وتو از یک درختیم
ومؤید اینست حدیث مجمع علیه انا و علی من نور واحد. و بروایت دیگر خلقت
انا و علی من نور واحد. و ان شاء الله در طی احادیث این اربعین بعضی دیگر
عرض خواهد شد. و امیر محمد باقر داماد در کتاب نبراس میفرمایند الیس حدیث
الثقلین المتمسک بهما مما اطبقت الامة علی صحته عن رسول الله صلی الله علیه وآله
والاصابه حفاظ الحدیث والائمة الرواة فی روایته. قد روی طرایق منها انه
علیه السلام قام خطیبا بما یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله تعالی واثنی علیه
ووعظ وذکر. ثم قال الا ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا
اولهما کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض. وعترتی اهل بیتی اذکرکم
الله فی اهل بیتی. اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی. ولن یفترقا
حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. پس میفرمایند سید که ابن

اثیر در نهایه در طی کلمه شیخ مشایخنا شارح صحیح مسلم در شرحش گفته نامیده
یعنی جناب نبوی ثقلین. از برای آنکه اخذ از ایشان و عمل نمودن بآنها گران است
و دشوار زیرا که گفته میشود هر خطیر نفیس ثقیل پس نامیدند کتاب خدا واهل بیت
نبوت را ثقلین از جهة اعظام قدر ایشان و بزرگی مرتبه وشان ایشان. ونیز
سید علیه الرحمه میفرمایند که طیبی در شرح مشکوة تشبیه کرده کتاب و عترت را
بجن وانس از برای آنکه دین بدون ایشان باصلاح نمی آید. و بسبب ایشان دین و دنیا
باصلاح می آید. همچنانکه عمارت دنیا نمیشود مگر بثقلین که جن وانس باشند و
هر چه را که وزن وقدری باشد او را ثقیل میگویند. انتهی کلامه اعلی الله تعالی مقامه
ومیر محمد هادی مرحوم مغفور رضوان الله تعالی علیه در کتاب عقاید الفصول
فی معرفة الاصول از مسند حنبل و او از ابو سعید خدری و او از رسول خدا صلی الله
علیه وآله نقل نموده انتهی که آن سرور فرمودند انی قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم
به لن تضلوا بعدی الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء
الی الارض وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. و باز
سید مزبور در کتاب مذکور از تفسیر ثعلبی در بحث تفسیر آیه شریفه واعتصموا
بحبل الله جمیعا. باسانید متعدده نقل نموده از رسول خدا حدیث مذکور را تفاوتی
که دارد عوض ثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما ذکر نموده. ونیز در کتاب مسطور
از جمع بین الصحیحین باندک اختلاف عبارتی نقل کرده. وایضا در آن کتاب
و ما انه ابن شاذان رحمه الله از زید بن ثابت و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله
روایت نموده که فرمودند انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله و علی بن ابی طالب

وهو افضل لكم من كتاب الله لانه مترجم لكم ما في كتاب الله ويؤيد هذا قول
امير المؤمنين عليه السلام في الصفين حين ساله الناس ان يحاكم بكتاب الله
اذ قال انا كتاب الله الناطق وقول الله تعالى شاهد ومن عنده علم الكتاب
وكل شيء احصيناه في امام مبين فالناطق خير من صامت فمن تامل
وجد وهو الحق المبين والحمد لله رب العالمين ونيز محمد بن علي بن بابويه رحمه الله
در كتاب نصوص روايت نموده بسند خود از عمر بن الخطاب كه گفت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يا ايها الناس اني فرط لكم وانتم واردون
علي الحوض حوضا ما بين صنعاء وبصرى فيه قدحان عدد النجوم
من فضة واني سائلكم حين تردون علي الحوض عن الثقلين فانظروا
كيف تخلفوني فيهما السبب الاكبر كتاب الله طرفه بيد الله وطرفه بيدكم
فاستمسكوا به ولا تبدلوا وعترتي واهل بيتي فانه نبانی اللطيف الخبير
انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فقلت يا رسول الله من عترتك
فقال اهل بيتي من ولد علي وفاطمة وتسعة من ولد الحسين عليهم السلام ائمة
ابرار هم عترتي من لحمي ودمي يعني شنيدم از رسول صلى الله عليه وآله كه
ميفرمود اي مردمان بدرستي كه من فرط و پيشرو شمايم وشما وارد شويد
بر من حوضي را كه پهناي او ما بين قصبه صنعاي يمن وبصري است كه
موضعي است در شام ودر ان قدحهاي ابخوري بعدد ستارگانست
از نقره ومن سؤال كننده ام از شما وقتي كه وارد ميشويد بر من از ان دو ثقل
وسبب نجاتي كه در ميان شما گذاشته ام پس الحال بنگريد كه چگونه

خلاف ميكنيد مرا در انها است سبب بزرگ كه يكي كتاب خدا است كه
يك طرف ان بدست [illegible] و طرف ديگر بدست شما است پس با و چنگ
زنيد و تبديل ان مكنيد و ديگر ذريه من واهل بيت من پس بدرستي كه خبر
داده مرا لطيف خبير كه اين هر دو از هم جدا نميشوند تا انكه وارد شوند بر من
حوض را پس من گفتم يا رسول الله چه كسند عترت و ذريه تو پس آنجناب فرمودند
كه اهل بيت من از اولاد علي و فاطمه و نه كس از اولاد حسين عليه السلام اند
وايشانند ائمه ابرار و ذريه اطهار من ايشانند عترت من از گوشت وخون من
پس تامل نما در اين احاديث وخيال كن كه كسي خود اينرا بگويد وعمل نكند
چه معني دارد بلكه چند جهت دارد گفتن اين حديث از عمر يكي انكه جناب الهي
چون براي اتمام حجت چه بر خودش وچه بر اتباعش بزبان شان جاري ميفرمايد تا حجت
الهي قايم شود دويم انكه خويش امد انجناب يعني امير المؤمنين عليه السلام مينمود
تا باين سبب از وايمن باشد و باعتقاد خودش اورا از خود غافل سازد چنانچه
كار منافقان واكثر ابناي زمانست سيم انكه مردم را باين سخنها بازي دهد
وخيال كنند كه اگر در خلافت انجناب حقي ميداشت هر اينه قايل اين قول
واميگذاشت خلافت را باو پس چيزي هست كه ما نميدانيم وخودشان
بهتر ميدانند همچنانكه اكثر اهل سنت ميگويند بعد از كلامشان كه ميدانيم
ما اينقدر ميدانيم كه ايشان خويش بودند و باهم ميساختند ما را چكار و وجههاي
ديگر هم ميتوان گفت وابن بابويه در اكمال الدين اين حديث را از طريق
خاصه وعامه بانواع مختلف وبروايات بسيار نقل كرده هر كه خواهد رجوع

بآن تمام وهمچنین حدیث غدیر خم را و حدیث غدیر خم از متواترات است باتفاق
موافق و مخالف و کسی از امت را خلافی نباشد مگر محض انکار و جحد بدانکه
از نواصب احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغازلی
در مناقب خود و ابن جوزی در اسنی المطالب فی مناقب آل ابی طالب علیهم
و ابن عقده در کتابش از صد و پنج طریق نقل نموده که آیه شریفه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی بقرائت ابن مسعود و ابن عباس الخ
نازل شد در غدیر خم حضرت رسول دست علی بن ابی طالب را گرفته
بلند کردند تا بمرتبه که سفیدی زیر بغلش را دیدند بعد از آن فرمودند
ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم مردمان در جواب گفتند بلی یا رسول الله
آنحضرت فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه کیف
ما دار پس متوجه آن خلق کثیر شده که موافق نقل جمعی از علما عدد ایشان
از صد و بیست هزار کس متجاوز بوده فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین
یعنی سلام کنید بعلی باین طریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین پس مردم
سلام کردند و تهنیت گفتند و از انجمله عمر ملعون گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن
اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و حسان بن ثابت در ان روز
برخصت رسول خدا قصیده غرا در مدح علی مرتضی انشا نموده بخدمت
اعلی حضرت رسول عرض نموده فرمودند که بروح القدس مؤیدی ما دام که
دوست دار ما باشی و درین فقره نیز نکته ایست نمیفهمد آنرا مگر صاحب بصیرت

حاصل

حاصل در کتاب فریقین مسطور و در افواه و السنه مذکور و در بحار الانوار
از ابن عباس منقول که روزی با رسول خدا بودم در کوچهای مدینه که
امیر المؤمنین پیدا شد پس سلام برسول کردند رسول در جواب فرمودند
وعلیک السلام یا امیر المؤمنین کیف اصبحت قال اصبحت و یومی خطرات
و یقظتی فزعات و فکری فی یوم الممات قال ابن عباس فعجبت من قول
رسول الله صلی الله علیه و آله فی علی فقلت یا رسول الله ما الذی قلت
فی ابن عمی احبا له ام شیئا من عند الله قال لا والله ما قلت فیه شیئا
الا رایت یعنی قلت و ما الذی رایت یا رسول الله قال رایت لیلة اسری
بی فی السماء ما مررت بباب من ابواب الجنة الا و رایت مکتوبا علیه
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین من قبل ان یخلق آدم بسبعین الف عام
و عمرو عاص بی اخلاص با آن عداوت خاص در صفین که حکایت آن
طولی دارد و با معاویه مزور ملعون خطاب کرده میگوید شعر بآل محمد
عرف الصواب * و فی ابیاتهم نزل الکتاب * فضربته کبیعة یوم خم
معاقدها من القوم الرقاب * اذا نادت صوارمه النفوس * فلیس لها سوی
نعم جواب * هو النبأ العظیم و فلک نوح * و باب الله و انقطع الخطاب *
پس از ابن عباس و ابوذر غفاری و حذیفة بن الیمان منقولست که
هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که این آیه شریفه برانجناب نازل شد
که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردانیدم من که خداوند شما ام دین

شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و راضی شدم از برای شما اسلام را
یعنی دین شما اسلام باشد و از این آیهٔ شریفه معلوم میشود که دین هیچ کس
بی ولا و سرکردکی ایشان در نزد خدا و نزد زمین و اسمان مرضی نیست بلکه
او خایب و خاسر است میر رفیع قزوینی توصیف علی نه پایهٔ مردم شد اندیشه
در ادراک صفاتش کم شد زد جوش چه دریای کمالات علی یک قطره از ان بحر غدیری
خم شد ملا حسن کاشی زهی ان بخت فرخنده که دارد حب ان شاهی که بی حبش
نیابد ره کسی در جنت انور اگر مانند عمر نوح دایم مشتغل باشی چو بی حب
علی باشی نباشی جز بدوزخ در هر ان نعمت که موجود است در دنیا و در عقبی
حلال انزمان باشد که باشی بندهٔ حیدر ولی مطلقش دانم ز قول انما کویم
اکر باور نمیداری برو در قل کفی بنکر علی ان سید عالم علی ان مقصد ادم
علی را دان که ان باشد قسیم جنت و کوثر الا ای ناصبی چون تو بدل بغض علی
داری یقین میدان که بغض او ندارد جز سک کافر ز صدق دل کنم لعنت
ثلث و نصف یا هر دم که نام زشت ایشانست فحش و نفی و هم منکر عبرة و معجزه
و چون مردم متفرق شدند هر کس بوطن و خانهٔ خود رفتند و این خبر خیر اثر و
مژدهٔ پر ثمر باطراف و جوانب بحر و بر رسید نعمان فهری که سرکردهٔ قبیلهٔ خود بود
بر این واقف شد اتش حسدش مشتعل کشته شتر خود را سوار شده امد تا در
دولت سرای انسرور و بر در مسجد زانوی شتر را بسته داخل شده امد برابر
رسول خدا ایستاده کفت یا محمد ما را بوحدانیت خدا خواندی از تو قبول کردیم
و برسالت خود دعوت نمودی تصدیق تو نمودیم و بنماز و روزه و حج و زکوة و
خمس

و سایر شرعیات تکلیف کردی از تو شنیدیم حالا میشنوم که در موضع غدیر خم
دست پسر عمت علی را کرفته بر ما و سایر مردمان امیر ساختهٔ این از جانب تو است
و خویشی و قرابت باعث این شده یا خدا تو را امر باین نموده حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم قسم یاد نمود که این کار بفرمودهٔ خدا از من واقع شده
پس ان شقی از ان مجلس بهشت ایین بیرون امده در نهایت غیظ و کین و در اثنای
راه میکفت بار خدایا اکر محمد دروغ میکوید و تو نکفته که علی را خلیفهٔ خود کند
او را رسوا کن و اکر راست میکوید از اسمان سنکی بر من ببارد که من تاب ان ندارم
که علی بن ابی طالب بر من امیر باشد و هنوز سخن ان زندیق تمام نشده بود که
بار زوی خود رسید و زانوی شتر را نکشوده بود که سنکی از اسمان بسر نحس خورده
از طرف اسافلش بدر رفت و همانجا در هم غلطیده بدرک اسفل واصل شد و
مقارن اینحال جبرئیل امین نازل شد و این ایه را آورد که سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ
وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ و بنابر قولی این سوره
تمام نازل شد و بعضی از سنیان میکویند که این امر از برای خلافت نبود بلکه از برای
دوست داشتن ان سرور بود و جواب این را رجوع بعقاید الاصول باید نمود
و طرفه تر اینکه صاحب مجالس المؤمنین رحمه الله در کتابش نقل میکند که شیخ
مفسر محدث عماد الدین ابن کثیر شامی شافعی در تاریخ کبیر خود در ترجمهٔ محمد بن
جریر طبری شافعی ذکر کرده که او را کتابیست مشتمل بر دو مجلد ضخیم که احادیث
غدیر خم را در ان جمع کرده و کتاب دیکر که در ان طرق حدیث طیر را مذکور
ساخته و نقل کرده از ابو المعالی جوینی شافعی که مشهور بامام الحرمین
است

که او تعجب میکرده و میگفته که در بغداد دیدست صحافی کتابی دیدم که در بیان روایات خبر غدیر خم بود و در ظهر ان مجلد نوشته بود که المجلد الثامنة والعشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه. و از ابو علی عطای همدانی منقولست که میگفته که من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت دارم. و شیخ محمد جزری شافعی را رساله ایست متداول مشهور که تواتر حدیث غدیر خم در انجا از چندین طریق مذکور نموده بیت واوضح حجة عند البرایا: اذا کان الشهود هو الخصوم شعر حق واضح و روشن شود نزد خداوند عقل: چونکه بود خصم حق شاهد ان مدعا بیت: شاهد این مقال انکه اب حجر با ان تعصب اجداد و پدر در صواعق محرقه خود اورده و روایات ذکر نموده که قریش را بان سرور اخیار و برگزیده ملک جبار و برادر رسول مختار در صدد کینه و عداوت بیشمار بودند و نفس اماره ایشان بامارت و خلافت ان قدوه ابرار راضی نبودند. و ثعلبی نیز در تفسیر خود بیان نموده که بعضی از کینه وران غوایت مصیر بعد از استماع حکایت غدیر اظهار کراهت خلافت ان جناب مینمودند بلکه انکار وحی ملک قدیر در ان باب مینمودند. و غزالی از اهل خلاف قدری ره انصاف پیموده بعد از نقل حکایت روز غدیر و گفتن عمر بخ بخ را گفته هذا تحکیم و رضا و تسلیم. ثم بعد هذا غلب الهوی لحب الریاسة. وحمل عمود الخلافة وخفقان البنود فی قعقعة الرایات. واشتباک ازدحام الخیول. وفتح الامصار. سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول. ونبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون.

وعلامه

وعلامه تفتازانی با ان گران جانی در شرح مقاصد قدری راه انصاف پیموده میگوید باین عبارت که ان ما وقع بین الصحابة من المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ. والمذکور علی السنة الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد جاوز وجه طریق الحق وبلغ حد الظلم والفسق. وکان الباعث الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسة. والمیل الی اللذات والشهوات. اذ لیس کل صحابی معصوما. ولا کل من لقی النبی بالخیر موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذکروا لها محامل وتاویلات بما یلیق وذهبوا الی انهم محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق صونا لعقاید المسلمین عن الزیغ والضلالة فی حق کبار الصحابة سیما المهاجرون منهم والانصار. والمبشرین بالثواب فی دار القرار. واما ما جری بعدهم من الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال الاخفاء ومن الشناعة لا اشتباه علی الاراء یکاد یشهد به الجماد والعجماء. ویبکی له الارض والسماء. وتنهدم منه الجبال وتنشق له الصخور. ویبقی سوء عملهم علی کر الشهور. ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی او سعی. ولعذاب الاخرة اشد وابقی. فان قیل فمن العلماء من لم یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یزداد علی ذلک ویزید قلنا تحامیا عن ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا تزل

الاقدام على السواء ولا تضل الافهام بالاهواء والامر الذي يخفى
عليه الجواز والاستحقاق وكيف لا يقع عليه الاتفاق انتهت عبارته
بالفاظها واز كلام بى انتظام اين فاضل جاهل معلومست كه در اصلاح
كار اين كفار چه اصرار دارند واز دين خدا و پيغمبر چه مقدار بيخبرند **بيت**
داستان پسر هند مگر نشنیدی كه از وو سه كس او به پيمبر چه رسيد پدر
او لب و دندان پيمبر بشكست مادر او جگر عم پيمبر بمكيد او بناحق
داماد پيمبر بستد پسر او سر فرزند پيمبر ببريد بر چنين قوم تو لعنت نكنى
شرمت باد لعن الله يزيدا وعلى حب يزيد پس ملاحظه نما در گفتگوى
اين مردان فاضل و دانشمندان مضل كه چگونه حق را خدا بر زبانشان جارى
ميسازد و بچه تاويلات فاسد رفو ميكنند فعليهم ما عليهم سو بلكه اينها
اندكيست از اقوال پس عاقل بنظر بصيرت نظر كند و تامل نمايد و ببيند
اتفاق خواص و عام را بنحوى كه عوام خود ميگويند و نمى فهمند زيرا كه چشم
دلشان كور است چنانكه على بن الحسين عليهما السلم در حديث طويلى
فرموده اند كه ان للعبد اربع اعين عينان يبصر بهما امر دينه و دنياه وعينان
يبصر بهما امر اخرته فاذا اراد الله بعبد خيرا فتح له العينين اللتين فى قلبه
فابصر بهما الغيب فى امر اخرته فاذا اراد به غير ذلك ترك القلب بما فيه وحجت
الهى اتمام حجت نموده براى حجج خود و تامل نما و حق را بگير و باطل را با اهلش
واگذار زيرا كه هر راهى را اهليست با اهلش بايد گذاشت و غافل نبايد شد
نظم بعد احمد گشت هفتاد و سه فرقه امتش زان يكى ناجى و باقيها كند

قوم

اى هوشيار من گرفتم دامن آل پيمبر زان ميان هر كرا خواهى تو نيز از ديگران
كن اختيار من چه در كشتى زوج با نبى و با وصى كو زمين طوفان بگير و آسمان
دريا بيار دستكار آمد سگى كو بود با اصحاب كهف من كه با آل رسولم چون
نباشم رستگار وانها قليلى بود براى آگاه نمودن امثال خود پس با فهمى اختلاف
امت را كه حق و واقعست و نيز در مبانيست **ع** شنيده كى بود مانند ديده و آن
كالشمس فى رابعة النهار است و بنا بر وعده در اول كتاب شروع مينمايد
در ذكر بعضى از عقايد هر طايفه از اصول و فروعشان و بالله الاعانة على
الهداية ونعوذ من الغواية واليه اتوكل فى البداية والنهاية **تبصرة**
لاولى الالباب بدانكه اصل اينست كه طريقه شيعه همان طريقه رسول الله صلى الله
عليه و آله است و من كتاب المناقب مرفوعا الى ابن عمر قال سألت رسول الله عن
على بن ابى طالب فقلت يا رسول الله ما منزلة على منك فغضب ثم قال
ما بال قوم يذكرون رجلا له عند الله منزلة كمنزلتى ومقاما كمقامى الا النبوة
يا بن عمر ان عليا منى بمنزلة الروح من الجسد وان عليا منى بمنزلة النفس
من النفس وان عليا منى بمنزلة الراس من الجسد وان عليا منى بمنزلة الزر
من القميص وفى المائة ابن شاذان عن على بن الحسين عليهما السلم قال قام
عمر بن الخطاب الى النبى صلى الله عليه وآله يوما فقال انك لا تزال تقول لعلى
عليه السلم انت منى بمنزلة هرون من موسى وقد ذكر الله هرون فى القران
ولم يذكر عليا فقال النبى صلى الله عليه وآله يا غليظ يا اعرابى انك
اما سمعت الله يقول هذا صراط على مستقيم وايضا فى المائة عن ابن عباس

قال النبی صلی الله علیه وآله یا علی انت منی وانا منک وذریتک منا ونحن منهم
وشیعتک منا ونحن منهم یدخلون الجنة قبل الامم بخمس مائة عام ۝ وروی
ابو ایوب الانصاری انه قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعمار بن یاسر
انه سیکون فی امتی من بعدی هنات حتی یختلف السیف فیما بینهم وحتی
یقتل بعضهم بعضا وحتی یبرء بعضهم من بعض فاذا رایت ذلک فعلیک ۝
بهذا الاصلع عن یمینی علی بن ابی طالب وان سلک الناس کلهم وادیا
وسلک علی وادیا فاسلک وادی علی وخل عن الناس ان علیا لا یردک عن
هدی ولا یدلک علی ردی یا عمار طاعة علی طاعتی وطاعتی طاعة الله
وفی کتاب السبعین من فضایل امیر المؤمنین عن ابی لیلی الغفاری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سیکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلک
فالزموا علی بن ابی طالب فانه الفارق بین الحق والباطل وایضا رواه فی الفردوس
عن ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السلم
باب من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا وایضا عن انس
قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا وعلی حجة الله علی خلقه وعن ابی سعید
الخدری عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال مثل اهل بیتی فیکم کمثل
باب حطة من دخل غفر له وانها همه از طریق اهل سنت وجماعتست
وازین مقوله بسیار دارند پس هیچ کس را از امت خلافی نیست که طریقه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه همان طریقه رسول الله است وطریقه
حضرت حسنین هم از رسول وهم از پدر بزرگوارشان ودست بدست طریقه تا

حسین

حسین علیه السلم رسیده پس هر طایفه از طوایف امت سر کرده دارند هر که
ایمان سر کرده ثابت باشد از تابع هم ثابت است بقول خدا ورسول وامت
وچون این را دانستی برای توضیح کلام وزیادتی پس بدانکه جناب اقدس
باری در سورهٔ توبه فرموده أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ در صحاح سته ودر کتاب جمع بین
الصحیحین ودر کتب تفاسیر طرفین ومناقب فریقین ثابت ومتفق اند در انکه
این آیه در شان والاشان جناب امیر مومنان وامام متقیان نازل شده
در وقتی که عباس وطلحة بن شیبه وحمزة بن عبد المطلب تفاخر مینمودند
عباس گفت فخر مراست که سقایهٔ حج با منست وطلحه میگفت که فخر مراست
که کلید در خانه با من است وحمزه میفرمود که فخر مراست که شجاعت ومبارزت
دارم پس علی علیه السلم فرمودند که من پیش از همه کس تصدیق خدا ورسول
او نمودم وپیش از همه کس با رسول نماز کذاردم وپیش از همه کس در راه خدا
جهاد کردم پس انجماعت خواستند که رسول خدا در آن باب حکم فرماید
وترجیح دهد یکی از ایشان را که جناب اقدس الهی بتصدیق قول وصی نبی این آیه
شریفه نازل فرمودند ومضمون انکه آیا میگردانید شما سقایت حاج
وآب دادن حاجیان را وعمارت مسجد الحرام را همچون کسی که ایمان آورده بخدا
وروز قیامت وجهاد کرده در راه حضرت عزت مساوی نیستند این جماعت
نزد الله تعالی یعنی حضرت علی علیه السلم افضل است وخدا هدایت نمیکند قوم ظالمی را

کہ ظالمانند و در تفسیر عیاشی از ابی عبد الله علیہ السلم مرویست کہ
فرمودند قیل لامیر المؤمنین علیہ السلم یا امیر المؤمنین اخبرنا بافضل مناقبك
قال نعم کنت انا و عباس و عثمان بن ابی شیبہ فی المسجد الحرام قال عثمان بن
ابی شیبہ اعطانی رسول الله صلی الله علیہ و آلہ الخزانة مفاتیح الکعبة و قال
العباس اعطانی رسول الله صلی الله علیہ و آلہ السقایة وهی نعزم ولم
یعطك شیئا یا علی قال فانزل الله اجعلتم الایة و ظاهر است کہ بعد از
فتح مکہ باشد پس بودن حمزه علیہ السلم درمیان معنی ندارد در طریق اول
بہرحال و نیز در کتابهای مذکور مسطور است و در توبہ مذکور کہ الذین
آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة
عند الله و آلہ واولئك هم الفائزون یعنی ایشانی کہ ایمان آورده اند و
هجرت نموده اند و جهاد کرده اند در راه خدا بمالها و نفسهای خود درجة
ایشان عظیم تر است نزد الله تعالی و ایشانند کہ رستگارانند و باتفاق
شیعہ و سنی درباره جناب امیر اجاب نازل شده و همچنین ما را مامور
نموده اند کہ با صادقان و اولوا الامر باشیم چنانچہ روایت نموده اند از جناب
امیر المؤمنین علیہ السلم کہ در خلافت عثمان درمیان مهاجر و انصار
فرمودند اسئلکم بالله اتعلمون ان الله عز وجل لما انزل یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین فقال سلمان یا رسول الله عامة هذه
ام خاصة فقال رسول الله صلی الله علیہ و آلہ اما المامورون فعامة
المؤمنین امروا بذلك واما الصادقون فخاصة لاخی علی و اوصیائی من بعده الی

یوم القیمة قالوا اللهم نعم و در اکمال الدین از ابی عبد الله علیہ السلم
روایت شده کہ پرسیدند از فرموده خدا کہ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم قال الائمة من ولد علی و فاطمة علیهما السلم
الی ان تقوم الساعة و نیز از آنجناب است کہ فرمودند انکم اخذتم هذا الامر
من جذوه یعنی من اصله عن قول الله اطیعوا الله الخ و من قول رسول الله
ما ان تمسکتم لن تضلوا بعدی لا من قول فلان و لا من قول فلان و اما
سنت پیغمبر پس آن در ضمن آیات معلوم است و با وجود آن اکثر مفسرین اهل سنت
نقل نموده اند در تحت آیہ شریفہ واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن
الخ از ابن مسعود مرویست کہ قال رسول الله صلی الله علیہ و آلہ انتهت
الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا قط للصنم فاتخذنی نبیا واتخذ علیا
وصیا یعنی منتهی شد دعوت نمودن مردمان بخدا و خواندن ایشان بدین
اسلام بمن و علی بن ابی طالب بعلت کہ هیچیك از ما هرگز در پیش بت سجده نکردیم
پس حضرت حق تعالی برگزید مرا بنبوت و رسالت و علی بن ابی طالب را
بامامت و وصایت و وجہ استدلال از این آیہ و حدیث آنست کہ خدا
و رسول خدا میفرمایند کہ پیشوایی خلق بظالمان نمیرسد و شرك بخدا
ظلم است چنانکہ در قرآن میفرماید کہ ان الشرك لظلم عظیم یعنی بدرستی کہ
شرك آوردن بخدا هر آینہ ظلم عظیم است و در بت پرستی خلفای ثلثہ کسی را
شکی و خلافی نیست و نیز بطریق اهل خلاف روایت شده از جابر کہ رسول خدا
فرمودند انا امتی سلما و اکثرهم علما و اصحهم دینا و افضلهم یقینا و اکملهم حلما

واسمحهم کفا واشجعهم قلبا علی بن ابی طالب وهو الامام والخلیفة
بعدی وایضا از کتاب یواقیت ابی عمر والزاهد از لیلی غفاری از رسول
خدا صلی الله علیه وآله مرویست که ان علی بن ابی طالب علیه السلام
اول الناس ایمانا واول الناس لقاء لی یوم القیمة واخر الناس بی
عهدا عند الموت ودر کتاب جامع الاخبار از احمد مختار روایتست
که فرمودند لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی وخوارزمی
از زمخشری نقل کرده که عمر در جواب مثل خودش که سعایت ولی کردگار
مینموده گفته وتلك ما تدری من هذا هذا علی بن ابی طالب سمعت رسول الله
یقول لو ان السموات والارض السبع وضعت فی کفة ووزن ایمان علی لرجح
ایمان علی ومانند این احادیث از طریقه عامه بسیار است پس بدلیل آیه
وحدیث خواه از خاصه وخواه عامه اسلام وایمان وامامت وخلافت
بلا شك وشبهه آنجناب را ثابت ومحکم براست وآن ایمان خلفای ثلثه
حرف درانست که آیا ایمان آورده‌اند یا نه چنانکه قدری از پیش گذشت و
انشاء الله تعالی بعد ازین هم قدری مذکور خواهد شد تمثیل مشهور در
افواه والسنه مذکور است که روزی شیعه وسنی باهم گفتگوی در حقیقت هر یک
از پیشوایان خود مینمودند تا آخر بنا بحکم ثالث راضی شدند وگفتند هر چه او گوید
قبول کنیم پس اول کسی که بایشان دچار شد اتفاق غالی بود گفتند که ما باهم
نزاعی داریم وبمحاکمه تو راضی هستیم چه میگویی آن شخص رو بسنی کرده گفت
راضی شو بگفته خصمت که من تعجب دارم از آنحضرت که چرا ایشان را برابر خلق نموده تا

اوداراند رباعی غالی که لوای کفر افراخته است در راه محبت دل که دین
باخته است دانم که بحق شناخت او ذات علی اما حق را درست
نشناخته است وازین جهة است که رسول خدا خطاب بعلی مرتضی
نموده فرمودند هلك فیك اثنان محب غال ومبغض قال پس افراط وتفریط
هر دو باطل است چنانکه طایفه غالی وسنی قایلند بلکه بمقتضای خیر
الامور اوسطها حق طریقه شیعه ناجیه است که ان در حقیقت طریق قویم
وصراط مستقیم است وحق تعالی این راه را از زور بازوی امیر مومنان علیه السلام کشوده
خود آگاه وکلام او گواه است که اهل نجاة را طریقه منحصر در همین راه است
نحن نمرقة الوسطی والحمد لله رب العالمین مجذوب علیه الرحمه میفرماید غزل
زور و بازوی ترا الله اکبر شاهد است کو دل خصم تو منکر باش خیبر شاهد است
همچو بسم الله نامت در جهان مشکل کشاست هر که شد در کار خود حیران و مضطر
شاهد است با تو در معراج پیغمبر خدا باشد گواه با خدا ربط تو را دایم
پیمبر شاهد است سر بپیچد از نمازت پادشاه نیم روز آسمان گردد بامر
مهر انور شاهد است بر سر کویت ملك را از گدایی عار نیست قصه
انگشترین چون حلقه در شاهد است بارها کرده است انگشت تو هم
کار ذو الفقار گر گواه عدل میخواهند اژدر شاهد است پاك طینت را گواهی
بهتر از مهر تو نیست صاف دل را آبروی از نسبت کوثر شاهد است گر چه
کفر است آن دروغ راست ماند نصیر کافر است آنکو نصیری نیست
داور شاهد است در پناهت مرغ وماهی از سلیمان فارغند بازگو

پوشید چشم خود کبوتر شاهد است ∴ میشناسد در جهان هر کس
حریف خویش را ∴ اعتراف جمله اقران سراسر شاهد است ∴ کیست کز
وصف بخت قابل بحر خویش نیست ∴ جوهر تیغ دو سر را خصم هنر شاهد است
کی رسد مجنون بر اکفش غلام حیدرم ∴ او سگ کوی غلام شست قنبر شاهد است
افضلیت و شجاعت و سخاوة و زهادة و قرابت و امثال آنحضرت اتفاقی و در
عدم اینها در آن ثلثه خلافی نیست بلکه خلافی که هست در خلافت ناحق
ایشانست پس عاقل متفق علیه را قایم دارد نه مختلف فیه را ∴ و اگر کسی
خواهد از آیات و احادیث که از طرق عامه و خاصه مذکور و در افواه
والسنه مشهور است قلمی شود مجلدات بسیار تا به همه اتمام نامد رباعی
درد و ربی انسی و جنی بودند ∴ با من تو بگو که هیچ سنی بودند ∴ از یار چهار
انت منی بکزین ∴ باقی بخدا که لیس منی بودند ∴ و بحار الانوار از بعضی اصول
نقل نموده که قال سلمان والذي نفسي بيده لو اخبرتكم بفضل علي في
التورية لقالت طايفة منكم انه لمجنون ولقالت طايفة اخرى اللهم اغفر
لقاتل سلمان و صاحب احتجاج نیز در احتجاج سلمان علیه رحمة الله و
برکاته نقل نموده و چنانچه از طرق طرفین مشهور و در کتابهای شیعه
و سنی مذکور در باره آن قدوة اخیار از رسول جبار که فرمودند
لو كانت البحار مدادا والاشجار اقلاما والسموات صحافا و
الانس والجن كتابا لنفد المداد وفنيت الصحف وكلت الاقلام
ولم يكتبوا معشار عشر فضل علي و بروایت دیگر فرمودند لو ان

الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا
فضايل علي بن ابي طالب ع و غیر این حدیث بسیار است و مصداق
اینها در کلام مجید از جناب ملک حمید است آنکه فرموده قل لو
كان البحر مدادا لكلمات ربي الخ و در خطبهای آنجناب است
که میفرمودند انا كلمات الله وانا آية الله ولنعم ما قال اخندنا و مولانا
محمد زکیا ادام الله فضله و تاییده و طول الله تعالی عمره بیت کر بشمرد
بعمر ابد نیست ممکنش ∴ عقل از کتاب فضل تو فهرست را شمار ∴ ه
جنس عدد قبول ثنا هی نکرده رسم ∴ فصل کتاب فضل تو چون دید بیشمار
در دفتر فضایل تو عقل کاردان ∴ چون کودکیست کو نشناسد یک از هزار
ملا امدی رحمه الله کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و
صفحه بشماری **فصل در ذکر بیان اعتقاد هفتاد و سه فرقه بعون الله**
و مشیته بدانکه قاعده مدعیان مذهب از اهل سنت و جماعت
آنست که جناب الهی را به همه اوصاف قدیم گویند و قرآن را غیر مخلوق
دانند و بهشت و دوزخ الحال موجود دانند و دیدار خدا را در بهشت
بچشم سر حق دانند و سؤال منکر و نکیر را حق بینند و بندگان را بگناه
کبیره کافر نگویند هر چند بی توبه بمیرند ایشان را در دوزخ بقدر گناه
عقوبت نموده آنگاه بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهشت برند
و معراج پیغمبر را تا قاب قوسین گویند و دیدار او مر ملکوت آسمان را
حق دانند و تقدیر نیکی و بدی از خدا و از قضای او دانند لیکن فعل بنده

بان با استحقاق ثواب وعقاب باطل نگردد گویند نیکی وبدی بقضای
ایزد است وفعل بنده بشرکت لیکن نیکی برضای بنده واستطاعت
با فعل بنده برابر دانند گویند اینست معنی القدر خیره وشره من الله و
توفیق وخذلان بندگان جز طاعت وجهد چیزی نیست آنکس که مخذول است
در ازل بخذلان او قلم رفته وانکس که مقبولست بقبول او در ازل قلم گذشته
واینست معنی قول خدا در آیه شریفه نحن قسمنا بینهم معیشتهم وقول رسول
صلی الله علیه وآله السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن
امه وبلوح وعرش وقلم وکرسی چنانکه خداوند عالمیان فرموده مقرند
وگویند قلم بهرچه بود رفته ودران هیچ نقصان وبیشی نخواهد بود و
قضا را دو قسم دانند یکی مبرم ویکی معلق ونماز بجماعت حق دانند ودر
اوصاف ایزد تعالی از تشبیه وتعطیل دور باشند وباوجود آن باز گویند
وچنانکه بود در اصحاب پیغمبر صلعم طعن نزنند وهمه را خوب دانند وخلافت را
بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله برای ابو بکر باجماع آن دعوی کنند
واو را بر صحابه دیگر فضل نهند وبعد از و عمر بن الخطاب را وبعد از و عثمان بن
عفان را وپس از او علی بن ابی طالب علیه السلام را ومهر ودوستی نگهدارند
اینست مجمل اصول مذهب اهل سنت وجماعت وباوجود دعوی در اینها
باز مختلف باشند چنانچه در بیان فرق قدری ظاهر خواهد شد ودر
فروع اولا شش فرقه شوند وبعد از آن منشعب بچندین شعبه شوند
چنانچه بر متتبع ما ظاهر است باندک تاملی واما درین زمان پس اکثرهم

میشود اینست که از هر طایفه از ملتهای سابق هر رطب ویابس
که بینند ودانند معتقد گشته برگردانند هرچند سابق هم چنین
بوده اند بنهایت الحال بیشتر اند مثلا از مجوس وحکیم وصابی ویهود
ونصاری از همه این مذهب هیاهم آمیخته بغرنجی درست کرده مذهب
نام کرده اند وقایم دارند بی تاملی ودلیل عقلی ونقلی سوای شیعه محقه
امامیه ناجیه اثنی عشریه کثرهم الله تعالی واعانهم بمحمد وآله الطاهرین
آمین رب العالمین زیراکه این طایفه همیشه بر یک طریق بوده اند از
زمان رسول خدا تا حال والی یوم قیام القایم علیه السلام وبمذاهب
باطل داخل نشوند مگر آنکه اهل باطل خود دعوای تشیع نموده خود را داخل
کنند واز ایشان فی الحقیقه نباشند وخواهند این طایفه را بدنام کنند
چنانچه منصوفه زیراکه طریقه شیعه همان طریقه اهل بیت نبوت وطهارت است
واهل بیت پسر از پدر تا جد شان رسول خدا واو از جبرئیل علیه السلم
واو از اسرافیل واو از لوح وقلم وایشان از جناب اقدس الله تعالی معنعن
دارند والحمد لله علی هدایته وتمام نعمته واکمال دینه **پس مدعای مذهب**
اهل سنت وجماعت اولا دو فرقه شوند فرقه اصحاب حدیثند وایشان بقول
صاحب بیان الادیان پنج فرقه اند **اول داودیه اند** واین داود بن علی
اصفهانیست که بداود ظاهری مشهور زیراکه بظاهر آیه وحدیث عمل کنند
وتاویل وقیاس را منکر باشند وازین داود پرسیدند که خدا چگونه است آن
گفت اعفونی عن اللحیة والفرج واسئلونی ما وراء ذلک یعنی معاف دارید

وانه من میپرسید از ریش وفرج واز مابقی اعضا سوال کنید؛ وشیخی
از شاگردانش گفت ولیس الذکر کالانثی یعنی نیست مرد مثل زن؛ پس
ان بدبخت گفت فایده رساندی وتصدیق نموده در انکه مذکر است
نه مونث تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وان شقی از برای خدا جسم و
گوشت وخون واندام واعضا همگی را اثبات میدارد؛ ومیگوید از سر تا میان
تهیست ومابقی رسته ومصمت است؛ واینها با حنبلیان بی تفاوتی اند
واز این هرزها بسیار دارند؛ ومسلم بخاری در ملل‌اش گفته مشبهه وحنابله
اصحاب احمد حنبل وداود بن علی اصفهانی واصحاب سفیان بن سعید ثوری
همه بر اثبات صفات اتفاق کرده اند وبر ظاهر کتاب وسنت عمل نمودند
وتاویل نکردند وبعضی از متاخران ایشان از تشبیه احتراز نموده بحلول
میل کردند مثل احمد یحیی وداود خواری؛ ومذهب ایشان در سمع وعقل
ونبوات چون مذهب اشعری باشند وزیاده از این خواهنده رجوع بکتب
ملل نماید **دویم اشعریه اند** واو علی بن اسمعیل بن اشعری بود گروهی او
اوجهة را فوق نگویند؛ وظهور این در سنه خمس وستین وثلثمایه بود؛
گویند خدا قادر بقدرت ومبصر ببصر وسمیع بسماع ومتکلم بکلام و
مرید بارادت وکاره بکراهت است؛ وگویند مستحق این صفات تعالی نیست
در ازل یعنی در اعراض ازلی نیست وقدیم نگویند؛ وگویند دو شی ودا
یکی بود چنانکه ارادت وکراهت یکیست؛ وگویند استطاعت
مع الفعل باشد؛ وکفر وایمان وخیر وشر خلق همه از خدا بود نه فعل بنده

مسلم در ملل‌اش گوید این در اول شاگرد جبائی بود واز وی روی گردانید
ونزد کلابیه که اصحاب عبدالله بن سعید الکلابی بودند رفت ودر اثبات
صفات واثبات قدرت که خیر وشر از خدا داند او اختیار کرد؛ وقول تجویز
وتقبیح عقل ومسائل صلاح واصلح باطل کرد ومیان اصحاب خود اختلاف
بسیار ندارد؛ وبچند مسئله از کلابیه ممتاز شده العاقل یکفیه الاشاره
سیم شافعیه اند واین شافعی ابو عبدالله محمد بن ادریس الشافعی است در اصول
ان بود که مذکور شد واختلافی که میان او واصحاب راست در فروع است
الا در یک چیز که ان حدیث ایمانست که در رستی ایمان بمذهب شافعی
بسه شرط است اقرار بلسان وتصدیق بجنان وعمل بارکان؛ چون چنین
باشد عمل بیفزاید بطاعت وبکاهد بمعصیت؛ وبصحت اجتهاد عمل نکنند
وباوجود ان گوید اگر کسی دختری از زنا بهم رساند دختر خود را بعقد خود
میتواند در آورد؛ واگر دو تا یا سه تا یا زیاده از آن باشد همه را عقد میتواند
نمود وخواهران را همگی جمع میتواند کرد؛ وهمچنین زنی پسری از زنا بهم رساند
زن او میتواند شد واولادی که از اینها بهم رسد همه حلال زاده است
وخواهری که از زنا بهم رسیده باشد برادر میتواند گرفت؛ وگوید ابی منی
پاکست وگوشت کفتار وکرگ وروباه وامثال اینها را حلال میداند
چهارم مالکیه اند واین مالک بن انس بن مالک امام عراق بود و
مرجع مردم وصاحب کتاب موطا. واهل مغرب وحدود یمن بیشتر مذهب
او دارند؛ وان ملعون گوشت سگ بچه را حلال داند. وابن حزم او را

وقیاس

پاک شمارد. و لواطه با زن و غلام جایز دانند و استغاثه در نماز جایز دانند
و گفتن تشبیه در نماز مکروه شمارد. و صلوات در نماز جایز ندانند
و ازین مقوله فتواها پردارد که ترک نمودیم **پنجم حنبلیه اند** و اعتقاد
حنبلیان اینست که خدا در عرش نشسته و از هر طرف چهار انگشت
از عرش زیاد نشست. و گویند از بسکه بطوفان نوح علیه السلام گریست چشمش
بدرد آمد فرشتگان بعیادتش آمدند **راقم** گوید مشهور است که از آن چشم
عیادت نمیدارد محتمل است که نکته این باشد که جناب نبوی صلی الله
علیه و آله فرموده باشد که این هرزه را نگویند با وجود آن فایده نکرده
باز گویند. و گویند بصورت جوان امردیست و شبهای جمعه بزمین آید
بر خری نشسته و نعلین مروارید در پا کرده و بر بام مساجد و خانها
میگردند و میگوید هل من تائب یتوب و هل من مستغفر یستغفر له. و
باعتقاد حنبلیان خدا جسمیست طویل عریض عمیق. و گویند ممکن است
مسلمانان باخلاص در دنیا او را ببینند و ازین هرزها بسیار دارند
و فرقه اصحاب رای و قیاس یک فرقه است و آن ابو حنیفه است و اتباع او و جابر
بن ادریس گوید ابو حنیفه از ترمد بود و نعمان از ابنای فرس بود. و اسمعیل
بن حماد گوید جدم ابو حنیفه مرزبانی بود از ابنای فارس و ابو حنیفه نعمان بن
ثابت بن مرزبان الکوفی در سال هشتاد از هجرت بوجود آمد و در صد و
پنجاه از هجرت بسقر واصل شد و او را هفتاد سال عمر بوده. گوید خدا در ازل
خالق و رازق است. و در کلام گاهی گفتی قدیم و گاهی گفتی جدید است

مضحکه عطار در تذکره اش گفته که ابو حنیفه را برای خلیفه بردند و
گفتند بمخلوقیت قران قایل شو راضی نشد بعقابین کشیدند و هزار تازیانه
بوی زدند در این اثنا تنبانش بر افتاد دستی از غیب پیدا شد و بند
تنبانش را بست و این از کرامات اوست و اگر راست گویند کار برادرش
شیطان باشد **روایت** و مشهور است و در بعضی کتابهای معتبر مذکور که
ابو حنیفه با مریدانش در خانه نشسته بود. و از جناب حضرت صادق علیه السلام
از روی سعایت بمریدانش میگفته که صادق ع سه چیز میگوید که عقل آن را
ابا دارد گفتند چه میگوید گفت میگوید که خدا موجود است و دیده نمیشود
کی میتواند بود چیزی که موجود باشد دیده نشود. و میگوید شیطان از آتش
خلق شده و معذب باتش خواهد بود جنس از جنس متاذی نشود.
و میگوید افعال خیر و شر از خلق است چگونه تواند شد و حال آنکه
بتقدیر خداست. اتفاقا بهلول از آنجا میگذشت گوش انداخت و این
هرزها را شنیده کلوخی بمغزش زد و بدر رفت مریدان اراده از پیش نمودند
چون با هارون نسبتی داشت جرات ننموده شکوه پیش هارون بردند و
طلبیده عتاب نمود بهلول گفت امر از خلیفه است نهایت سوالی دارم
از ابو حنیفه پرسید چه سوال داری گفت ای ابو حنیفه ازین کلوخی که بتو زدم
ترا چه شد که شکوه مرا کرده گفت آزار و دردم کرد گفت نه تو گفتی چیزی که
موجود باشد دیده میشود چنانچه راست میگوید درد را بما بنما پس ابو حنیفه
با فرط طلبه مبهوت گشته هیچ نگفت پس بهلول گفت نه تو گفتی جنس از جنس

متاذی نشود تو از خاک و کلوخ از خاک است پس دروغ میکویی؛ و دیگر
کفتی که بنده را در فعل خود اختیاری نیست پس چرا با من عتاب میکنی
و باز خواست از من مینمایی چون میدانی که مرا اختیاری نیست؛ پس هر دو
با حاضران یافتند که حق با بهلول است خنده نموده مرخص نمودند؛ و با
کویند قران مخلوق است؛ و هر که بمخلوق سوکند خورد منعقد نشود؛ و کویند
صفت الله است. و فعل صفت ذات الله؛ و خلق و فعل هر دو ازلی اند و
کویند هر کاه لفظ حریر بر ذکر نموده با مادر یا خواهر یا غیر ذلک از ذات محارم
جایز باشد وطی بان؛ و این در رسالة تاتارخانی مشهور است. و نیت در
وضو و غسل و نماز و غیر آن شرط نمیدانند؛ و بعد از بول و غایط شستن را
لازم نمیشمارد و بی شستن مخرج نماز را صحیح میدانند؛ و وضو با آب مضاف
و غصبی جایز میشمارد؛ و غسالة الوضو را نجس میدانند؛ و پوست سگ را هر کاه دباغی
کنند پاک و نماز در او و بر او درست میشمارد؛ و نماز در مکان غصبی جایز دانند
و سجده نماز بهمه چیز درست داند حتی نجاست خشک؛ و سلام در نماز
شرط نمیدانند؛ و اگر بعوض او بادی رها کنند نماز درست است. و تکبیرة
الاحرام را در نماز بفارسی ادا نمودن درست میدانند؛ و حمد و سوره در
نماز واجب نمیدانند؛ و خواندن یک آیه در هر رکعت کافی میدانند؛ بلکه بفارسی
ترجمه ایه را که از آن جمله مدهامتان باشد درست میشمارد؛ و طمانینه
در رکوع و سجود روا نمیدانند؛ و فاصله میان سجدتین بقدر تیزی شمشیر
که سر بردارند کافی میدانند؛ حاصل این کونه فقها بسیار دارد و یکی از شعرا کفته

شعر شافعی کفت که شطرنج حلال است مدام؛ کج مبازید که جز راست
نفرموده امام؛ بوحنیفه از و کفته در باب شراب؛ که ز جوشیده بخود
تا نبود بر تو حرام؛ حنبلی کفته اکر زانکه بغم در مانی؛ پشته بنک تناول کن و
سرخوش بخرام؛ کر کنی پیروی مفتی چارم مالک؛ او هم از بهر تو تجویز کند
وطی غلام؛ بنک و می میخور و آن میکن و میباز قمار؛ که مسلمانی از این چهار
امام است تمام؛ بر چنین قوم اکر لعن و تبرا نکنی؛ لعن بحد بنو باد و بر ایشان
مدام؛ و قبح مذهب و فساد ملت و اعتقادات باطله ایشان بنوعیست
که هر طفلی که قدری شعور داشته باشد قبح انها را ادراک مینماید رباعی
صد شکر که نه شافعی و حنبلیم؛ نه پیرو صوفیانش و کابلیم؛ با مذهب این و
آن نباشد کارم؛ من پیروی از علی و آل علیم رباعی صد شکر که من مذهب جعفر
دارم؛ با بغض عمر هوای حیدر دارم؛ با مذهب این و آن نباشد کارم؛ من
جعفریم مذهب جعفر دارم و اما مذهب معتزله قاعده و اصول مذهب ایشان
انست که ایزد را قدیم دانند بذات خویش نه بصفات و فرق نهند میان
صفات ذات و صفات فعل؛ و کویند که صفات ذات چون علم است و قدرت
که نتوان کفت که وقتی عالم و قادر بود و وقتی نبود این صفات ذاتست. این
اوصاف او را انجه مانند اینست قدیم کویند. و صفات فعل چون افریدن و
سخن کفتن و مانند آن کویند قدیم نیست بلکه محدث است از بهر انکه
با موسی سخن کفت و با فرعون نکفت؛ و وقتی کفت و وقتی نکفت. بدین سبب
قرآن را محدث و مخلوق کویند؛ و دیدن خدا را منکرند و کویند خدا موصوف بصفتی است

که او را بحواس درنتوان یافت و بچشم نتوان دید لا تدرکه الابصار و
و هو یدرک الابصار و عذاب قبر را منکرند و گویند این سوال را کسی کند
که حاجت داشته باشد تا بداند که اعتقاد این کس چیست و بهشت
و دوزخ را بالحال موجود ندانند و گویند آن روز آفریده شود که فرموده
یوم تبدل الارض غیر الارض و گویند ایزد تعالی معصیة قضا نکند و
زنا و بهتان و دروغ گفتن نیافریند بلکه اینها همه فعل بندگانست
تا استحقاق عقوبت ایشان بفعل خودشان باشد و استطاعت
قبل از فعل میدانند و بعضی گویند بفعل کبیره از حد ایمان بیرون آید
لکن کافر نشود و فاسق باشد و این معنی را درجه بین المنزلتین گویند
و اول کسی که این بنا گذاشت واصل بن عطا بود و گویند اگر توبه کند مؤمن
شود و اگر توبه نکند جاودان در دوزخ بماند و گویند هر که اهل بهشت است
روی دوزخ نه بیند و هر که دوزخی است روی بهشت را نه بیند و سعادت
و شقاوت را ازلی ندانند بلکه او را بانتساب افعال بندگان ندانند و درشان
یاران پیغمبر سخن نگویند اما گروهی از ایشان تفضیل حضرت علی علیه السلام
بر دیگران نهند و ایشان هفت فرقه اند و بعضی هفده فرقه گویند و
یازده فرقه ذکر کرده بتفصیل و اول ایشان واصل بن عطا بود و ایشان گمان
نمایند که او شاگرد ابوهاشم بن محمد حنفیه بود و بعضی حسن بصری را اول
معتزله گویند و قومی گویند اول ایشان غیلان دمشقی بود و صاحب کشف
الاسرار مولانا محمد طاهر قمی رضوان الله علیه در آن رساله گوید بدانکه

ابتدای اجتهادات باطله سنیان بی ایمان و صاحب ضلالت و
غوایت در طریقت در بصره واقع شد از حسن بصری و شاگردانش
و آن هفت فرقه اند اول حسنیه اند بدانکه حسن بصری را جناب امیر المومنین
علیه السلام سامری امت خوانده و عطار در تذکره اش گوید حجاج ملعون
معتقد حسن بود و اعتقاد حسن آن بوده که تخلف از لشکر عایشه کفر است
لهذا نقل نموده اند که روزی در بصره آن ملعون وضو میساخت
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام بر او گذشت فرمودند در آب اسراف مکن
یا حسن آن شقی گفت تو در خون مسلمانان اسراف نمودی من اگر در آب اسراف
کنم چه میشود پس حضرت فرمودند هرگاه دانستی چنین است پس چرا بمعاونت
ایشان نیامدی در جواب گفت دو مرتبه اسلحه برخود راست کردم و چون
بحربه رسیدم از هاتفی شنیدم که میگفت القاتل و المقتول فی النار
حضرت فرمودند اگر راست گویی راست گفته برادرت شیطان که قاتل
و مقتول لشکر عایشه هر دو از اهل جهنمند و گویند که امامت حق است
چنانکه مجبره گویند عطوی از شاگردان حسن گوید دروغ بر خدا جایز
باشد و در تبصره نقل کرده که حسن نصرانی بود و خواست که در دین پیغمبر
رخنه کند چاره در این دید که اسلام اظهار کند و بعد از اسلام آن بدعتهای
که در کتابها مذکور است نهاد گوید (یعنی صاحب تبصره) روزی بدیدن خواهرش رفت خواهرش
روی نمود و گفت دین نصرانیت چه عیب داشت که بدین اسلام رفتی
او در جواب گفت من بر همان دینم فاما میخواستم بدعتی چند در دین محمد صلعم

احداث کم کند تا قیامت خلاصی نیابند: واین حکایت از بعضی مشبهه
مغرب نقل شده. مسلم بخاری گوید واصل بن عطا شاگرد حسن بود
وعلوم واخبار برو خواند: وایشان هر دو در روزگار عبد الملک مروان
وهشام بن عبد الملک بودند واکنون ببلاد مغرب از ایشان اندکی
مانده اند وایشان را واصلیه نیز خوانند واعتزال ایشان بر چهار
قاعده باشد وقاعدها را ذکر کرده وچون طولی داشت مذکور نشد
خواهنده بان کتاب رجوع نماید دوم هذیلیه اند اصحاب ابو الهذیل حمدان
بن الهذیل العلاف گوید اهل آخرت ملجا باشند بکردن فعل وتحقیق
فعل نه باختیار ایشان باشد: وگوید علوم وارادت از جمله حرکات
وافعال ایشان جنس اند فرق نیست میان آنکه گویند لعنت خدای
بر ابلیس یا رحمت خدا بر مؤمن: وگوید هر که طاعتی کرد اگر چه ریا وسمعه
باشد واز بهر خدا نباشد قبول باشد وگویند هر که ترک نماز فرضی کند
یا جمله نمازها عمدا ترک کند عاصی نباشد در خدا ولیکن فاسق بر
خلقان باشد: وگویند فعل اطفال در آخرت مانند بهایم وحشرات
بود که در بهشت باشند زیرا که فعل مختلف نبود: هذیل را با مؤمن
الطاق علیه الرحمة مباحثها است از آنجمله روزی هذیل گفت بیا من
وتو بحث کنیم اگر من بر تو غالب آیم تو بیا بمذهب من واگر تو غالب آیی
من بیایم بمذهب تو مؤمن الطاق گفت انصاف ندادی هذیل گفت
چرا مؤمن گفت بجهة آنکه اگر من غالب شوم تو بیا بمذهب من واگر تو

غالب

غالب شوی من رجوع کنم با امام خود بعد از آن اگر غالب آیی من بیایم
بمذهب تو هذیل گفت راضی نیستم: واین بدبخت صد سال عمر نمود
ودر زمان متوکل سنه دویست وسی وپنج سال بجهنم واصل شد مسلم
بخاری گوید این رئیس معتزله بود وکتب فلاسفه خواند ودرو تخلیطها
کرد واز اصحاب خویش بدوازده مسئله جدا شد سیم نظامیه اند
اصحاب ابراهیم بن سیار نظام: بدانکه نظام واتباعش گویند قدرت وعلم
وحیات وسمع وبصر وارادت خدا را نشاید: وگفته که اینها اشیا اند
نه اجسام ونه اعراض ونه اویند ونه جزو او ونه بعض او زیرا که صفات اند
وصفات را صفت دیگر نشاید کردن: وگوید خدا بر فعلی قادر بود که داند
صلاح ایشان در آن نیست: ونتواند چیزی کند با بندگان که صلاح
ایشان در آن نباشد ونتواند زیادت عذاب کند بر اهل جهنم وچیزی
کم کند از اهل بهشت: وگوید افعال بندگان صفات ایشانست وصفت
ایشان نه ایشانند ونه جزو ایشان ونه از ایشان وآن اعراض است
نه اجسام ونه اشیا وگوید حرکات وسکنات از واست: وکلام
وطاعت ومعصیت وکفر وایمان ولونها وطعمها وبویها جمله اجسام اند
وگوید حرکة فعل است وسکون فعل نیست: واز این هرزها بر دارد
مسلم بخاری گوید او نیز از اصحاب خود بچند مسئله جدا شد
از آنجمله گوید دیم قول او در اجماع وانکه او حجت نیست در شرع: و
همچنین قیاس در احکام شرعی روا نباشد بلکه حجت در قول امام

معصوم باشد. یازدهم آنست که برفض مایل بود و در بزرگان صحابه
وقیعت کردی و گفتی امامت الائمه و تعیین ظاهر مکشوف نباشد
و پیمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام بچند جایگاه نص کرده
بود. و کار او را آشکارا انکرده چنانکه بر جماعت مشتبه نبود
الا آنکه عمر از او بپوشید و متولی بیعت بوبکر یوم السقیفه عمر بود
و روز حدیبیه در مسلمانی او شک اورد آنجا که از رسول علیه السلام
سؤال کرد و گفت اَلَسْنا عَلَی الحَقِّ اَلَیْسُوا عَلَی الباطِلِ و چون پیمبر گفت
نَعَم گفت فلِمَ نُعطی الدَّنِیَّة فی دینِنا این شک در دین باشد و کراهیت
از آنچه پیمبر حکم کرده بود. و برین چیزی بیفزاید و گوید عمر روز بیعت چیزی
بر شکم فاطمه علیها السلام زد تا محسن را از شکم بیفکند. و مع ذلک فریاد
میکرد که او را با آنکه در شکم دارد بسوزانید و در سرای سوای علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود. دیگر گفت عمر نصر بن الحجاج را
بمدینه فرستاد و بدعت تراویح او آورد. و مردم را از متعه حج باز داشت
و عمال را امصار در ذکرد اینهمه بدعت عمر بود. پس از و در عثمان وقیعت
کند و احداث او را بر شمارد. و گوید حکم بن امیه را که طرید رسول الله
بود با مدینه آورد و بوذر را بربذه راند که دوست رسول الله بود
و کوفه بولید بن عقبه داد. و شام بمعویه. و بصره بعبد الله بن عامر
و دختر خویش بمروان بن الحکم داد. و ایشان بودند که کار برو بزیان آوردند
پس از آن عبد الله بن مسعود را بر سر حدیث قرآن زد مشافهه

و آنگاه علی علیه السلام را و عبد الله مسعود را عیب کند که ایشان
در مسئله گفتند اَقُولُ فیها بِرَایی. برای تنبیه کافی باشد. چهارم
معمریانند اصحاب معمر بن غیاث السلمی گوید هیچ از اعراض فعل خدا نیست
بلکه جمله اعراض از افعال اجسامند و از اجسام بدید آید بالطبع
اما باختیار. و خدا بر اعراض قادر نبود. بنا بر مذهب ایشان خدا
نه خالق حیاتست و نه موت. پس اجسام خود زنده شوند و خود
بمیرند. گویند توریة و انجیل و زبور و قرآن و جمله کتابهای آسمانی
کلام الهی نبود. زیرا که نزد ایشان اینها نه قایم بذات خدایند و نه فعل
او. و کفر اینها بر هیچ عاقل مخفی نیست. مسلم گوید معمر از همه قدریان
دروغ بزرگتر گوید در نفی صفات و نفی قدر و تکفیر بر آن غالی ترین
ایشان بود و پر بوچات زیاد دارد که ذکر آنها ملال آورد. پنجم جاحظیه اند
اصحاب عمرو بن بحر الجاحظ گوید خدا ابتعاد در دوزخ هیچکس را ابداً نکند او
و هیچ کس را بدوزخ نبرد الا آنکه آتش ایشان را بطبع بخود کشد. و گوید
اگر اعتقاد آن داری که خدا جسم نیست و صورت نیست. و به بصر
نبیند و عادلست که جور نکند و معاصی نخواهد او مسلمان درست است
و اگر همه را داند و انکار کند یا بجبر و تشبیه متدین باشد او مشرک
و کافر بود. و اگر در چیزی از این نظر نکند و اعتقاد دارد که خدا تعالی
پروردگار او ست و محمد رسول الله است او مؤمن باشد و بر او
هیچ ملامت نباشد و نه تکلیفی بیرون آن. ابن راوندی و نیز ابو بکر

عبّاد

اصم از او حکایت کنند که قرآن جسم و جسد است. مسلم گوید
بلاغت و فصاحت مشهور روزگار بود و تصنیف بسیار دارد و کتب
فلاسفه خوانده و دروغ و تخلیط کرده و از اصحاب خود به پنج مسئله جدا شد
و در روزگار معتصم و متوکل بوده و کتاب حیل دزدان و کتاب
غش صناعات و کتاب نوامیس و مخاریق همه از مصنفات اوست
و غرضش راه زدن مردم و دزدی آموختن و غش کردن و مخرقه یاد دادن
مردم بوده علیه ما علیه **ششم کعبیه اند** و خیاطیه نیز گویند باعتبار
آنکه ابو القاسم کعبی بلخی و ابو حسین بن ابی عمرو الخیاط هر دو بر یک
طریق و هم صحبت بوده اند و کعبی گوید معرفت خدا در قیامت کسبی بود
چنانچه در دنیا خلافا للنص و الاجماع مسلم گوید ایشان از معتزله
بغداد اند الا آنکه خیاط گوید معدوم شیء است و در دروغ غلو کردی
و ایشان را با بصریان در ده مسئله خلاف باشد **هفتم بشریه اند**
اصحاب بشر بن معتمر مسلم گوید فاضل ترین علمای معتزله بود و
گوید خدا قادر است که طفل را عذاب کند و اگر عذاب کند ظالم
باشد الا آنکه نیکو نباشد که در حق او چنین گویند بلکه باید گفتن
که اگر چنین کردی طفل چون عاقل و بالغ شدی معصیت کردی
و بآن مستحق عذاب گشتی و این از اصحاب خویش بشش مسئله جدا
شد **و اما مذهب شیعه** پس ایشان پنج فرقه اند و هر فرقه چند فرقه شوند
الا فرقه ناجیه **فرقه اول** از آن پنج فرقه شیعه اثنی عشریه اند و ایشان

معتمر

یک فرقه اند پس بدانکه بنای مذهب شیعه ناجیه آنست که بعد از
پیغمبر بنص خدا و پیغمبر بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت
احق و اولی و انسب دانند و بعد از او فرزندان او را و دیگران را
ظالم و باغی و طاغی شمارند و در امامت عصمت و طهارت و نص را
واجب و لازم دانند زیرا که امریست عصمت و طهارت پنهانی
و کسی بر آن مطلع نیست بجز جناب اقدس الهی پس باید که او سبحانه
منصوص و مخصوص نماید و نصب سازد بامامت چنانچه نبی را لطفا
جمع بوده با امر او خلقان مأمور باشند چنانچه مکرر جناب الهی
نص فرموده و به پیغمبرش امر نموده که بمردمان برسان چنانچه پیغمبر
نیز مکرر بیان آن بانواع مختلفه و اماکن متفرقه بمردمان رسانده
چنانچه کتابها و رسالها از عد و احصا بیرون از طرق طرفین قطعی
و در میان مردمان دایر است و در این باب این جماعت نصوص بسیار
از قرآن و حدیث خواه جلی و خواه خفی و خواه عقلی روایت کنند که
اغلب آنها از طرفین مذکور و منقول و متفق فیه است از آنجمله
بود قدری از روایت غدیر خم که سابقا مذکور شد و تقیه را واجب
دانند و تبرا از دشمنان خدا و رسول صلعم و اهل بیت او هر که باشد
واجب شمارند و اهل بیت را بغیر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
بر همه مخلوقات تفضیل نهند و دروغ نکار را از امام و حجت خدا
خالی ندانند و با دوستان خدا و رسول دوست و با دشمنان

خدا و رسول دشمن باشند هر که باشند و همچنین با اهل بیت
و دوستان ایشان دوست و با دشمنان ایشان دشمن و مسح
پا بر موزه روا ندارند و آقسر جایز نشمارند و نکاح و متعة النسا
و حج نسا جایز و حلال و واجب دانند و در نماز دست نه بندند
بلکه فرود اندازند و سجده در نماز جز بر خاک یا چیزی که از خاک
روییده باشد نکنند و قنوت در رکعت دوم نماز مستحب دانند
پیش از رکوع و در بانگ نماز حی علی خیر العمل را جزء اذان و اقامه
شمارند و نماز در جامه ابریشمین و پوست میته و سمور و روباه
و امثال آن جایز ندانند و در زمین غصبی و با آب غصبی نماز و
وضو و غسل درست ندانند و در نماز آمین نگویند و در نماز
جماعت از پس امام قرآن نخوانند و غسل جمعه سنت مؤکد دانند
و فقهای ایشان قیاس و اجتهاد روا ندانند و در اصول مذهب
با معتزله نزدیک باشند و در نفی رؤیت و تشبیه و حدوث قرآن
و صفات فعل و قدم صفات ذات مثل هم گویند و در خلود اهل
گناه بر شیعه گویند خدا بر او رحم فرماید بعد از عذاب یا بشفاعت
شافعی بخشد اینست مجملی از اعتقادات شیعه اثنی عشریه
و ان شاء الله تعالی قدری بعد از این در ضمن شرح حدیث دوم
مذکور خواهد شد بعون الله تعالی و حوله و قوته فرقه دوم زیدیه اند
و ایشان پنج فرقه اند و این زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام است که خروج کرد در ایام بنی امیه و او را شهید نمودند
در کنار آب فرات و پسرش یحیی بن زید بخراسان رفت و نصر سیار
او را نیز گرفته شهید کرد و قبرش در ارغوند است و زید علیه الرحمه
بر دین حق بوده چنانچه از اخبار اهل بیت ظاهر میشود و خروجش
بجهة ظلم بیحدی بود که به آل رسول مینمودند و میخواست که حق را بمرکز
خود قرار دهد نهایت بخت مساعدت ننمود و مردمی که برگردش جمعیت نموده
بودند جمعی که شیعه امامی مذهب بودند چون شنیدند که جناب حضرت
صادق علیه السلام منع مینماید بسبب آنکه میدانست از پیش
نخواهد رفت و خبر فرموده بودند لهذا برگشتند و زید علیه الرحمه
فرمودند رفضتمونی بنا برین شیعیان در آن روز باین اسم مسمی و سرافراز
و بلند مرتبه شدند و به نحو دیگر نیز روایت شده جهة تسمیه
غرض جمعی که با او بودند و او را امام میدانستند و از آن مهلکه جستند
گفتند زید امام بود بعد از حسین علیه السلام و اعتقاد آن طایفه
آن بود که هر که فاطمی باشد و عالم و شجاع و سخی و زاهد و خوش صورت
باشد و دعوی امامت کند و خروج نماید امامست هرچند
در یک زمان دو تا یا زیاده باشند و این طایفه در اصول معتزلی
و در فروع تابع اصحاب رای و قیاس باشند و بطلان مذهب
ظاهر است و آن پنج فرقه زیدیه فرقه اول ابتریه اند اصحاب کثیر النوی
و لقب او ابتر بود بنا بر قول مسلم بتریه اصحاب کثیر النوی الابتر اند

الکشّی عن سدیر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام ومعی سلمة بن
کهیل وابو المقدام ثابت الحدّاد وسالم بن ابی حفصه وکثیر النوّا وجماعة
منهم وعند ابی جعفر علیه السلام اخوه زید بن علی علیه السلام فقالوا
لابی جعفر علیه السلام نتولّی علیّا وحسنا وحسینا ونتبرّا من اعدائهم
قالوا نعم قالوا نتولّی ابا بکر وعمر ونتبرّا من اعدائهم قال فالتفت الیهم
زید بن علی علیه السلام وقال لهم اتبرّؤن من فاطمة علیها السلام بترتم
امرنا الله بترکم فیومئذ سمّوا البتریّة وتوقف در عثمان کنند یعنی او را
نه خوب کویند ونه بد وحضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه
فاضلترین اصحاب میدانند واو را بامامت حق میدانند نهایت
کویند خود راضی بود که انها خلیفه شوند واکر او راضی نباشد هالک
خواهند بود فرقه دوم جارودیّه اند اصحاب ابو الجارود زیاد بن ابی زیاد
واین ابو الجارود در خدمت حضرت باقر علیه السلام حدیث می شنید
منافق وکوردل بود لهذا حضرت او را سرخوان خواندی وسرخوان اسم
شیطان کوریست که در دریا میباشد فرقه سیم رکنیّه اند اصحاب رکن الدّ
صنعان فرقه چهارم خشبیّه اند اصحاب حرمان الطبری ایشان را بجهة این
خشبیّه کفتند که در وقت جنک سلاح ایشان چوب بود فرقه پنجم
خلفیّه اند اصحاب خلف بن عبد الصّمد فرقه سیم از اصل پنج فرقه
شیعه کیسانیّه اند وکیسان غلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام است
واصول ایشان انست که امامت بعد از حسین علیهما السلام محمد حنفیه

سرخوُن

اصفُهان

بازکشت

بازکشت وامام اوست وکویند او زنده است ونمرده ودر کوه رضوی
که در یمن میباشد غایب کشته تا بوقت بیرون امدن وچون دجّال
خروج کند او هم خروج نماید ودجّال را بکشد وجهان بکیرد وبعدل
اباذان کند ومقالات بسیار دارند امّا فایدهٔ ذکر انها چندان
نیست وانها چهار فرقه باشند اوّل مختاریّه اند مختار بن ابی عبیده ثقفی
بدانکه مختار را علامه حلّی علیه الرحمه از جملهٔ مقبولین شمرده وملا احمد
اردبیلی نیز چنین ذکر کرده وروایتی نموده که مجمل مضمونش انست که
جمعی در پیش حضرت باقر علیه السلام او را ببدی یاد مینموده اند
انحضرت ایشان را منع فرمودند وبروایتی دیکر حضرت صادق علیه السلام
رحمت فرستاده وفرمودند که اکر مختار نمیبود اهل بیت هنوز از
عزا در نیامده بودند وحضرت سیّد السّاجدین نیز بدعای خیر
یاد فرموده اند ودر روایتی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد
شده که فرمودند سیقتل ولدی الحسین وسیخرج غلام من ثقیف
ویقتل من الّذین ظلموا ثلثمائة وثلثة وثمانین الف وهرکاه کسی برای
انحضرت بکرید یا یکی را بکریاند بهشت برای او واجب شود پس چونست
حال کسی که در راه او ازارها کشیده باشد وقتلهٔ او را بقتل رساند
به بدترین احوالی چنانچه نقل کرده اند ودر راه او کشته شود پس نیست
مذمّت مختار مکر برای انکه شیعیان بر و دعای خیر نکنند واو را
بخیر وخوبی یاد ننمایند زیرا که زیاد از دشمنان او دیکر براو

نمیتوانند نمود. پس هر که زیاد از این خواهد که بخوبی و بزرگی مختار علیه الرحمه
اطلاع یابد بکتب رجال و کتب علما رجوع نماید. و حکایت منهال بن
عمرو کوفی و بخدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدن. و
احوال مختار پرسیدن. و دعای بد برای حرملة بن کاهلی الاسدی ملعون
نمودن که اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار و بعد از آن برگشتن
منهال و دیدن مختار را که انتظاری دارد. و دیدن که حرملهٔ ملعون را
آوردن. و فرمود تا بند از بند جدا نمودن. و در میان آتش انداختن.
و منهال تبسم نمودن. و مختار سبب آن پرسیدن. و منهال یاد دعای
حضرت نمودن. و مختار گریستن. و بسجده رفتن. و شکر الهی بتقدیم رسانیدن
که الحمد لله که دعای امام مظلوم بدست من جاری شد. معلوم است که
او را امام میدانسته. و روایتی هست که مختار اول مرتبه آمد بخدمت
حضرت و از او رخصت خواست جناب حضرت فرمودند من عهد
نموده ام که خود خروج نکنم و کسی را هم نفرمایم. بعد از آن بخدمت محمد حنفیه
آمده رخصت خواست ایشان فرمودند رخصت با امام عصر است
از او طلب نما او عرض نمود احوال را ایشان فرمودند من رخصت نمیدهم
اما این را میدانم که هر که خون خواهی برادرم و شیعیان ایشان بکند
خدا او را بیامرزد و با ایشان باشد هر جا باشند. پس مختار با خود
خیال نموده که با امام علیه السلام دروغ بستن حرام و موضعش
آتش است هر چند از دیگری هم حرام باشد. پس بهتر اینست که

برای مصلحت کار کتابتی چند از زبان محمد حنفیه بشیعیان بنویسیم
تا ایشان کمک نموده کار از پیش برود. و لهذا او را باین سبب بمذهب
کیسان منسوب ساخته اند والله تعالی یعلم فرقهٔ دویم کربیه اند اصحاب
ابی کرب الضریر سیم اسحقیه اند اصحاب اسحق بن عمر چهارم حربیه اند اصحاب
عبد الله بن عمر بن حرب فرقهٔ چهارم از اصل منسوب بشیعه غالیه اند و
ایشان بدترین و رذترین قوم منسوب بشیعه اند و این گروه کافر
محض اند و جماعتی از نصیریان گفته اند علی خداست و شخصی از ایشان
برابر آنحضرت آمده گفت یا علی الاعلی السلام علیک حضرت او را منع کرد
و نصیحت فرمود فایده نکرد. پس آنجناب فرمود تا گوی کندند و آتشی افروختند
و گوی دیگر قریب بان کندند و راه گذاشتند و ایشان را در آنجا انداختند
بدود هلاک فرمودند. و با وجود آن باز میگفتند که ما را یقین زیاده شد
که تو خدایی زیرا که رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند لا یعذب
بالنار احد الا رب النار پس حضرت فرمودند شعر اما رأیت
الیوم امراً منکراً : اضرمت ناراً و دعوت قنبراً : و چون آنجناب شهید شد
گفتند نمرده بلکه زنده است و در ابر است و رعد آواز اوست
و برق ضرب تازیانه اوست بزیر آید و دشمنان خود را بکشد. و چون
ایشان را گویند که بود که ابن ملجم مرادی ملعون او را کشت گویند شیطان
بود بصورت علی علیه السلام قتل نمود بنابرین با ابن ملجم لعن نتوان کرد
لعنة الله علیه و علیهم. پس حضرت بعد از هلاک آن ملاعین فرمودند

بنا بر فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله یهلك فی اثنان محب
غال و مبغض قال و ایشان نه فرقه اند اول سبائیه اند اصحاب عبد الله
بن سبا و این ملعون خطاب بجناب امیر اجناب نموده گفت انت انت
و آنجناب او را بمداین اخراج کرد و گویند او یهودی بود و مسلمان شد
و در حق یوشع بن نون نیز در یهودیت خود این هرزه را میگفت و در حق
سبائیه یکی از شعرا گوید شعر برئت من الخوارج کنت منهم من
الغزال منهم من سباب و من قوم اذا ذکروا علیا یردون السلام
علی السحاب و تصحبنا لکنی احب بقلبی بکل و اعلم ان ذلک من الصواب
رسول الله و الصدیق حقا به ارجوا غدا احسن الثواب و شخصی دیگر گفته
شعر
ارم بالحوادث ابن سباب اذا لم ترنی فی الجفرتین و این ناپاک بعد از
شهادت حضرت مذهب خود را آشکارا کرد دوم کاملیه اند اصحاب
ابو کامل و او جمله اصحاب پیغمبر را کافر میداند بسبب ترک بیعت
امیر المؤمنین علیه السلام و بآنجناب نیز طعن زند که چرا حق خود را
نگرفت و گویند بتناسخ قایل بوده و در جناب امیر بغلو سیم
منصوریه اند اصحاب ابی منصور العجلی گویند اول خود را بحضرت باقر علیه السلام
بست و چون آنحضرت فساد عقیده اش دانست تبرا نمود و گویند
بعد از فوت آنجناب دعوی امامت کرد و گفت امامت بمن انتقال
یافت و گویند علی آن کسف است که از آسمان ساقط است و
بسیار گفتی که آن کسف خدا یست و باز او گویند که چون مرا

باسمان بردند معبود خویش را دیدم دست بر سرم نهاد و مرا گفت
ای پیغمبر فرو رو و رسالت مرا برسان و این قسم مزخرفات بر دارم
که ترک نمودیم چهارم غرابیه اند ایشان گویند که خدا تعالی جبرئیل
علیه السلام را بعلی علیه السلام فرستاد و او بغلط بجناب رسول
آمد زیرا که محمد بعلی مانند بود همچنانکه کلاغ بکلاغ پنجم بزیعیه اند
اصحاب بزیع بن یونس ششم اسمعیلیه اند اصحاب اسمعیل بن علی
هفتم ازدریه اند ایشان گویند ابن علی که پدر حسین است علی نیست
بلکه او مردیست که او را علی لا ازدری گویند و ان علی که امامست
او را فرزند نباشد زیرا که صاحب نسبت لعنهم الله هشتم یعقوبیه اند
نهم غمامیه اند فرقه پنجم از اصل منسوب بشیعه میمونیه اند
اصحاب مرزبان بن عبد الله بن المیمون القداح بود از اهواز در زمان
مامون و حمدان قرمطی رئیس ایشان بود و باطنیه نیز گویند و
اصل ایشان آنست که گویند امام هفتند علی و حسن و حسین و علی
و محمد و جعفر علیهم السلام و اسمعیل و گویند اسمعیل زنده است و در
آخر الزمان باز آید و مهدی اوست و این قوم را اعتقاد بگور و قیامت
و حشر و نشر و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ نباشد و گویند
حال آدمی مثال گیاه باشد که خشك و ریزیده شود و هرگز ایشان را
اعادت نبود و غافل از آنکه البته او را نخی یا ریشه ایست که باز دن نهاد
اعادت میشاید هر چند این اعتقاد دارند اما تا از کسی خاطر جمع نکنند

وازخود نداشتند نکویند وظاهر نمایند؛ وکویند شریعت ظاهری دارد
وباطنی ظاهر اینست که مسلمانان پیش گرفته اند ومیروند؛ وباطن را رسول
میدانست وبغیر علی بکسی نگفت وعلی علیه السلام بافرزندان وخاصان
وشیعیان خود گفت؛ پس هرکه آنرا دانست ازرنج طاعت وعبادت
براسود؛ وگویند پیغمبران شریعت را ازبرای نادانان نهادند تا ایشان
همیشه مشغول باشند تا هیچ فضیلتی نپردازند؛ واز این هذیانات
بردارند رجوع به بیان الادیان کند هرکه خواهد وایشان دوفرقه اند
اول ناصریه اند اصحاب ناصرخسرو دهلوی واوست صاحب کتاب
وجه الدین وکتاب دلیل المتحیرین؛ وبسیاری از طخارستان را ازراه
طخارستان
برد وصاحب مذهب بود دویم صباحیه اند اصحاب حسن صباح
واین ملعون را چکابتهاست وصاحب بیان الادیان میفرماید
که بعد از هجرة رسول خدا دویست وبیست وپنج سال گذشته بود
که این مذهب ظاهر شد؛ واین حسن اکثر اوقات در اصفهان مسکن
داشت ودر آخر الزمان ما برئ آمد وگویند متواری گشته؛ وگویند
این طایفه را کتابیست موسوم باخوان الصفا آنرا بدبسته خوانند
وطریقه خود را رواج دهند؛ اینست مجملی از مفصل طریقه جماعتی
که خود را منسوب بشیعه کرده دعوی مینمایند که ما شیعه ایم
حاشا وکلا بل هم خصمون بیت شیعه اثنی عشر هرکس نباشد جاهل است
هرکه شك دارد باصل خویشتن مادر خطاست واما مذهب خوارج

وایشان پانزده فرقه اند واما بنای مذهب ایشان واصول آن؛ گویند
شفاعت در قیامت نه رسول ونه امام را ونه دیگری را نباشد؛ وجمله
خوارج امیرالمؤمنین علیه السلام را وعثمان وعایشه وطلحه وزبیر
ومالك اشتر ومعاویه وعمروعاص ولشکر ایشان جمله را کافر دانند
وتبرا از ایشان واجب شمارند؛ واین ملاعین در وقت نکاح اکثر را
ازحضرت نکنند نکاح را درست ندانند لعنهم الله تعالی بدانکه حق اینست
که بعد از رسول هرکه متابعت امام حق نکرد وبروی امام ایستاد
خارجیست واز دین خدا بدراست نهایت معمول میان امت چنین
شده که این جماعت را خوارج خوانند بهرحال این طایفه در جنگ
صفین پیدا گشتند هنگامی که معاویه وعمرعاص بی اخلاص برامام
عصر خروج نمودند وجنگهای پیاپی قریب هفتاد جنگ شد وعدد
مقتولان فیما بین یکصد وبیست هزار نقل نموده اند وزیاده وکم
ذکر کرده اند؛ وچون معاویه غاویه وعمرعاص بی اخلاص دیدند که آخر
غلبه نشود ولشکر درهم شکسته شوند لهذا باشیطان ملعون
دست یکی نموده رای بران قرار دادند که مصحفها را برسر نیزه نموده
مردم را بقرآن خوانند بنابران چنان نموده گفتند ما گوینده لا اله
الا الله ومحمد رسول الله ایم وقرآن حاکم است میان ما وشما
وشما را بقرآن میخوانیم واو را حکم میسازیم هرچه را او حلال کند
ما وشما حلال دانیم وهرچه را او حرام کند ما وشما حرام شماریم

وهر که را او نصب کند ما و شما او را منصوب خوانیم و هر که را او معزول
نماید ما و شما او را معزول شماریم پس لشکر عراق کول آن ملاعین را
خورده دست از جنگ کشیدند مکر قلیلی و کفتند راست میکویند [illegible]
بفرما مالک را که دست از جنگ باز دارد و کسی را برای حکمین تعیین
فرما و الا با تو محاربه میکنیم یا دست تو را بسته بمعاویه می سپاریم
جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که اینها بقرآن اعتقاد
ندارند که اکر امید داشتند با من جنگ نمی نمودند و حیله کرده اند که شما را
متفرق و سست نموده باین وسیله ازین مهلکه خلاص شوند و
یک ساعت دیکر صبر کنید و جنگ نمایید که فتح با شماست و عمر
ایشان آخر شده فایده نکرد و هر چند فرمودند که قرآن ناطق منم و تأویل
و تفسیر آن را من بهتر میدانم شما را کول میزنند باز نشنیدند خصوص اشعث بن
قیس و بعضی نظرای او را معاویه تطمیع نیز نموده بود سماجت کردند
و کفتند از هر جانب که اکر بقرآن کار نکنی و بحکم او راضی نشوی با تو همان کنیم
که با عثمان کردند یا کرفته بمعاویه سپاریم پس حضرت لاعلاج شده
امر نمودند تا آنکه مالک اشتر دست از جنگ کشید پس در حکمین هر چند حضرت
خواستند که عبد الله عباس را تعیین کنند راضی نشدند و نکذاشتند
و کفتند او از تست دیکری را تعیین نما تا آنکه خودشان ابو موسی
اشعری ملعون را تعیین نمودند و عمرو عاص ملعون او را فریب داده
کردند آنچه کردند و بعد از آن دوازده هزار و بروایتی هشت هزار کس

از لشکر

از لشکر حضرت جدا کشته کفتند حکمی نیست الا حکم خدا و کفتند
چرا راضی بحکمین شدی و در صلح نامه نوشتن چرا اسم امیر المؤمنین را
حک نمودی و در جنگ بصره چرا مردم را اسیر و برده و غارت ننمودی
تو کافر شدی و جنگ با تو واجب باشد و حکمی نیست الا حکم خدا
برکشتند از آنجناب و در نهروان چهار هزار از ایشان کشته شد
الا نه نفر و ثمر آن برکشتند و متابعت کردند و اما آن نه نفر هر دو نفر
بیک طرف کریختند و این فتنه و بد اعتقادی را انکیختند دو تن
بسجستان و دو تن بعمان و دو نفر بیمن و دو تن بجزیره و یک تن بتل
موزون رفتند و کراجکی در کتابش از ابن عباس بسند خود روایت
نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و الذی بعثنی بالحق بشیرا
و نذیرا ما استقر الکرسی و العرش و لا دار الفلک و لا قامت السموات
و الارض الا بان کتب الله علیها لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المؤمنین ان الله لما عرج بی الی السماء و اختصنی بلطیف ندائه
قال یا محمد قلت لبیک ربی و سعدیک قال انا المحمود و انت محمد
شققت اسمک من اسمی و فضلتک علی جمیع بریتی فانصب اخاک علیا
علما لعبادی یهدیهم الی دینی یا محمد انی قد جعلت علیا امیر المؤمنین
فمن تامر علیه لعنته و من خالفه عذبته و من اطاعه قربته یا محمد
انی قد جعلت علیا امام المسلمین فمن تقدم علیه اخزیته و من
عصاه اسجنته ان علیا سید الوصیین و قائد الغر المحجلین و حجتی

علی الخلایق اجمعین. پس ملاحظه نما مضامین این حدیث شریف را
آیا جایز باشد با چنین بزرگواری چنین نمایند و بر او خروج کنند
لعنة الله علی من خرج علیه. و هرکه زیاد خواهد رجوع به تواریخ نماید
و فرقهای ایشان اینست اول ازارقه اند اصحاب نافع بن ازرق و این
طایفه گویند اصحاب کبایر مشرکند. و رجم از زنان محصنه بر افکند
و گفته چیزی از این در قرآن نیست. و حد قذف مردم را بر طرف نمود و
زنان را باقی داشت. و پیغمبر فرستادن خدا را بعد از رسول جایز شمردند
و تقاعد کننده از جهاد کافر شمارند. و ابن ملجم را بر صواب دانند و
کودکان اصحاب کبایر را مشرک دانند. و گویند خون کودکان ایشان که گناه
کبیره نکرده اند مباح بود مثل خون پدران ایشان. و گویند کودک مسلمانان
در دوزخ بود یعنی هرکه بر خلاف ایشان باشد و از این هرزها پردازند
دویم نجدیه اند اصحاب نجد بن عامر الحنفی و این از رؤسای خوارج است
و در مکه امامت کرد در برابر عبدالله زبیر و عبدالله طلب امارت میکرد
نجد بن عامر و نافع بن ازرق با جماعت خود از او برگشتند و با یکدیگر نیز
نساختند با هم خلاف کردند نجد به تهامه رفت و سیستان نیز گفته اند و نافع
ببصره و ایشان را با بنی امیه جنگها است و حکایتها و سبب خلاف
آن بود که نافع میگفت تقیه نباید کرد و از جهاد نمی توان نشستن که کفر بود
و نجد میگفت تقیه روا باشد. و نجدات گویند معرفت خدا و رسول
و خون مسلمانان حرام داشتن و مال ایشان و تحریم غصب و اقرار کردن

بدانچه خدا فرستاده و دانستن او جمله واجب است و آنچه غیر این
باشد خلق در آن معذورند تا آن وقت که حجت روشن شود. و ایشان
ن راست
که باجتهاد خود شان چیزها حلال کنند که حرام بود. و هرکه گوید این مجتهد
مخطی است آنکس مستوجب عقاب باشد. یا اگر کسی گوید جایز بود
مجتهد را عذاب کند آنکس کافر بود. و گویند هرکه گناه صغیره کند و
بدان مداومت نماید او مشرک بود. و شارب خمر و دزد مسلمان باشد
ابدا هرچند بدان مداومت نماید. و قس علی هذا فتویهای ایشان
متضاد را جمع نموده باندک تأملی معلوم است سیم عجارده اند اصحاب
عبدالکریم عجرد و ایشان بیست فرقه اند و با نجدات موافق باشند
مگر در چند مسئله چنانچه صاحب تبصره ذکر نموده چهارم بدعیه اند
اصحاب یحیی بن اخرم پنجم خازمیه اند اصحاب شعیب بن خازم گویند
عاصم بن خازم
خیر و شر جمله بقضا و قدر خدا است چنانکه مجبره گویند. و در کار علی
علیه السلام توقف دارند و در برائت از او تصریح نکنند. و در حق دیگران
برائت صریح گویند و کنند ششم ثعالبیه اند اصحاب ثعلبة بن عدی
عامر
و با نجدات و عجارده متفق باشند مگر در حکم اطفال و گویند ایشان را
حکمی نیست تا بحد بلوغ رسند و عجارده بنا بر آن ایشان را تبرا نمایند
هفتم جرویه اند اصحاب عبدالله بن جرو و گویند نماز بی شلوار
گذارند و قوم او شعار شان و علامتشان آن باشد هشتم صفریه اند

اصحاب زیاد بن ابی الاصفر بعضی گویند صفریه بجهت آن گویند که مجاهده
و ریاضت کشند و رنگشان زرد گشته ملقب باین لقب شده اند
و گویند هر کبیره موجب حد نبود و مرتکب آن کافر نباشد مثل ترک
نماز و روزه و زکوة و حج و این قوم موافق ازارقه باشند در همه بدعتها
مگر در چند مسئله که با ایشان خلاف کنند یکی آنکه روا ندارند کشتن
اطفال مخالفان ایشان را دویم هر کبیره را موجب حد دانند چنانچه
در فوق قتل گشته دیگر قعده از جهاد را که در دین و اعتقاد با ایشان
موافق باشند کافر نشمارند دیگر اسقاط رجم نکنند دیگر گویند تقیه
در قول دون عمل باشد دیگر تزویج زنان همکیشان خود را با کافر جایز
شمارند و این پریوچات بسیار دارند دهم اباضیه اند اصحاب عبدالله
اباض که در ایام مروان بن محمد مروان خروج کرد گویند هر که خلاف ما باشند
از اهل قبله کافرند نه مشرک و مناکحت ایشان جایز است و میراث
ایشان حلال و غنیمت اموالشان از سلاح و اموال و هرچه در
حربگاه حاضر کرده باشند حلال است و آنچه بیرون از این باشد حرام
و ناگاه بر سر ایشان ریختن و ایشان را کشتن و برده کردن در سر
حرام است و گویند دار مخالف ایشان دار اسلام است الا لشکرگاه
سلطان که دار مغا باشد و جایز دارند گواهی مخالف خودشان را و اباضیه
قول خدا که فرموده وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا الآیه
در حق علی است و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ الآیه

درحق

در حق ابن ملجم لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم و صفریه
انکار آن نمایند و گویند دار مخالفان دار کفر است هر که در آنجا
اقامت کند کافر است و گویند امانت مخالفان ایشان حلال است
رد نباید کرد و گویند حد قذف محصن نشاید اما حد قذف محصنه شاید
و گویند نصاب در سرقه معتبر نباشد و در اندک و بسیار قطع دست
واجب است دهم حفصیه اند حفص بن ابی المقدام حفصیه از
مجارده گویند که میان شرک و ایمان یک خصلت است و آن معرفت
و هر که معرفت خدا حاصل نکرد و چیزهای دیگر از معرفت رسول
صلی الله علیه و آله و آنچه بدان تعلق دارد از شریعت و احوال قیامت
و ثواب و عقاب جاهل بود و ارتکاب جمله کبایر کننده کافر باشد
نه مشرک یازدهم بیهسیه اند اصحاب ابی بیهس بن هیضم و اینها
بخلاف ازارقه اند و گویند دار دو تا است یکی دار کفر و یکی دار
ایمان و هرجائی که مخالفان ایشان باشد و مخالف در میان ایشان
نباشد دار ایمان باشد و گویند هر که کبیره از او واقع شود پیش از
آنکه او را بوالی برند و حد زنند او را کافر نگوییم و بعد از حد او را
کافر دانیم مذهب اصفریه نیز این باشد و گویند امام چون کافر شد
رعیت جملگی کافر شوند و جمیع گناهان شرک شود و گویند شراب
اصل او حلال بود چون کسی خورد و مست شود و ترک نماز کند
یا خدا یا یکی از انبیا سب نماید در آن مستی کافر نشود و بر او هیچ گناه

است

نویسند دوازدهم یزیدیه اند اصحاب یزید بن انیسه بعضی از این
طایفه کویند خدا رسولی از عجم بفرستد واز آسمان کتابی بوی
نازل شود بیکبارکی آنچه باید در او بود و شریعت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله منسوخ شود و کویند ملت صابیان که در
قرآن یاد کرده این ملت بود که دین رسول صلی الله علیه وآله وسلم
منسوخ کرده نه ملتی که این زمان صابیان دارند و کویند [illegible]
هر اهل کتابی که کواهی بنبوت محمد دهد واجب است اکرچه مسلمان
نشود قومی از ایشان کویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق در توحید
الا خبر یا اشارت که قایم مقام خبر بود اکرچه او را وقوف در آن بعث
نباشد و قومی از ایشان کویند روا باشد فرستادن رسولان اکرچه
ایشان را هیچ معجزه نباشد و جمهور ایشان کویند عالم جمله فانی شود
بعد از فنای خلق زیرا که عالم از برای خلق آفریده اند چون خلق نماند
عالم نماند سیزدهم شمراخیه اند اصحاب عبد الله بن شمراخ کویند
خون مخالفان ایشان در سر حرامست و در آشکار حلال چهاردهم
فضلیه اند اصحاب فضل بن عبد الله بن فضل و قومش مانند تناسخی
باشند و فضل حدیثی کوید که هیچ حیوان از حیوانات نبود حتی کیک
و پشه الا آنکه در میان ایشان نبی باشد و کوید خدا خلق را در بهشت
آفرید و چون در بهشت معصیت کردند بدر کردند و کوید هر که
در دنیا خیری بیابد بسبب آن بیابد که در دور اول خیر کرده باشد

واکر شر کرده باشد شر یابد پانزدهم ضحاکیه اند اصحاب ضحاک بن
قیس کوید روا بود که مسلمانان کنیز بکافر فروشند و چون در دار
تقیه بود نکاح زن مسلمانان با کافر درست بود اما اکر در دار
از آن خوارج بود درست نبود و فی الحقیقه مغایرت زیادی
ندارند و هرزها بسیار دارند برای عبرت کافی باشد خذلهم الله
تعالی فی الدنیا والآخرة ولعنهم لعنا وبیلا وعذبهم عذابا
مهینا واما مذهب مجبره وایشان شش فرقه اند اول اصحاب
جهم بن صفوان بدانکه ظهور مقالات جهم در زمان تابعین بود
و در ترمذ ظاهر شده اجداد مازنی او را کشت در مرو در آخر
ملک بنی امیه و بدعتهای او بسیار است کوید خدا چیزی آفرید
و رحمن نام کرد پس عرش بیافرید و کفت الرحمن علی العرش استوی
یعنی آن رحمن مخلوق بود و کوید خدا را وصف نباید کرد و نشاید
کفت که عالم و حی و سمیع و بصیر و موجود است و بحول و قوة
نشاید وصف کرد و روا بود که کوید قادر است زیرا که کویند
فاعل جز او وی نیست و کوید نشاید وصف نمودن بهرچه در قرآن
آمده زیرا که بعضی از اسماء صفات مشترکند پس لازم بود که او را
غیر از خالق و رازق و اله نتوان کفت و کوید چون اهل بهشت
و اهل جهنم بجهنم روند آنکاه بهشت و دوزخ و جمیع مخلوقات
نیست شوند سوای خدا و کوید قدرت و مقدور و علم و معلوم

یکی بود و کوید خدا معلوم خلق نیست زیرا که معلوم خلق مخلوق است
نشاید کسی کوید الله یا رب خدای منست یا خالق منست زیرا که
خالق را نتوان دید و چیزی که نتوان دید خبر از ان دادن محال بود
لعنه الله **دویم بطحیه اند** اصحاب اسمعیل بن البطحی کوید خدا انه
موجود است و نه معدوم و نه زنده و نه مرده و نه قادر و نه عاجز
و نه عالم و نه جاهل و نه متکلم و نه بینا و نه کور و نه شنوا و نه کر
در جمله صفات مغایران را بدین طریق کوید و کوید معرفت خدا
بقول معلم صادق حاصل شود و ان نبی بود یا امام بود **سیوم**
نجاریه اند اصحاب حسین بن حسین بن محمد نجار کوید چون اعراض
جمع شوند مثل الوان وطعم و رایحه جسم بود چنانکه ضرار کوید و
کوید افعال متولدات فعل خدا است نه از طبع یا فعل دیکری چنانکه
مجبره کویند و کوید عذاب کور محالست **چهارم ضراریه اند** اصحاب
ضرار بن جهیم مذکور **پنجم صباحیه اند** اصحاب ابی صباح بن جهیم
مذکور **ششم ناصریه اند** اصحاب ناصر زید **اصل قاعده کل ایشان**
جبر است چنانکه کویند که بنده در فعل و ترک فعل هیچ چاره ندارد
و انچه میکند مجبور است و کویند مطیع را بجهنم و عاصی را به بهشت
به برد و ان ظلم نباشد زیرا که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
و اول کسی که این را بنا نهاد معاویه و یزید و بنو امیه بودند معاویه
کفت عمار را حضرت امیر کشت زیرا که او بجنک اورد و یزید بعلی بن

الحسین

الحسین کفت خدا پدرت را کشت لعنهم الله و این را بجهة ان کفتند که
جهال را باشتباه بیندازند تا زشتی اعمال و قبح افعال خود شان را
و صحابه کبار شان را باین بهانه رفع نمایند و ظلمهای که بر آل پیغمبر
و شیعیان ایشان و غیر ایشان کرده اند از کردن شوم شان اندازند بزعم
یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون
بلکه **بیت** بد کردن شمر هم زید کردن اوست خون شهدا تمام در
کردن اوست لعنت الله علیهم اجمعین الی یوم الدین **واما مذهب**
مشبهه ایشان ده فرقه اند **اول کلابیه اند** اصحاب محمد بن کلاب
بن کلاب بدانکه اشعری باری تعالی را صفات اثبات کند هر چند
بعبارت نیارند و ابن کلاب کوید این صفات ازلیست و اشعری
کوید قدیمست و کویند این صفات نه ذات باریست و نه جزو او
و نه بعض او و نجار و اشاعره و کلابیه کویند خالق و موجد فعل خدا است و
بنده را کسبی هست و غرض انست که اسم جبر را از خود دفع کنند
و چون معنی کسب را از ایشان پرسی حواله بچیزهای نا موجه کنند
دویم کرامیه اند اصحاب ابی عبد الله محمد الکرام سجستانی عبد الحسین بن
عبد الله کرام کوید شنیدم از پدرم که اکر یک قطره خمر در دریا افتد
و بمیرد و بعد از هفت سال ذره از سرکین او بدریای محیط رسد آب
دریا و هر حیوانی که دران دریاست حرام شود و کسی که ذره از کوشت
ماهی که دران دریاست بخورد حد بر او لازم و واجب شود و اکر بمیرد

نماز بر وی نباید کرد و او را در ناوس مجوس باید انداخت تا مرغان
او را بخورند و گویند آب اگرچه اندک بود نجاست در وی افتد رنگ یا
بوی یا طعم نگردانید پاک بود و گویند اطبا با اطفال کافران و مشرکان
و مجوس و نصاری عبادت بود و گویند بین الافخاذ مباح است
از آن همه خلق زیرا که رسول صلی الله علیه و آله فرموده اعیروا افخاذکم
فخذهالی و ازین مقوله هزلها بسیار دارند **سیم هشامیه اند** ابو
الهذیل گوید از هشامیه پرسیدم خدا بزرگ تر است یا کوه گفت
اشعری گوید خدا جسم است نه مانند جسمها بدانکه این سخنها در حق
هشام بن الحکم و هشام بن سالم بهتانست زیرا که ایشان از خواص
اصحاب ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام بودند و در کتاب فهرست
از ابی هاشم جعفری نقل نموده که قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ما تقول فی هشام بن الحکم فقال رحمه الله ما کان اذبه عن هذه الناحیة
و ایضا هشام بن سالم نیز از اصحاب ایشان بوده و ابن بابویه در
امالی نقل نموده از جناب امام علی النقی علیه السلام در جواب سائل
که پرسیدند از آنحضرت احوال اینها را بدین نحو عن محمد بن الفرج
قال کتبت الی ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم السلام اسئله
عما قال هشام بن الحکم فی الجسم و هشام بن سالم فی الصورة فکتب
علیه السلام دع عنک حیرة الحیران و استعذ بالله من الشیطان

لیس القول



لیس القول ما قال الهشامان و ابو هذیل و اشعری راوی این سخنهاند
و دشمنی ایشان ظاهرتر از آفتابست در نزد موافق و مخالف و
اینها در نزد اما میه کافرند چه اعتبار بسخن این دو نفر ملعون و
امثال اینها هست و دیگر میخواستند شیعیان را از اینها بکیب... نند
لهذا چنان بهتانها در حق آن بزرگواران و امثال ایشان میزدند
و نیز محتملست که این سخنهای هشام بن عبدالخالق بوده باشد که صاحب
مذهب و بدعت بوده و بغلطی یا سم اینها شهرت نموده باشد چنانچه
شمرده اند هشام بن عبدالخالق را صاحب مذهب در کتابها مثل تبصره
و بیان الادیان و غیره **چهارم خوالقیه اند** اصحاب هشام بن عبدالخوالق
پنجم بیانیه اند اصحاب بیان بن سمعان **ششم مغیریه اند** اصحاب مغیرة بن
سعید العجلی بلخی است قوم او گویند مغیره نبی بود و اسم اعظم میدانست
و آن معجزه او بود و مرده را زنده میکرد گویم که هنگامی که خالد قسری
او را میکشت بدان اسم چرا دفع کید و قتل او نکرد مغیره گوید معبود
از نور است و تاجی از نور بر سر دارد و او را اعضا است و دلش
منبع حکمتست و حروف مثال اعضای اوست و الف مثال هردو
قدمست و چون خدا خواست خلق را بیافریند اسم اعظم را گفت
و تاج از سر برداشت تا خلق پدید شدند در کتاب رجال میرزا محمد
فی کش بسنده عن ابی عبدالله علیه السلام ذکر مغیرة بن سعید و بزیعا
والسری و معمرا و بشار الاشعری و حمزة البربری و صائد النهدی

بیان الادیان



فقال لعنهم الله فانا لانخلوا من کذاب یکذب علینا او عاجز الرای
کفانا الله مؤنة کل کذاب واذاقهم حر الحدید یکذب علی ابی جعفر علیه السلام
هفتم زراریه اند اصحاب زرارة بن اعین و این نیز از اصحاب ابی جعفر و
ابی عبدالله علیهم السلام است و جلیل القدر و عظیم المنزله است فقیه
و عالم و ادیب و شاعر بوده رحمه الله و بر این نیز چیزها بسته اند نادانسته
هشتم مقاتلیه اند مقاتلیه اصحاب مقاتل بن سلیمان اند و او گوید ان الله
تعالی عینان زهروان **نهم منهالیه اند** اصحاب منهال بن میمون العجلی
دهم مبیضه اند یعنی اصحاب سفید جامگان که مقنع از ایشان بود و اصل
بنای مذهب این طایفه آنست که جناب الهی را جسم دانند و بظاهر
آیات عمل نمایند چنانکه داودیه و گویند جسم لا کالاجسام چنانچه
شیعه گویند شیء لا کالاشیاء و عرش را جای نشست و برخواست او
سبحانه دانند و بحلول و نزول مقر باشند و ایمان بزبان کافی دانند
هرچند بدل کافر باشند لعنهم الله تعالی **واما فرقه هفتم مذهب
صوفیه است** و ایشان دو فرقه اند **اول نوربیه اند** و سلسله مشیخه
ایشان آنچه صاحب کشف الاسرار نقل نموده اینست که اهل ایران او را
خوش کرده پیروی نموده و مینامند **نوربخشیه اند** بدانکه اول این سلسله
قاسم انوار است که نوربخش مینامند و او مرید اسحق ختلانی و او
مرید محمود فردقانیست و او مرید علاء الدوله سمنانی و او مرید عبدالرحمن
اسفراینی و او مرید نجم الدین کبر است و او مرید عمار یاسر بدلیسی و او مرید

ابو نجیب سهروردی و او مرید احمد غزالی و او مرید ابوبکر جولاه و او مرید
علی کاتب و او مرید ابو علی رودباری و او مرید جنید بغدادی و او مرید
سری سقطی و او مرید معروف کرخیست و مخفی نماند که این نوربخش دعوی
میکرده و میگفته که من مهدیم تا آنکه در زمان شاه رخ او را با مریدان
گرفتند و خواستند که بقتل رسانند عاقبت نکشتند و هجده ماه در
قلعه اختیار الدین او را محبوس داشتند و آخر او را به بهبهان بردند و
در انجا نگاه داری میکردند بار دیگر بحیله خلاص گشته خروج نمود
و کردان فیلی بدو گرویدند هر که شرح احوال او را خواهد رجوع بکتب
تواریخ نماید **دویم حلولیه اند** و صاحب تبصره فرماید که رئیس این
طایفه حسین بن منصور حلاج بود و او در سحر و شعبده بهار تمام
و ید طولانی داشت و او مرید عبدالله بن هلال الکوفی و او مرید خالد
کابلی و او مرید زرقاء یمامه و از کسانیست که سحر از سجاح که زنی بود و
دعوی نبوت کرد و آخر زن مسیلمه کذاب شد که دعوی پیغمبری نمود
در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بود الحاصل احوال خسران
مآل این طایفه و عاقبت در کتاب الرد علی اصحاب الحلاج یا کتاب هادی
الی النجات من جمیع المهلکات یا مطاعن المجرمیه یا کتاب حدیقة الشیعة
یا رسالة سلوة الشیعه یا کتاب کشف الاسرار یا تحفة الاخیار و غیره
که ذکر نموده اند ظاهر است و بکفر ایشان علمای امامیه رضوان الله علیهم
اتفاق کرده اند و در این باب خلافی ندارند و ان شاء الله تعالی در طی حدیث

چهاردهم بعضی احوالات ایشان ذکر خواهد شد **تنبیه** بدانکه نصاری
دعوی مینمایند بحقیقة تثلیث و چون از کیفیت آن پرسی سرگردان
کشته نمیتوانند جواب گفت بعد از عجز میگویند این را نتوان یافت تا
نصرانی نشوی یا میگویند مفاد انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی
آثارهم مقتدون . و همچنین طایفه صوفیه نیز دعوی اتحاد و حلول
مینمایند و بعد از عجز از تقریر و بیان میگویند تا چهل سال خدمت پیر
کامل ننمائی این معنی را نتوانی یافت **راقم** گوید که داعی دوام دولت ابد مدت
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را با چند نفر از پادریان نصاری
گفتگو اتفاق افتاد در خانه علیقلی بیک دیلماج همین جواب از
ایشان شنیدم . و نیز با میر عبدالله سید عزیزی در باب اتحاد حرفی زدند
از وی نیز شنیدم که میگفت به بیان نتوان آورد . و از دیگری خود شنیدم
که میگفت تا خدمت پیر نکنی نتوان یافت . پس بدان ای جویای طریق حق
گوییم بر فرض محال قول این طایفه حق باشد هر چند که حق نیست ما و ایشان
یکی خواهیم بودن هر چند که ناجی و خوب نباشیم و اما آنچنانچه اهل حق
و امامیه گویند چنانچه حق نیست ابد الآباد خسران مآل ایشان را
ابد الآباد در درک اسفل و طبقات جهنم خواهند بود و خواهند
سوخت نعوذ بالله من ذلک . پس عاقل طرف احتیاط را از دست
نداده باید گرفت و قایم داشت نه طرف خلاف را **تبصره** صاحب کتاب
تبصرة العوام گوید این طایفه شش فرقه اند . و شیخ بهاء الدین محمد

عاملی رحمه الله گوید در رساله اش که دوازده فرقه اند یکی ناجی و تتمه هالک
و اوصاف هر یک را مجملی میگوید و در آخر در باب فرقه دوازدهم اوصاف
امامیه را نقل میکند و میگوید این طایفه ناجی اند . و شیخ احمد اردبیلی
رضوان الله علیه در حدیقة الشیعه بیست و سه فرقه شمرده ذکر خواهد شد
و شیخ طوسی علیه الرحمة الله تعالی در کتاب اقتصاد فرموده حلاج
ساحر بود و در کتاب غیبت از جمله جماعتی شمرده که دعوی وکالت
حضرت صاحب می نمود . و آخر اسمعیل بن علی نوبختی رحمه الله او را
رسوا نمود . و شیخ ابو جعفر قمی رضوان الله علیه او را کف پایی زده
از بلده قم اخراجش نمود . و در بغداد بفرموده وزیر و مفتیان بجهنم
واصل ساختند **رباعی** بیرون مرو از راه شریعت زنهار . یا در ره
منصور خصاً الآن مکذار . هر راه که بیرون ز شریعت باشد . سر منزل
آن نیست بغیر از سر دار **ایضاً** از راه علی و آل او دور شوی . گر پیرو
پیروان منصور شوی . گر پیرو با یزید خواهی بودن . فردا ستکه
با یزید محشور شوی **لمؤلفه** گر پیرو غولان پر از شور شوی . از دامن
نبی و آل او دور شوی . ور پیرو شارع رسولی از جان . زان راه
بخلد رسی و منظور شوی . **و اما مذهب مرجئه** و ایشان شش فرقه اند
اول الرایئه اصحاب الرای من اصحاب محمد بن شبیه **چهارم صالحیه**
اصحاب صالح بن عبدالله المعروف لقبه **پنجم شمریه اند** اصحاب ابی
شمر سلیم بن شمر **ششم محمدیه اند** اصحاب محمد بن محمد التمیمی .

بدانکه لفظ مرجئه از رجا مشتقست بنا بر انکه ایشان میکویند ما
بوعده و وعید اقرار داریم نهایت میل بوعده نموده و بمشیت
الهی مغفرت کناه را حواله نکنند و خواهی نخواهی بمغفرت قایل باشند
لهذا بنابرین این طایفه را مرجئه نامند یعنی تمام رجاء اند و خوف را
بخود راه ندهند و کویند کریم وعید مینماید اکر نکند خلاف نکفته
باشد و اکر وعده کند و نکند او را لئیم شمارند و ازو عیب دانند
و احتجاج بدین دو ایهٔ شریفه نمایند قوله تعالی قُل یا عِبادِیَ الَّذینَ
اَسرَفوا عَلیٰ اَنفُسِهِم الایة و قوله اِنَّ اللهَ لا یَغفِرُ اَن یُشرَکَ بِهِ وَیَغفِرُ
مادُونَ ذٰلِکَ و تتمه را که لِمَن یَشاءُ بوده باشد و اکذارند و بمشیت او
سبحانه راضی نشوند بلکه بخواهش عاصی مغفرة را حواله کنند و کویند
بندکان بکناه کبیره کافر نشوند و کویند ایمان قول بی عملست و بصحت
قیاس و اجتهاد قایلند بدانکه صاحب تبصره این کروه را پنج فرقه شمرده
اول یونسیه اند اصحاب یونس بن سمره کویند ایمان معرفت خدا و
خضوع او بود و خضوع ترک استکبار بود یعنی خود را بزرک ندانی
و او را دوست داری چون این خصال دریکی جمع شود مؤمن است
و کویند ابلیس خدا را میدانست و میشناخت امّا باستکبار کافر
شد پس هر که استکبار نماید کافر باشد دوم غسانیه اند و مرجیان از
کوفه مثل ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن و جهم و غیلان
و ابن مهران و ابن سمره و فضل رقاشی و غسانی کویند باید مقر بود

بهرچه

بهرچه خدا بخلق فرستاده بطریق اجمال دون تفصیل و کویند اکر
کسی کوید خدا خنزیر را حرام کرده امّا نمیدانم خنزیر کوسفندست
یا حیوان دیکر و حج کعبه میدانم واجبست امّا نمیدانم بکعبه
باید رفت یا بمدینه یا بیمن مؤمن باشد و کویند میدانیم محمد
را برسالت فرستاده امّا نمیدانیم که ان محمد زنکیست یا رومی
یا عربی مؤمن باشد و غسان که رئیس اینطایفه است این حکایتها را
از ابوحنیفه روایت کند سیم ثوبانیه اند اصحاب ثوبان کویند
ایمان معرفت خدا و رسول اوست و هرچه در عقل نشاید که
خدا ترک ان کند و انچه ترک ان روا بود معرفت ان نه ایمان بود
چهارم تومنیه اند اصحاب معاذ تامنی کویند ایمان ان باشد که
ترا از کفر نکاه دارد و ان خصلتهایی چند است که اکر کسی آن را
ترک نماید یا یکی ازانرا واکذارد کافر کردد و هر کبیره که مسلمانان
اجماع نکرده باشند به ترک ان کافر شود و اکر کسی مسلمانی را
بکشد یا لطمه باو زند کافر شود نه از برای لطمه و قتل بلکه از برای
استخفاف مسلمانان پنجم مریسیه اند اصحاب مریسی و ابن راوندی
موافق ایشان باشد کویند تصدیق بدل و زبان باشد و سجود
بافتاب و ماه کفر نبود امّا علامت کفر باشد و کویند صفتهای
خدا مخلوق باشد تعالی عن ذلک علوّاً کبیراً الا چهار صفت
قادری و عالمی و تخلیق و مشیت و کویند هر که خدا را شناخت

ومنکر رسول بود ایمانش درست بود لعنت الله علیهم اجمعین
اینست مجمل مفصّلی که عرض نمود چون در اوّل وعده شده بود

ایقاظ پس هرگاه دانستی افتراق امت را و فی الجمله سبب و اعتقادات
فاسده ایشانرا یعنی امت پیغمبر اخر الزمان را که بدین گونه است و
بنای مذهب هر فرقه بر اصلی نیست بلکه دین اسلام را برخود بسته اند
ودعوی ایمان مینمایند بلکه از امتی پیغمبر علیه السلام بدر اند چنانچه فرموده
جناب اقدس الهی اشعار بانست که ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت
وهو کافر و چنانچه فرموده سیّد مرتضی علم الهدی است که الائمة
اما اثنی عشری او کافر و بحقیق میر محمد باقر داماد علیه الرحمه
در تقویم الایمان میفرمایند وکان من علی جبلة الاستقامة وغریزة
الانصاف وهو ممن یمسالك اصحاب الادیان خبیر بصیر لا یستنکر ان
الشیعة الخاصة الامامیة هم اولئك المتمسکون بهم من الفرق لا غیر
وان العامة واعنی بهم من عداهم علی الاطلاق لا سیما الجماهیر المختلفون
عن السفینة وخارجون عن الباب ونابذون اهل البیت وراء ظهورهم
وایضا هم علی وضعیات اصولهم الموضوعة غیر مستیقنین فوز
ولا نجاة بل انما یخمنون رجما بالغیب ویخرصون ما لا یعلمون ثم من
المستبین ان الامة المحکی عن افتراقها انما هي امة الاجابة لا امة
الدعوة فالاجابة هی علاقة النسبة وصحة الاضافة فی امتی
والشیعة مفترقة ثلثا وسبعین فرقة فاذا انما هم الامة المفترقة من بعد

الاجابة

الاجابة والاجابیة منهم هي الناجیة والباقی هالکة واما من عداهم
من جماهیر المنتسبین الی الاسلام فمن امة الدعوة وظاهرا قول
سیّد بن قوی وبقول ثلثی بوده باشد هرچند که حق اینست که
مکلف یا مؤمن است یا مستضعف است یا کافر واین شق بدر نیست
ومستضعف طرفین را دارد ویکی ازین دو ناملحق خواهد شد پس
راست است که مکلفین یا مؤمن اند یا کافر تامل نما وان شاء الله تعالی
چنانچه عمر بقا وفا نماید رساله علیحدّه درین باب بقدر وسع قلمی
خواهد شد واز انجمله است حدیثی که ملا میرزا محمد خیاط در
اربعینش از خوارزمی واو بسند خود از جناب علی علیه السلام روایت
کند که فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی
مثلك فی امتی مثل عیسی بن مریم افترقت قومه ثلث فرق فرقة یو
دّونه وهم الحواریون وفرقة عادوه وهم الیهود وفرقة غلوا فیه
فخرجوا من الایمان وان امتی ستفترق فیك ثلث فرق فرقة شیعتك
وهم المؤمنون وفرقة اعداؤك وهم الناکثون وفرقة غلوا فیك وهم
الجاحدون فانت یا علی وشیعتك فی الجنة ومحبوا شیعتك فی الجنة
وعدوك والغالی فی النار پس عاقل متامل بصیر تامل کند یقین
کافل وتدبر نماید بتفکر صایب کامل باخر کار خود که رجوع و باز
واین حکایتها وهنگامها بهر چیست واز برای چه چیز اینکس را
ایجاد نموده اند وچه چیز از او خواسته اند وچه بایدش کردن

کشف یکیست

درین چند روز حیات مستعار و از وخامت عاقبت کار اندیشه
نموده راه راست را براستی پیدا نماید و بر خود از انه ببندد و بدان
عمل نموده از جمله رستکاران و فوز یافتکان امت پیغمبر اخر الزمان
علیه صلوات الله الرحمن شود چنانچه جناب حضرت ابی عبد الله
علیه سلام الله فرموده اند وَجَدتُ عِلمَ النّاسِ کُلَّهُم فی اربعٍ اولها
ان تعرف ربّک والثانی ان تعرف ما صنع بک والثالث ان تعرف
ما اراد منک والرابع ان تعرف ما یخرجک عن دینک یعنی یافتم
دانش همه مردم را در چهار چیز اوّل انکه بشناسی پروردکار خود را
دویم انکه بدانی چه قدرت و چه تصنّع در تو نموده اند سیم انکه
بدانی از تو چه خواسته اند چهارم انکه بدانی چه چیز تو را از دین
بیرون میبرد پس هر کاه اینها را بفهمی بیقین راه راست را جستجوی
نموده بنا بر وعدهٔ خود سبحانه ومن جاهد فینا لنهدینّهم سبلنا راه
نجات خواهی یافت و از امت پیغمبر اخر الزمان صلوات الله علیه شمرده
خواهی شد و فخر بر تمامی مخلوقات الهی خواهی نمود زیرا که جناب رسول
میفرمایند انّ المؤمن یعرف فی السّماء کما یعرف الرّجل اهله وولده
فانّه لاکرم علی الله عزّ وجلّ من ملک مقرّب در عیون مذکور است
و تمامی انبیا استدعای امتی انجناب نموده اند و انشاء الله تعالی
بعضی از ان احادیث درین اربعین مذکور خواهد شد چنانچه در
بحث ایة سل من ارسلنا قبلک از دین نیز ایمائی شده و مبادا از ملال

این حدیث

این حدیث شریف که جناب رسول خدا فرمودند لا تزول قدم
عبد یوم القیمة حتی تسأل عن اربع عن عمره فیما افناه و شبابه
فیما ابلاه وعن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه وعن حبّنا اهل البیت
غافل شوی والّا لیهلک من هلک عن بیّنة ویحیی من حیّ عن بیّنة
وانّ الله لغنیّ عن العالمین وما ربّک بظلّام للکافرین والمعاندین
بیت من انچه شرط بلاغ است با تو میکویم تو خواه از سخنم پند کیر و
خواه ملال حدیث دویم ما رواه ابو محمّد بن شاذان فی کتاب
اثبات الرجعة عن سهل بن زیاد الازدی عن عبد العظیم بن عبد الله
الحسنی علیه السلم قال دخلت علی سیّدی علی بن محمّد علیهما السلم
فلمّا بصرنی قال لی مرحبا بک یا ابا القاسم انت ولیّنا حقّا فقلت
له انّی اعرض علیک دینی فان کان مرضیّا ثبتّ علیه حتّی القی الله عزّ
وجلّ فقال هات یا ابا القاسم فقلت انّی اقول انّ الله تبارک وتعالی
واحد لیس کمثله شیء خارج عن الحدّین حدّ الابطال وحدّ التشبیه
وانّه لیس بجسم ولا صورة ولا جوهر بل هو مجسّم الاجسام ومصوّر
الصّور وخالق الاعراض والجواهر وربّ کلّ شیء ومالکه وجاعله
ومحدثه وانّ محمّدا عبده ورسوله خاتم النّبیّین فلا نبیّ بعده الی یوم
القیمة واقول انّ الامام والخلیفة وولیّ الامر بعده امیر المؤمنین
علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ثمّ من بعده ولده الحسن والحسین
ثمّ علیّ بن الحسین ثمّ محمّد بن علیّ الباقر ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسی بن جعفر

الادمی

ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم انت يا مولاي فقال عليه السلم
ومن بعدي الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعده قال
فقلت وكيف ذاك يا مولاي قال لانه لا يرى شخصه ولا يحل
ذكره باسمه حتى يخرج فيملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
وظلما قال فقلت اقررت واقول ان وليهم ولي الله وعدوهم عدو الله
وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله واقول ان المعراج حق
والمسائلة في القبر حق وان الجنة حق والنار حق والصراط حق
والميزان حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في
القبور واقول ان الفرايض الواجبة بعد الولاية الصلوة والزكوة
والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر فقال
علي بن محمد عليهما السلم يا ابا القاسم هذا والله دين الله الذي ارتضاه
لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحيوة الدنيا و
في الآخرة يعني امام زاده واجب التعظيم امام زاده عبد العظيم
الحسني سلام الله عليه گفت که در آمدم بمجلس امام علی نقی علیه السلم
چون نظر مبارك آنحضرت بر من افتاد فرمود مرحبا بك يا ابا القاسم
حقا که تو دوست مایی گفتم یا ابن رسول الله اراده دارم که بتو عرض
نمایم معالم دین خود را اگر مرضی و پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم
تا آنکه ملاقات کنم بخدای خود آنحضرت فرمود بیار آنچه داری ای ابو ال
قاسم گفتم که میگویم که خدای تبارك وتعالی یکی است یعنی در ذات

وصفات واو را مثل ومانندی نیست وخارج از دو حد است یکی
حد ابطال یعنی آنکه نه موجود باشد ونه معدوم ویکی حد تشبیه
یعنی مانند خلقش دانند واو سبحانه وتعالی جسم نیست وصورت
نیست وعرض نیست وجوهر نیست بلکه او جل جلاله جسم بخشنده
جسمها وصورت دهنده صورتها وآفریننده اعراض وجوهر است
وپروردگار همه چیزی ومالك وجاعل ومحدث همه چیز است ومیگویم که
محمد صلوات الله علیه وآله رسول وفرستاده اوست وختم همه
پیغمبران است از جانب خداوند عالمیان ونیست پیغمبری بعد از
او تا بروز قیامت ومیگویم که شریعت او ختم کننده شریعتها است
وشریعتی نیست بعد از شریعت او ودین او تا بروز قیامت ومیگویم
که امام وخلیفه یعنی حافظ ونگهبان دین خدا ومتولی امر ونهی
بعد از پیغمبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلم و
بعد از او فرزند او حسن وبعد از او حسین پس از او علی بن الحسین
پس از او محمد بن علی پس از او جعفر بن محمد پس از او موسی بن جعفر
پس از او علی بن موسی پس از او محمد بن علی پس تویی مولا وآقای من
پس امام علیه السلم فرمودند که امام وخلیفه بعد از من فرزندم
حسن است پس مردمان را چگونه است عقیده درباره خلف بعد از او
گفتم چه وجه است آن ای مولای من فرمود از آنجهت که نه بینند شخص او را

اوردن

وجلال نباشد بر زبان نام او را تا انکه خروج کند و پر کرداند زمین را
از عدل وداد چنانکه پر شده باشد از جور و بیداد عبد العظیم کفت
پس کفتم اقرار کردم یعنی بامامت حضرت امام حسن وخلف و قایل
شدم و میکویم که دوست این امامان دوست خداست و دشمن
ایشان دشمن خداست وطاعت ایشان طاعت خدا و معصیت ایشان
معصیت خدا و میکویم که معراج حقست و پرسش در قبر حقست
وبهشت حق است و دوزخ حقست و میزان حقست و صراط حقست
وقیامت حقست و اینده است و شکی در و نیست و خدا تعالی بر خواهد
انکیخت یعنی زنده خواهد نمود بعد از مردن در قیامت برای جزای پاداش
عملهای هر کسی را که در قبرهاست و میکویم که فرایض واجبه بعد از
ولایت ودوستی خدا و رسول وائمه هدی علیهم السلم نماز است
و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر پس امام علیه السلم
فرمودند که ای ابو القاسم بخدا قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و
عرض کردی دین خداست ان دینی که پسندیده است انرا از برای
بندکان خود یعنی جمیع پیغمبران و مؤمنان و ملائکه و جن که مؤمن
باشند پس ثابت باش بر انکه خدا تعالی ثابت بدارد ترا بقول ثابت
در زندکانی دنیا و در اخرت **تبصرة فایده** وبدانکه اکر کسی را فوت و
یا ادای ان باشد که شرحی برین حدیث شریف نویسد هر اینه تمام اصول

وفروع را میتواند نوشت وچون از مطلب باز میماند بعضی چیزها
برای تنبیه قلمی میشود **پس بدان اول** انست که لازم است که اینکس
دین خود را بعالمی ربانی و فاضلی عاملی از خدا ترسی عرض کند تا چنانچه
دینش عیبی داشته باشد بسبب ان درست تواند نمود و در تدارک
ان تواند کوشید تا مردن اینکس از بابت مردن جاهلیت نباشد
وحکایت دین داری را سهل و اسان و عبث نکیرد و تنها بفهم خود
مغرور نکردد که وقت مردن پشیمانی بار آورد و ان فایده ندارد
دویم انکه مدح امام زاده واجب التعظیم ازین حدیث شریف ظاهر
میشود وشفقت انجناب بامام زاده پس چنین است حال انجناب عم
که دین خود را درست دانند و عمل بان نمایند غافل مشو **سیم** انکه
امهات دین خدا اجمالا و اقلا اینست که با انجناب عرض نمود و چون
انسرور عالم بود بدانش امام زاده لهذا تلقی بقبول شد و اقلا امر از
اینها را اینکس درست بفهمد تا جناب الهی و حضرت رسالت پناهی
وائمه هدی صلوات الله علیهم از و راضی شوند والا بعضی ضروریات
دین هست که مفصلا ذکر نشده **چهارم** انکه نام سامی کرامی حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه وعلی اجداده وابائه الطاهرین
در زمان غیبت در مجمع ناس بردن حرامست تا زمان ظهور چنانچه
در کتاب کافی و اثبات الرجعه و غیبت و شرعة التسمیه و غیر ان
ظاهر میشود وانشاء الله تعالی بعضی از احادیث بعد ازین ذکر

خواهد شد پنجم انکه ولایت وسرکردگی امامان پیش از فروعات
وواجبات دیگر باید دانست یعنی واجبست بعد از معرفت خدا
ورسول معرفت ایشان وبعد از معرفت ایشان واجبات دیگر
بترتیبی که ذکر شد وبا وجود آن دوست داشتن ایشان ودوستان
ایشان وایشانرا اولی بتصرف دانستن بر نفس خود در هر باب
وایثار نفس ومال بر ایشان واجب شمارد ودشمن داشتن
دشمنان ایشان وبیزاری نمودن از دشمنان ایشان وهرچند
پدر ومادر وبرادر وخواهر واستاد ومولای اینکس باشند
نهایت بعضی از اینها شرحی دارد مذکور خواهد شد انشاء الله
ومؤید اینست انچه در کافی از اسمعیل جعفی روایت شده که
اسمعیل گفت دخل رجل علی ابی جعفر علیه السلم ومعه صحیفة
فقال له ابو جعفر علیه السلم هذه صحیفة مخاصم سال عن الدین
الذی تقبل فیه العمل فقال رحمك الله هذا الذی ارید فقال
ابو جعفر علیه السلم شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریك له
وان محمدا عبده ورسوله وتقر بما جاء من عند الله والولایة
لنا اهل البیت والبراءة من عدونا والتسلیم لامرنا والورع و
التواضع وانتظار قائمنا فان لنا دولة اذا شاء الله جاء بها
وصحیفه مخاصم ظاهرا بمعنی مناظره باشد ونیز مؤید این دو حدیث
شریف است حدیث عمر بن حریث در کتاب کافی وبدانکه چون مناسبت

دوستان ایشان

تمام دارد

تمام دارد در معنی معرفت الهی خطبه شریف حضرت امام علی بن موسی
الرضا علیهم السلم که در کتاب توحید ابن بابویه رحمه الله ذکر نموده
بحذف اسناد وترجمه معروض میگردد تا تامل نموده معنی توحید را
دریابد قال الراوی قیل علیه السلم عنده المامون وجاء من بنی
هاشم فقالوا له بنو هاشم یا ابا الحسن اصعد المنبر وانصب لنا علما
نعبد الله علیه فصعد علیه السلم المنبر فقعد ملیا لا یتکلم مطرقا
ثم انتفض انتفاضة واستوی وحمد الله واثنی علیه وصلی علی نبیه
واهل بیته ثم قال اول عبادة الله معرفته واصل معرفة
الله توحیده ونظام توحید الله نفی الصفات عنه لشهادة العقول
ان کل صفة وموصوف مخلوق وشهادة کل مخلوق ان له خالقا
لیس بصفة ولا موصوف وشهادة کل صفة وموصوف بالاقتران
وشهادة الاقتران بالحدوث وشهادة الحدث بالامتناع من الازل
الممتنع من الحدث فلیس الله عرف من عرف بالتشبیه ذاته ولا ایاه
وحد من اکتنهه ولا حقیقة اصاب من مثله ولا به صدق من نهاه
ولا صمده من اشار الیه ولا ایاه عنی من شبهه ولا له تذلل
من بعضه ولا ایاه اراد من توهمه کل معروف بنفسه مصنوع وکل
قائم سواه معلول بصنع الله یستدل علیه وبالعقول یعتقد
معرفته وبالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بینه وبینهم
ومباینته ایاهم مفارقته انیتهم وابتداؤه ایاهم دلیل علی ان لا

ولا عرف

وبالنظر

ابتداء له لعجز كل مبتدا عن ابتداء غيره. وادوته اياهم دليل على ان لا
اداة له لشهادة الادوات بفاقة المتادّين. فاسماؤه تعبير وافعاله
تفهيم. وذاته حقيقته. وكنهه تفريق بينه وبين خلقه. وغيوره
تحديد لما سواه. فقد جهل الله من استوصفه. وقد تعداه من اشتمله
وقد اخطاه من اكتنهه. ومن قال كيف فقد شبهه. ومن قال لم فقد
علله. ومن قال متى فقد وقته. ومن قال فيم فقد ضمنه. ومن قال
الام فقد نهاه. ومن قال حتام فقد غياه. ومن غياه فقد غاياه. ومن
غاياه فقد جزاه. ومن جزاه فقد وصفه. ومن وصفه فقد الحد فيه. لا يتغير الله
بانغيار المخلوق. ولا يتحدد بتحديد المحدود. احد لا بتاويل عدد. ظاهر لا بتاويل
المباشرة. متجل لا باستهلال رؤية. باطن لا بمزايلة. مباين لا بمسافة
قريب لا بمداناة. لطيف لا بتجسم. موجود لا بعد عدم. فاعل لا باضطرار
مقدر لا بجول فكرة. مدبر لا بحركة. مريد لا بهمامة. شاء لا بهمة. مدرك
لا بمجسة. سميع لا بالة. بصير لا باداة. لا تصحبه الاوقات. ولا تضمنه
الاماكن. ولا تاخذه السنات. ولا تحده الصفات. ولا تقيده الادوات
سبق الاوقات كونه. والعدم وجوده. والابتداء ازله. بتشعيره المشاعر
عرف ان لا مشعر له. وبتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له. وبمضادته
بين الاشياء عرف ان لا ضد له. وبمقارنته بين الامور عرف ان لا قرين له
ضاد النور بالظلمة. والجلاية بالبهم. والجسوّ بالبلل. والصرد با
لحرور. مؤلف بين متعادياتها. ومفرق بين متدانياتها. دالة

حقيقته

بتفريقها

بتفريقها على مفرقها. وبتاليفها على مؤلفها. ذلك قوله. ومن كل شيء خلقنا
زوجين لعلكم تذكرون. ففرق بها بين قبل وبعد. ليعلم ان لا
قبل له ولا بعد. شاهدة بغرائزها ان لا غريزة لمغرزها. دالة بتفاوتها
ان لا تفاوت لمفاوتها. مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقتها. حجب بعضها
عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه وبينها غيرها. له معنى الربوبية
اذ لا مربوب. وحقيقة الالهية اذ لا مالوه. ومعنى العالم ولا معلوم
ومعنى الخالق ولا مخلوق. وتاويل السمع اذ لا مسموع. ليس منذ خلق
استحق معنى الخالق. ولا باحداثه البرايا استفاد معنى البارئية. كيف
ولا تغيبه مذ. ولا تدنيه قد. ولا تحجبه لعل. ولا توقته متى. ولا
تشمله حين. ولا تقارنه مع. انما تحد الادوات انفسها. وتشير
الالة الى نظايرها. وفي الاشياء يوجد فعالها. ومنعتها منذ القدمة
وحمتها قد الازلية. وجنبتها لولا التكملة. افترقت فدلت على مفرقها
وتباينت فاعربت عن مباينها. لما تجلى صانعها للعقول. وبها احتجب
عن الرؤية. واليها تحاكم الاوهام. وفيها اثبت غيره. ومنها انيط
الدليل. وبها عرفها الاقرار. وبالعقول يعتقد التصديق بالله
وبالاقرار يكمل الايمان به. ولا ديانة الا بعد معرفة. ولا معرفة الا
باخلاص. ولا اخلاص مع التشبيه. ولا نفي مع اثبات الصفات
للتشبيه. فكلما في الخلق لا يوجد في خالقه. وكلما يمكن فيه
يمتنع من صانعه. لا تجري عليه الحركة والسكون. وكيف يجري عليه

لموقتها

تغيبه

ما هو اجراه او یعود الیه ما هو ابداه. اذاً لتفاوتت ذاته. ولتجزّی
کنهه. ولامتنع من الازل معناه. ولما کان للباری معنی غیر المبرء
ولو وجد له وراء اذاً وجد له امام. ولو التمس له التمام اذاً لزمه النقصان
کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث. وکیف ینشئ الاشیاء
من لا یمتنع من الانشاء. اذاً لقامت فیه آیة المصنوع. ولتحوّل
دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه. لیس فی محال القول حجة. ولا
فی المسئلة عنه جواب. ولا فی معناه لله تعظیم. ولا فی ابانته عن
الخلق ضیم. ولا بامتناع الازلی ان یثنی. ولما لا بدئ له ان
یبدی له. لا اله الا الله العلی العظیم. کذب العادلون بالله
وضلوا ضلالا بعیداً. وخسروا خسراناً مبیناً. وصلی الله علی
محمد النبی وآله الطیبین الطاهرین. هدایه شیخ مبرور مغفور شیخ
ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه رضوان الله علیهم در کتاب
اعتقادات میفرماید حاصل مضمون آنکه اعتقاد طایفه امامیه
رضوان الله علیهم آنست که جناب اقدس الهی جل شانه یکیست
من جمیع الجهات در ذات و صفات یکتا و بی همتا همیشه بوده
و هست و دایم خواهد بود. شنوا و بینای بی حاسه است
و نظیر و مانند ندارد. و دانا و درست و محکم کار و راست
گفتار است زنده جاوید و پاینده است رباعی مانند خدا
بهر چه دانی نبود: هرگز باقی مثال فانی نبود: در ذات خدا

کجا و کی

کجا و کی ممکن نیست: زان رو که مکانی و زمانی نبود: و بی نیاز و مستغنی
و پاکیزه از هر عیب و نقص: موصوف بجسمیت که درازی و پری و پهنا
که از لوازم جسم است. و جوهریت که قابل هیچ یک از اینها نیست نبود
و صورت و عرض که محتاج بموضع و محل است او را نشاید: خط که
باعتبار درازی انقسام دارد و برا نباشد: گرانی و سبکی و سکون
و حرکت و در مکان و زمان بودن او را نبود و روا نیست بیت
مبرا ذاتش از چند و چه و چون: تعالی شانه عما یقولون: و او سبحانه
بلندتر و رفیع تر و عالی تر از آنست که صفات مخلوقات و برا باشد
فردوسی جهان را بلندی و پستی توئی: ندانم چه هر چه هستی توئی
خارج و منزه است از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه
که مانند کنند چیزی را بذات اقدس او بیت سد راه بی بصر میشود
هر شبهه: ابدا از اندیشه هر دم پای نابینا بسنگ: از کسی زاده نشده
که وارث او شود: و احدی نزاییده که وارثش کرده: و او را مانند و
همتا و زن و فرزند و شریک و مشیر نباشد وحید شبهه را در دو
دست تصرف کوتاه است: کی تواند دید احول دو دیدن رو نداد:
زکنه تو دانش و را آگاه نیست: که صورت ز صورتگر آگاه نیست: او را
چشمهای ظاهری و باطنی و وهمها و اندیشهای ذهنی نه بیند و احاطه
نکند و در نیابند ملا محسن ابحر بیش تو غیر از آن ره نیست: غایة علم
نیست و آلة نیست: و او سبحانه همه اینها را در یابد: خواب سبک و سنگین و

بر وی روا نبود: و آسان کند هر مشکل و کارهای دشوار: و آگاه از همه چیزها: و آفریننده همه اشیا: و قادر و قاهر بهمه آنها **مثنوی** مطلق که بود ز هر صفت پاک: بیرون بود از خیال و ادراک: زان رو که بعقل چون در آید: البته بصورتی بر آید: پس هر چه تو میکنی خیالش: با شد نه مظاهر کمالش بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ **رباعی** اسرار وجود خام و نا پخته بماند: و آن گوهر بس شریف نا سفته بماند: هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند: آن نکته که اصل بود نا گفته بماند **بدانکه** صفات ذات مثل موجود و زنده و عالم و قادر و قایم بذات خود بودن. و شنوا و بینا و دانا بحقایق اشیا خواه کلی و خواه جزئی و یگانه در ذات و صفات اینها را صفت ذات گویند: **به** هر صفتی از آن نفی ضد آن صفت مینماییم و چنان اعتقاد داریم: و صفات افعال مثل مرید و متکلم و خالق بودن و غیره اینها را صفات افعال گویند نمیگوییم که خدا همیشه خالق و متکلم و مرید و غیر آن بوده: **زیرا** که وقتی بود که خلقی نبود و متکلم نبود. و مرید نبود. هر چند این صفات نیز با ذات باشند: **بلکه** اینها حادث میشود بحدوث محدث پس اوست خالق و رازق و بار و رئوف. و رحیم و عطوف **رباعی** نشناخته کس ذات خدای متعال: زان رو که شبیه باشد از اند مثال: با آنکه مکان و جا نباشد او را: با شد همه جا با همه کس در همه حال **رباعی** در ذات خدا فکر بود عین خطا:

بشناس صفاتش از ره صدق و صفا: مخلوق بود آنچه بخاطر گذرد: آلوده خاطر نشود ذات خدا: **حاصل آنکه** در معرفت او سبحانه خطبه شریف که سابق نقل شد کافی باشد و صفاتی که جناب الهی در کتابش ذکر فرموده و پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام از آن خبر داده اند میباید قایل بود: و هر چه در کلام الهی یا در قول رسول و ائمه نباشد او را از درجه اعتبار باطل و هابط شمارند و ساقط سازند زیرا که از پیش خود **بیت** مرد نه بها ر لاف حق شناسی چه توانی بکنه خود رسیدن و از جناب حضرت ابی الحسن الثالث مرویست که میفرمایند: اِلٰهِي تَاهَتْ اَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِينَ وَقَصُرَ طَرْفُ الطَّارِفِينَ. وَتَلَاشَتْ اَوْصَافُ الْوَاصِفِينَ. فَاضْمَحَلَّتْ اَقَاوِيلُ الْمُبْطِلِينَ عَنِ الدَّرْكِ لِعَجِيبِ شَأْنِكَ. اَوِ الْوُقُوعِ بِالْبُلُوغِ اِلٰى عُلُوِّكَ فَاَنْتَ الَّذِي لَا يَتَنَاهٰى وَلَمْ يَقَعْ عَلَيْكَ عُيُونٌ بِاِشَارَةٍ وَلَا عِبَارَةٍ هَيْهَاتَ ثُمَّ هَيْهَاتَ يَا اَزَلِيُّ يَا وَحْدَانِيُّ يَا فَرْدَانِيُّ شَمَخْتَ فِي الْعُلُوِّ بِعِزِّ الْكِبْرِ. وَارْتَفَعْتَ مِنْ وَرَاءِ كُلِّ غَوْرَةٍ وَنِهَايَةٍ بِجَبَرُوتِ الْفَخْرِ **و نیز** جناب ابی جعفر علیه السلام میفرمایند یَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يَبْقٰى وَيُفْنِي كُلَّ شَيْءٍ وَيَا ذَا الَّذِي لَيْسَ فِي السَّمٰوَاتِ الْعُلٰى وَلَا فِي الْاَرَضِينَ السُّفْلٰى وَلَا فَوْقَهُنَّ وَلَا بَيْنَهُنَّ وَلَا تَحْتَهُنَّ اِلٰهٌ يُعْبَدُ غَيْرُهُ. لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و او سبحانه بزرگتر و عالی تر و برتر از آنست که بوصف و عبارت در آید لیکن از برای فهماندن چاره نیست و او شناخته میشود

از آثار وقدرتش ونهایت حکمتش که در مخلوقات خودش جاری ساخته
تبارك الله رب العالمين فتبارك الله احسن الخالقين واما
اعتقاد در حق انبیا صلوات الله علیهم اجمعین من علی الاعلی
آنست که از آدم صفی که خلیفه خدا است اولا در زمین خدا وما لك
آن بود بامر خدا تا زمان پیغمبر ما هر پیغمبری در عصر خود و در میان امت
خود خلیفه خدا بوده اند یا اوصیا پس همگی معصوم وپاك ومنزه
بوده اند از همه عیبهای ظاهری وباطنی وآیاتی که در حق بعضی از
انبیا سنیان بی حیا تفسیر نموده اند اعتباری ندارد بلکه اینها مؤ
وبیان اکثر اینها در کتابهای علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین ذکر شده
جوینده یابنده است وبعضی از انبیا بر بعضی دیگر تفضیل دارند
چنانچه جناب الهی میفرمایند ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات
ونیز میفرمایند تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من
كلم الله ورفع بعضهم درجات پس اگر کسی بنابرین که فرموده اند
ویؤت کل ذی فضل فضله بعضی را بر بعضی تفضیل دهند
همچنان نیست که هتك حرمت آن دیگری شده باشد بنا برین است
تفضیل پیغمبر ما بر همه اینها بسبب چند چیز که در آنجناب جمع شده بود
وهمچنان اوصیاء آن سرور نیز چنانند وبدانکه عصمت انبیا علیهم السلام
ثابت واز طفولیت تا آخر عمرشان همیشه معصوم بوده اند از گناه کبیره
وصغیره وسهو ونسیان وآنچه از جناب پروردگار عالمیان آورده اند

همه حق وصدق است واز پیش خود یا بهوای خواهش خود چیزی نکنند
ونگویند که خلاف امر الهی بوده باشد وهرچه گویند وکنند بامر
خدا کنند حتی چیزی خوردن وآب آشامیدن وغیر آن واین سخنی است
که علما درك کنند ومعراج پیغمبر صلی الله علیه وآله حقست و
بجسد اطهر در بیداری واقع شد چنانچه او سبحانه فرموده اند
سبحان الذی اسری بعبده الایة ودر وشکی وریبی نیست و
آنجناب ختم انبیا است وجناب الهی فرموده وخاتم النبیین و
بهترین انبیا است چنانچه در حدیث فرموده اند لولاك لما
خلقت الافلاك وکسی که قبول نکند از کسانی خواهد بود که این آیه
شریفه از ایشان خبر میدهد که لعمرك لفی سکرتهم یعمهون رباعی
ای علت غایی وجود کونین تاج نور رساله رسالت را زین فرق
شرف ترا لعمرك اکلیل مسند که نشست تخت قاب قوسین وبعد از
آنجناب پیغمبری نیست چنانچه خود نیز فرمودند یا علی انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وخصوصیات
آنسرور بسیار است رجوع بکتب علما است وآنچه آورده اند
همه آن از جناب خدا است ووحی است از اوامر ونواهی وقصص
وحکایات سابقین وغیر آن واز روی خواهش خود واجتهاد
نیست وآنجناب مبعوث است بر همه مخلوقات الخصوص جن و
انس وبهترین همه مخلوقاتند بلکه سبب خلق اشیا اند وهمه

مخلوقات بطفیل ایشان خلق شده و برای ایشان شده و ایشانند
فی الحقیقه پادشاه دنیا و اخرت و با ایشانست بامر خالقشان اول و
اخرت و بفرموده ایشان بهشتی ببهشت و جهنمی بجهنم خواهند رفت
و همگی اشیا برای وجود ایشانند و بطفیل ایشان و از کتم عدم
پا بظهور وجود نهاده اند **بیت** محمد کز ازل تا ابد هرچه هست ؛
بارایش نام او نقش بست ؛ چراغ همه آفرینش بدوست ؛ فروغ همه
آفرینش ازوست ؛ و چون مناسبتی تمام دارد قصیدهٔ سید مبارک
خان رحمه الله تعالی چند بیتی ازان برای اگاه شدن قلمی میشود

امیر عالم امکان امین ملک وجود ؛ سواد دیدهٔ بینش بیاض عارض جان
تو روح عالم جانی تو را بسایه چه ربط ؛ تو بودی روح مجسم نداشت سایه از آن
تو با خدائی و او در مکان نمیگنجد ؛ چگونه گنجد هم از لامکان بمکان
مدار صحبت تو با خدا بسر کوشیست ؛ ازین فزون نتوان بیش رفت با سبحان
نشان ذات خدا پیش نیست میدانم ؛ باین نشان که بغیر از تو کس نداده نشان
مرا گمان که خدا را چنانکه میباید ؛ شناختی تو چگوی نمیتوان چه توان
میانهٔ تو و او فرق میتوان کردن ؛ اگر تمیز توان کرد جسم را از جان
ندانمت که چه و نه خداوند خلق ؛ ندانمت که کدامی ز واجب و امکان
خدا شناختی گر ترا شناختمی ؛ چه سود ازین که ندانستم نه این و نه آن
چه از مکان تو گویم که راز میگوئی ؛ تو با خدا بمقامی که ره نبرده مکان
که ستر غیب خدا را بجز تو میداند ؛ تو غیب دانی و هم غیب آفرین بجهان

تو عین علم خدائی و علم عین خدا ؛ کسی که گفته غلط گفته علم را علمان
تراست پایه بساطی که جان ندیده بخواب ؛ تراست ره بمقامی که پی نبرده گمان
بغیر ذات حق از ذات تو که برده سبق ؛ بغیر نام تو با نام او که کرده قران
اگر خلیل فدایت شود چه اسمعیل ؛ سزد که همچو تو فرزند را شود قربان
براستان تو سلمان کم از سلیمان نیست ؛ چرا که هست سلیمان مصغر سلمان
رسیده قدر بلند ترا پایه بجائی ؛ که عرش را نرسد دعوی جلالت و شان
زملک شرع تو ره دور نیست تا مقصد ؛ رسیده اند ازین رو بکعبه راه روان
رهیست از سر کوی تو تا بملک نجات ؛ کسی که رفته ازین راه رفته او بجنان
زبان کشوده تعلیم درس فقه تو دین ؛ بره فکنده ترغیب امر تو عرفان
اجازه از تو گرفته علوم در فتوی ؛ نبوت از تو کشیده بسلطنت دامان
ضمیر و عقل دو چشمند بی هدایت تو ؛ نشسته بر سر راه هنر هر دو سرگردان
بغیر پیروی عقل عقال و بال ؛ ضمیر بی مرجع چون ضمیر مصدر و شان
خوش از زمان گر تو بودی خوش اگر دیدن ترا ؛ چه نیستی تو نبود کاش بی تو جهان
همی کشند بچشم سواد تو بجمال ؛ همین رسیده بگوش صدای تو ز اذان
من و خیال جمال تو تا بروز جزا ؛ من و امید وصال تو تا بباغ جنان
بقدرت تو الهی که قدر قدرت از وست ؛ برحمت تو که زان آب میخورد باران
باولی که اول از و شده پیدا ؛ باخری که ندانند بجز تو اش پایان
بان ابد که ازان هم کشیده آب بقا ؛ بان ازل که ازانجا بره فتاده زمان
بان اثر که بود مبدع همه آثار ؛ بان وجوب که پیدا شده از و امکان

بآن گمان که براه تو میزند قطره ∴ بآن یقین که بآن پی نبرده فهم و گمان
مرا بگریه ز جوش شوق ده توفیق ∴ بگریه که کند شست و شویم از عصیان
چگونه تشنه باب زلال محتاج است ∴ مرا بفیض تو لب تشنگی است صد چندان
بدور چون تو کریمی و من چنین محتاج ∴ بدهر چون تو حکیمی و من چنین نادان
تو نور دیده ارض و سما و من اعمی ∴ تو جان عالم اجسام و جسم من بیجان
دهی بوعده نوالم نمی شود خوشنود ∴ دلم ز چون تو کریمی بوعده احسان
ببخش ای که کریمی جریمه بر جاهل ∴ مگیر ای که حکیمی دقیقه بر نادان
شکایتم همه از جور نفس خویشتن است ∴ بزور نفس خود افتاده ام نه جور زمان
بدشمنان قوی پنجه کارم افتاده ∴ جدل بنفس کنم یا جدال با شیطان
باین دو دشمن ناعم مرا جدل کردن ∴ چه پشه ست و درفش ست و شیشه و سندان
گرفته اند بمن راه قاطعان طریق ∴ بعهد عدل تو عیب است گر شود تالان
منم بدرد طلب مانده پریشانی ∴ بفکر صانع و مصنوع واله و حیران
سموم خورده راه دیار عصیانم ∴ بلاکشیده دشت ندامت و خسران
مرا قبول تو باید نه قبله و نه حرم ∴ مرا رضای تو باید نه جنت و رضوان
بس است چند کنم توبه و امان طلبم ∴ ز توبه توبه خدایا و الامان ز امان
مرا چه از عدم آورده وجود دهی ∴ براه خویش رسانیده بخود برسان
تویی فروغ خور و نور ماه و صیقل صبح ∴ و لا سواك و انت المهیمن المنان
لك الجلالة یا ذا الجلال و الاکرام ∴ لك الکرامة یا ذا العطاء و الاحسان
هو الوکیل فکن فی الامور معتمدا ∴ علیه و اعتصم الاعتماد و التکلان

وچون این را دانستی پس بدان که آنجناب بعد از فوت خود وصی و
جانشین تعیین نمود ∴ همچنانکه انبیاء ما سبق از آدم ع گرفته تا عیسی
تعیین نمودند ∴ و در تعیین وصی انبیاء ما سبق مخالفان ما اذعان
دارند و حق میدانند سوای پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که در و خلاف
نموده اند ∴ اولا دانسته و آخرا تبعا و غفلة ∴ و تعیین خلیفه حق
صدقست چنانچه سابقا در حکایت غدیر خم اشاره بآن شد
و در مرض موت کاغذ و قلم و دوات طلبیدن نیز برای این بود و
بر متتبع آثار طرفین ظاهر و واضح است ∴ و عقل بی تعصب حاکم
سنت الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا
دلیل واضح قطعة گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا ∴ پس تخت خلافت
بعمر داد و بعثمان ∴ هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده ∴ رو نامه شاهان
شاهان جهان جمله تو برخوان ∴ جائی که بود ابن عم و داماد و نبیره میراث
به بیگانه دهد هیچ مسلمان ∴ و در امام ما چند چیز واجب و لازم است
که داشته باشد تا امامت و خلافت را شایسته باشد و الا شایسته
نخواهد بود اول عصمت و طهارت در خود و اسلام در والدین در وقت
نطفه بودن تا متولد شدن دویم عالم بودن بجمیع احکام دین بلکه
بجمیع ما یحتاج الیه الناس الی یوم القیمة سیم شجاعت و سخاوت
و مروت و کرم و عدل و جمیع صفات کمال از هر یک زدی که بوده باشد
باید داشته باشد چهارم پاک و پاکیزه بودن از هر عیبی که مردم از آن

نفرت نکیرند مثل ازارهای مضمن زشت ونقصان در اعضا
چه ظاهری وچه باطنی پنجم انکه مستجاب الدعوه باشد ودر وقت
ادعای معجزه اعجاز تواند نمود بر طبق حقیقت دعوای خود چنانچه
پیغمبری نموده باشد تا صدق قولش ظاهر تواند شد ششم انکه رحیم
ومهربان وبردبار باشد بر امت وغلیظ القلب وشدید العداوة
نباشد تا باید امت تواند بود هفتم انکه امامت او عام باشد نه خاص
ومنحصر در او باشد نه انکه دیگری نیز شریک او باشد که اگر چنین باشد
باعث خلاف خواهد بود وفتنه میشود چنانچه سنیان قایلند و
فتنه کردند ومیکنند لعنهم الله نه باین معنی که دو امام در یك زمان
که یکی مامور ودیگر امر ویکی ساکت ودیگری ناطق باشد نباشد
این البته لازمست برای قایم مقام او بودن چنانچه او را حادثه
قتل وموت رو دهد دیگری باید برای قایم مقام او باشد البته
وانها باجماع شیعه ثابت است ودلایل عقلی ونقلی ناطق واکثر مخالفان
بفهمند خود نیز لا بشعر معترفند واین معنی برای متتبع احادیث
واقوال الطرفین ظاهر است پس باید که اوصیاء پیغمبر اخر الزمان نیز
دوازده هند مثل نقبا واوصیای موسی وحواریین عیسی علیهم السلم
واول وبهتر از همه انها نفس رسول بقول خدا وزوج بتول وابو
الائمة وکاشف الغمة وولی النعمة امیر المومنین ویعسوب المسلمین
وامام الثقلین وثانی کلام الله واخو رسول الله علی بن ابی طالب

صلوات الله علیه واله تعالی الله زهی نفس مطهر که آمد نفس او
نفس پیمبر بسست شاهد که بودند از دو یك دور که احمد خواند
باخویشش زیك نور وبعد از و سبط نبی المصطفی فرزند خلفش
حسن مجتبی وبعد از و برادرش حسین مظلوم شهید بکربلا وبعد از و
فرزند دلبندش علی سید الساجدین وبعد از و فرزند ارجمندش
محمد باقر علوم الاولین والاخرین وبعد از و فرزند سعادتمندش
جعفر الصادق فی العالمین وبعد از و فرزند کرامندش موسی الکاظم
الحلیم وبعد از و فرزند ارشدش علی الرضی المرتضی وبعد از و فرزندش
محمد تقی الجواد وبعد از و فرزندش علی نقی الهادی وبعد از و
فرزندش حسن عسکری وبعد از و فرزندش قایم ال محمد منتظر
مهدی هادی صاحب العصر والزمان وخلیفة الرحمن صلوات الله
علیهم اجمعین ومن النبیین والمرسلین والملائکة والناس اجمعین
وانجناب یعنی حضرت صاحب العصر انکسی است که مکرر حضرت
رسول المختار از او خبر داده واز غایب شدن او مطلع فرموده تا
والحال در قید حیوة در دنیا باقیست ودنیا بسبب وجود باجود
انجناب بر پاست وسلسله ممکنات از برکت او قایم وبرجاست
رباعی که مهدی هادی ز نظر مستور است اما ز وجود او
جهان پر نور است هر چند که جان ز دیده غایب باشد از پرتو
ان کشورتن معمور است رباعی مهدی که ز روی تو نو ایمان باشد

هرچند نهان ز دیده چون جان باشد؛ خورشید ز وی بود جهانی
روشن؛ هرچند بزیر ابر پنهان باشد؛ و ان شاء الله تعالی عن قریب
که ظهور فرموده دمار از نهاد کفار و اشرار امت احمد مختار بر آورده
جهان را از لوث وجود شان پاک سازد؛ و عالم فانی را مانند عالم
باقی از عدل و داد پر نموده آبادان گرداند؛ و لات و عزی را از قبر
بیرون آورده تر و تازه بدار شان خواهد کشید؛ و هواخواهان
ایشان را با ایشان ملحق خواهد فرمود؛ و خلص مؤمنان؛ و محض منافقان
و کافران و گروهی از هر یک از ایشان رجوع بدار دنیا خواهند نمود
تا مؤمنان دولت ایشان را که در دست دیگران میدیدند خود ببینند
و خوشحال گشته چند گاهی در دنیا بعیش و خوشی گذرانند؛ و قدری
انتقام از دشمنان ایشان و موالیان ایشان بکشند؛ و شکر منعم حقیقی
خود را بآرام تمام بجا آرند؛ و کافران و منافقان بسبب آنکه انچه را
که نمیخواستند که در دست اهل بیت نبوت و امامت باشد در
دست ایشان ببینند؛ و بدان اندوهگین شوند؛ و بعضی از عقوبات
در دنیا نیز با ایشان کرده شود؛ و چند بیتی برای مناسبت قلمی میگردد

قص

در حریم حرمت هر یک نگه کن پس ببین ٭ در صفات ذات ایشان کاظمین و صادقین
گوهر ذات شریف هر یک از پاکیزگی ٭ در خوی خجلت نهاده چشمهٔ ماء معین
کرده از اصلاب طیب نقل با ارحام پاک ٭ جمع گشته هر دو با هم طیبات طیبین
در کمال و فضل و علم و زهد و تقوی و ورع ٭ اولین چون آخرین و آخرین چون اولین
منتظر میباش تا کوس جلالت بر زنند ٭ شیر مردان آخرین بر خصم بگشاید کمین
تا برون آید ز غیب پس مهدی آخر زمان ٭ تخت دولت بر یسار و فتح و نصرت بر یمین
چون رسول الله بذاتش چون ولی الله بداد ٭ برده سبقت در فضیلت ز انبیاء سابقین
آنکه با او در خلافت ابد بنزدیک خدا ٭ از همه کفار عالم او بود کافرترین
آنکه زد در دامن این چارده معصوم دست ٭ از عذاب دوزخ ایمن گشت روز واپسین
خوشه چینان در اقبال شان کاووس و جم ٭ ذله بند عطاشان قیصر و فغفور چین
دشمنان جاهشان در نار زقوم و جحیم ٭ دوستان خاندان در صدر جنت متکین
مرکز علم حقیقت هر یکی در ذات خود ٭ منکشف از علمشان آخر شد علم اولین
دست در فتراک والاشان بزن تا وارهی ٭ زانکه ایشانند بعد از مصطفی حبل المتین
سالک نهج هدایت مقتدای شرق و غرب ٭ سید سادات هفت اقلیم ایشان اکرمین

و نیز قصیده دیگر در مدح جناب ایشان ملا حسن رحمه الله گفته قلمی شد

زهی حکم ترا گردون مسخر ٭ مقامت ز انجم و افلاک برتر
لوا و مسند و تخت و امامت ٭ بهر حالی ترا گشتست درخور
ترا لایق بود از لا فتی تاج ٭ ترا زیباست از لا سیف مغفر
بحق ذات بی مثل خداوند ٭ بحق حرمت نور پیمبر
که بعد از مصطفی لایق ندانم ٭ امامت را کسی بیرون ز حیدر
ز بعد مرتضی در کل احوال ٭ تولا کن با اولادش تو یکسر
همه چون مصطفی در علم و عصمت ٭ همه چون مرتضی پاک و مطهر
اساس علم عصمت را همه اصل ٭ درخت شرع و عصمت را همه بر
بعصمت هر یکی

مخالفان

چون آدم ونوح : بحشمت چون سلیمان وسکندر : چه ترسی از
عذاب هول دوزخ : چه ایشان مر ترا کشتند رهبر : خروج مهدی
صاحب زمانرا : بقول مصطفی میدان مقرر : شود ظاهر بفرمان
خداوند : چه باب خویش منصور ومظفر : طراز رایتش انا فتحنا : لوای
فتح ونصرت دربرابر : ردای مصطفی افکنده بردوش : سعادت باق
اقبالهم بر : کرفته فتح تیغش قاف تا قاف : رسیده صیت عدلش بحر تا بر
ز نور طلعت خورشید فامش : مشام عالم علوی معطر : ز یمنش جمله
ملتها مسلمان : ز جودش جمله درویشان توانکر : جناب حضرتش کردون
اعلی : فروغ طلعتش خورشید انور : دوان اندر رکابش خضر و عیسی
همه خدمت نما و مدح کستر : ز بهر مرتبه بوستان زمینش : هزاران
کسری وخاقان وقیصر : بسان مصطفی پاکیزه اخلاص : چو یوسف
نیک رای وخوب منظر : طفیل ذات پاکش هر دو عالم : ولیکن مدعی را
نیست باور : ترا کر دیده معنی نشد کور : ترا کر نیست کوش معرفت کر :
بکوش و هوش یکره نیک بشنو : بچشم و دیده انصاف بنکر : که مدح
آل احمد کفت یزدان : بجنت جا بقران در مکرر : چه کردی کرد روباهان
مکار : طلب کن در عزیمت دین حیدر : چرا در مزبله خر مهره چون خر
رها کردی بدریا در کوهر : طریق آل عمر از آنکه دانی : چه کردی کرم روان
بداختر : طریق جنة الفردوس خواهی : ز راه حب اهل البیت مکذر :
مسلم کشت کاشی را اکر کوید : ثنا و مدحت اولاد حیدر : یقین کن

مدح اهل البیت یابی : بهشت جاودان در روز محشر : صدای
رایتش نصر من الله : ندای صولتش الله اکبر : وان شاء الله بعد ازین
از احوال خیر مآل آن قدوه ارباب جلال بعون ملک متعال بدو شان
چند روایت فدوی عرض خواهد شد : ودر باب اعتقادات امامیه
اثنی عشریه ناجیه کسی که زیاد خواهد رجوع نماید بکتاب اعتقادات
ابن بابویه : واعتقادات شیخ بهاء الدین : وقواعد العقاید شیخ طوسی
وعقاید الفصول فی معرفة الاصول سید میر محمد هادی : یا کشف
الحق ونهج الصدق علامه : یا مجلس امالی ابن بابویه رضوان الله
تعالی علیهم : وحشرهم الله تعالی مع من تولاهم من الائمة المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین : مطلب آکاهانیدن وتنبیه نمودن
امثال خود است : والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم حدیث
سیم شیخ ابن بابویه در اوایل جزو دویم علل الشرایع از جناب
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمودند قال
رسول الله صلی الله علیه وآله : ما خلق الله خلقا افضل منی ولا
اکرم منی : قال علی علیه السلام فقلت یا رسول الله افانت افضل
ام جبرئیل فقال علیه السلام ان الله تبارک وتعالی فضل انبیاءه
المرسلین علی ملائکته المقربین : وفضلنی علی جمیع النبیین و
المرسلین والفضل بعدی لک یا علی وللائمة من ولدک
فان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا : یا علی الذین یحملون

العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين امنوا
بولايتنا: يا علي لولا نحن ما خلق الله عز وجل ادم ولا حواء
ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون
افضل من الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله
وتقديسه الخ يعني فرمودند جناب رسول خدا صلى الله عليه
واله كه خلق نفرموده جناب الهى خلقى را كه بهتر و فاضلتر باشد از من
ونه گرامى تر از من فرمود على عليه السلم كه پس گفتم يا رسول خدا
ايا پس تو افضل ترى يا جبرئيل پس فرمودند رسول خدا بدرستى و
راستى كه الله تبارك وتعالى تفضيل داده پيغمبران مرسل را بر ملائكه
مقربين وتفضيل مرا بر جميع پيغمبران وفرستاده شدگان و فضل
وزيادتى در رتبه بعد از من براى تست يا على و از براى سركردگان
وائمه از اولاد تو يعنى مرتبه فضيلت و بزرگى در دنيا و اخرت
بعد از من از تو و اولاد تست پس بدرستى كه ملائكه از براى خدمت
ما اند و خدمت دوستان ما: يا على ان كسانى كه حاملان عرشند
وانهايى كه در حوالى عرش الهى اند تسبيح مينمايند بحمد پروردگار ايشان
وطلب مغفرت مينمايند از براى جماعتى كه ايمان اورده اند يا
ايمان دارند بولايت ما يعنى بسركردگى و بزرگى ما و دوستى ما يا على
اگر نه براى ما بود خلق نميكرد الله عز وجل ادم را و نه حوا را و نه
بهشت و نه دوزخ را و نه اسمان و نه زمين را. پس چگونه چنين نباشد

و چگونه من نباشم افضل تر از ملائكه حال انكه سبقت و پيشى
گرفته ايم بر ايشان بسوى معرفت پروردگار خود و بسوى تسبيح او
و تهليل او و تقديس او تا اخر حديث پس بدانكه از اين حديث شريف
كه باعث فخر دو جهانيست براى اهل ايمان و ايقان چند چيز
ظاهر است اول انكه انجناب افضل جميع مخلوقات است و گرامى
ترين جميع ممكنات و همچنين جناب امير المؤمنين و فاطمه و يازده
فرزند شان صلى الله عليهم اجمعين دويم انكه جبرئيل عليه السلم با انكه
سيد ملائكه است از او افضل تر اند چه جاى ملائك ديگر و از اين
تفضيل جبرئيل بر ملائكه ديگر نيز ميرسد چنانچه از حديث ديگر ظاهر است
سيم انكه انبياء مرسلين تفضيل دارند بر ملائكه مقربين بلكه
مؤمنين چنانچه در كتاب كافى از ابى جعفر عليه السلم كه فرمودند
ما خلق الله عز وجل خلقا اكرم على الله عز وجل من مؤمن لان
الملائكة خدام المؤمنين وان جوار الله للمؤمنين وان الجنة
للمؤمنين وان الحور العين للمؤمنين واخذنا منه موضع الحاجة
پس گران نيايد بر تو ايمعنى والحمد لله على تفضله ونعمائه چهارم
انكه ملائكه خدمتگذاران ايشان و محبان ايشانند پنجم انكه حاملان
عرش و انچه در حوالى عرشند از روحانيين و ملائكه مقربين
تماما بعد از تسبيح و تمجيد و تهليل جناب اقدس الهى طلب امرزش
مينمايند از براى شيعيان و دوستان ان بزرگواران ششم

انکه اکر نه وجود فایض الجود ان بزرکواران بودهر اینه جناب رب
العالمین خلق را نمی افرید پس بسبب وجود ایشان وبرای ایشان
خلق فرموده چنانچه از احادیث بسیار ظاهر ومبین است ه
هفتم انکه ایشان سابق اند هم ازجهة وجود وهم ازجهة معرفت
پس والسابقون السابقون اولئك المقربون بر ایشان صادق و
شاملست وهمچنین شیعیان ومحبان ان برکزیدکان ملك سابقان
واینمعنی از احادیث بسیار ظاهر است والحمد لله الذی فضلنا
علی کثیر ممن خلقه الله تفضیلا والحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله والحمد لله علی جمیع نعمائه
وتتابع آلائه وسوابق بلائه بجمیع محامد المحمودین ایقاظ وتنبیه
بدانکه انچه عرض شد محض حرف بی اصل مپندار ودمی کوش وهوش
بمن ار وسوی حرف من نکه دار وتکلف مدان واغراق مشمار
زیراکه مؤیدات بسیار دارد چه ایه وچه حدیث وانشاء الله تعالی
بعضی از انها بتقریبی بعد ازین مذکور میکردد واما اکر کسی
بتفضیل ایشان قایل نباشد پس عارف بحق ایشان نبوده
از حد انسانیت در کذشته در عرصه بهیمیت داخل واز درجه
ادمیت ساقط ودر کودال کوری هابط خواهد بود چنانچه
صاحب کتاب جامع الاخبار باسناد اخبار روایت نموده
که فرمودند سراج المؤمن معرفة حقنا واشد العمی من عمی من فضلنا

وکفی به من عمی یعنی چراغ مؤمن در تاریکیهای تشکیك وشبهات
شناخت حق ماست وسخت ترین کوری از برای کسی انکور نیست که
نادان وکور باشد از فضل ما وکافی وبس است از برای انکس کور است
بفضل ما ان کوری یعنی حق ما وفضل ما را نشناخته وما را قیاس
بدیکران کرده وغافل شده تمیز میان ما ودیکران ننموده اینمعنی باعث
هلاکت دنیا واخرة میکردد وهرکاه معترف باشید باعث هدایت
ونجات میشود ونیز صدوق علیه الرحمه در کتاب خصال در
حدیث طولانی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسند خود
روایت میکند که انجناب فرمودند اشد العمی من عمی عن فضلنا
اوناصبنا العداوة بلا ذنب سبق الیه منا الا دعوناه الی
الحق ودعاه من سوانا الی الفتنة والدنیا فاتاهما ونصب
البراءة منا والعداوة یعنی بدترین وسخت ترین انواع کوری
انکسی است که کور باشد از دانش فضل ما یا نصب عداوة کند از
برای ما بی انکه کناهی از ما باو سبقت کرفته صادر کشته باشد
مکر انکه خوانده ایم ما اورا بسوی حق وخوانده اند غیر ما اورا بسوی
فتنه ودنیا پس او اتیان انها نموده وبرپا کرده یعنی علم بیزاری از ما
وعداوة ما را یعنی بی انکه از جانب ما اذیتی یا ضرری یا غیر آن
باو برسد ونیز فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران در تنبیه
المحیره بسند خود از عبد العلی روایت میکند که کفت فرمودند

ابو عبد الله علیه السلام ما من نبیّ جاء قطّ الّا بمعرفة حقّنا و
بفضلنا علی من سوانا یعنی هیچ نبی نیامد مگر آنکه بمعرفت و شناخت
حق ما یعنی به بزرگواری ما و تفضیل میدادند ما را بر ما سوای ما معترف
بیت روشن از روی خرد بردار و بنگر سا عینی تا از او بر ما سوی الله
فضل رجحان میرود و نیز صاحب اصول العقاید نقل میکند در تحت
تفسیر آیه شریفه سل من ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی سوال
کن ای محمد از جماعتی که پیش از تو فرستاده بودیم از انبیا پس
آنجناب از انبیا پرسیدند در شب معراج که بچه چیز مبعوث گشتید
شما بر خلق الله پس ایشان متفق اللفظ عرض نمودند از برای این
مبعوث شدیم که اول این سه چیز را بمردم رسانیم یکی آنکه تعلیم
نماییم که جناب اقدس الله تبارک و تعالی یگانه و آفریدگار عالم است
و بغیر او سبحانه خدائی نیست و او است صاحب اختیار کل
دویم آنکه بایشان بفهمانیم که تو پیغمبر برحقی و سر کرده همه سیم آنکه
بایشان برسانیم که علی بن ابی طالب امام و خلیفه است بر همه و
بروایتی امیر همه است و حافظ ابو نعیم و ابن عبد البر که هر دو از
مشاهیر علمای اهل سنت اند نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله
علیه و آله ما تعاقب اللیل و النهار که آنحضرت فرمودند که در
شب معراج جمع کرد میان من و انبیا حضرت الله تعالی و بمن خطاب
کرده فرمود که یا محمد بپرس از پیغمبران که از برای چه مطلب حق تعالی

شما را برانگیخته بود و بخلق فرستاده بود چون از ایشان پرسیدم
همه در جواب من گفتند علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار
بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب و ابن شیرویه در فردوس
روایت کرده از حذیفة بن الیمان و دیگران نیز اهل سنت از رسول
خدا که فرمود که اگر مردمان میدانستند که در چه وقت علی بن ابی
طالب را امیر المؤمنین نام کرده اند هیچ کس منکر فضل و کمال او
نمی شد نام نهادند او را امیر المؤمنین در حالتی که آدم صفی علیه السلام
در میان روح و جسد بود یعنی پیش از آنکه آدم را خلق کند حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام را امیر المؤمنین میگفتند و بعد از آن
این آیه تلاوت فرمودند رسول خدا که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
الآیه بعد از آنحضرت فرمودند قال الله تبارک و تعالی انا ربکم
و محمد نبیکم و علی امیرکم و فی روایة و علی امامکم و مفاد هر دو یکی است
پس هرگاه آنجناب را پیش از آدم ع امیر المؤمنین گویند و در سوال
و جواب در عالم ذر اقرار گرفته باشند بآنکه من پروردگار شما ام
و محمد پیغمبر شما و علی امیر و یا امام شما معلوم است که هر که را خدا
پروردگار او است و محمد نبی او و علی امیر یا امام او است ناچار است
که یازده فرزند گرامی ایشان نیز امام باشند نظم فلک در شرح
نا ورده چه ذات کاملش کامل ملک بر عرش نادیده ورای منصب اش
منصب چه حکم قاضی محشر یا انداری و منفک چه فرض خالق

اکر ادا بر طاعتش واجب ٭ نکنجد در صحف وصفش اکر باشد فلک دفتر
ندانند تبیینش را شرح اکر کردد ملک کاتب ٭ ز انسان اکرم و افضل
ز دادیان قاضی اعدل ٭ ز قران معجز و اکمل ز میدان صفدر غالب جزای
شیعه اش نعیم وافی وافر ٭ سزای منکر جاهش عذاب واصل و واصب
و در کافی روایت کرده از حضرت ابی الحسن علیه السلام که انجناب
فرمودند ولایة علی مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء ولن یبعث الله
رسولا الا بنبوة محمد و وصیه علی صلوات الله علیهما یعنی سر کردکی
و دوستی انجناب نوشته شده است در جمیع کتب انبیا ٭ و هرکز
مبعوث ننموده الله تعالی رسولی را مکر باقرار بنبوت محمد و بامامت
وصی او علی صلوات الله علیهما و در تفسیر عیاشی نقل کرده از
حضرت حسن مجتبی که انجناب فرمودند من دفع فضل امیر المؤمنین
علیه السلام فقد کذب بالتوریة والانجیل والزبور وصحف ابرهیم
وموسی وسایر کتب الله المنزلة فانه ما نزل شیء منها الا واهم
ما فیه بعد الاقرار بتوحید الله عز وجل والاقرار بالنبوة الاعتراف
بولایة علی والطیبین من آله علیهم السلام و مؤید اینهاست انچه
صاحب خرایج رحمه الله روایت نموده باسناد خود از ابی عبد الله
علیه السلام که انجناب فرمودند که ان الله فضل اولی العزم من
الرسل علی الانبیاء بالعلم وفضلنا علیهم فی فضلهم وعلم
رسول الله صلی الله علیه وآله ما لا یعلمون وعلمنا علم

رسول الله لشیعتنا فمن قبله منهم فهو افضلهم فاینما نکون فشیعتنا
معنا ٭ یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بدرستی که خدا
تفضیل نهاده اولی العزم را از فرستادکان بر انبیا بسبب علم و
تفضیل داده اند ما را بر ایشان در فضل شان ٭ یعنی انچه انکه ایشان را
بدیکران فضل بسبب علم داده اند ما را نیز بر ایشان فضل بسبب
علم کرامت فرموده اند ٭ و دانست رسول خدا صلی الله علیه وآله
انچه را که دیکران از انبیا ندانستند ٭ و علم ما علم رسول خداست
پس روایت میکنیم ما از برای شیعیان خود پس کسی که قبول
نماید حدیث را از ایشان پس او افضل شیعیانست ٭ و هرجا
ما باشیم پس شیعیان ما با ما اند ٭ و ضمیر افضلهم احتمال دارد
که بانبیا راجع باشد سوای اولی العزم زیرا که انجناب صلوات
خدا مرویست که فرموده اند العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
یعنی علمای امت من مثل انبیاء بنی اسرائیل اند و جناب اقدس
الهی میفرماید قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب ٭ و این ظاهر است که در همه چیز
پیغمبر ما کاملتر است پس از انجناب بامتش رسید بنابرین
خاصان مثل سلمان و امثال او بقول خودشان صلوات الله
علیهم السلمان و جابر و سدیر و یونس انتهی الیهم علوم الانبیا
و نیز وارد است و قبل بین عینی عیسی و قال له انت منا

فرویتنا

اهل البیت و قال لی عبد الله علیه السلم رحم الله الفضیل بن
یسار هو منا اهل البیت و لهذا اکر افضل نباشند برابر باشند
و در علل الشرایع از جناب نبوی روایت نموده که فرموده دند
ان الله عز و جل اطلع الی الارض فاختارنا و اختار لنا شیعتنا
ینصروننا و یفرحون بفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون انفسهم
و اموالهم فینا اولئک منا و الینا یعنی بدرستی الله عز و جل
نظر رحمت فرمود بسوی زمین پس اختیار نمود ما را یعنی اهل بیت
نبوت و امامت را و اختیار کرد از برای ما شیعیان ما را که نصرت
مینمایند ما را و خوشحال میشوند بخوشحالی ما و دلگیر می شوند
بدلگیری ما و بذل مینمایند جانها و مالهای خود را در راه ما
اولئک و هی که اینها را میکنند از ما اند و بسوی ما ست امر ایشان
یعنی بعد از جناب الهی ما متکفل احوال ایشانیم و بازگشت ایشان
بسوی ما است همچنانکه در تفسیر ایه شریفه ثم الینا ایابهم ذکر
نموده اند و همچنین در ایه کریمه اولئک هم خیر البریة که مراد رسول الله
با ائمه و پیروان ایشانند و نیز در علل نقل کرده شیخ مرحوم بسند
خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله مضمون انکه فرمودند کسی که
دوست دارد ما را بدلش و اعانت نماید ما را بزبان و دستش یعنی خواه
بجهاد و خواه بمال بلکه بهر دو پس او با ما است در درجه ما اللهم اجعلنی
منهم و ارزقنی بهم پس ازین مضامین و غیر این که ذکر انها مقدور

و کنجایش ندارد مفهوم میشود که جمیع ممکنات از برای وجود با برکات
اهل بیت نبوت و رسالت اند و آنجناب با امیر اجناب پدر امت اند
چنانکه خطاب بجناب امیر اجناب فرموده انا و انت ابوا هذه الامة
لعن الله من عاق علی ابویه بهما و همچنین حدیث دیگر با همین مضمون
و در بحث تفسیر ایه کریمه و لا تقل لهما اف نیز در باب ان بزرگواران
تفسیر نموده اند پس از اینها ظاهر است و از ایات و احادیث بسیار که
شیعیان ایشان با ایشانند در درجه ایشان و پادشاهی خرم نمیشود
و اینهمه جان کندن و تعب کشیدن چه از سابقین و چه از لاحقین
برای رفع درجات عالیه است و ان از پیروی ایشان بهم میرسد
پس فضیلت چه کمال دارد هرگاه آن پیروی نباشد پس ظاهر شد که
شیعیان نیز با انبیاء سابق برابر خواهند بود در مراتب عالیه مگر
نفری چند یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون
فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ان شاء الله تعالی نود باشد
که بعد ازین نیز قدر و منزلت رسول و ائمه و شیعیان ایشان را
بداین بیت چه دانی تو قدر سرافکندگی که بعد خدایی بود بندگی
و در کتاب کافی از محمد سنان نقل مینماید که گفت کنت
عند ابی جعفر الثانی یعنی حضرت علی النقی علیه السلم فاجریت
اختلاف الشیعه فقال یا محمد ان الله لم یزل فردا منفردا فی الوحدانیة
ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة صلوات الله علیهم فمکثوا الف دهر

ثمّ خلق جمیع الاشیاء واشهدهم خلقها واجری طاعتهم علیها
وفوّض امورهم الیهم فهم یحلّون ما یشاؤن ویحرّمون ما یشاؤن
ولم یشاؤا الا ما یشاء الله القدیم ثمّ قال یا محمّد هذه الدیانة التی
من تقدّمها غرق ومن تخلّف عنها محق ومن لزمها لحق خذها
الیک یا محمّد وصاحب ریاض الجنان بدین نحو روایت کرده تا علیها بنحو
که قبلی شده وبعد میفرمایند وفوّض الامر الاشیاء الیهم فی الحکم
والتصرّف والارشاد والامر والنهی فی الخلق لانّهم الولاة فلهم
الامر والولایة والهدایة فهم ابوابه ونوّابه وحجابه یحلّلون ما شاء
ویحرّمون ما شاء ولا یفعلون الا ما شاء عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون فهذه الدیانة التی من لزمها لحق ومن
تقدّمها غرق فی بحر الافراط ومن نقصهم عن هذه المراتب التی رتّبهم الله
فیها زهق فی برّ التفریط ولم یوف آل محمّد حقّهم فیما یجب علی المؤمن
من معرفتهم ثمّ قال خذها الیک یا محمّد فانّها من مخزون العلم ومکنونه
پس بدانکه این حدیث شریف را شاید بعضی از دوستان ومحبّان اهل بیت
یا غیر ایشان حمل بر اعتقاد غلو نمایند لهذا برای تنبیه در بیان آن
عرض می نماید که اگر کسی این گمان نماید باید از کتاب خدا وسنّت رسول
صلّی الله علیه وآله دست بردارد زیرا که موافق کتاب خدا وفرموده
رسول الله است بلکه معیاریست از برای معرفت آن بزرگواران که نه
افراطیست مثل غالیان ونه تفریط مثل نواصب واهل طغیان پس قول

راوی که

راوی که فذکرت اختلاف الشیعة یعنی در معرفت ائمّه واحوال واعمال آن
بزرگواران وجواب آنجناب که فردا متفرّدا فی الوحدانیّة ولفظ تفرّد بصیغه
مبالغه فرمودن بنا بر آنست که ذات بذاته یگانه من جمیع الجهاتست
وچیزی که اطلاق اسم شیء بر آن تواند شد نبوده با ذات اقدس بهیچ وجه
من الوجوه نه دهر ونه زمان ونه آن ونه مکان ونه غیر آن تا آنکه اوّل نور
ایشان آفریدن لا من شیء وبعد از مکث الف دهر که فی الحقیقه باشد
یا مجاز که اگر دهری میبود البتّه اینمقدار میشد انوار مقدّس ایشان
خلق را شروع بآفریدن کرده آفرید واهل تکلیف را دفعة وغیر انها را
تدریجا چنانکه از اخبار متکاثره ظاهر میگردد وان طولی دارد پس پیغمبر
وائمّه علیهم السّلام شاهد بودند بر چگونگی خلق اشیا زیرا که خدا میفرماید
کنتم امّة وسطا لتکونوا شهداء علی النّاس ویکون الرّسول علیکم
شهیدا پس همچنانکه در ظاهر شاهدند در باطن نیز شاهدند که اگر
چنین نمی بودند اطلاع تام از کجا بر هر یک فردا فردا داشته باشند و
حال آنکه احادیث بسیار برین مطلب دلالت دارد چنانچه آیه شریفه ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب ومن عنده علم الکتاب جناب امیر المؤمنین
واولاد امجادشانند ودر کتاب کافی ومحاسن برقی وبصائر الدرجات
که مدار علمای شیعه بآنهاست ثابتست وبنا بر اینست که امام
علیه السّلام فرموده که ثمّ خلق جمیع الاشیاء واشهدهم خلقها واجری
طاعتهم علیها زیرا که علّت غائی ومربّی عالم ایشانند بامر خالق ایشان

بعد از خلق تو

وایشانند واسطه میان خلق وخدا پس ازین وهکذا است که پیغمبر و امام
وفوض امورهم الیهم فهم یحللون ما یشاؤن ویحرمون ما یشاؤن ولم
یشاؤ یعنی پیغمبر وائمه الا ما یشاء القدیم یعنی جناب اقدس الهی جل
قدرته ونفذ امره وعظم آلاؤه وروایت کرده صاحب کافی وبصائر
از ابی الحسن علیه السلام ان الله تعالی جعل قلوب الائمة موردا لارادته
فاذا شاء الله شیئا شاؤه وهو قول الله عز وجل وما تشاؤن الا ان یشاء الله
وبروایت دیگر ان الامام وکر لارادة الله لا یشاؤن الا ما شاء الله
ومؤیدات این مطلب بسیار پس ازین جهت است که امام علیه السلام پیغمبر مانند در
طریق دیگر این حدیث که وفوض الامر الاشیاء الیهم فی الحکم والتصرف
والارشاد والامر والنهی فی الخلق لانهم الولاة فلهم الامر والولایة و
الهدایة چنانچه فرموده جناب اقدس الهی شاهد است در انجا که فرمود
ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا وهمچنین اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم وانما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا
وغیر اینها پس بنابرین است که امام پیغمبر مانند فهم ابوابه ونوابه وحجابه
یحللون ما شاء ویحرمون ما شاء ولا یفعلون یعنی پیغمبر وائمه علیهم السلام
الا ما شاء یعنی الهی عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول یعنی پیغمبر
وائمه علیهم السلام بر قول خدا وهم یعنی پیغمبر وائمه ع بامره یعملون پس
ازین رهگذر است که مستحق امر امامت کبری شده اند باین معنی که همه
اشیا در امر ونهی واطاعت ایشان چاره ندارند مثل شق قمر ورد آفتاب

یعنی پیغمبر و امام علیهم

ونزول نجم وعرض حال خود نمودن شتر وگرگ وشیر وسوسمار و
کبوتر وغیر اینها از حیوانات واطاعت درخت وانفجار آب از سنگ صما
وانگشتان ودر ویاقوت وغیر آن گشتن سنگهای الوان وزن شدن
مرد ومرد شدن زن وخبر دادن از ما فی الضمیر هر کس از هر جا وهرگاه
وغیر اینها که اندکیست در پیش آنها که ذکر نشده واز اینجاست انواع
معجزات وخارق عادات ایشان وایشان نیست آنکه از پیش خود شان
وذات شان چنین اقتضا نماید بلکه موهبتیست از جانب خالق اشیا
وخالق همه اشیا جل جلاله وعم نواله فتبارک الله رب العالمین ولا اله
الا الله احسن الخالقین فسبحان الله لا اله الا هو العزیز الحکیم یفعل الله
ما یشاء ویحکم ما یرید پس ازینجهت است که امام علیه السلام فرموده اند
فهذه الدیانة التی من لزمها لحق یعنی بالائمة ومن تقدمها یعنی بر ایشان
غرق فی بحر الافراط مثل غالیان ومن نقصهم عن هذه المراتب التی
رتبهم الله فیها زهق فی بر التفریط یعنی مثل ناصبیان واهل ضلالت
وطغیان ولم یوف آل محمد حقهم فیما یجب علی المؤمن من معرفتهم پس
فرمودند فراگیر اینرا بسوی خود یعنی معتقد شو باینها پس بدرستیکه
که اینها من مخزون العلم ومکنونه پس قیاس نما از اینها بر سایر معجزات
وخارق عادات ایشان وبالنسبه از سایر انبیا واوصیا که هر کدام
از اینها تقدم ایمان ومعرفت ایشان بیشتر رتبه ومعجزه او عظیم تر است
در هر زمان والحمد لله علی عظیم منه وکرمه فی معرفتهم الینا ومشهور است

یا برای ایشان

بخدا و رسول الله

شعري از حضرت سيد الساجدين صلوات الله عليه وان اينست شعر
يا رب جوهر علم لو ابوح به لقيل لي انت ممن يعبد الوثنا ولاستحل رجال
مسلمون دمي يرون اقبح ما ياتونه حسنا كه ان هم اشعار باينها است
كه بعضي از براي مدعاي خود تاويل باطل نموده اند كه كفر از ان استنباط
ميگردد وصاحب كتاب الايات نقل ميكند بسند خود از ابن عباس
كه فرمودند رسول خدا صلى الله عليه وآله كه لا يعذب الله هذا الخلق
الا بذنوب العلماء الذين يكتمون الحق من فضل علي وعترته الا وانه
لم يمش فوق الارض بعد النبيين والمرسلين افضل من شيعة علي ومحبيه
الذين يظهرون امره وينشرون فضله اولئك تغشاهم الرحمة وتستغفر
لهم الملائكة والويل كل الويل لمن يكتم فضله ويكتم امره فما اصبرهم
على النار واين حديث را صاحب مشارق الانوار نيز روايت كرده
پس ملاحظه نما قدر وجلالت ايشان را وايه شريفه ما اتيكم الرسول
وما نهيكم عنه فانتهوا را در نظر داشته باش تا ايمان بر تو اسان نمايد
ومباش از انها كه ايه ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله الايه
بر احوال شقاوت اشتمال ايشان خبر ميدهد وغافل از اقايان حقيقي خود
مشو كه خدا نا كرده از انجماعت شوي كه من كان في هذه اعمى فهو في
الاخرة اعمى واضل سبيلا پس چه خوش گفته ملا حسن كاشي رحمة الله
رحمة واسعة در شان ايشان قصيده تا سرم در ساية خورشيد ايمان
ميرود پاي قدم بر سر گردون گردان ميرود در ضيافت خانه طبع

ز خوانسالار غيب ساكنان سدره را نزل فراوان ميرود پايه
معني بجايي ميبرم در مدح شاه كز پي ديدن فلك را ديده حيران ميرود
وانگهي چون باز مي انديشم از بنياد او اوستادي نيست اين كز طبع نادان ميرود
اين نه ان چيزيست كز وي نقش بر بندد خيال وين نه ان سريست كندر وهم انسان ميرود
هر چه بر وهم مي نهد انديشه در باب كمال با كمال كبريايش جمله نقصان ميرود
ابتدا وانتهايش كس نداند جز خدا سر اين معني يقين در علم يزدان ميرود
ما بقدر قدرت امكان خورده برده ايم وان همايون مرتبت بالاي امكان ميرود
كشتي فكرت بدرياي تحير شد فرو وين چنين كشتي درين دريا فراوان ميرود
هندوي هندوي آن شاهم كه ترك نيمروز هندوي هندوي او وازير فرمان ميرود
آسماطاند از بطعمگي كز افراط فقر صد يك از خوان عطايش دخل صد كان ميرود
گر نتابد افتاب چرخ هرگز كو مشاب لمعه گيرد از ان ماهي كه تابان ميرود
ور نه بندد در صدف گوهر نيارا باكي گوهران به كز لبان بحر بي پايان ميرود
جمله ارباب معاني را يقين آنكه اين از پي تسكين درويشان دوران ميرود
بر فلك فرش قضا پيراهني ميدادسا كز لطافت در نظر چون عقل پنهان ميرود
تا ران از قل تعالو بوده ان از انما نقش ان زانسان كه در اعراف و احسان ميرود
مطلعش از هل اتي دان مقطعش از قل كفي ليكن از ما ضل صاحبكم بپايان ميرود
ايه تطهير يذهب عنكم الرجس اندران چون تجلي در كه سينا درخشان ميرود
دست خياط ازل در رشته سوزن گرفت هر سعادت كندرين فيروزه ايوان ميرود
وز پي ان ركن ايمان اندرو تركيب كرد اهل هر دولت كه در تركيب دوران ميرود

اطلس نه چرخ اندر عطف دامانش کشد ∴ بهرهٔ خورشید بر کوی گریبان میرود
انجنین پیراهنی کز بهر آن صاحب کمال ∴ بر طراز آستینش نصف قرآن میرود
چون قضا بر قامتش این اختر تمام آمد ∴ مختصر چیزیست کندر جیب و دامان میرود
بر خطا شد زین سخن استغفر الله زین کلام ∴ عقل ازین تشبیه ناموزون پشیمان میرود
کیست این گردون گردان چیست این انجم که او ∴ تا بدان عالی نسب تشبیه ایشان میرود
روی از وی خر دبر دار و بنگر ساعتی ∴ تا از وی بر ما سوی الله فضل رحمان میرود
هر که بعد از مصطفی بر مرتضی دارد وفا ∴ در ره دین و مسلمانی چه سلمان میرود
وانکه با او در خلافت آمد خطا در پشت نیست ∴ در خطابش لیس من اهلک چه کنعان میرود
در ره توحید و عدل استاده ام مردانه وار ∴ حجتم قاطع تر از شمشیر بران میرود
ان خدایی را که بتوان دید بیزارم از و ∴ وان رسولی کند رو عصیان و نقصان میرود
عادل و پاک و منزه دانم از شرک و فساد ∴ ابن ثم استقاموا بهر برهان میرود
کو خدا بر کفر فرعون در ازل راضی بدی ∴ ظلم باشد انچه بر فرعون و هامان میرود
هر که بر خلق آفرین جبری روا دارد از ین ∴ روز محشر بسته بر زنجیر شیطان میرود
دارم اندر راه دین با چارده تن دوستی ∴ مهر شان اندر دلم امروز با جان میرود
بر امید انکه با ایشان بپیوندد کنون ∴ جان شیرین میدهد تاجی و خندان میرود

تاجی

ترسم که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیار است ∴ وزود باشد ان شاء الله تعالی
که بدانی که همه حقست **رباعی** تعریف علی بگفتگو ممکن نیست ∴ گنجایش
بحر در سبو ممکن نیست من ذات علی بواجبی کی دانم ∴ لیکن دانم که مثل
او ممکن نیست ∴ و حدیث شریف مشهور در السنه مخالف و موافق

مذکور

مذکور است از جناب رسول مختار در بارهٔ دوستان حیدر کرار
که جناب الله تبارک و تعالی برسولش فرمودند یا محمد لو اجتمع الناس
علی حب علی بن ابی طالب لما خلقت النار ∴ شاهد عادلیست برای
متأمل منصف و مشهور است که مبلغ کلی بشافعی دادند که جناب
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را هجو نماید العیاذ بالله پس گفت
بیت علی حبه جنة ∴ قسیم النار والجنة ∴ وصی مصطفی حقا ∴ امام
الانس والجنة ∴ پس گفتند باو که تو مدح نمودهٔ انجناب را ∴ در جواب گفت
اگر شما بدانید قدر و منزلت و بزرگی و بسالت ان سرور هر اینه خواهید
دانست که این هجو اوست **نظم** علی قدر پیغمبر شناسد ∴ که هر کس خویش را
بهتر شناسد ∴ و باز او گفته **رباعی** کفی فی فضل مولانا علی ∴ وقوع
الشک فیه انه الله ∴ ومات الشافعی ولیس یدری ∴ علی ربه ام ربه الله
و ببین هر گاه دشمنش این را گوید تو چرا شکر نکنی و در مدح و منقبت
او عمر را صرف ننمایی و به داده خدا راضی نشوی **حدیث چهارم**

از برای او

روایت نموده در مانند بسند خود محمد بن شاذان رحمه الله از طرق عامه
از ابی سلیمان شبان رسول الله صلی الله علیه واله که فرمودند
لما اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله امن الرسول بما انزل الیه
من ربه قلت والمؤمنون ∴ قال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک قلت
خیرها ∴ قال علی بن ابی طالب قلت نعم یا رب ∴ قال یا محمد انی اطلعت علی
اهل الارض فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر

فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخترت
منها علیا وشققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی وهو علی یا محمد
انی خلقتك وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من
ولده من شبح نوری من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل السموات
والارض فمن قبلها عندی من المومنین ومن جحدها کان من الکافرین
یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع ویصیر کالشن البالی
ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم یا محمد
تحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال لی التفت عن یمین العرش
فالتفت فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی الرضا
ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والمهدی فی ضحضاح
من نور قیام یصلون وفی وسطهم یضیء المهدی کانه کوکب دری
فقال یا محمد هولاء الحجج وهو الثائر من عترتك وعزتی وجلالی
انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم من اعدائی یعنی چون بردند
باسمان مرا در شب معراج فرمودند حضرت ملك جلیل جل جلاله
امن الرسول بما انزل الیه من ربه گفتم والمومنون فرمودند راست گفتی
یا محمد کرا خلیفه نمودی وبنیابت خود کرا واداشتی که بسماء اکرام
وعرش اعظام ما بر آمدی درمیان امت گفتم بهترین امت را
فرمودند که علی بن ابی طالب را گفتم بلی ای پروردگار من فرمودند

که یا محمد در نگریستم بنظر قدرت ورحمت یعنی ارادهٔ خود را بجهت بر گزیدن
متعلق بزمین ساختم پس ترا بر گزیدم از اهل زمین انگاه بیرون
آوردم از برای تو نامی از نامهای گرامی خود پس یاد نمیکنند مرا در
هیچ محل وموضع الا انکه یاد میکنند ترا با من منم محمود وتوئی محمد
بعد از ان باز بنظر قدرت بزمین نگریستم وعلی را از اهل زمین برگزیدم
واز برای او نیز اسمی از اسمای حسنی خود مشتق ساختم پس منم اعلی
واوست علی یا محمد افریدم ترا وعلی را وفاطمه وحسن وحسین را
وامامان از اولاد حسین را از اصل نوری از نور خود وعرض کردم
سرکردگی ودوستی شما را بر اهل آسمانها واهل زمین پس کسی که
قبول نمود این معنی را انکس نزد من از گرویدگانست یعنی مومن وکسی که
انکار کند سرکردگی ودوستی ایشان را بوده باشد نزد من از ناگرویدگان
یا محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا منقطع شود یعنی نزدیك
گردد که قطع حیاتش شود واز غایت ریاضت عبادت بدنش چون مشك
کهنه گردد پس بجانب من اید در حالتی که انکار کننده باشد سرکردگی ودوستی
شما را نیامرزم او را تا اقرار بسرکردگی ودوستی شما نکند یا محمد
دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم بلی ای پروردگار من پس
فرمودند ملتفت شو بدست راست عرش چون نگاه کردم دیدم
ناگاه علی وفاطمه وحسن وحسین وعلی بن حسین ومحمد بن علی و
جعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی رضا ومحمد بن علی

یعنی کافر

کهنه

وعلی بن محمد وحسن بن علی ومهدی را دیدم درمیان ایشان که گوئی اخترنو
که همه ایستاده بودند وبنماز قیام نمودند ودرمیان همه مهدی مجید درخشید
چنانکه گویا کوکب درخشنده بود پس حضرت ملک ودود خطاب من
نمود که یا محمد ایشان حجتهای منند ومهدی طلب کننده خون عترت تست
بعزت وجلالم قسم که مهدی حجت واجب الاتباع است از برای دوستان من
وانتقام کشنده است از دشمنان من وابن بابویه رضی الله عنه
در اکمال الدین بسند خود همین حدیث از ابی سلیمان راعی باندک
اختلافی در روایت نموده ودر آخر آن زیادتی هست وآن اینست که
فیخرج اللات والعزی طریین فیحرقهما فلفتنة الناس یومئذ اشد من
فتنة العجل والسامری یعنی پس بیرون خواهد آورد حضرت صاحب
الزمان بقدرت کامله سبحان لات وعزی را تر وتازه پس خواهند
سوخت ایشانرا وهر اینه فتنه مردمان یعنی آزمایش ایشان سخت تر خواهد بود
از فتنه وآزمایش گوساله سامری ومراد از لات وعزی که درین حدیث
واقعست ابی بکر زندیق وعمر پلید است لعنهم الله تبصره بدان ای جوینده
راه حقیقت که ازین حدیث شریف که او نیز نص جلی است بر امامت وسر
کردگی آن بزرگواران وآن منازل شناسان راه یقین وآن وارثان واوصیای
سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین حقیت این
چند چیز ظاهر است اول معراج جناب رسول الله صلی الله علیه و
آله دویم خلافت وسرکردگی سید الوصیین وامیر المومنین با اولاد

امجاد طاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین سیم قرین بودن
نام شان واشتقاق آن از اسمای حسنای پروردگار عالمیان نهایت
قرب ومنزلت وعزت آن برگزیدگان ملک منان ظاهر است واز انبیای
سابقین چنین نیست چهارم عرض نمودن ولایت ایشان بر تمامی مخلوقات
از اهل زمین وسموات الخصوص اشرف آنها از انس وجن وملک پس هر یک
ازین مخلوقات قبول ولایت وسرکردگی ایشان نمودن از جمله فایزان
ورستگاران ومقربان گشتند وبنسبت تقرب بایشان ازین جماعت
بالنسبه سبقت ایشانست به پروردگار عالمیان باطاعت وقبول ایشان
وهر یک قبول نکردند بارکش غولان ضلالت گشتند واز هالکان و
زیانکاران شدند چنانچه صاحب احتجاج بسند خود از جناب حضرت
حسن بن علی علیهما السلام روایت نموده در باب احتجاج بر معویه
علیه لعنة الله که فرمودند انما الناس ثلث مومن یعرف حقنا
ومسلم لنا ویأتم بنا فذلک ناج محب لله ولرسوله وناصب لنا العداوة
یتبرأ منا ویلعننا ویستحل دماءنا ویجحد حقنا ویدین الله بالبرائة منا
فهذا کافر مشرک فاسق وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا
بغیر علم کذلک یشرک بالله بغیر علم ورجل اخذ بما لا یختلف فیه ورد علم
ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا لا یأتم ولا یعادینا ولا یعرف
حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له ویدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف
ونیز قریب باین در کتاب سلیم در احتجاج منافقان از جناب امیر

مؤمنان صلوات الله علیه روایت کرده و منظور ازین روایت انست که
بدانی که تا قبول سر کردگی ایشان نشود اینکس مؤمن نیست و دیگر بدانی که
مردم روزگار ازین سر هشتم بدر نیستند و حق هر یك را بقدر معرفت ایشان
منظور داری و بگذاری و سرگردان نکردی پنجم انکه پیش از انکه ظاهرا
بدنیا آیند نور ایشان موجود بوده و بوجود ایشان معرفت حاصل شده
و تمامی مخلوقات از فاضل انوار ایشان مخلوق گشته اند چنانچه از احادیث
دیگر ظاهر است و از جمله مخلوقات یکی افتابست و نکته سایه نداشتن
هر یك از امامان شاید این باشد که چون نور افتاب از پرتو نور ایشان است
فرع در پیش اصل نمودی ندارد بیت فردیست آفتاب که مستوفیان
چرخ از دفتر جمال تو بالا گرفته اند مهر محمد است و علی دل نشین من
مجنون بیك صدف دو گهر جا گرفته اند رباعی تا جا بعلی سپرد پیغمبر ما
خالی نه دین نگشته از ره بر ما با انکه سایه نینداخت بخاك کم هیچ نشد
سایه او از سر ما رباعی بر تو زخیال یا علی پایه نیست لطفا تو تمام
سرمایه نیست خورشید بروز حشر از آن پست شود تا فاش ببیند که ترا
سایه نیست ششم انکه انتقام کشنده از دشمنان دین و ائمه طیبین و
و طاهرین جناب حضرت قائم آل محمد ابو المظفر و المنصور مهدی و
صاحب عصر و زمانست که در دولت انجناب انتقام خواهند کشید
و بعد از دولت انسرور دین و دنیا دولتی نخواهد بود نه انکه دیگران
کشند بلکه اجماع امت برین منعقد گشته و انشاء الله تعالی قدری احادیث

درین باب که وارد شده عرض خواهد شد و در اخر حدیث تاکیدیست
ظاهر و بین و تامل نمائیم یاد نمودن جناب خدا را هفتم رجوع فرمودن
ان دو ملعون و بر اوردن از قبر ایشان را نه تنها برای انتقامست بلکه
عمده برای امتحانست که مؤمن از کافر تمیز یابد هر چند انسرور عالمست
بعلم الهی نهایت تمام حجتست بر دوستان و پیروان ایشان که در ان
شهر خواهند بود و احتمالی کلی انکه در میان قشون نیز در ان وقت بوده
باشند زیرا که بعد از فتح مکه اول کار انجناب فتح مدینه است و از انجا
دیگر متوجه کوفه خواهند شد و بدانکه این حدیث شریف مؤیدات
بسیار دارد از احادیث صحیحه و بعضی انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد پس ملاحظه نما که سنیان چگونه خودشان نقل مینمایند و مال
آنرا غور نمی نمایند و بتصحیح ان اعتراف دارند و جوینده ایمعنی رجوع
بکتب مناقب ایشان نماید و این از جهة انست که چشم دل ایشان
کور است بجهة حب دنیا و ریاستان چنانکه مکرر پادشاهان ایشان
و علماشان و امیر ایشان اعتراف بحقیت دین ائمه و احق بودن ایشان در
هر باب نموده اند و عذری که گفته اند پادشاهانشان اینست که ملك
عقیم است یعنی دیگر بدست نمی اید و علماشان میگویند که خوب
مذهب است نهایت سنی رهوار و مردم دکابدار و زر بسیار نمی باشد
و امرای ایشان نیز همین را گویند پس تو که لاف شیعگی میزنی تامل کن
در احوال خود و از جمله ایشان نباشی در کارهای خود که گوی از ملاعین

باعتبار عبرت نگرفتن وتامل درکارها نمودن باشد وهرجا جرامی
پابند مثل سکان بروی هم جهند ونفاق را شعار خود نموده باک از
کار عقبی نکنند وعداوت با دوستان وشیعیان ایشان خصوص با
سادات هرگاه دانند که دین آباء خود را دارند بسوزانند واکتفا بقتل
او ننمایند ودوستان ایشان را جهار یهود خوانند وبمیرانند که حق تعالی
حجت را تمام میکند وحق را ظاهر میسازد هرچند ایشان بحق راضی نباشند
والله متم نوره ولو کره المشرکون حدیث پنجم روایت نموده فضل بن
شاذان علیه الرحمة والغفران در اثبات الرجعة بسند خود از ابن عباس
واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمودند لما عرج بی الی السماء
بلغت سدرة المنتهی ناداني ربي جل جلاله فقال لي یا محمد فقلت لبیک
لبیک یا رب قال ما ارسلت رسولا فانقضت ایامه الا اقام بالامر
بعده وصیه فانا جعلت علی بن ابی طالب خلیفتک وامام امتک
ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد
ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم
الحسن بن علی ثم الحجة بن الحسن یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی فاذا
بانوار علی والحسن والحسین وتسعة اولاد الحسین والحجة فی وسطهم
یتلألأ کانه کوکب دری فقال الله تعالی یا محمد هؤلاء خلفائی وحججی
فی الارض وخلفائک واوصیائک من بعدک فطوبی لمن احبهم والویل
لمن ابغضهم یعنی چون مرا عروج بمعارج سموات فرمودند رسیدم بسدرة

المنتهی خطاب از جناب رب الارباب در رسید که یا محمد گفتم لبیک لبیک
ای پروردگار من تکرار احتمال تاکید یا شوق و یا خوف یا هر سه دارد خداوند
عالمیان فرمودند که ما هیچ پیغمبری بدنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی
شود ایام حیوة او وروزگار نبوت او مگر آنکه بپا داشت بامر دعوت و حفظ
دین واحکام وبرجای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی
خود را وبجهة نگهبانی شریعت حقه را پس ما که آفریدگار جهان وخداوند
عالمیانیم گردانیدیم علی بن ابی طالب را خلیفه تو وامام امت تو پس
حسن را یعنی مقرر نمودیم بعد از پدر خلیفه وامام امت تو باشد بعد ازو
حسین را وبعد ازو علی بن حسین را وپس ازو محمد بن علی را وبعد ازو
جعفر بن محمد را وپس ازو موسی بن جعفر را وبعد ازو علی بن موسی را
وپس ازو محمد بن علی را وبعد ازو علی بن محمد را وپس ازو حسن بن علی را
وبعد ازو حجة بن حسن را یا محمد سر بالا کن چون سر بالا نمودم ناگاه
انوار علی وحسن وحسین ونه تن از اولاد حسین را دیدم وحجة
یعنی حضرت صاحب الزمان را در میان ایشان میدرخشید که گویا
ستارۀ درخشنده بود پس حضرت الله تعالی فرمودند که ای محمد
اینها خلیفها وحجتهای منند در زمین وخلیفه واوصیاء تواند بعد از تو
پس خوشا حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای یا ویلی که اسم چاهی است
در درک اسفل نعوذ بالله برای کسی که دشمن دارد ایشان را تنبیه بدانکه
این حدیث نیز موید حدیث اول است ومجملی گویا ازوست زیراکه

ظاهرا بعد از وقوع یافته نزدیک یافته نزدیک بفوت آنسرور چنانچه
از فقرهٔ فانقضت ایامه معلوم میشود بهر حال ازین نیز چند چیز ظاهر است
اول حقیقت وظهور معراج رسول امین سراج صلی الله علیه وآله
دویم خلافت ووصایت سید الاوصیاء وامام الاتقیاء واولاد
کرام نجباء آنسرور صلوات الله علیهم سیم مخلوق بودن انوار ایشان
پیش از ظهور بدنیا چهارم خوشحالی دنیا واخرت برای دوستان ایشانست
پنجم بدحالی ووخامت عاقبت برای دشمنان ایشان وناکرویدکان
بان سروران انتباه ورشد بدانکه غیر ازین دو حدیث احادیث معراجیه
بسیار است که اگر کسی خواهد همگی را قلمی نماید کتاب علیحده باید بشود
واگر کسی گوید که این همه تاکید دریک شب چون تواند بود جواب آنست که
شاید همه دریک شب واقع نشده باشد زیرا که حدیثی هست که حکایت
معراج دو بار وقوع یافته وان حدیث در تفسیر علی بن ابرهیم است
چون طولی داشت ذکر نشد وحدیث طولانی دیگر در کتاب امالی ابن
بابویه است که بعضی از ان اینست که رسول خدا خطاب بعلی مرتضی
صلوات الله علیهم فرموده کفتند وما عرج بی ربی الی السماء قط وکلمنی
ربی الا قال لی یا محمد اقرا منی علیا السلم وعرفه انه امام اولیائی ونور اهل
طاعتی فهنیئا لك یا علی هذه الکرامة واین حدیث نیز مفهوم میکردد
که مکرر شده باشد وابن بابویه در خصال روایت کرده از حضرت
صادق علیه السلم که فرمودند عرج بالنبی صلی الله علیه وآله مائة و

عشرین مرة ما من مرة الا وقد اوصی الله تعالی فیها النبی علیه السلم
بالولایة لعلی والائمة علیهم السلم اکثر مما اوصیه بالفرایض یعنی عروج
فرمودند رسول صلی الله علیه وآله را صد وبیست مرتبه ونبود هر مرتبه
از ان مراتب مگر آنکه سفارش فرمود حضرت الله تعالی در ان پیغمبر خود را
بولایت ودوستی علی وائمه علیهم السلم را زیاد از آنچه سفارش فرماید
او را بواجبات دیگر یعنی اکثر سفارش جناب اقدس الهی درباره آنسروران
بوده لهذا خطاب بر عتاب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك فی علی وان لم
تفعل فما بلغت نازل کشته واز و نیز مستفاد میکردد برای متامل خبیر بصیر
واگر مکرر سفارش نشده باشد عتاب معنی ندارد فافهم وان بود که جناب
رسول الله نیز مکرر در مواضع مختلفه واوقات متنوعه بامارت
ان بزرگواران وبسرکردگی ان سروران خبر دادند وباز اکتفا بانها
ننموده در روز غدیر خم بیعت نیز بنا بر تعارفات عرب کرفتند والا فی
الحقیقه بیعت صورتی ندارد در پیش عقلا عقلا زیرا که مولای اینکس
آنچه میفرماید مختار است وبنده را گفتن اینکه من قبول میکنم اقایی ترا
یا معنی خواهی نخواهی غلام خواهد بود هر چند بجهة تکلیفست این معنی
بهر حال وبا وجود اینها امتان بی حیا ومنافقان دغا وهواداران
بی وفا ودشمنان دوست نما کردند انچه کردند ودنیا واخرت همگی را
برباد فنا دادند مگر نادری وقلیل من عبادی الشکور ناطق بان
وحدیث شریف المؤمن کبریت الاحمر کاشف [illegible] انست وبا وجود ان

اکتفا بکردار خودشان ننموده. پدر بر پسر یا بر بیگانه بلاخره سفارشات
هتک حرمت آن پرده نشینان سرادق عصمت نموده و بان رازخفی
ایشان را ظاهراً و سراً قتل و مسموم نمایند العیاذ بالله تعالی منه و
ندانستند که در دنیا جناب صاحب الزمان چه از خودشان و چه از
اولادشان انتقام کشیده و در آخرت بوخامت اعمال زشتشان گرفتار
در عذاب الیم ابدالاباد خواهند بود. وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ
يَنْقَلِبُونَ ونیز شیخ الثقه ابو عبدالله بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج
ومخرج من لهج البهج باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت
نموده که آنجناب فرمودند: کان الاسری بالنبی الی السماء مائة وعشرین
مرة وفی کل مرة منها فتحت لعلی بن ابی طالب علیه السلام ابواب
السماء والحجب حتی نظر الی ما نظر الیه: ثم قال الشیخ رحمه الله وروی
سعد بن عبدالله بن خلف الاشعری القمی فی کتاب الضیاء باسناده
الصحیح مرفوعاً الی ابی بصیر مثله سواء: امیدوارم از جناب عزیزان
که توفیق نمایند قضیة معراج را در باب آنکه هر شب جمعه معراجیست
معصوم را چنانچه با بیست درین باب در کتاب کافی وبصائر الدرجات
درباب کمیت وکیفیت آن با احادیثی که قبل ازین مذکور شد حدیث ششم
در عیون ابن بابویه رضی الله عنه بسند خود از محمد بن یعقوب النهشلی
روایت کرده واو از جناب حضرت علی بن موسی الرضا واو از آباء کرام
که از رسول انام واو از جبرئیل واو از میکائیل واو از اسرافیل علیهم السلام

واو از جناب احدیت تعالی شانه که او سبحانه فرمودند انا الله لا اله الا
انا خلقت الخلق بقدرتی فاخترت منهم من شئت من انبیائی واخترت
من جمیعهم محمداً حبیباً وخلیلاً فبعثته رسولاً الی خلقی واصطفیت له
علیاً فجعلته له اخاً ووصیاً ووزیراً ومؤدیاً عنه من بعده الی خلقی
وخلیفتی علی عبادی یبین لهم کتابی ویسیر فیهم بحکمی وجعلته
العلم الهادی من الضلالة وبابی الذی اوتی منه وبیتی الذی من
دخله کان آمناً من ناری وحصنی الذی من لجأ الیه حصنته من مکروه
الدنیا والآخرة. ووجهی الذی من توجه الیه لم اصرف وجهی عنه وحجتی
فی السموات والارضین علی جمیع من فیهن من خلقی: لا اقبل عمل عامل
منهم الا بالاقرار بولایته مع نبوة احمد رسولی وهو یدی المبسوطة
علی عبادی وهو النعمة التی انعمت بها علی من احبه من عبادی
فمن احبه من عبادی وتولیه عرفته ولایته ومعرفته فبعزتی حلفت
وبجلالی اقسمت انه لا یتولی علیاً عبد من عبادی الا ابی اخرجته
من النار وادخلته الجنة: ولا یبغضه عبد من عبادی ویعدل عنه
ولایته الا ابغضته وادخلته النار وبئس المصیر: یعنی منم معبود
سزاوار پرستش که موصوف بصفات کمالم وبغیر من معبودی نیست
مگر من آفریدم خلق را بقدرت خود: یعنی نه بامعنی که قدرت آلت
خلق باشد پس اگر کسی چنین داند مشرک خواهد بود چنانچه باز در
عیون مذکور است از جناب حضرت امام رضا علیه السلام که محمد بن عرفه

وصفیاً ثم

میکوید قلت للرضا علیه السلم خلق الله الاشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة
قال علیه السلم لا یجوز ان یکون خلق الاشیاء بالقدرة لانک اذا
قلت خلق الاشیاء بالقدرة فکانک قد جعلت القدرة شیئا غیره و
جعلتها آلة له بها خلق الاشیاء. وهذا شرک. واذا قلت خلق الاشیاء
بغیر قدرة فانما تصفه انه جعلها باقتدار علیها وقدرة. ولکن لیس هو
بضعیف. ولا عاجز. ولا محتاج الی غیره. بل هو سبحانه قادر بذاته لا
بالقدرة. حاصل کلام انکه ذات بذاته قادر در خلقست نه آنکه قدرت
صفت علیحده باشد قایم بذات او بلکه عین ذات اوست وازین استنباط نما
اوصاف ذات جلکی را که عین ذاتست و پس وغافل مشو در محاورات
وقصد خود. پس جناب الهی میفرمایند پس اختیار نمودم از ایشان
کسی را که خواستیم از انبیاء خود. واختیار نمودم از همه انبیا محمد را که حبیب منست
وخلیل وبرکزیده من است. پس فرستادم بسوی خلق خود. وبرکزیدم
از برای او علی را. پس کردانیدم از برای او مر علی را برادر ووصی ووزیر واداء
کننده از و بعد از و یعنی امر مرا بسوی خلق من. وجانشین منست بر
بندکان من بیان مینماید کتاب مرا. ونزدکانی میکند درمیان بندکان
بفرمان من یعنی هرچه میکند بفرمان من میکند واز پیش خود چیزی نمیکند
واز فرمان تجاوز نمینماید. وکردانیدم او را علم هدایت بندکان بسبب
اطاعت او هدایت یابند از ضلالت. ودر رحمت منست یعنی برای
کسانی که اطاعت او کنند. وازان در فایز شوند ودر ایند بر رحمت من. وهمچنان

کسانی که افکار او نمایند بنقمت وسخط من وخانه ایست همچنان خانه
که هر که داخل شود دران یعنی در امر اطاعت او ایمنست از اتش سوزان من
وقلعه محکمی است همچنان قلعه که هر که پناه بسوی ان برد محفوظ داشته
میشود از فتنها واندوههای دنیا واخرت. وروییست همچنان روی
که هر که بسبب اب روی ان روی متوجه من شود بر نمیکردانم روی رحمت
خود از و. وحجت منست در اسمانها وزمینها بر جمیع انچه درمیان انهاست
از خلق من. قبول نمی نمایم کردار عمل کننده را از ایشان یعنی مخلوقات من
مکر باقرار وسر کردکی ودوستی واطاعت او وباقرار بنبوت احمد مختار
که فرستاده منست. واوست دست کشاده من بر عباد من یعنی
بسبب رضای او رحمت مینمایم وبسبب سخط او عذاب میکنم. واوست
نعمت من همچنان نعمتی که انعام نموده ام بسبب ان بر کسی که دوست دارد
او را از بندکان واو را مولا واولی بتصرف بر خود اند یعنی صاحب اختیار
بحکم حاکم جبار داند. میشناسم امر ولایت او را با او ومعرفت شناخت
حقیقت او را. وکسی که دشمن دارد او را از بندکان من دشمن میدارم او را
برای عدول نمودن از معرفت او وحق ولایت او. پس بعزتم قسم مینمایم
وبه بزرکواری خودم قسم که دوست نمیدارد علی را بنده از بندکان من
مکر انکه بیرون می اورم او را از اتش وداخل میکردانم او را به بهشت
ودشمن نمیدارد او را بنده از بندکان من وعدول نمیکند از ولایت او
مکر انکه دشمن میدارم او را. وداخل مینمایم او را باتش سوزان

وبدآرام کاه و بازکشت نشست انش نعوذ بالله من ذلك پس ازین حدیث
شریف نیز چند چیز ظاهر و بین است اول اختیار نمودن انبیا را
بر مخلوقات دیکر دوم برکزیدن جناب رسول را از میان انبیا
و ازین معلوم است که انجناب اشرف از انبیا باشد سیم برکزیدن حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را برای برادر بودن رسول خدا و وصی و نایب او
بودن. و ازین نیز تفضیل وصی پیغمبر اخر الزمان ظاهر است بر همه
مخلوقات. و سید نجیب شیخ الاسلام والمسلمین المؤید بتایید رب العالمین
میر محمد صالح اصلح الله تعالی شانه وادام فضله وبرکاته وبقائه
در رسالهٔ حدایق المقربین از شیخ مفید رحمة الله علیه نقل نموده که
شیخ مذکور موده در کتاب مقالات که جزم نموده اند جمعی از امامیه
بتفضیل ائمه علیهم السلام بر همه انبیا و رسل بغیر از پیغمبر ما صلی الله
علیه وآله و کروهی بغیر از اولو العزم بهمهٔ دیکران تفضیل داده اند
و کروهی دیکر انکار این دو قول نموده اند. و قایل بتفضیل انبیا بر ائمه
هدی علیهم السلام شده اند. و بعد از فقره فرموده اند که احادیث بسیار
از رسول مختار و ائمهٔ اطهار صلوات الله وسلامه علیهم بر تفضیل
ایشان بر همه انبیا و رسل وارد شده. و چند آیه نیز هست که دلالت
بر تفضیل ایشان میکند و اعتقاد من درین مسئله نیز چنین است
و پناه میبرم بسوی حق تعالی از ضلالت و کمراهی پس مؤلف حدایق
در حدیث معتبر میفرماید که جمع شدند فرزندان ادم علیه السلام و نزاع

نمودند

نمودند. بعضی کفتند بهترین خلق خدا پدر ما است ادم. و بعضی کفتند
بهترین خلق ملائکه مقربان اند. و بعضی کفتند حاملان عرش اند. ناکاه هبة الله
داخل شد پس کفتند امد انکسی که حل این مشکل بکند چون سلام کرد و نشست
پرسید در چه سخن بودید. در جواب انچه کذشت عرض نمودند. پس کفت
اندک زمانی صبر کنید تا من بسوی شما بر کردم. پس نزد پدرش ادم
علیه السلام امد. و واقعه را عرض نمود. ادم ع فرمود ای فرزند من ایستاده
بودم در پیش خداوند عالمیان پس نظر کردم بسوی سطری که بر روی
عرش نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم محمد و آل محمد
خیر من برء الله یعنی محمد و آل محمد بهتر اند از هر که خدا خلق کرده. و بعد از
نقل بعضی احادیث داله و مؤیدات بسیار اعتقاد ایشان نیز چنین که
ائمه افضلند از همه انبیا و رسل اولو العزم وغیر ایشان اینست حاصل
کلام علما درین باب پس تامل کن و خوب دریاب چهارم خلیفه
خدا بودن حضرت امیر المؤمنین و ادا نماینده اوامر و نواهی الهی را
انجناب رسول خدا بخلقان یعنی بهمکی مخلوقات پنجم علم هدایت
بودن انحضرت و بودن در رضای الهی که هر که خواهد که برضای الهی
فایز شود از ان در داخل شود پس بستن رسول درهائی که بمسجد
انجناب وا بوده میتواند اشعار باین بود که بدر دیکران نروند مردم
و سوای در او را در دیکر نشناسند و لهذا بفرموده خدا و أتوا
البیوت من ابوابها عمل نموده ماجور دارین و خوش وقت نشاتین شوند

واحادیث بسیار درین باب ناطق از انجمله ابن مغازلی از جابر و او از
رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که اخذ بعضد علی وقال
هذا امام البررة وقاتل الفجرة مخذول من خذله ومنصور من نصره ثم
مدّ صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب
وهمچنین زید ارقم از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که قال
رسول الله صلی الله علیه واله یوما سدّوا هذا الابواب الا باب علی فقال
فتکلم الناس فی ذلک فقام رسول الله صلی الله علیه وآله فحمد الله و
اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسدّ هذه الابواب غیر باب علی
فقال فیه قائلکم فوالله ما سددت شیئا ولا فتحته ولکنی امرت بشیء
رواه الامام فی مسنده وبروایت عبد الله عباس رض ولکن الله
سدّ ابوابکم پس اگر از در غیر علی واهل بیت او کسی خواهد که بدر رضای
الهی داخل شود مسدود خواهد یافت اینست سبب قبول نبودن
اعمال غیر شیعه فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر والحمد لله رب العالمین
ششم تشبیه نمودن آنجناب را بخانه خود وحصن محکم اشعار بانست
که هر که رضای علی خواست و یافت بقلعه محکمی داخل شده که از عذاب
و باز خواست الهی رسته و رضای او را حاصل کرده و ایمن از آفات و
فتنهای دنیا و از باز خواست آخرت رهائی یافته هفتم آنکه وجه الهی
یعنی هر که روی دل بایشان آورد و باعتقاد درست و راسخ معتقد
ایشان گشت خداوند عالمیان روی رحمت خود را با او دارد اگر

خدای خود را بخواند اجابت کند واگر ساکت باشد جناب او سبحانه
ابتدا نماید و عمل بسبب اطاعت و محبت ایشان قبول باشد والا فلا
وچون چنین نباشد که روایت نموده ابی حمزه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم در تفسیر قول الهی که فرموده ومن یکفر بالایمان فقد
حبط عمله وهو فی الاخرة من الخاسرین قال تفسیرها فی بطن القرآن
من یکفر بولایة علی وعلی هو الایمان پس بدانکه بینات علی
صعود و میشود وایمان نیز صعود واست پس از اینجا است که امام
علیه السلم میفرماید وعلی هو الایمان واسلام اقرار بمحمد نمودنست
وخدا و بینات محمد با بینات اسلام موافق است ولهذا بعضی گفته اند
رباعی خورشید کمالست نبی و ماه ولی اسلام محمد است وایمان علی
گر بینه ازین سخن میطلبی بنگر که ز بینات اسما است جلی پس تا کسی
ایمان نداشته باشد عملش قبول نیست ونیز عن الحسین بن نعیم الصحاف
قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول تبارک وتعالی فمنکم مؤمن
ومنکم کافر فقال عرف الله والله ایمانهم بولایتنا وکفرهم بها یوم
اخذ علیهم المیثاق فی صلب آدم وهم ذر پس بموجب الیوم لکم دینکم
الآیه بولایت و معرفت ایشان و اطاعت امر ایشان دین تمام وعمل مقبول
والا فلا و شرح و مؤیدات این حدیث شریف نیز بسیار است همچنانکه
از برای متامّل بصیر هر یک ازین احادیث مؤید حدیث دیگر است پس
غافل مباش حدیث هفتم صاحب کشف الغمه در ذیل حدیث

طولانی بسند خود از ابن عباس و او از رسول الله صلی الله علیه
واله که کفت ابن عباس فقلت یا رسول الله اوصینی قال بمودة علی بن
ابی طالب والذی بعثنی بالحق نبیا ان الله لا یقبل من عبد حسنة حتی
یسئله عن حب علی بن ابی طالب وهو تعالی اعلم فان جائه بولایته
قبل عمله علی ما کان فیه وان لم یاته بولایته لم یسئل عن شیء ولامر به
الی النار یا ابن عباس والذی بعثنی بالحق نبیا ان النار لاشد غضبا
علی مبغض علی منها علی من زعم ان الله ولدا یا ابن عباس لو ان الملائکة
المقربین والانبیاء المرسلین اجتمعوا علی بغضه ولن یفعلوا لعذبهم
بالنار قلت یا رسول الله وهل یبغضه احد فقال یا ابن عباس نعم
یبغضه قوم یذکرون انهم من امتی لم یجعل الله لهم فی الاسلام نصیبا
یا ابن عباس ان علامة بغضهم له تفضیلهم من هو دونه علیه والذی
بعثنی بالحق نبیا ما خلق الله نبیا اکرم علیه منی ولا وصیا اکرم علیه
من وصیی علی قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی رسول الله
صلی الله علیه واله ووصانی بمودته وانه لاکبر عمل عندی قال ابن
عباس ثم مضی من الزمان ما مضی وحضرت رسول الله صلی الله علیه
واله الوفاة وحضرته وقلت له فداک ابی وامی یا رسول الله قد دنا
اجلک فما تامرنی فقال یا ابن عباس خالف من خالف علیا ولا تکونن
لهم ظهیرا ولا ولیا قلت یا رسول الله فلم تامر الناس بترک مخالفته
قال فبکی علیه السلام حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم

وعلم ربی والذی بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد ممن خالفه من الدنیا
وانکر حقه حتی یغیر الله ما به من نعمة یا ابن عباس اذا اردت ان تلقی
الله وهو عنک راض فاسلک طریقة علی بن ابی طالب علیه السلام فانه
الشک فی علی کفر یعنی پس کفتم یا رسول الله وصیت فرما مرا فرمودند
بر تو باد بدوستی علی بن ابی طالب قسم بانکسی که مبعوث فرمود بپیغمبری
مرا بحق بدرستی که قبول نمینماید از بنده نیکوئی را تا انکه بپرسد از دوستی
علی ابن ابی طالب علیه السلام واو سبحانه وتعالی داناتر است یعنی از
انچه می پرسد پس اکر بیاید بدوستی انجناب قبول میفرماید عملهای نیکی
او را بر انچه بوده در ان یعنی در کردار و کفتار واکر نیاید بدوستی انجناب
سوال از چیزی دیکر از و نمینمایند وامر مینمایند انکس را بسوی اتش
سوزان ای پسر عباس بحق انکسی که بر انکیخت مرا براستی بپیغمبری که
بدرستی اتش هر اینه شدیدتر است از راه غضب بر مبغض علی علیه السلام
از انجماعتی که کمان میبرند که جناب اقدس الهی را فرزندی میباشد یا ابن
عباس اکر انکه ملائکه مقرب وانبیاء مرسل جمعیت نمایند بر عداوت و
کینه انجناب وهرکز نمیکنند هر اینه عذاب می نماید ایشانرا باتش سوزان
کفتم یا رسول الله ایا عداوت نمایند با علی علیه السلام پس فرمودند یا ابن
عباس بلی عداوت نمایند کروهی با او وکفته میشوند که از امت منند
نکردانیده است الله تعالی از برای ایشان نصیبی وحصه یعنی از اسلام
ندارند چه جای ایمان زیرا اکر کسی با امام حق خروج نماید خونش هدر است

ومسلمان خویش هم نیست یا ابن عباس بد دوستی علامت عداوت
ایشان بجناب او و تفضیل دادن ایشان است پس تو از و برا او علیه السلم
وقسم بانکسی که برانگیخته است براستی و حقیقت به پیغمبری مرا خلق نموده
و بنا فریده خبر دهنده از جانب خدا که گرامی تر از من بوده باشد بدرگاه
کبریاء او و نه وصی را که گرامی تر بوده باشد از وصی من علی علیه السلم
گفت ابن عباس پس بودم همیشه بنحوی که جناب رسول صلی الله علیه وآله
امر نموده بوده بود مرا و وصیت فرموده بود بدوستی آنجناب و بدرستی
که سفارش رسول خدا بدوستی علی مرتضی بزرگتر عملی بود در نزد من یعنی
من دوستی آنجنابرا از همه عمل خود بزرگتر و عظیم تر میدانستم گفت
ابن عباس پس گذشت زمانی و او فات آنچه گذشت و حاضر شد رسول
خدا را صلی الله علیه وآله فوتش یعنی هنگام فوت آنجناب نزدیک شد
بخدمتش حاضر شدم و گفتم فدای تو باد پدر و مادرم یا رسول الله به تحقیق
نزدیک گشته اجل شما پس چه میفرمایی پس فرمودی ای پسر عباس مخالفت
نما کسی را که مخالفت کند علی را و مباش مخالفین را پشت و پناه یعنی
موافقت با مخالفان او مکن و امداد ایشان منما و مباش دوست ایشان
گفتم یا رسول الله پس چرا امر نمیکنی مردم را بترک مخالفت انسرور گفت
ابن عباس که پس گریست پیغمبر علیه السلم تا آنکه بیهوش شد پس بخود
امده فرمود یا ابن عباس سبقت گرفت نوشته درباره ایشان و انست
پروردگار من یعنی که تقدیر و امضا شد و دانست پروردگار من که نصیحت

فایده نمیکند و بنابر تکلیف جبر نمیتوان نمود لهذا امر بصبر نموده
عوض بعقبی انداخته شد و قسم بذات و بزرگواری آن ذات اقدس که مرا
براستی و درستی به پیغمبری مبعوث نموده بیرون نمیرود احدی از آنجماعتی
که مخالفت آنجناب میکنند از دنیا و منکر حق او باشد تا آنکه تغییر دهد
جناب الله تعالی آنچه را که با و انعام نموده یعنی از دین حق بکفر یا ابن عباس
هر گاه خواهی و اراده نمایی که ملاقات کنی پروردگار خود را و از تو راضی
باشد پس مسلوک دار راه علی علیه السلم را یعنی پیروی آنجنابرا پس شک
در علی کفر است و این حدیث شریف را مؤیدات هست که اگر نظر
تامل بنگری هر اینه درین اربعین خواهی یافت چه جای کتب دیگر
و بدانکه بعضی اوقات وصی میگویند و مطلق وصی را میخواهند
اعم از آنکه نبی باشد یا امام باشد مثل حدیث وصیت کل چنانچه در
الوصیه من لدن ادم الی اخر الدنیا که حدیث طولانیست و در کتاب
کافی و غیر آن ثبت نموده اند و بعضی اوقات وصی میگویند و امام
امت در هر عصری میخواهند چنانچه در میان هر امتی شایع و واقع است
چون این را دانستی پس بدان که فرمودن رسول خدا و لا وصیا اکرم
علیه من وصی علی ظاهرا مطلق اوصیا را خواسته خواه نبی و خواه
غیر نبی یعنی وصی من گرامی ترین همه اوصیا است خواه آن وصی نبی
باشد و خواه غیر نبی زیرا که آنجناب امیر شد بر کل مخلوقات الهی
بفرموده خداوند عالمیان چنانچه سابقا ذکر یافت در روز الست

بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم پس فرمودن
رسول خدا که لو ان الملائکة المقربین والانبیاء المرسلین اجتمعوا
علی بغضه ولن یفعلوا لعذبهم بالنار ظاهر از این جهت باشد
زیرا که تمامی ملائکه مقربین وجمیع انبیاء مرسلین مامور حکم
آنجناب بحکم خدا ومحمد رسول الله واگر کسی را در این باب حرفی باشد
بودن نفس رسول الله دارد الا ما اخرجه الدلیل وفرمودن رسول خدا
بعمر که صحیفه از توریة در دست شومش بود ومیگفت چیزها دارد
پس حضرت ازروی غضب فرمودند أفی شك انت یا ابن الخطاب
الم آت بها بیضاء بعینه لو کان اخی موسی حیا لما وسعه الا اتباعی
پس هرگاه موسی علیه السلام با آن جلالت وشان اگر زنده باشد
ناچار است او را از متابعت رسول خدا چنانچه حضرت عیسی علیه السلام
نسبت بحضرت مهدی علیه السلام ناچار است از متابعت آنسرور
پس هر که را محمد رسول باشد پس علی وصی او امیر آنکس باشد وهر که را علی
امیر باشد یازده فرزند دلبندش امام آنکس خواهند بود فمن شاء
فلیؤمن ومن شاء فلیکفر فقد آتینا آل ابراهیم وآل محمد الکتاب
والحکم والنبوة وآتیناهم ملکا عظیما وملک عظیم اطاعت جمیع
اشیا است بجناب همگی ایشان بفضل ملک منان که بایشان عنایت
نموده ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله وبفرموده رسول
خدا والفضل بعدی لك یا علی ولولدك ومامورم که ما آتیکم الرسول

رسول الله حکم

تخذوه

فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا وباز مامورم که اطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولی الامر منکم پس از بسیاری از احادیث حاکم بودن
ایشان برجمیع مخلوقات ظاهر است وآن احادیث موافقت دارد
با کتاب خدا وسنت رسول الله که شرح آنها طولی دارد واگر بینات
باشد اینقدر هم کافیست آتیهم الله ما لم یؤت احدا من العالمین حدیث
هشتم ابو محمد شاذان نور الله مرقده بسند خود از ابی خالد کابلی
روایت کند که قال دخلت علی سیدی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام فقلت یا ابن رسول الله اخبرنی بالذین فرض الله طاعتهم
ومودتهم واوجب علی العباد الاقتداء بهم بعد رسول الله صلی الله
علیه وآله فقال یا کابلی ان اولی الامر الذین جعلهم الله عز وجل ائمة
الناس واوجب علیهم طاعتهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ثم
الحسن عمی ثم الحسین ابی ثم انتهی الامر الینا وسکت فقلت له یا سیدی
روی لنا عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الارض لا تخلو من حجة الله
عز وجل علی عباده فمن الحجة والامام بعدك فقال ابنی محمد واسمه فی
الصحف الاولی باقر یبقر العلم بقرا هو الحجة والامام بعدی ومن بعد
محمد ابنه جعفر واسمه عند اهل السماء الصادق قلت یا سیدی وکیف
صار اسمه الصادق وکلکم صادقون قال حدثنی ابی عن ابیه عن
رسول الله صلی الله علیه وآله قال اذا ولد ابنی جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فسموه الصادق فان الخامس

من ولده الذي اسمه جعفر يدّعي الامامة اجتراءً على الله وكذباً عليه فهو
عند الله جعفر الكذّاب المفتري على الله جلّ جلاله والمدّعي ما ليس له باهل
المخالف لابيه والحاسد لاخيه وذلك الذي يروم كشف ستر الله عزّ وجلّ
عند غيبة ولي الله ثمّ بكا علي بن الحسين عليهما السلم بكاءً شديداً ثمّ
قال كانّي انظر جعفر الكذّاب وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش امر ولي الله
والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم ابيه جهلاً منه برتبته وحرصاً
على قتله ان ظفر به وطمعاً في ميراث اخيه حتّى ياخذه بغير حقّ فقال
ابو خالد فقلت يا ابن رسول الله وانّ ذلك لكائن فقال اي وربّي انّ
ذلك لمكتوب عندنا في الصّحيفة التي فيها ذكر المحن التي تجري علينا بعد
رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال ابو خالد فقلت يا ابن رسول الله
ثمّ يكون ماذا قال ثمّ تمتدّ الغيبة بوليّ الله الثاني عشر من اوصياء
رسول الله صلّى الله عليه وآله والائمة بعده يا ابا خالد انّ اهل زمان
غيبته القائلين بامامته والمنتظرين بظهوره افضل من اهل كلّ زمان
فانّ الله تبارك وتعالى اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما صارت
به الغيبة بمنزلة المشاهدة وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين
بين يدي رسول الله صلّى الله عليه وآله بالسيف اولئك المخلصون
حقّاً وشيعتنا صدقاً والدّعاة الى دين الله عزّ وجلّ سرّاً وجهراً وقال
عليه السلم انتظار الفرج من افضل الفرج يعني ابو خالد كابلي گفت
داخل شدم بمجلس سيّد خود علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلم

و گفتم اي فرزند رسول خدا خبر ده مرا از آن كساني كه خدا تعالى فرض كرده
اطاعت و مودّت ايشان را بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله آنحضرت
فرمود اي كابلي بدرستي كه اولي الامر و آن كساني كه خداي عزّ وجلّ ايشان را
امامان و سركردگان مردمان گردانيده و واجب ساخت بر مردمان
اطاعت و فرمانبرداري ايشان را امير المؤمنين علي بن ابي طالب است
و بعد از آنحضرت عمّ من حسن بعد از آن پدرم حسين بعد از آن منتهي
شده است امر امامت بما اين گفت و خاموش شد پس گفتم اي سيّد من
روايت كرده اند از براي ما از حضرت امير المؤمنين عليه السلم كه آنحضرت
فرموده است كه زمين خالي نمي ماند از حجّتي كه خدا را باشد بر بندگانش
پس كيست حجّت و امام بعد از تو آنحضرت فرمود پسرم محمّد كه نامش در صحف
اولي باقر است خواهد شكافت علم را شكافتني او حجّت و امامست بعد
از من و بعد از و پسر او جعفر كه نزد اهل آسمان صادقست گفتم اي
اي سيّد من چگونه است كه نام او صادق شده است و حال آنكه همه
شما صادقانيد فرمود كه حديث كرد از براي من پدرم و او از پدرش
عليهما السلم كه پيغمبر صلّى الله عليه وآله فرمود كه چون فرزندم جعفر
پسر محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلم متولّد گردد
او را صادق نام كنيد كه پنجمين از فرزندان او كه نامش جعفر باشد دعوي
امامت خواهد كرد از روي دليري كردن بخدا و دروغ بستن برو پس او
نزد حضرت حق تعالى نام جعفر كذّابست كه افترا كننده است بر خدا جلّ جلاله

ودعوی کنندهٔ چیزیست که اهل آن چیز نیست و مخالفست باید دو
حسود دست نسبت به برادر. و طلب خواهد کرد ظاهر ساختن سرّ
خدا را نزد غایب بودن ولیّ خدا انگاه امام علیه السلام سخت گریست
بعد از ان فرمود گویا می بینم جعفر کذاب را که بر آن داشته است طاغیه
و از حدّ درگذرندهٔ زمانش را بر تفتیش و تفحّص نمودن امر ولیّ خدا و پنهان
شدهٔ در حفظ خدا و موکّل گردانیده شده بحرم پدر خود. از روی جهلی
که او راست برتبهٔ ولیّ خدا و حرصی که دارد بقتل ولیّ خدا اگر ظفر یابد
برو. و طمعی که دارد بمیراث برادر خود تا بگیرد آن میراث را بغیر حق. ابو
خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا ایا امور واقع شدنیست آنحضرت
فرمود بلی واقع شدنیست بخدا قسم بدرستی که این امور نوشته شده است
نزد ما در نامهٔ که در آن نامه ذکر محنتهاییست که جاری میشود بر ما
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا
بعد از آن چه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود که بعد از آن امتداد
خواهد یافت پنهان بودن بولیّ خدا که دوازدهمین است از اوصیای
رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوازدهمین است از امامانی که بعد از
رسول خدا بند ای ابو خالد بدرستی که اهل زمان غایب بودن او
که قایل باشند بامامت او و منتظر باشند ظهور او را افضلتر و بهتر
خواهند بود از اهل هر زمان از جهة انکه خدای تعالی عطا کرده است
بایشان از عقول و افهام و معرفت چیزی که آن پنهان بودن گردیده است

نزد ایشان بمنزلهٔ حاضر بودن و مشاهده کردن. و گردانیده است
خدای تعالی ایشان را در آن زمان بمنزلهٔ جهاد کنندگان بشمشیر در پیش
رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشانند مخلصان از روی حق و شیعیان
ما بند. و داعیانند بدین خدای عزّ و جلّ سرّا و جهرا. و حضرت امام
علیه السلام دیگر فرمود که انتظار فرج کشیدن از بهترین فرج است
امید از جناب اقدس باری تعالی انست که در انتظار کشیدن فرج
آن خورشید امامت. و دوحهٔ اشجار نبوّت اجر عظیم. و ثمرهٔ جسیم شفقت
و فرج قریب عنایت و مرحمت و کرامت فرماید برای جمیع شیعیان
و محبان اهل بیت رسالت و امامت بحرمتهم امین ربّ العالمین
والعاقبة للمتقین بدان ای عزیز من که ازین حدیث شریف که از
جملهٔ معجزاتست نیز چند چیز ظاهر است اوّل اخبار فرمودن معصوم
احوال خیر مآل دودمان آل امامت و خلافت را بنحوی که گویا آنجناب
در همه احوال که بر صاحب علیه السلام واقع می شد حاضر بوده. و هر که
باحوال جعفر کذاب و انسرور مطلع باشد بیقین میداند که این حدیث معتبر
از مطلع امامت و نبوّت طلوع نموده و احتیاج بمؤیّدی ندارد دوم
مراد سائل از سؤال اخبرنی بالذین فرض الله تعالی طاعتهم و مودّتهم
ظاهر اشعار این دو آیهٔ کریمه است که جناب اقدس الله تعالی در کتاب خویش
فرموده. یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم و آیهٔ دیگر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی که سایل

استنباط نموده یا از آبای آنجناب خبری باو رسیده که حقیقت آنها را
می‌پرسد لهذا انسر ور پیغمبر مانند اولی الامر متصف بآنکه امر ایشان مثل
امر و فرمان بردارئ الله تعالی و رسول او باشد امیر المؤمنین با یازده
فرزند او بند و ایشانند بقول خدا اولی بتصرف در امر و نهی هرچه باشد
و دوستی ایشانست اجر رسالت نه غیر ایشان هرچند دوستی سادات
نیز میرسد و آنمعنی باعتبار ایمانست همچنانچه برای اهل ایمان از رعیت
نیز هست که اگر سید غیر دوازده امامی باشد دوستی او لازم نیست بلکه
لعن بر او واجبست فتدبر و صاحب اکمال الدین بسند خود از ابی بصیر
و او از جناب ابی جعفر علیه السلم روایت کرده در قول الله تعالی که میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الآیه
قال الائمة من ولد علی و فاطمة علیهم السلم الی ان تقوم الساعة و نیز صدوق
در امالی بسند خود از عمار ساباطی و او از جناب صادق آل محمد علیهم السلم
روایت نموده که فرمودند ان اول ما یسئل عنه العبد اذا وقف بین یدی الله
جل جلاله عن الصلوات المفروضات و عن الزکوة المفروضة و عن الصیام
المفروض و عن الحج المفروض و عن ولایتنا اهل البیت فان اقر بولایتنا
ثم مات علیها قبلت صلواته و صومه و زکوته و حجه و ان لم یقر بولایتنا
بین یدی الله عز و جل لم یقبل منه شیئا من اعماله نعوذ بالله من
خذلانه و سابق بر این از رسول خدا نزدیک باین حدیث از عیون
نقل شد رباعی وارسته ز دوزخ ندهد هیچ نجات نه فعل نماز و

روزه و حج نه زکوة یک چیز کفاف نیست تو را ز حسنات آن مهر علی است
بر محمد صلوات سیم آنکه زمین خدا خالی نمیماند هرگز از حجة خدا
بر خلقش و بر هر کس در هر عصر تحصیل معرفت حجة واجبست تا از اهل
زمان جاهلیت ممتاز گردد و لهذا جناب رسول خدا فرمودند من مات
و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و خالی بودن زمین از حجة
خدا بیش از چهل روز نقل نموده اند بلکه بعضی قایلند که آن چهل روز
نیز نخواهد بود بلکه ابتدای قیامتست و این قول ظاهرا خالی از قوتی نیست
و صدوق در اکمال الدین بسند خود از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
ما زالت الارض الا ولله تعالی ذکره فیها الحجة یعرف الحلال و الحرام و
یدعو الی سبیل الله جل و عز و لا ینقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما
و حدیث سابق از ابی بصیر نیز مقوی و مفاد همین معنیست که گذشت
چهارم و پنجم آنکه امامان در آسمان مشهورتر از زمین اند و مطاع تر
از این زیرا که در آسمان هرچه و هر که هست اطاعت امر ایشان بحیثیتی مینمایند
که بنده مطیع باقای خود بر خلاف زمین که جن و انس اکثر اطاعت نمیکنند
و این خود ظاهر است و مذمت و بدی جعفر کذاب از این حدیث ظاهر است
نهایت توقیعی از جناب حضرت صاحب عج صادر شده اشعار بآنکه وکلا
شیعیان او را و لعنش نمایند و در مجالس زیاده بر بدی یاد نکنند
و احتیاط در این است ششم آنکه صحیفه بر املای رسول صلی الله علیه
و آله و خط امیر المؤمنین علیه السلم پیش امامان هست که آنچه بر ایشان

واقع میشود بلکه بر شیعیان ایشان در هر زمان در ان صحیفه هست
ویك راه علم ان بزرکواران از این راه هست هفتم انکه اهل زمان امامت
صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن انها یی که عارف وراسخ اند
در دین ابای انجناب وعاملند بسنت رسول وبکتاب بهترین اهل هر
زمانند وبمنزلهٔ مجاهدین پیش رسول الله اند زیرا که جناب اقدس الهی در عوض
انکه امام وپیشوای ایشان در نزد شان ظاهر وحاضر نیست عقل کامل
وشعور وافر ورای صایب بایشان کرامت فرموده که بحیثیتی اعتقاد دارند
بامام وپیشوای خود که کویا هر روز در خدمت انجنابند ولهذا جناب
رسول خدا می فرمایند خطاب بعلی مرتضی نموده که یا علی اعجب الناس ایمانا
واعظمهم یقینا قوم یکونون فی اخر الزمان لم یلحقوا النبی وحجب عنهم
الحجة فامنوا بسواد علی بیاض وچون چنین نباشد وحال انکه علمای ذوی
الاحترام در هر عصری از هر امامی در هر بابی حدیثی که بود وتفسیری که
فرمودند ضبط وثبت نمودند وکتابها در این باب تمام کردند رحمة الله
علیهم وبرعیت انجناب رسانیدند ونیز در کار اند همکی والحمد لله تعالی
وبرعیت جناب حضرت صاحب الامر رسیده باز یادتی که از ان سرور
افاضه شده ومیشود پس دین خدا کویا کامل تر وبهتر وتمام تر بایشان رسیده
وبا وجود غیبت امام علیه السلم در صدد بندکی واطاعت اند واذعان
دارند وبا مخالفان دین در زد وخورد اند ودر راه دین مجاهده مینمایند
ولهذا صدوق رحمه الله در اکمال الدین واتمام النعمه بسند خود از حضرت

باقر علیه السلم روایت نموده که فرمودند یاتی زمان علی الناس یغیب عنهم
امامهم فطوبی للثابتین علی امرنا فی ذلك الزمان ان ادنی ما یکون لهم
من الثواب ان ینادیهم الباری جل جلاله فیقول عبادی وامائی
امنتم بسری وصدقتم بغیبی فابشروا بحسن الثواب منی فانتم عبادی
وامائی حقا منکم اتقبل وعنکم اعفوا ولکم اغفر وبکم اسقی عبادی الغیث
وادفع عنهم البلاء ولولاکم لانزلت علیهم عذابی قال جابر فقلت
یا ابن رسول الله فما افضل ما یستعمل المؤمن فی ذلك الزمان قال
حفظ اللسان ولزوم البیت ظاهرا حفظ اللسان کنایه از تقیه باشد
پس بدانکه تنها دانستن امامان را که صاحب اختیارند واولی بتصرف وقائلی
محبت ودوستی ایشان زدن کافی نباشد بلکه عقلا ونقلا وعرفا در همهٔ
ادیان حق اینست که دوستی دوست در فرمان برداری امر او وطاعت
اوست نظم تو لاف دوستی چه مزن با این عصیان که این طریقه از
اهل دین بدیع بود اکر بدوستیش صادقی اطاعت کن که محب کسیست که
مجبوب را مطیع بود نمیبینی که اکر کسی دوستی با تو داشته باشد واطاعت امر دوست خود
ننماید صادق نمیداند وهمچنین اکر دوست او دشمنی داشته باشد با ان دشمن
دوست اکر دشمن نباشد باز در دوستی صادق نیست رباعی در بعض
بدان اکر نباشی چون من حب علیست یقین نخواهد بودن در معنی دوستی
نباشی صادق با دشمن دوست اکر نباشی دشمن مکر انکه ان دشمن
دوست از هم مذهبان خود باشد وحق در طرف دشمن دوست باشد

در اینصورت دشمن دوست را دشمن نباید داشت بلکه باصلاح
ذات البین همت باید گماشت تا بهم آشتی داده هر دو را باصلاح آورد
و ثواب آنرا از خدای خود توقع داشته باشی که بسیار است و اگر نتواند
خود را ساکت باید داشت و مؤاخذه برای خود حاصل نباید نمود بیت
دوستی با دشمنان و دشمنی با دوستان ∴ میکنی و انگهی لاف محبت میزنی
پس هر گاه چنین کنی از جمله ایشان نخواهی بودن که صاحب اکمال الدین از سید
الساجدین بسند خود روایت نموده که فرمودند مَنْ ثَبَتَ عَلَى مُوالاتِنا
فی غیبة قائمنا اعطاه الله عز و جل ثواب الف شهید مثل شهداء بدر و احد
یعنی هر که ثابت باشد بر دوستی و امامت ما در زمان غیبت قائم ما
عطا و شفقت و مرحمت می نماید الله عز و جل ثواب هزار شهید از شهدای
بدر و احد بدانکه ثواب شهدای بدر و احد چون در بدو اسلام بود و در زمان
ضعف بود اسلام و سبقت گرفتند بر شهدای دیگر در ثواب سوای شهدای
کربلای معلی که عظیم تر و بزرگتر است ثواب ایشان زیرا که ایشان را در ان
جهاد امید نجات نبود و مع هذا رفتند و خود را بدرجه شهادت رسانیدند
و شهدای بدر و احد را امید نجات بود ظاهرا تفضیل این بوده باشد
صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی مخالفیهم و مبغضیهم و ظالمیهم
الی یوم الدین و ان شاء الله تعالی بعد از این ظاهرتر خواهد شد مرتبه و قدر
شیعیان و دوستان ایشان چنانکه سابقا نیز قدری مذکور شد و الحمد لله
وحده حدیث نهم ابن بابویه رحمه الله بسند خود در کتاب من لا

یحضره الفقیه روایت نموده از احمد بن محمد بن سعید الکوفی و او بسند خود از
فضال و او از پدرش و او از جناب حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیهما که فرمودند لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ
وَأَحْكَمَ النَّاسِ وَأَتْقَى النَّاسِ وَأَحْلَمَ النَّاسِ وَأَشْجَعَ النَّاسِ وَأَعْقَلَ النَّاسِ
وَأَسْخَى النَّاسِ وَأَعْبَدَ النَّاسِ وَيُولَدُ مَخْتُوناً وَيَكُونُ مُطَهَّراً وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ
كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ
بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَلَا يَحْتَلِمُ
وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَيَكُونُ مُحَدَّثاً وَيَسْتَوِي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَلَا غَائِطٌ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِابْتِلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَيَكُونُ رَائِحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رَائِحَةِ
الْمِسْكِ وَيَكُونُ أَوْلَى النَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَأَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأُمَّهَاتِهِمْ وَيَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضُعاً لِلَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَيَكُونُ آخَذَ
النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ وَأَكَفَّ النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ وَيَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَاباً
حَتَّى إِنَّهُ لَوْ دَعَا عَلَى صَخْرَةٍ لَانْشَقَّتْ بِنِصْفَيْنِ وَيَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ وَيَكُونُ عِنْدَهُ
صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ
أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَهِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ إِهَابُ مَاعِزٍ وَإِهَابُ كَبْشٍ فِيهِمَا

جمیع العلوم حتی ارش الخدش وحتی الجلدة ونصف الجلدة ویکون عنده
مصحف فاطمة علیها السلام یعنی از برای شناختن امام علامتها ونشانها
یعنی با نها امام را باید شناخت ودانست پس میباشد امام داناترین مردم
وراست حکم ترین مردم وپرهیزکارترین مردم وبردبارترین مردم ودلیر
ترین مردمست وسخی تر وعاقلترین مردمست وعبادت کننده ترین
مردمست ومتولد میشود ختنه کرده شده یعنی احتیاج بختنه ندارد
نهایت برای سنت تیغی میرانند بر ختنه گاه وپاکیزه متولد میشود از آلایش
ومی بیند از پشت چنانکه می بیند از پیش ونمیباشد سایه اورا یعنی سایه ندارد
وهرگاه واقع شود بر زمین از شکم مادرش واقع میشود بر کف دستها
در حالتی که بلند کرده اند صدایش را بشهادتین یعنی بتوحید خدا ونبوت
رسول الله وبعد از ان صلوات بفرستد بر هر یک از پدران گذشته
خود که امامند وبامامت هر یک مقر شود ومحتلم نشود ومیخوابد چشمش
ونمیخوابد دلش یعنی غافل نمیشود بقدرت کامله الهی از عالم کون وفساد
وانچه واقع شود دران ومیباشد حدیث کرده شده یعنی ملک باو سخن
میگوید وخبر میدهد نهایت شخص ملک را گویند بعضی که نمی بیند و
دیدن منافات ندارد ومستویست یعنی بقامت مبارکش راستست
زره رسول صلی الله یعنی دراز وکوتاه نیست ودیده نمیشود بول وغایط
زیرا که الله تعالی موکل نموده زمین را بفرو بردن ان چه بیرون اید ازو
وبوی او خشبوتر از مشک است ومیباشد اولی تر مردم بر نفسهای خود شان
از خود شان یعنی باید که مردم امام را از جان خود بر خود مقدم دارند
وجان خود در راه او باید بی مضایقه فدا نمایند واورا بر جان خود ترجیح
دهند ومهربانترست بر ایشان از پدر ومادرشان یعنی بر هر یک
از مومنان مهربانتر از پدر ومادر ایشانست ومیباشد متواضع ترین
مردمان در اطاعت وفرمانبرداری مر خدای جل ذکره را ومیباشد
فراگیرنده تر بانچه امر میفرمایند باو مردم را یعنی خودشان بهتر وزیادتر
بجا می اورند انچه را که بمردم امر نمایند وبازداشته ترین مردمند از انچه
نهی نمایند از ان مردم را یعنی خود زیادتر پرهیز مینمایند واهتمام بیشتر در ترک ان
دارند ومیباشد دعای او مستجاب حتی انکه اگر بر سنگ صما دعا کند
دو نصف میشود ومیباشد در نزد او یعنی امام حربهای رسول وشمشیر
او ذوالفقار است یعنی هر سلاح ورختی که انجناب داشته همه در پیش
ایشانست ودارند حتی عمامه ونعلین وقضیب وغیر ان ومیباشد
در نزد امام طوماری که اسامی جمیع شیعیان ایشان در وست تا روز
قیامت وصحیفه دیگر که در وست اسامی دشمنان ایشان تا روز قیامت
ومیباشد در نزد امام جامعه وان صحیفه ایست که طول ان هفتاد ذرعست
در بعضی روایت بذراع رسول صلی الله علیه واله در واست جمیع ما یحتاج
فرزندان ادم علیه السلام ومیباشد نزد امام جفر بزرگ وجفر کوچک
یکی در پوست بز ویکی در پوست گوسفند در اوست جمیع علوم حتی
دیه خراشی یعنی از کسی بکسی واقع شود وزدن تازیانه ونصف تازیانه

ومیباشد نزد امام علیه السلام مصحف فاطمه صلوات الله علیها
ودر او ستانچه واقع میشود از دولتها وغیر آن بدانکه علامت منحصر
در انچه مذکور شد نیست بلکه زیاد ازین است که ذکر شد و اقلا این چند علامت
بدانند ضرور است وچنانچه کسی همه را مفصلا نداند شاید مؤاخذ نباشد
اما اگر هیچ نداند یا مجملا قایل نباشد شاید بر دین آن بزرگواران نمیرد و
تفصیلا چنانچه کسی داند معرفت او بیشتر وثواب او عظیم تر خواهد بود
ونیز صدوق در کتاب خصال روایت کرده از جناب حضرت صادق علیه السلام
که قال عشر خصال من صفات الامام العصمة والنصوص وان یکون اعلم
الناس واتقاهم لله واعلم بکتاب الله وان یکون صاحب الوصیة الظاهرة
ویکون له المعجزة والدلیل وتنام عینه ولا ینام قلبه ولا یکون له فیئ
ویری من خلفه کما یری من بین یدیه وهمچنین نقل نموده صاحب خرایج
رحمه الله از جناب حضرت محمد باقر علیه السلام حدیثی که مضمون آن اینست که
فرمودند که بدرستی که برای امام ده دلیلست اول انکه ختنه کرده متولد شود
دوم انکه چون از مادر بزمین اید نظر میکند بسوی آسمان واقرار بشهادتین
مینماید سیم انکه بر بازوی راست او بقلم قدرت مکتوبست وتمت کلمة
ربک صدقا وعدلا الایة چهارم دهن دره ندارد پنجم کمان کشی نکند ششم
انکه جنب نشود زیرا که شیطان نزدیک او نتواند شد هفتم انکه رایحه نجو او
مثل مشک است وزمین پنهان میکند با بتلاع همه انرا هشتم انکه سایه
نمیباشد اورا هر گاه در میان افتاب بایستند نهم انکه مستجاب الدعوة

میباشد دهم انکه مهر مینهد بر سنک همچنانکه هر یک از ابای خودش
نموده اند صلوات الله علیهم اجمعین وایضا صاحب خرایج روایت کرده
بسند خود از ابی هاشم جعفری رضی الله عنه که قال کنت عند ابی محمد علیه السلام
فاستوذن لرجل من اهل الیمن فدخل رجل طویل فسلم علیه بالولایة
فقلت فی نفسی لیت شعری من هذا فقال ابو محمد هذا من ولد الاعرابیة
صاحبة الحصاة التی طبع فیها ابائی بخواتیمهم فانطبعت فاخرج حصاة
وفی جانب منها موضع املس فانطبع فیها فکانی اقرء نقش خاتمه
الحسن بن علی ثم نهض الرجل وهو یقول رحمة الله وبرکاته علیکم اهل
البیت ذریة بعضها من بعض فسألته عن اسمه فقال مجمع بن الصلت بن
عقبة بن سمعان بن غانم وما ورای این دو نفر دیگر بوده اند که هر یک
از انها را نیز روایتی وحکایتی هست برای تنبیه کافیست وزن
اولی را اسم سعاد بن بنی سعد بن بکر بن عبد مناة است ومکنی باسم
ام الندی حبابه بنت جعفر الوالبیة ومسمی ام سلیم وان قاری کتب
سابقه بوده وهر یک از اینها بخدمت پیغمبر رسیده علامتی از انجناب
خواستند پس آن سرور سنکی را مهر نموده وبدستشان میداده ومی فرموده
که هر که چنین کند او وصی من است وایشان اولاد باولاد سپرده
سفارش مینموده اند واز حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که فرمودند امام را بچند خصلت می توان شناخت اول انکه امام
پیش از ان نص امامت بر و میکند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه واله

نص بر امامت علی بن ابی طالب کرد **دوم** انکه هر چه از امام پرسند جواب
شافی بفرماید؛ واکر نپرسند خود ابتدا نماید **سیم** انکه خبر میدهد
مردم را از چیزهای اینده **چهارم** انکه جمیع لغتها را و زبانها را میداند
و چنانچه خواهد هر کس را بلغتش جواب میفرمایند **پنجم** انکه کلام هیچ
ذی جوئی بر و مخفی نیست و همه را می فهمد و میداند **و نیز** اکر خواهند
مرده زنده میکنند؛ و کور مادر زاد و غیر او را شفا می بخشند؛ و پیسی و
جزام و آزارهای مزمن که اطبا عاجز باشند ایشان چاق می نمایند؛ خلاصه
کلام انکه هر معجزه از هر نبی از انبیا و از هر وصی از اوصیا که داشته اند
بمکی در هر یک از امامان موجود بوده و هست؛ و این معنی نیز یکی از فضایل
و بنیادی ایشانست بر انبیا و اوصیا؛ و همچنین هر علمی که انبیا و اوصیا را
بوده بمکی بایشان منتقل شده بلکه حق اینست که از امامان بایشان
فایز شده و از برکت ائمه باین مرتبه رسیده اند صلوات الله علیهم اجمعین
قص اکر نبود واسطه ذاتش بودی نشدی؛ بکاف و نون الف خط استوی مسطور
و کو سببه وجود مبارکش بودی؛ کجا بدی اثر فطرتنا ناث و ذکور
محیط علم لدنی کمال اوج کمال؛ خدایکان دو عالم شه سریر و سرور
بر فعتی که قضاء ره باستانش نبرد؛ کدام طبع بداند صفات ان مقدور
قضا بحکمت دیوان اوست ابجد خوان؛ هنوز فطرت ادم نیامده بظهور
جهان نوال الانسان اکر ز سیر کرد؛ زمانه را نتماید نظیر او منظور
پناه دین محمد علی که بی امرش؛ روان نکشت بر آسمان طلیعه نور

بامرو نهی جهان در جهان روان نشود؛ ز کارکاه قضا بی سجل و منشور؛
خلاف حکمتشان کار شرع نامضبوط؛ خلاف طاعتشان سعی خلق نا مشکور
تنهی که رای رفیعش هر انچه فرماید؛ بامتثال امورش قضا بود مامور
باهتمام ولایش بروز حشر شود؛ صحیفه کنه شیعیان شان مکفور
حدیث دهم شیخ ابن بابویه رحمه الله در عیون و شیخ محمد بن یعقوب در
کافی هر یک بسندهای خود شان روایت کنند از عبد العزیز که او کفت
بودیم در مسجد جامع مرو پیش از انکه بخدمت امام علیه السلام رسیم
و دایر شد میان مردمان کفتکوی امر امامت و خلافت و هر یک حرفی
میکفتند؛ پس داخل شدم بخدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
و علی ابائه و اولاده التحیة والثنا و عرض نمودم کفتکوی و اختلاف مردم
در امر امامت و در انچه خوض نموده بودند در ان؛ پس انجناب تبسم نمود
فرمودند یا عبد العزیز جهل القوم وخدعوا عن ادیانهم؛ ان الله تبارک
و تعالی لم یقبض نبیه صلی الله علیه و آله حتی اکمل الدین؛ وانزل علیه
القران فیه تفصیل کل شیء بین فیه الحلال والحرام والحدود
والاحکام. وجمیع ما یحتاج الیه الناس کلا؛ فقال عز وجل ما فرطنا
فی الکتاب من شیء؛ وانزل فی حجة الوداع وهی اخر عمره علیه السلام
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا فامر الامامة من تمام الدین؛ ولم یمض علیه السلام حتی بین للامة
معالم دینهم؛ واوضح لهم سبیلهم؛ وترکهم علی قصد الحق؛ واقام لهم

الائمه

تبیان

علياً عليه السلم علماً واماماً. وما ترك شيئاً يحتاج اليه الامة الا بيّنه
نعم ان الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله فهو كافر. هل يعرفون
قدر الامامة ومحلها من الامة فيجوز فيها اختيارهم ان الامامة اجل قدراً
واعظم شاناً واعلى مكاناً. وامنع جانباً وابعد غوراً من ان يبلغها
الناس بعقولهم او ينالوها بآرائهم او يقيموا اماماً باختيارهم. ان
الامامة خص الله عز وجل بها ابرهيم الخليل عليه السلم بعد النبوة
والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره فقال عز وجل
اني جاعلك للناس اماماً. فقال الخليل عليه السلم سروراً بها ومن
ذريتي قال الله تبارك وتعالى لا ينال عهدي الظالمين فابطلت هذه
الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت في الصفوة ثم اكرمه الله
عز وجل بان جعلها في ذريته اهل الصفوة والطهارة. فقال عز وجل
ووهبنا له اسحق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم
ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم فعل الخيرات واقام الصلوة وايتاء
الزكوة وكانوا لنا عابدين فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض
قرناً فقرناً حتى ورثها النبي صلى الله عليه وآله. فقال الله عز وجل
ان اولى الناس بابرهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله
ولي المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها صلى الله عليه وآله
علياً عليه السلم بامر الله عز وجل على رسم ما فرضها الله جل وعز
فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتيهم الله العلم والايمان لقوله

ومن رد كتاب الله

بعد قرن

٩

عز وجل وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله
الى يوم البعث فهي في ولد علي عليه السلم خاصة الى يوم القيمة
اذ لا نبي بعد محمد صلى الله عليه وآله فمن اين يختار هؤلاء الجهال
ان الامامة هي منزلة الانبياء ان الامامة خلافة الله عز وجل و
خلافة الرسول صلى الله عليه وآله ومقام امير المؤمنين عليه السلم
وميراث الحسن والحسين عليهما السلم ان الامامة زمام الدين و
نظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين ان الامامة اس
الاسلام النامي وفرعه السامي بالامامة تمام الصلوة والزكوة
والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود
والاحكام ومنع الثغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم
حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعوا الى سبيل ربه
بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة الامام كالشمس الطالعة
المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار
الامام البدر المنير والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي
في غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج البحار الامام الماء
العذب على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار
على اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل على المسالك من فارقه فهالك
الامام السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس المضيئة والارض
البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الامين الرفيق

وارث الاوصياء

والوالد الرفيق والاخ الشفيق والام البرة بالولد الصغير ومفزع
العباد في الداهية النآد الامام امين الله في ارضه وحجته
على عباده وخليفته في بلاده الداعي الى الله والذاب عن حرم الله
الامام المطهر من الذنوب المبرء من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم
بالحلم نظام الدين وعز الاسلام والمسلمين وغيظ المنافقين وبوار
الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا
يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب
منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي
يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول
وتاهت الحلوم وحارت الالباب وحسرت العيون وتصاغرت
العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف
شان من شانه او فضيلة من فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف
يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد
من يقوم مقامه ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من ايدي
المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين العقول
عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول
محمد عليهم السلام كذبتهم والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقى
صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام

خلقه

وخسئت

بعقول

بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا
قاتلهم الله انى يؤفكون لقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا
بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة وزين لهم الشيطان
اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله
واختيار رسوله صلى الله عليه وآله الى اختيارهم والقرآن يناديهم وربك
يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى
عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله
ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم وقال عز وجل ما لكم كيف
تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان علينا بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم
بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين
وقال عز وجل افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله
على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا واطعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم
خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون وقالوا سمعنا وعصينا
بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم
باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس
والطهارة والنسك والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة
رسول الله صلى الله عليه وآله وهو نسل المطهرة البتول لا مغمز فيه

عصينا

كافى

من نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش والذروة من هاشم و
العترة من آل الرسول صلى الله عليه وآله والرضا من الله عز وجل شرف
الاشراف وفرع الازكياء والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز
وجل ناصح لعباد الله حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة صلوات الله
عليهم اجمعين يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه وحكمه ما لا يؤتيه
غيرهم فيكون علمهم فوق كل علم اهل زمانهم في قوله تبارك وتعالى
أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ
كَيْفَ تَحْكُمُونَ وقوله عز وجل مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
وقوله عز وجل في طالوت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي
الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وقال عز وجل
لنبيه صلى الله عليه وآله أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ
تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وقال عز وجل في الائمة
من اهل بيت نبيه وعترته وذريته صلوات الله عليهم اجمعين أَمْ
يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ
وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده
شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمه العلم الهاما
فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد مو[فق]

مسدد قد امن من الخطايا والزلل والعثار يخصه الله بذلك ليكون حجته
على عباده وشاهده على خلقه وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
والله ذو الفضل العظيم فهل يقدرون على مثل هذا فيختارونه او يكون
مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه تعدوا وبيت الله الحق ونبذوا كتاب الله
وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون وفي كتاب الله الهدى والشفاء فنبذوه
واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال عز وجل وَمَنْ أَضَلُّ
مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
وقال عز وجل فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وقال عز وجل كَبُرَ مَقْتًا
عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ
وصلى الله على نبيه محمد وآله وسلم تسليما كثيرا يعني ابي عبد العزيز جاهلند
قوم يعني گروهي كه از حق برگشته اند وفريب خوردند در دينشان يعني
بي تامل وتعقل وبرهان پي باطل گرفتند يا فريب خوردند در آراء
باطلشان باميد رياست وغيران كه مخمر كرده بودند در دلشان بدانكه
حضرت الله تبارك وتعالى ننمود قبض روح پيغمبر را تا كامل وتمام كردانيد
دينش را وفرو فرستاد بر پيغمبرش قرآن را كه در وست تفصيل يا بيان
هر چيزي يعني كه مردم را ضرور ودر كار است وبيان فرمودند در ان حلال
وحرام وحدود واحكام را وجميع آنچه بسوي او محتاجند مردم بالتمام
يعني هيچ وجه محتاج اليه مردم نمانده كه درو نباشد لهذا پس فرمود
خداي عز وجل فرو گذاشت ننموديم در كتاب يعني چيزي را يعني هر كا[ر]

الله

النبي

یعنی هرگاه فروگذاشتی نشده باشد هیچ که قایم مقام چنین پس خلافت
و امامت که قایم مقام نبی است چرا ازو ساکت باشند بلکه چنین است
که فریب خوردند مردم. و فرو فرستاد در حجة الوداع که اخرین حج آنجناب بود
که بر و باد سلام و برکات الهی امروز کامل کردانیدیم از برای شما دین شما را
و تمام نمودیم نعمت خود را یعنی در هر باب بالخصوص امر امامت و وصایت
و حکومت و راضی شدیم از برای شما دین اسلام را پس امر امامت از تمامی
دینست بدانکه اسلام در این آیه شریفه کنایه از انقیاد امر و تسلیم بر اوامر
اوامر و فرمان الهی و اطاعت و کردن تسلیم نهادن بفرمان جناب
رسالت پناهی در امر امامت چنانچه در آیه صلوات بآنجناب فرمودند
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نه تنها قبول شهادتین چنانچه روایت غدیر خم و حکایت
آن دالست برای متامل خبیر بصیر بهر حال امام علیه السلام میفرمایند
و از دنیا نگذشتند پیغمبر علیه السلام تا بیان فرمودند از برای امت
معالم دین ایشان را. و هویدا و اشکار نمود از برای ایشان راه ایشان را
و واگذاشت ایشان را بر راه حق. و برپا داشت از برای ایشان علی علیه السلام
علامت راه نماینده. و پیشوا یعنی برای امت. و فروگذاشت ننمودند
چیزی که ما یحتاج الیه امت است مگر آنکه آنجناب بیان فرمودند
پس کسی گمان کند آنکه جناب اقدس الهی کامل ننموده دینش را پس
بتحقیق رد کتاب او سبحانه نموده. و کسی که رد کتاب الله عز و جل نماید
پس او کافر است آیا میدانی و میشناسی قدر و مرتبه امامت و محل

اورا از امت یعنی امام بچه ما مور است از جانب خدا و پیغمبر و امت
بچه ما مورند از اطاعت و انقیاد امر امام علیه السلام پس امر این باشد
جایز است در امامت اختیار ایشان یعنی هر که را خواهند تعیین نموده
اطاعتش کنند پس آن امام تکیه گاه مردم است نه خدا و پیغمبر بلکه اورا
لازم است که اطاعت مردم کند زیرا که نوکر و تکیه گاه ایشانست نه مردم
اورا بنابراینست که اختیاری نیست ایشان را که هر که را خواهند نصب نمایند
و هر که را خواهند معزول کنند بلکه بدرستی که امر امامت و خلافت
بلند مرتبه و بزرگ شان تر و عالی مکان تر و منبع طرف تر و دور
غور تر از آنست که برسند مردم یعنی بکنه امر امامت بعقلهای ناقص شان
یا در یابند اورا بارای باطلشان یا برپا دارند امامی را باختیار رشان بدرستی
که امر امامت آنچنان امریست که مخصوص فرمود حضرت الله عز و جل
اورا با براهیم خلیل علیه السلام بعد از نبوت و خلتش مرتبه سیمی و
فضیلتی که مشرف کردانید اورا بآن فضیلت و بلند آوازه کرد بامامت
ذکر اورا. پس فرمود جناب عز و جل یعنی خطاب فرمودند بخلیل خود
که بدرستی که من کردانیدم ترا برای مردمان امام و پیشوا. یعنی
پادشاه و سرکرده. پس گفت خلیل علیه السلام بحق تعالی آنکه امر امامت
با و مفوض شد از ذریه من نیز امام کردان. فرمود الله تبارک و تعالی
در نمی یابند عهد مرا. یعنی که امامت و پیشوائی سرکردگی جماعتی که ظالم
باشند یعنی خواه آن ظلم بنفس خود کنند و خواه بغیر یعنی تا معصوم نباشد

بامامت سزاوار نیست هرچند از ذریهٔ تو باشند پس باطل نمود این آیه
شریفه امامت هر ظالمی را تا بروز قیامت و گردید امر امامت در میان
برگزیدگان و پاکان یعنی از اولاد انجناب پس گرامی داشت الله عز
وجل بانکه گردانید امر امامت را در ذریهٔ ابراهیم علیه السلام که اهل
صفوت و طهارت باشند پس فرمود خدای عز وجل یعنی به پیغمبرش
که ما عنایت فرمودیم ابراهیم را اسحق و نوهٔ او یعقوب را و هر یک ایشان را
گردانیدیم از جملهٔ صالحان و گردانیدیم ایشان را سرکرده و راه نماینده
بامر و بندگی ما و وحی نمودیم بسوی ایشان کارهای نیکو را و بر پا داشتن
نماز و دادن زکوة را و بودن ایشان از جملهٔ جماعتی که عبادت و بندگی
ما مینمودند پس زایل و برطرف نشد از ذریهٔ او و میراث گرفتند بعضی
از بعضی دیگر در هر قرنی بعد قرنی تا آنکه وارث شد او را پیغمبر صلی
الله علیه و آله پس فرمود الله عز وجل که بدرستی که اولی ترین مردم در
ارث و پیروی با براهیم علیه السلام انکسانی اند که متابعت نمودند
او را یعنی ابراهیم را و این پیغمبر است و آنکسانی که ایمان آوردند یعنی
ان ائمه والله تعالی دوست مؤمنانست یعنی ایشان را دوست دارند
پس گردید ارث امامت خاصه از برای پیغمبر پس انداخت بگردن
علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را یعنی امر امامت را
بفرمودهٔ خدای عز وجل پس گردید امامت در ذریهٔ علی علیه السلام
انجناب ذریه که برگزیده بودند انجناب برگزیدگانی که عطا نموده خدا یعنی

علم و ایمان را بایشان بعلت فرموده عز وجل در انجا که می فرماید و گفتند
انکسانی که دایم و عنایت نمودیم علم و ایمان را بتحقیق مکث کردید و باقی
ماندید در امر امامت و خلافت چنانکه در لوح محفوظ یا در قرآن مجید
نازل شده یا ثابت شده تا بروز قیامت پس این یعنی در پسران علی علیه السلام
جاریست خاصه یعنی انجناب پسرانی که از نسل فاطمه ص بوده باشند
نه غیر او تا روز قیامت زیرا که پیغمبری نمیباشد بعد از و یعنی محمد صلی الله
علیه و آله که امر امامت با و منتقل شود و لابدست خدا را حجتی بر خلق
پس علی علیه السلام و ذریهٔ او بند حجت خدا بر خلق تا بروز قیامت پس
از کجا اختیار میتوانند نمود این گروه جهال و بچه دلیل متمسک میتوانند
شد بدرستی که امر امامت بمنزلهٔ نبوت یعنی منصوص باید بود از جانب
خدا و ارث اوصیاست بدرستی که امامت خلافت خدای عز وجل است
و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین است
و میراث حسن و حسین است علیهم السلام بدرستی که امامت مهار دین
و نظام امور مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنانست بدرستی که
امر امامت اصل اسلام عالی است یعنی بعد از اقرار بیگانگی خدا و نبوت
رسول اقرار با امامت امامست بلکه تا اقرار امامت امام نباشد ان
دو تای اول هیچ فایده ندارد بنا برینست که اصل اسلام عالیست
و فرع رفیع اوست توحید و نبوت و امامت فرع رفیع ان دو تا است
یعنی اصل بی فرع حاصلی ندارد بسبب امامت تمام میشود نماز و زکوة

وروزه و حج و جهاد و توفیر و زیادتی فی و صدقات و امضاء حدود
و احکام و منع ثغور بلاد اسلام از بیگانه و دشمن و اطراف ان پس امام
حلال می نماید حلال خدا را و حرام میکند حرام خدا را یعنی نمیگذارد که
مردم بخواهش خود حلال را حرام و حرام را حلال کنند و نگاه بانست
و برپا میدارد حدی که خدا قرار داده از برای هر چیزی و میراند و دفع می نماید
چیزی چند را که در دین خدا نباشد و میخواند مردم را بسوی راه خدا
بهمواری و بردباری و حکمت و بموعظهای خوب و بحجة تمام بنهایت رسیده
امام مثل افتاب تابان طالع است از برای عالم و این افتاب در بلندیست
که دست رس نیست و چشم بکنه روشنایی او نمیرسد یعنی چنانچه چشم
می بیند روشنایی افتاب را اما خاصیت و کیفیت و حقیقت و منفعت
و ضرر انرا نمیداند حال چنین است درباره امام علیه السلام که ظاهرا
می بینند شخص او را مثل سایر اشخاص اما خاصیت و کیفیت احوال و حقیقت
حال و منفعت و مضرت او را نمی فهمند و ادراک نمی توانند نمود امام ماه
روشنی دهنده است و چراغ روشنی بخشنده و نوری ساطع شده
و کوکبی راه نماینده در تاریکیهای شب دیجور و گذرانندهٔ راه بلندیها و
بیابانها و موجهای دریاها یعنی از شبهات در دین و شکوک از یقین و
فتنهای ملحدین و ضربهای ضالین که دنیا بمثال دریای تاریک و اینها
موجهای هالک باشند امام اب شیرین گوارا است برای تشنگان
کمال و معرفت و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از راه ضلالت

وبیها

وبیدیها امام انیس است در زمین بلند یعنی معروف همه کس است و
گرمیست برای کسی که گرمی جوید ازو و راه نمای راههای راست است
کسی را که دور افتاده باشد ازو پس هالکست کسی که مفارقت او کند
و راه را ازو نجوید و امام ابر پر باران و باران ریزان است و افتاب
تابانست و زمین گسترده شدهٔ هموار و چشمهٔ عزیز و شیرین و غدیر است
و باغ پر میوه و پر برکتاست یعنی هر نیکی ازو ناشیست و ازو میتوان
یافت و چید امام امین رفیق و پدر دقیق و برادر شفیق است و ما
مادر بسیار مهربان دوست دارندهٔ طفل صغیر است یعنی انچه از اینها متوقع
کسی از نیکوییها و انتفاع همگی از امام علیه السلام ناشیست و شامل
این کس هست بلکه بهتر و زیادتر و مفزع بندگانست در مصیبتها
یعنی پناه دهنده و دلنوازی نماینده است و امام امین خدا است
در زمین او یعنی زمین باو سپرده شده که در تعمیر ان سعی نماید و
او را ابادان دارد از عدل وداد و به بندگان او سبحانه به نیکویی
سلوک نماید و بندگان خدا با و بانصاف از در بندگی در ایند و اطاعت
امر و نهی او نمایند تا او تواند کار خدا را پیش برد و حجت است بر بندگان
او و جانشین اوست در بلاد او و خواننده است بسوی خدا و مانع است
مردم را از قرق خدا امام پاک و پاکیزه است از گناه و بری و دور است
از عیبها و مخصوص است بعلم یعنی از جانب خدا و موسوم است بحلم
نظام دین است و باعث عزت اسلام و مسلمین و باعث غصه و غیظ

منافقین. و باعث هلاکت کافرین است. امام یگانهٔ دهر است یعنی
مثلش در هر کمال و خوبی در میان رعیت دیگر یافت نشود سوای
نایبش و او نیز تابع است. و کسی نمیرسد بمنزلهٔ او. و برابری نمیکند با او عالم
و یافت نمیشود بدل او. و نه مثل او و نه نظیر او. امام مخصوص است بفضلها
همگی یعنی همه فضلها و خوبیها شامل اوست. و از و ناشی بدیگر مخلوقات
شود. بی آنکه تحصیل یا طلب از جایی و از کسی نماید و یا کسب کند بلکه
اختصاص امام از فضل مفضّل وهّابست. یعنی علم و کمالات امام لدنیست
پس کیست که دریابد و برسد بمعرفت امام علیه السلام. یا ممکن باشد
اختیار نمودن او را. یعنی از پیش خود رعیت اختیار نمایند. دور است
و چه بسیار دور است عقلها از دریافت معرفت امام بکنهش که راه و
سر گردانست عقلهای عقلا و حیرانست کیاستها. و وامانده است
دیدها یعنی ظاهری و باطنی فی الحقیقه از درک معرفت امام علیه السلام و کوتاه
و کم قدرند در جنب معرفة امام علیه السلام عظماء. و حیرانند حکماء
و کوتاهی نموده اند صاحب عقلها و وامانده شده اند خطیبان و
کندند شعرا. و جاهلند صاحب کیاستها و درّاکها و عاجزند ادباء
و خسته اند بلغا از وصف کاری از کارهای امام علیه السلام یا
فضیلتی از فضایل او. و همهٔ اینها که مذکور شد مقرّند بعجز و تقصیر
و چگونه وصف کرده شود امام. و یا نعت نموده شود بکنه یا فهم
و ادراک دریابد کاری از کارهای او. یا کجا پیدا شود قایم مقام او و بی نیاز کنند

کارهای آن

ازو. نه چنین است. یعنی که یافت شود بلکه محال است عقلاً و نقلاً
و چگونه باشد و کجا میتواند بود. و او یعنی امام ستارهٔ درخشنده است
که دست رس کسی نیست از کسانی که خواهند دستشان رسد و
وصف نتوانند نمود. وصف نمایندگان. پس کجا است اختیار از این یعنی
هرگاه دست رس نباشد و وصف نتوانند کرد پس اختیار بطریق
اولی نتوانند نمود. و کجا یابند عقلها این را یعنی چرا در نیابند یعنی
یا آنکه کی میتوانند یافت مرتبهٔ امامت را. و کجا یافت شود مثل او یعنی
امام. آیا گمان دارید اینکه پیدا شود چنین کسی مگر در آل پیغمبر یعنی که محمد است
صلی الله علیه و آله. دروغ گفتند بخدا قسم نفسهای ایشان یعنی مدعیان
امامت و تابعان ایشان. و آرزوهای باطلشان که مثل امام یافت شود
درمیان غیر از مردمان بغیر آل رسول صم. پس بالا دوی نمودند یا لا
رفتن دشواری باطل بیجایی بیحاصلی که از عهدهٔ آن نمیتوانند در آمد
یعنی در تعیین امام همچنانکه عمر پشیمان بود از خلافت ابی بکر و همچنین
دستشان نمیرسید بعزل ایشان. و چنین بود حال در خلافت عمر و
عثمان تا آنکه کشتند هر یک از آنها یعنی که متتبعان آثار و اخبار ظاهر است
بهر حال بیفرماید امام علیه السلام میلغزند از آن بلندی به پستی
قدمهای سست ایشان در آنچه قصد نموده اند. و اراده کرده اند در
تعیین امام از پیش خود بعقلهای حیران. و بایر و ناقص و آراء گمراه
پس نیفزاید از آن خیال باطل مگر دوری از راه راست و [illegible] الهی

دیگران

نمیشود

بکشد جناب قاهر ایشان را. بدرستی که صرف نمودند یعنی برگردانیدند
حق را به باطل و غلبه کردند بحق و خود را و دیگران را بهلاکت انداختند و
بتحقیق قصد نمودند دشواری را و گفتند دروغ را و گمراه شدند گمراه شدنی
دور. و در افتادند در سرگردانی و چرا این هنگامی که ترک نمودند امام
منصوص من عند الله را از راه بصیرت و هدایت و زینت داد از برای
ایشان شیطان اعمال زشت آثارشان را پس باز داشت ایشان را از راه راست
وحق و حال آنکه بودند بینا و دانا. و رغبت نمودند که روانیدند از اختیار الله
و اختیار رسول و وصی بسوی اختیار خود شان. یعنی مختار خدا و رسول را
واگذاشتند و خودشان گوسالهرا اختیار نمودند بخواهش خود. و قرآن
فریاد میزند ایشان را بانکه پروردگار تو ای محمد خلق می نماید انچه را میخواهد
و بر میگزیند. و نیست ایشان را اختیاری. یعنی مردمان را که اختیار پیشوا
یا غیر آن نمایند از کاری که منسوب برگزیدگان او سبحانه بوده باشد پاک
و منزه است حضرت الله تعالی از انچه شریک می سازند با و سبحانه بدانکه
در اینجا لطفی است و نکته. بانکه کسی که اختیار کند پیشوایی که تعیین نموده باشد
انکس مشرک است. و از اینجاست که در احادیث بسیار مخالفان را مشرک
نامیده اند بر متامل بصیر مخفی نخواهد بود. و دیگر انکه نمیرسد مردم را که از
پیش خود اختیار نمایند احدی از رعیت را برای پیشوایی که اگر چنین باشد
پس مردمان شریک خواهند بود در امر خدا الهنا تنزیه نموده ذات مقدس
خود و برگزیدگان خود را از انکه کسی شریک تواند شد تعالی الله عن ذلک

علوا کبیرا. و باز میفرماید عز و جل که و نباشد مرد با ایمان و زن با
ایمان را چون گذارش فرماید و اختیار کند خدا و رسولش امری را انکه
باشد برای ایشان اختیاری از امرشان. یعنی چون تواند بود با وجود
ایمان کسی را که خدا و رسولش امری را برای او خواهند و او ابا نموده رد
امر مولای خود نماید ایمعنی با ایمان جمع نمیشود. اعاذنا الله و ایاکم
ایها المؤمنون من هذا. غافل مشو در کارها و امرهای الهی و رسولش زیرا
که امر رسول امر خدا است و فرمود خدای عز و جل چیست شما را چگونه
حکم میتمایید. یعنی در اختیار نمودن هوای خواهش خود را با امر الهی
ایا مر شما راست کتابی در این باب که میخوانده باشید یعنی برای دلیل و حجت
مدعای خودتان. بدرستی که مر شما راست در ان کتاب هر اینه انچه
اختیار کنید جزا و پاداش ان. آیا مر شما راست پیمانهای موکد و سوگند
بر ما بکمال رسیده تا روز قیامت که مر شما راست هر اینه انچه حکم
میکنید. یعنی شما را بر ما قسمی نیست که انچه خواهید در روز قیامت
حکم کنید پس از پاداش نافرمان برداری غافل مشوید که بسزای ان
خواهید رسید. بپرس ای محمد ص از ایشان بران ضامنند یعنی که روز
قیامت هر چه خواهند حکم نمایند. و ایمعنی گویا از نافرمان برداری
ناشی میگردد که گویا سر خودند و انچه خواهند کنند. آیا مر ایشان راست
شریکان پس باید که بیارند شریکانشان را اگر هستند راست
گویان. پس یعنی هر گاه دانید که شما را کتابی و حجتی نیست و قسم

که کدام ایشان

بر ما نداريد و کسی از شما ضامن شما نتواند بود و شريکی در اينها نداريد که
پناه شما از براي اين معانی بوده باشد پس تا فرمانی را واگذاريد و از در
اطاعت و انقياد درآييد تا از جمله رستکاران و فوز يافتکان کرديد و از
مآل کار آخرت انديشه نماييد و از در تدبر و تامل فکر کنيد تا بمطلب دنيا
و عقبی برسيد و فرموده جناب الله عز و جل آيا پس تفکر و تدبر نميکنيد در
قرآن يعنی که بچه ماموريد يا بر دلها قفل زده اند يا مهر نموده جناب اقدس
الله تعالی بر دلهای ايشان پس ايشان فهم نميکنند يا ميگويند شنيديم
و اطاعت نموديم و حال انکه نمی شنوند يعنی اطاعت نميکنند بدرستی که بدترين
جنبندها نزد خدا کران و کنکانند آنانکه نمی يابند بعقل و اگر دانسته بود خدا
در ايشان خيری هر اينه شنوانيده بود ايشانرا و اگر ميشنوانيد ايشانرا
هر اينه روی کردانيده بودند ايشانرا و بودند اعراض کنندکان و کفتند
شنيديم و عصيان نموديم بلکه امر امامت و خلافت فضل الله تعالی
عنايت و مرحمت مينمايد بهر که شايسته آن باشد و الله تعالی صاحب
فضل عظيم است پس چگونه است از براي ايشان اختيار نمودن امام
يعنی مردم را اختيار نيست و امام عالميست که جهالت ندارد يعنی انچه
ما يحتاج مردمست همه را ميداند و خواننده بحقيست که مانده نمی شود
يا راعيست که مانده نشود معدن قدس و طهارت و نسک و زهادت
و علم و عبادتست و مخصوص است بدعای پيغمبر صلی الله عليه و آله
نسبت با امام که کتابر از حکايت دعای يوم غدير با غيران بوده باشد

يا انکه

يا انکه مخصوص بودن بدعا خواندن مردم باشد بدين اسلام يعنی پيغا
پيغام از جانب ملک علام بر ايشانست و ديگرانرا در و شرکتی نيست
امر وصايت و امامت نيز چنين است که من عند الله مخصوص باشد و
يعنی امام بايد از نسل مطهره بتول باشد يعنی فاطمی باشد نه علوی
پس غير فاطمی دعوی امامتش باطل و در فاطمی صلی الله عليها و آلها
ظاهر است چنانکه ذکر کرده شد مجملی درين کتاب نه انکه هر فاطمی که دعوی کند
او امام باشد نه نسل کسی که نسب او مغمور و پنهان باشد يعنی مشهور النسب
باشد نه مثل ديگران که نسبشان معلوم نبوده و در حلال زادگی شان
حرف بود چنانکه نزد مخالف و موافق مشهور است و برابر نميشود با امام
صاحب حسب از اولاد قريش و صاحب بلندی از اولاد بنی هاشم
و از اولاد آل رسول صلی الله عليه و آله يعنی هيچ صاحب حسب و نسب خواه
اولاد قريش و خواه بنی هاشم و خواه از آل رسول صلعم باشند با امام
در نسب و حسب زيرا که حسب و نسب از ايشانست براي ديگران
نه از ديگران براي ايشان يا انکه برابر و نزديک نميتوانند شد صاحب
زيرا که امام از خانواده قريش اند و از ذروه بنی هاشمند و از عترت
رسول اند صلعم و رضای الهی شامل ايشانست شرف اشرافند و فرع از
و فرع از عبد مناف اند نامی علم اند يعنی علم از ايشان نمو می کند کامل
الحلم اند يا کافی الحلم اند يعنی کامل العقل اند يا کافی العقل اند و قوی اند
در امر امامت و خلافت و دانا اند بامر سياست ملک و واجب داشته

شده است اطاعت شان یعنی اطاعت امر ایشان واجب است
برپا اند بامر خدای عز وجل نصیحت کننده اند مر بندگان خدا را
نگاه بان دین خدا یند بدرستی که انبیا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم را موفق نموده جناب الله تعالی وداده بایشان از مخزون علم
خود و حکمت خود آنچه را نداده بغیر ایشان از خلقان خود. پس میباشد
علم ایشان بالای علم دیگران از اهل زمان خود. و درین فقره نیز
نکته ایست بانکه هر نبی و امامی باید البته از اهل زمان خود ممتاز باشد
در علم نه آنکه انبیاء ماضی از انبیاء لاحق خود و امام ماضی از اوصیاء
لاحق عالم تر باشند بلکه بر عکس میتواند بود انهم در بعضی دون بعضی
اما از اهل زمان خود باید ممتاز باشد تا قول خداوند عالم که فرموده شد
وفوق کل ذی علم علیم شامل پیغمبر ما صلی الله علیه وآله تواند
زیرا که تمام علوم انبیا بآنجناب منتقل شد باز یادتی که برای آنجناب
بود و تمام او بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و از او باولاد امجاد حسن
و حسین علیهم السلام و از حسین بعلی بن الحسین علیهم السلام و از او
باولادی که مخصوص امامت بودند نسلا بعد نسل منتقل شد باز یادتی
که نسبت بهر یک در زمان خود شان شد اما آن زیادتیها اولا عرض رسول
رب العالمین شده. و همچنین بعد از او بامیر المؤمنین. و بعد از او بحسنین
و بعد از او از امامی بامامی تا بامام عصر رسد از جهة آنکه لازم نیاید تفضیل
لاحق بر سابق یعنی درین امت بسبب پیغمبر ما و جناب امیر المؤمنین

و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین. و بیکار نبودن ایشان در عالم انوار
و سخن درین باب بسیار است. پس فرمودند امام علیه السلام چنانکه در قول
او تبارک و تعالی فرموده آیا کسی که هدایت کند بسوی حق احق و سزاوار است
آنکه متابعت کرده شود. یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایت کرده شود
پس چیست مر شما را چگونه حکم میکنید. و فرموده او عز وجل و کسی که
داده شود حکمت پس بتحقیق که داده شده است خوبی بسیار. و فرموده او
عز وجل در حق طالوت بدرستی که خدا برگزید او را بر شما. و افزودش
زیادتی در علم و جسم و خدا میدهد ملکش را بانکه میخواهد و خدا واسع
علیم است. و قوله عز وجل مر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را که فرو فرستاد
خدا بر تو کتاب و حکمت را و تعلیم داد ترا آنچه نبودی که بدانی و باشد فضل
خدا بر تو عظیم. و فرمود خداوند عز وجل در حق ائمه از اهل بیت پیغمبرش
و عترت او و ذریه او صلوات الله علیهم آیا حسد میبرند مردمان بر آنچه داد
ایشان را خدا از فضلش. پس بتحقیق که دادیم ما آل ابرهیم را کتاب و حکمت
و دادیمشان پادشاهی بزرگ. یعنی همه اشیا اطاعت امر ایشان می نمایند
سوای جن و انس که بعضی از اینها اطاعت میکنند و بعضی نمیکنند. و اینهایی
که اطاعت نمی نمایند نه از راه غلبه ایشانست بر آن بزرگواران بلکه راه
تکلیف باعث اینمعنی شده. و اختیار مانع کرده ایشان گشته برای اتمام
حجة مناط ثواب و عقاب. و الا کرا یارای سرکشی و غلبه بر ذات اقدس
الهی نتواند بود. و بابران برگزیدگان ایزد منان که اطاعت امر ایشان نکنند

پس بعضی از ایشان کسی است که ایمان آورد بان و بعضی از ایشان کسی است
که منع نمود و باز داشت خود را از ان. و بسست آتش جهنم افروخته شده
و بدرستی که هرگاه بنده را اختیار فرماید الله تعالی از برای امور گذاری
بندگانش کشاده می نماید سینه او را از برای ان چنانچه باید. و می سپارد
بدل او ینابیع حکمت را یعنی چشمهای حکمت را. و الهام می نماید علم او را
الهام نمودنی. پس وا مانده بعد از و نشود در جوابی. و حیرت زده نشود
در و از صوابی. و گفتن آن پس امام معصوم است یعنی نگاه داشته شده است
از عصیان و خطا و سهو و نسیان. و مؤید من عند الله. و موفق یعنی توفیق
سعادت دارین یافته. و مسدد است بتحقیق امان داده شده از خطا و
زلل و عثار. و مخصوص نموده الله تعالی بچنین خصوصیتی تا آنکه بوده باشد
حجت او بر بندگان او. و شاهد او بر خلقان او. و همچنین فضل خدا است
یعنی نسبت بامام که او را مخصوص سازد بچنین موهبتها و نعمتها
میدهد هر که میخواهد تفضلات خود را. و خدا صاحب فضل بزرگ و
عظیم است. یعنی بعقل در نمی آید فضل او. و ادراک نتوان نمود. و وصف
نتوان کرد. پس آیا قادر هستند بر مثل این تفضلات. یعنی جماعتی که
از پیش خود اختیار سر کرده می نمایند. و از در بندگی با او در می آیند. پس
اختیار می نمایند او را با آنکه بوده باشد مختار ایشان متصف باین وصفهای
مذکوره. پس تقدیم نمایند او را یعنی بر مختار خدا و رسول او صلی الله علیه و آله
نه چنین است. یعنی ظاهر و هویدا است که چنین نیست. بلکه از حد

تجاوز نمودند. و در گذشتند از حق. قسم بخانه خدای بر حق با آنکه الادام
خدا حق است نیست که فرمودیم. و فرو گذاشتند حق را. و پس پشت انداختند
کتاب خدا را که مأمور بتمسک باند ایشان. یعنی قوم از مقوله کسی که
گویا نشناسد حق را. و نفهمند و ندانند. و در کتاب خدا هدایت. و
شفا است یعنی کتاب خدا باعث هدایت و شفاء سینه‌های پر قساوت
و معیوب و پر کدورت هست اگر عمل باو نمایند. و از در اطاعت و بندگی
در آیند. پس قرآن را پس پشت انداختند. و او را کان لم یکن انگاشتند و متابعت
هوی و خواهشهای خود شان رفتند. پس مذمت فرمود جناب اقدس الله تعالی
و دشمن داشت بسبب ان ایشان را. و سرزنش و هلاک نمود بسبب آن
ایشان را پس فرمود الله عز و جل یعنی در حق ایشان که. و کیست گمراه تر از آنکه
پیروی نمود خواهش نفس شومش را بدون حجت و هدایت از جانب الله تعالی
بدرستی که الله تعالی هدایت نمی نماید گروه از حد در گذشتگان یعنی فاسقین
و فرمود خدای عز و جل پس نگونساری باد و هلاک باد مر ایشان را. و ضایع
و ناچیز کردانید کردار ایشان را یعنی بسبب هوا و هوس و قبولان قبول
اعمال خیر ایشان نشد و سعی شان باطل و نابود شد. و بسبب آنکه ناخوش داشتند
فرموده خدای خود را بخصوص امر امامت که تمامی دین بسبب اطاعت او است
پس فرمود خدای عز و جل که بزرگ و عظیم شد دشمنی یعنی آن گروه نزد جناب
الله تعالی و نزد آن گروه که ایمان آورده اند یعنی ائمه و شیعیان با خلاص
ایشان. و لهذا تبرا از دشمنان دین واجب و لازم آمد برای گرویدگان

بخدا ورسول وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین. بیچنین مهر میگذارد
خدا بر هر دل تکبر کنندهٔ سرکش جبار. یعنی بخذی خود وا میگذارد و توفیق
نمی نماید لهذا در عرقاب ضلالت ودر تیه جهالت بهلاکت رسد وصلی الله
علی النبی محمد واله وسلم تسلیما. و شیخ مغفور در کتاب مذکور میفرماید
که حدیث کرد بمن این حدیث را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق رضی الله عنهم. وعلی بن عبد الله وراق. وحسن بن احمد
مودب. وحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المودب رضی الله عنهم گفتند
حدیث کرد از برای ما محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه وگفت حدیث کرد
برای ما ابو محمد القاسم بن علا گفت حدیث کرد برای ما قسیم بن مسلم
از برادرش عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه التحیة والثنا ومتن
حدیث مذکور است انچه روایت نموده صاحب مشارق. از طارق بن
طارق بن شهاب. وا او از امیر المومنین صلوات الله علیه. واخیه وزوجته
واولادهم انه قال علیه السلم: یا طارق الامام کلمة الله. وحجة الله.
ووجه الله. ونور الله. وحجاب الله. وایة الله. یختاره الله. ویجعل فیه منه
ما شاء. ویوجب له بذلک الطاعة والامرة علی جمیع خلقه. فهو ولیه
فی سمواته وارضه. اخذ بذلک العهد علی جمیع عباده. فمن تقدم علیه کفر بالله
من فوق عرشه. فهو یفعل ما یشاء. واذا شاء الله شاء. ویکتب علی عضده
وتمت کلمة ربک الایة. فهو الصدق والعدل. وینصب له عمود من نور من
الارض الی السماء یری فیه اعمال العباد. ویلبس الهیبة. وعلم الضمیر.

ویطلع علی الغیب. ویعطی التصرف علی الاطلاق. ویری ما بین المشرق
والمغرب. فلا یخفی علیه شیء من عالم الملک والملکوت. ویعطی منطق الطیر
عند ولایته. فهذا الذی یختاره الله لوحیه. ویرتضیه لغیبه. ویؤیده بکلمته
ویلقنه حکمته. ویجعل قلبه مکان مشیته. وینادی له بالسلطنة. ویذعن له
بالامرة. ویحکم له بالطاعة. وذلک لان الامامة میراث الانبیاء. ومنزلة
الاصفیاء. وخلافة الله. وخلافة رسول الله. فهو عصمة. وولایة. وسلطنة
وهدایة. لانها تمام الدین. ورجح الموازین. وعز المومنین. وشفاعة المذنبین
ونجاة المحبین. وفوز التابعین. لانها راس الاسلام. وکمال الایمان. ومعرفة
الحدود والاحکام. وتبیین الحلال من الحرام. فهی مرتبة لا ینالها الا من
یختاره الله الخ الحدیث وان حدیث طولی دارد هر که خواهد رجوع بان کتاب
مبارک نماید تا فایده یابد طول مقال لکشف الحال پس ملاحظه کن
حدیث اول را و به بین فقرات او را از روی تامل و بصیرت زیرا که روایت کرده
ابو عبیدة الحذاء از ابی جعفر علیه السلم انکه فرمودند ان احب اصحابی الی
اورعهم. وافقههم فی الحدیث. وان اسواهم واکرههم عندی ممقتا
الذی اذا سمع الحدیث یروی الینا وینقل عنا لم یعقله. عقله ولم یقبله
قلبه. واشمأز من سماعه. وکفر به. وجحده. وکفر من رواه. ودان به
فصار بهر کافر بنا. وخارجا عن ولایتنا. که مبادا غافل شده از این حدیث غافل
شمرده شوی. پس از روی تفکر وفهم کلام ان برگزیده ملک علام نظر کن
که بر داشت کلام معجز نظام بچه طریق نموده. و مثل واستنباط از کلام

الهی بچه کیفیت کرده و دلیل بر قول خود و اقتباس چگونه فرموده پس
چند چیز که اهم است عرض می شود اول انکه فرو کذاشت در کلام مجید و
قران حمید و حبل الله المتین از هر باب و هر جهة که تأمل کنی از ره کذر دین
که مردمان بان احتیاج داشته باشند نشده و کماهی نکرده و تا روز قیامت
انچه خلایق بعمل کردن ان محتاج باشند در او هست و بیان ان شده
نهایت استنباطان کار معصوم است و قدری از ان بمردم رسیده دویم
انکه دین خدا تمام و کامل نیست و ثواب عمل و قبول انها حاصل نیست
مکر بولایت و دوستی ایشان یعنی ائمه انام و بمعرفت ان بزرکواران
بی رخ طاعات بر هباء منثور است و کسی که ایشان را نشناسد و
با وجود شناخت پیروی و اطاعت ننماید مردن ان مثل مردن جاهلیت است
چنانچه مخالف و موافق از رسول کونین نقل نموده اند که فرمودند
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پس کمال دین
محمدی بولایت ایشان و تمام نعمت الهی به پیروی و دوستی ایشان و امرزش
کناهان شیعیان بشفاعت ایشان و رضای الهی در اطاعت ایشان
و شقاوت ابدی از برای دشمنان ایشان و شیعیان چنانچه روایت
شد از میسر از ابی عبد الله علیه السلام انه قال له ما تقول یا میسر فیمن لم
یعص الله طرفة عین فی امره و نهیه لکنه لیس منا و یجعل فی هذا الامر
فی غیرنا قال میسر فقلت و ما اقول و انا بحضرتك یا سیدی فقال
هو فی النار ثم قال و ما تقول فیمن یدین الله بما ندین و یبرأ من اعدائنا

لکن به من الذنوب ما بالناس الا انه یجتنب الکبائر قال فقلت و ما
اقول یا سیدی و انا فی حضرتك فقال انه فی الجنة و ان الله قد ذکر ذلك
فی ایة من کتابه فقال ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و هو حجة فرعون
و هامان نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و هو حجة علی و از
ایه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی صریحا مبین است سیم
انکه محبت و پیروی جناب امیر المؤمنین علیه السلام چون تمام نعمت و کمال
دین حاصل است پس اکر مردمان متابعت انجناب را چنانچه بایست مینمودند
و معرفت و شناخت انسرور حاصل میکردند و خلاف امر او نمیکردند
هر اینه روزکار رو بخوبی کذاشته در اندك زمانی اهل عالم بایمان مشرف
کشته در نهایت رفاهیت و ایمنی خاطر زندکانی میکردند چنانچه جناب
الهی فرموده وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْقُرٰی لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ
الْاَرْضِ و همچنین در روز شوری ان سرور خود در حضور جمعی بطلحه فرمودند
و لو ان الامة منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و اله اتبعونی و اطاعونی
لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم و در احتجاج بمردم جناب امام حسین
علیه السلام فرمودند کذب معویه انا اولی الناس بالناس فی کتاب الله
و علی لسان نبی الله و اقسم بالله لو ان الناس بایعونی و اطاعونی و نصرونی
لاعطتهم السماء قطرها و الارض برکتها الی الحدیث و لهذا در اخبار مذکور
جناب رب غفور میفرماید و لکن کذبوا فاخذناهم الایه چهارم مرتبه
امامت و خلافت کل مخلوقات برای ان بزرکوارانست نه غیر ایشان

واما امت ایشان غیر امامت اوصیاء انبیاء ما تقدم است زیرا که هر یک از
اوصیاء انبیا در زمان سابق خود با اهل آن زمان حجت خدا بودند و
سرکردگی ایشان کلی نبود بخلاف ائمه علیهم السلام که ایشان حجة خدا
بودند و هستند بر جمیع مخلوقات تا قیام قیامت همچنانچه نبوت نبی ما
صلی الله علیه وآله کلی است چنانچه آیه شریفه سل من ارسلنا قبلک
من رسلنا وآیه کریمه هذا نذیر من النذر الاولی وآیه کریمه ولقد
اخذنا من النبیین میثاقهم الآیة که هر یک ازین آیات طولی دارند مبین است
و همچنین در عالم ذر پس بنا بر اینست که عقل از معرفت ایشان حیران و
سرگردان ولهذا جناب رسول خدا خطاب بعلی مرتضی نموده فرمودند
یا علی ما عرف الله الا انا وانت ولا عرفنی الا الله وانت ولا عرفک الا الله
وانا رباعی در مرتبه علی نحو [?] نیست و نجند [?] در خانه خدا زاده بجانش سوگند
بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که باشدش بجای فرزند بیت
رو بتر [?] از روی خود بردار و بنگر ساعتی تا ازو بر ما سوی الله فضل سبحان
میرود پنجم آنکه ازین حدیث و غیر آن چنان مستفاد میگردد که مرتبه
امامت و خلافت رسول خدا فوق مرتبه نبوت جمیع انبیاست سوای
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله زیرا که آنجناب هر دو را داشتند و ازو بایشان [?]
رسید و اگر کسی را درین باب حرفی باشد اطاعت جناب عیسی علیه السلام
بحضرت صاحب عظاهر [?] اکافی باشد و اگر کسی از در مکابره در آید
ادعای انبیا بشیعگی علی مرتضی صلوات الله علیهم اجمعین پس باشد

و چون چنین نباشد و حال آنکه خلافت رسول بر مخلوقات از همه جهات است
و ایشان خلیفه آنجنابند و قائم مقامند و انبیا شیعیان ایشانند چنانچه
سبق ذکر یافت ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و لهذا جناب صادق
علیه وعلی آبائه واولاده السلام فرمودند اجعلوا لنا ربا نؤب الیه وقولوا
فی فضلنا ما شئتم و در خصال از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
که فرمودند ایاکم والغلو فینا قولوا انا عبید مربوبون وقولوا فی فضلنا
ما شئتم و در احتجاج از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که فرمودند
قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تتجاوزوا بنا العبودیة ثم قولوا ما شئتم
ولن تبلغوا وایاکم والغلو کغلو النصاری فانی بریء من الغالین الخبر و در
کشف الغمه از مالک جهنی قال فی حدیث له ان الصادق علیه السلام
قال یا مالک قولوا فینا ما شئتم واجعلونا مخلوقین بیت ما علی را خدا نمیدانیم
از خدا هم جدا نمیدانیم و اینها یک جزئیست از اسرار ایشان و با وجود آن
بخدایی ایشان قایلند زیرا که مرتبه الوهیت را درک نمیتوان نمود و عقل
ناقص چون باینجا میرسد خیالش آنکه مرتبه ربوبیت والوهیت است
قایل میشود بالوهیتش تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا زیرا که ایشان
ملکی الذات والهی الصفاتند و از اینجاست که فرق نمیکنند و قایل
بالوهیت واضحی [?] ایشان میشوند بیت (شیخ رجب برسی) اهل النهی عجزوا عن وصف حیدرة
والعارفون بمعنی حبه تاهوا ان ادعه بشرا فالعقل یمنعنی واختشی الله فی
قولی هو الله و ابن ابی الحدید گفته بیت تجلی عن الاعراض والاین والمتی

ویکبر عن تشبیهه بالعناصر **ششم** انکه امامت و امر سرکردگی در میان او
امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین و حبیب حبیب رب العالمین
علیه السلام منحصر در یازده نفرند که فاطمی اند و علوی و نه غیر فاطمی و علوی
چنانچه شیعه امامیه نقل از پیغمبر ص و اتفاق دارند که اخر ایشان قایم آل
محمد است علیهم السلام و اینکه بعضی از طریق عامه از ابن عباس و او از رسول
خدا ص روایت نموده اند که انجناب فرمودند که لن تهلك امة انا فی اولها و
عیسی فی اخرها و المهدی فی وسطها یعنی ضایع نخواهد شد قومی و هلاک
نخواهد شد امتی که من در اول و عیسی بن مریم در اخر و مهدی در وسط
ایشان باشد ازین بعضی استدلال نموده اند که بعد از مهدی عیسی ع
امام و پیشوا خواهد بود و این محض غلط است از چند جهة **اول انکه** بدلیل
حدیث متفق علیه لا خیر فی العیش بعد المهدی و بروایت دیگر لا خیر
فی الحیوة بعده که صریحست بانکه خیر و خوبی در زندگی بعد از رحلت انجناب
نیست که اگر چنین بودی البته خیر و خوبی بود **دویم انکه** اتفاق علمای
امامیه و جمعی از علمای عامه است بانکه بعد از رحلت انجناب قیامت
قایم خواهد شد و فاصله ما بین چهل روز خواهد بود و بعضی چهل روز
فاصله نیز قایل نیستند **سیم انکه** منصب جلیل القدر جناب حضرت
صاحب علیه السلام از ان عالی تر و برتر است که حضرت عیسی علیه السلام
قایم مقام ان تواند شد زیرا که هر گاه چنین شود احتمال انتقال دین محمدی
بدین عیسوی ع خواهد بود و این خلاف اصول دین است **چهارم** انکه خلاف

مقام التنبیه

کلام الهی و قول نبی که لا نبی بعدی خواهد بود و این باطل است بنص و
اتفاق **پنجم انکه** نقل نموده اند فوت حضرت عیسی علیه السلام را در زمان
حیوة حضرت صاحب صلوات الله علیه و علی ابائه الطاهرین و دیگر وجوه
میتوان گفت پس بنا بر صحت حدیث معنی این خواهد بود که چون جناب
نبوی در اول مبعوث و هادی و بعد حضرت مهدی ظهور نموده دین را
تقویت خواهد فرمود و مردم بران خواهند بود و عیسی بعد از ظهور انجناب
نزول نموده تصدیق انحضرت کرده تقویت دین و بیان ان خواهد فرمود
و حقیت صاحب را ظاهرتر خواهد نمود چنانکه از لفظ و المهدی فی وسطها
ظاهر است که ضمیر تانیث بامت راجع است باین معنی که عیسی در اخر
ایشان باشد و حال انکه مهدی در میان امت است و ابن بابویه رحمه الله
در اکمال الدین چنین اورده که قال علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و اله
کیف تهلك امة انا و علی و احد عشر من ولدی اولوا الالباب انا اولها و
المسیح بن مریم اخرها و لکن یهلك بین ذلك من لست منه و لیس منی
یعنی مسیح بن مریم اخر امت خواهد بود از برای تقویت و تصدیق حقیت
حضرت صاحب علیه السلام و دیگر انکه نقل نموده اند که یکون بعد
القایم اثنی عشر مهدیا و بروایت دیگر ان منا بعد القایم احد عشر
مهدیا من ولد الحسین علیه السلام قطع نظر از اختلاف حدیثین نمود
شیخ ابو محمد بن شاذان ع در باب حدیث اول میفرماید علی تقدیر
صحتها ای یکون بعد ظهور القایم علیه السلام فی دولته اثنی عشر مهدیا

ودلیل بر این تاویل مضمون دعاییست که از حضرت قایم علیه السلام روایت شده

که در اخر دعا می فرمایند وصل علی ولیك وولاة عهده والائمة من ولده

وهمچنین در اواخر دعای یونس بن عبد الرحمن از حضرت علی بن موسی الرضا

علیهما السلام که فرمودند اللهم صل علی محمد وولاة عهده والائمة من بعده

وحدیث صحیح شیخ عالی شان ابو محمد بن شاذان ره نقل نموده از حسن بن

علی خزاز که او گفت دخل ابن ابی حمزه علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فقال

انت امام قال نعم فقال له انی سمعت جدك جعفر بن محمد علیهما السلام یقول

لا یکون الامام الا وله عقب فقال علیه السلام انسیت ام تناسیت یا شیخ

لیس هکذا قال جدی انما قال لا یکون الامام الا وله عقب الا الامام الذی

یخرج علیه الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فانه لا عقب له فقال

صدقت جعلت فداك هکذا سمعت جدك یقول وشیخ ابو جعفر طوسی

علیه الرحمه در کتاب الغیبه باندك اختلاف عبارتی در اواسط ان کتاب

نقل نموده وبغیر این چند حدیث صحیح دیگر ذکر کرده که انحضرت را فرزند

نخواهد بود هر چند منافات دارد با خبر معتبر مدینة الشیعه وجزیره الخضرا

وبحر ابیض که در انها مذکور است که حضرت صاحب الامر علیه السلام را

چند فرزند است ونیز از فقره دعائی که از انسرور روایت وظاهر است

معلوم میشود پس جمع میان اینها باین نحو ممکن است که همچنانکه هر یك از

ائمه را فرزند بعد از پدر امام ومنصوص بود من عند الله تا دوازدهمین

پس خلیفه دوازدهمین را خلفی نیست که بعد از وفات او باشد

سلسلهٔ ممکنات از هم پاشیده حکایت حشر ونشر برپا خواهد شد واما در

حیات با سعادتش پس اولاد امجاد یا غیر ایشان از مردم از قبیل پدر بزرگوار

و با امام عالیمقدار خود شان خواهند بود چنانکه صدوق در اکمال الدین بسند

خود روایت کرده از علی بن ابی حمزه از پدرش که قال قلت للصادق علیه السلام

سمعت من ابیك انه قال یکون من بعد القائم اثنی عشر مهدیا فقال قد قال

اثنی عشر مهدیا ولم یقل اثنی عشر اماما ولکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس

الی ولایتنا ومعرفة فضلنا والا بعد از انجناب هرج ومرج خواهد شد

چنانچه عرض شد وشیخ محمد بن یعقوب رضی الله عنه در کتاب کافی روایت کرده

که عبد الله بن جعفر الحمیری از شیخ ابا عمرو که وکیل ناحیه مقدسه بود پرسید

در وقتی که پیش او بودند احمد بن اسحق که یا ابا عمرو بدرستی که من اراده نموده ام

انکه بپرسم از تو از چیزی که من در شك نیستم از ان چیزی که از تو میپرسیم

از ان پس بدرستی که اعتقاد و دین من انست که زمین خالی نمیماند از حجتی

که خدا را بود بر خلق مگر پیش از قیام قیامت بچهل روز که هرگاه ان بوده باشد

رفع میشود حجت وبسته میشود در توبه واین را شیخ مفید در کتاب مفردش

وشیخ طبرسی در اعلام الوری ومیرداماد در شرعة التسمیه وغیر ایشان

روایت نموده اند بهر حال معلوم میشود که اعتقاد سایل ومسئول عنه

وحاضر که هر یك از این سه نفر که منفرد با حجت بودند بر هم مان از جانب حضرت

الزمان صلوات الله علیه وعلی ابائه الرحمن وبر شیعیان ایشان این بوده

پس بعد از رحلت انجناب دولتی نخواهد بود وبر صحت این مدعا احادیث

بسیار است؛ وچند حدیث که مؤید این معنی بود گذشت وان شاء الله تعالی

بعد ازین نیز ذکر خواهد شد **هفتم** آنکه امری که جناب الهی مقدر

واختیار نموده باشد ورسول ابلاغ وتاکید نیز کرده باشد مردم را نمی رسد

که ردّ آن امر نمایند هرچند ظاهراً ضرر بر ایشان باشد واختیار کنند

از پیش خود امری را که خلاف امر الهی ورسول او باشد این محض کفر وعناد خواهد

بود نعوذ بالله من ذلک وجناب الهی مکرر میفرماید وربّک یخلق ما یشاء

ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون وجای دیگر وما کان لمؤمن

ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم چنانچه

در حدیث ذکر شد پس اگر کسی علّة پرسد جواب آن در احتجاج حضرت

صاحب است برای تعلیم سعد بن عبد الله قمی برای ناصبی بجوع باحتجاج

کنند ولهذا ازین رهگذر است که جناب علی الرضا علیه السلام می فرماید

جفّ القلم بحقیقة الکتاب من الله بالسعادة لمن امن والتقی والشقاوة

من الله تبارک وتعالی لمن کذب وعصی پس هرگاه امر سهلی را بعد از اختیار

خدا ورسول خدا نتوان تغییر داد وباید که تلقی بقبول نمود پس امر امامت

وخلافت که اهمّ دین است وتمام شرعیات منوط باو وبی وجود امام

انتظامی ندارد واعمال بدرجه قبول بی معرفت امام ومحبت آن ودوستان

ایشان وتبرا از دشمنان ایشان نمی رسد بچه گونه می توانند باختیار خود اختیار

نمود پس نیست این معنی مگر شرکت در امر خدا تعالی الله عن ذلک وعما یشرکون

بیت زپیر عقل جوانی سؤال کرد وچه گفت که ای ندروی نو روشن چراغ انسان

بغیر

بغیر حب علی طاعتی تواند بود که خلق را برهاند زقید یزدانی

نماز وروزه توانیم کرد بی مهرش بدین وسیله توان طاعت مسلمانی

جواب داد که لا والله ای سخن غلط است دو بیت گوش کن از من اگر سخن دانی

بحق ایزد بیچون خدای سبحانه بحق جمله کروبیان روحانی

مخالفان علی را نماز نیست درست اگرچه سینه اشتر کنند پیشانی

وحدیث متفق علیه که البدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها فی النار پس بنابرین

که باعتقاد خصم رسول خدا امام وخلیفه تعیین نموده پس هرگاه نموده

باشد چرا مردم نمودند وچون مردم نمودند بدعت کردند گمراه شدند

وچون بدعت کردند

وچون گمراه شدند راه جهنم پیمودند واینست که مخالفان را مبتدع و

مشرک نیز گویند ودر کافی از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرموده

ان الله تعالی نصب علیاً علماً بینه وبین خلقه فمن عرفه کان مؤمناً ومن انکره

کان کافراً ومن جهله کان ضالاً ومن نصب معه شیئاً کان مشرکاً

ومن جاء بولایته دخل الجنة ومن جاء بعداوته دخل النار **بیت**

دوستی اهل بیت مصطفی ومرتضی هست مفتاح سپهر بارگاه کبریا

گر بود افزون ز باران روزه وطاعات تو ور بود اعمال همچون انبیا واوصیا

گر بود مجموع روزت روزه وشبها نماز ور بجا آری هزاران حج وعمره سالها

ور دهی هر روزه مسکینان عالم را طعام ور بپوشانی یتیمان جهان را جامها

میخورم سوگند بر ذات خدای غیب دان کو ندارد هیچ سودت با تو گفتم بارها

نیست بی حب علی وآل اعمالت قبول خواه کن خواهی مکن اخر بمانی در عنا

هستم این قول صحیح از قول زین العابدین • هرکه شك آرد بود این و مادر خطا
اصل بگذاری و فرع را برداشتی • وای بر جان کسی کو فرع دارد پیشوا
اسعدی مهر امیر المؤمنین اعمال تست • حاصلی بهتر ازین نبود بنزد کبریا
و اما بنا بر قاعده سنت الله و دستور تمام ملیین از هر طایفه قایلند
که بعد از فوت پیغمبر انشان البته وصی معین از جانب پیغمبر خود داشته اند
چنانچه سنیان در وقت انصاف خود هم قایلند و با وجود آن انکار
مینمایند نتایج احادیث را که شرح آن طولی دارد پس شیعه خوشانند
چه از نص الهی و چه از نص رسالت پناهی ثابت و ظاهر کنند که امام و
خلیفه و نایب حضرت رسول جناب امیر المؤمنین با یازده فرزند او
پس بقول خدا و مختار او و رسولش طریق حق را اختیار نموده راه نجات
و فوز را دارند چنانچه در اول کتاب قدری مذکور شد رباعی مالک
چه پادشاست فرمان و را رواست • بر کرده او چون و چرا زهره کراست
گر بپذیرد لطف بیکران نیکوی اوست • ور نپذیرد زراه بخشش ربّنا
ماست • و صاحب منهاج الحق والیقین در آن کتابش نقل میکند آن
محمد مؤمن در تفسیرش بسند خودش تا انس مالك که او گوید سالت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن وربك یخلق ما یشاء قال
قال ان الله تعالی خلق ادم من طین حیث شاء • ثم قال و یختار ان الله
اختارنی • واهل بیتی علی جمیع الخلق فانتجبنا • وجعلنی الرسول • وجعل
علی بن ابی طالب الوصی • ثم قال ما کان لهم الخیرة یعنی ما جعلت للعباد

ان یختاروا ولکن اختار من اشاء • فان اهل بیتی صفوة الله • وخیرته
من خلقه • ثم قال سبحان الله عما یشرکون • به کفار اهل مکة • ثم قال وربك
یعنی یا محمد یعلم ما تکن صدورهم من بغض المنافقین لك ولاهل بیتك
وما یعلنون هشتم انکه جاهل را نرسد که تعلیم عالم ربانی نماید و خود را
با و ترجیح دهد زیرا که قبیح است عقلاً و نقلاً اما عقلاً انکه ترجیح بلا
مرجح باشد و قبح این ظاهر و اما نقلاً انکه قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب • پس هر عاقلی قبح این را
ادراک می نماید پس واجب است اطاعت عالم والا در معرض خطاب و
عتاب ومن اضل ممن اتبع هوىٰه الایة مندرج بوده و بال آن خواهد دید
و رسید نهم انکه امام باید معصوم باشد مثل پیغمبر و یگانه عصر و
مبرا باشد از نسیان و عصیان و مداهنه و خطا و طغیان • و هر عیبی
که تعقل توان نمود که اگر چنین نباشد مثل سایر الناس خواهد بود •
و هرگاه مثل سایر الناس شد بر قول و فعلش وثوق نتوان نمود و این
خلاف توقعست از آن • پس لابد باید که معصوم باشد • و عصمت را
خدا و پیغمبر با علام خدا مطلع است • و لهذا خدا باید تعیین نماید
و نیز خدا باید این عصمت را کرامت فرماید پس از اینجاست که خدا
باید تعیین او را به پیغمبر فرماید و پیغمبر نیز تعیین کردند و بندگان
صفا فقان نشنیدند لعنهم الله حدیث یازدهم ابن بابویه رحمه الله
بسند خود از جناب حضرت امام رضا علیه السلام وان جناب از

ابای کرام تا رسول انام علیهم الصلوة والسلام روایت نموده که فرمودند
الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان یعنی ایمان
دانستن بدل است انکه نیست معبودی که سزاوار پرستش سوای جناب
اقدس الهی که مالک جمیع مخلوقات است ومحمد بنده مطیع ورسول وختم
انبیا وانچه فرموده واورده همه از جانب خدا است وامیر المومنین با
یازده فرزند سعادتمندش هر یک بعد از دیگری جانشین وخلیفه
خدا ورسول اویند وحافظ ونگاهبانان شریعت اند از تقلب وتصرف
وزیاد وکم واقرار بزبان چنانکه گذشت وعمل بارکان واین حدیث را
بچند سند ذکر کرده ودر کتاب کافی از جزاز وانجمل روایتست که قال
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل شیء یجره الاقرار والتسلیم فهو
الایمان وکل شیء یجره الانکار والجحود فهو الکفر یعنی گفت شنیدم از
اباجعفر علیه السلام که فرمودند هر چیزی که می کشاند اورا اقرار وتسلیم
یعنی اطاعت وفرمان برداری پس او ایمانست وهر چیزی که می کشاند
اورا انکار وجحود یعنی نافرمانی وگردن کشی از اطاعت وانقیاد پس او
کفر است ونیز در کافی از سلام جعفی روایتست که سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن الایمان فقال الایمان ان یطاع الله فلا یعصی هذا
مجمل القول فی الایمان یعنی سوال کردم از اباعبد الله علیه السلام از ایمان
پس فرمودند انکه اطاعت کرده شود جناب الله تعالی پس عصیان کرده
نشود این مجمل سخن در معنی ایمانست وصاحب نهج البلاغه رضوان الله

علیه

علیه از جناب امیر المومنین صلوات الله علیه وعلی آله الطاهرین
روایت نموده بسند خود که رسول صلی الله علیه وآله عن الایمان
فقال الایمان علی اربع دعائم علی الصبر والیقین والعدل والجهاد
والصبر منها علی اربع شعب علی الشوق والشفق والزهد والترقب فمن
اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات ومن اشفق من النار اجتنب المحرمات
ومن زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات ومن ارتقب الموت سارع
فی الخیرات والیقین منها علی اربع شعب علی تبصرة الفطنة وتاول الحکمة
وموعظة العبرة وسنة الاولین فمن تبصر فی الفطنة تبینت له الحکمة
ومن تبینت له الحکمة عرف العبرة فکانما فی الاولین والعدل منها
علی اربع شعب علی غایص الفهم وغور العلم وزهرة الحکم ورساخة
الحلم فمن فهم علم غور العلم ومن علم غور العلم صدر عن شرایع الحکم
ومن حلم لم یفرط فی امره وعاش فی الناس حمیدا والجهاد منها علی
اربع شعب علی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والصدق فی
المواطن وشنان الفاسقین فمن امر بالمعروف شد ظهور المومنین
ومن نهی عن المنکر ارغم انوف المنافقین ومن صدق فی المواطن
قضی ما علیه ومن شنئ الفاسقین وغضب لله غضب الله له و
ارضاه یوم القیمة یعنی پرسیده شد انجناب که برو باد صلوات الهی
از معنی ایمان پس فرمودند ایمان بر چهار ستون واقع است بر صبر
یعنی در امور وکارها ویقین یعنی جزم داشتن در هر باب از مواعید الهی

ومن عرف العبرة

عنه

نمودن

وعدالت در هر باب از میانه روی وغیران وجهاد کردن بهر جهة و
فرمودند که صبر بر چهار شعبه است بر شوق به بهشت وخوف از اتش
جهنم وترك محرمات وانتظار مرگ پس کسی که مشتاق شد وخواهش
نمود بسوی بهشت بیرون می کند خواهشهای نفس یعنی ترك میکند و کسی
که ترسید از اتش جهنم پرهیز مینماید از حرامها وکسی که ترك کرد دنیا را
اسان میکردد بر و مصیبتها وکسی که مراقبت موت نمود پیشی میکرد در
خیرات وکارهای نیکو یعنی بر امثال واقران خود ویقین از انها بر چهار
شعبه است بر بینایی عقل وبدست اوردن حکمة یعنی شرایع را وپند
گرفتن بعبرت وبر سنت اولین بودن پس کسی که بینا شد در عقل ظاهر می شود
از برای او حکمت وکسی که ظاهر شود از برای او حکمة میداند عبرت گرفتن را
وکسی که عبرت گرفت پس گویا بر سنت اولین است وعدل از انها بر چهار
شعب است بر فهم غوص کننده وجوینده یا بر غوص نمودن در فکر ونمود
کردن علم یعنی سخن ودعوای هر یك از خصمین را وروشن وواضح بودن
حکم وشکافتن انرا ورسوخ در بردباری یعنی در محاکمه وغیران یعنی زود
انجا بدر رود پس کسی که فهم نمود علم را غور در دانستن علم می نماید وکسی
که دانست علم را صادر می شود از و حکم شرایع یا شرایع حکمتها ودرستیها
وکسی که بردباری نمود افراط نمی نماید در امر خود یعنی از جهة تجاوز نمی نماید
ونند کانی میکند در میان مردم ستوده شده وحمد کرده شده یعنی
مردم حمد وشکر او را میکنند واز و راضی میشوند وجهاد از و بر چهار

سوء

شعبه

شعبه است امر نمودن بنیکویی وباز داشتن از بدی وراست بودن
همه جا بهمه حال وکینه وری نمودن بفاسقان یعنی شناعتشان بکنی
ورو ندهی پس کسی که امر بنیکویی کند قایم میکرداند پشت مؤمنان را
وکسی که نهی کند از بدی بخاك می مالد بینی منافقان را وکسی که راست
باشد در همه جا صادر میشود از و انچه بر اوست از حق وکسی که کینه
وری کند با فاسقان وغضب میکند خدا از برای خاطر او واو را
راضی میکرداند در روز قیامت از خود اللهم اجعلنی منهم بحرمتهم و
بعد از ان انجناب شروع بتعریف کفر وشك نموده وبیان ضرر انها
بدین طریق که والکفر علی اربع دعائم علی التعمق والتنازع والزیغ
والشقاق فمن تعمق لم ینب الی الحق ومن کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن
الحق ومن زاغ ساءت عنده الحسنة وحسنت عنده السیئة وسکر
سکر الضلالة ومن شاق وعرت علیه طرقه واعضل علیه امره
وضاق علیه مخرجه والشك علی اربع شعب علی التماری والهول
والتردد والاستسلام فمن جعل المراء دیدنا لم یصبح لیله ومن هاله
ما بین یدیه نکص علی عقبیه ومن تردد فی الریب وطئته سنابك
الشیاطین ومن استسلم لهلکة الدنیا والاخرة هلك فیهما یعنی و کفر
نیز بر چهار رکن است بر تعمق کردن یعنی در باطل ونزاع کردن در و
یعنی بغیر حق وجنگ بمحض جهل ونادانی ومیل کردن از حق یعنی بسوی باطل
وشقاق یعنی مخالفت نمودن پس کسی که تعمق کند یعنی در باطل یا غلو کند

کند از برای خدا غضب

درحق و در کفر زدن آن باز گشت نمیکند بحق و کسی که پرکند نزاعش را
از روی جهل و نادانی دایم میماند در کوری از دریافت حق و کسی که میل
از حق نمود بدی بنظر او نیکو مینماید و خوش مینماید نزد او بدیها و مست
می شود بمستی ضلالت و گمراهی و کسی که مخالفت کرد حق را دشوار می شود
بر او راه حق یافتن مشکل و سخت می شود بر او امر او و تنگ و دشوار
میگردد بر او بیرون رفتن از راه باطل و شک بر چهار شعبه است
بر مماراة و مجادله در محاورات و ترس داشتن و متردد بودن در آن امری
که هست و استسلام یعنی طلب انقیاد نمودن بی دلیل پس کسی که گردانید
جدل نمودن را داب و شعار خود صبح نمی شود شب ظلمانی تشکیک او
یعنی حق ظاهر نمیگردد و کسی که ترسد و فزع داشته باشد در آنچه مابین
دستهای اوست (در نظر او است) بر میگردد قهقری بر عقب خود یعنی پس پس بر میگردد
بر پشت خود و کسی که متردد الحال باشد در شک قدمگاه شیاطین
خواهد بود و کسی که طلب انقیاد کند بی دلیل و حجتی سعی کرده خواهد بود
از برای هلاکت دنیا و آخرت خود پس هلاک خواهد شد در دنیا و
آخرت نعوذ بالله منهم تنبیه پس ای عزیز من ملاحظه نما از روی
تفکر و تدبر کن در غور نمودن آن و بیان معنی ایمان و کمال و فایده
آن را و همچنین کفر و شک در دین خود را پس اندوی بصیرت ایمان
آور و از کفر و تشکیک خود را باز دار زیرا که میفرماید جناب ابی
عبد الله الصادق علیه السلام ان الشک والمعصیة فی النار لیسا منا

ولا الینا و قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته لا ترتابوا فتشکوا و لا
تشکوا فتکفروا و در باب کفر سوال کرد ابی العباس از ابی عبد الله علیه السلام
از ادنی کفری که اینکس بسبب آن کافر میشود پس فرمودند آنجناب که
من ابتدع رایا فاحب علیه او ابغض و بروایت دیگر از ابی جعفر علیه السلام
پرسیدند آنجناب فرمودند من قال للنواة انها حصاة و للحصاة انها نواة
ثم دان به و فرمودند جناب ابی عبد الله علیه السلام کما امر الناس بمعرفتنا
والرد الینا والتسلیم لنا ثم قال وان صاموا وصلوا وشهدوا ان لا اله الا الله
وجعلوا فی انفسهم ان لا یردوا الینا کانوا بذلک من المشرکین پس هر گاه امر
اینست که می شنوی پس باید در جمیع افعال و اعمال رجوع بفرموده آن
بزرگواران نمود و اطاعت امر ایشان کرد و کار دین داری را بازیچه نباید
شمرد و گول شیطان ملعون نباید خورد که میخواهد ترا بازی داده قسم
خود را راست نماید چنانکه اقدس الهی از و حکایت میفرماید فبعزتک
لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگواری تو قسم
هر آینه راه زنی ایشان همگی خواهم نمود یعنی ایشان را از دین حق بدر خواهم
کرد و گمراه میکنم مگر بندگان ترا که مطیع و مخلص اند از ایشان یعنی با ایشان
دستی ندارم پس اصل اعتقاد را باید درست داشت و بنای یقین و
عمل را بفرموده ائمه علیهم السلام باید گذاشت زیرا که بنا و اساس ایمان اگر از
ایشان برپاست کار عمل بخیر خواهد بود و اگر نه اعمال موجب کلال خواهند
گردید پس عمل خیر هر چند کم باشد و سهل نماید بالیمان از اینکس قبول می

واجر کریم عنایت میفرمایند. وهرچند عمل صالح بسیار باشد اما
با کفر یا شك باشد پس اورا قبول نمی فرمایند چنانکه حضرت ابی
عبد الله میفرمایند که لا یضر مع الایمان عمل ولا ینفع مع الکفر عمل
الا تری انه قال وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله
ورسوله وماتوا وهم کافرون. ونیز انجناب فرموده الایمان لا یضر
معه عمل وکذلك الکفر لا ینفع معه عمل ونیز فرموده اند اذا عرفت فاعمل
ما شئت من قلیل الخیر وکثیره فانه یقبل منك رباعی مجوی جه بکار خود بشر
حیران شده: فرد است چگل تو از گلستان شده: مانند مزار بی کسان
برسر راه: تا کنگری بخاك یکسان شده: پس عاقل کسی است که بزخارف
دنیای پوچ فریب نخورد وبمال وزن وفرزند وعشیرة ویار ومصاحب
وپیوند تفاخر وتکاثر نکند بلکه اینها را کارکنان ومعاون ومددکار
ازبرای دنیا واخرت خود داند واز هرکدام حصه وبهرة خود از ایشان
بردارد. تا روز یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
پشیمان وهراسان نگشته پشت دست خود را در یوم التغابن نگزد
رباعی چون مرك کند کردن کردون بکمند: نی مال بکار اید ونی پیوند
ان وقت که دست اجل از پای فکند: نی قوم بفریاد رسد نی فرزند
وبدانکه جناب اقدس الهی ازبرای هر ذی نفسی روزی را ضامن گشته
چنانکه فرموده وما من دابة الا علی الله رزقها. وبا وجود ان اکتفا
نکرده برای اطمینان تو وحجة درجای دیگر قسم برطبق فرموده خود

یاد

یاد نموده وفرموده فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون
ولطف خفی درین نطق نهفته است که تا مادام نفس داری واجل فرا نرسیده
روزی بتو خواهد رسید اندوهگین مباش وبا وجود ان کار بر خود
دشوار نموده این همه سعی وکوشش مینمائی ویکدم از تحصیل ان غافل
نمی شوی وشب وروز وماه وسال درتك وپوی ویك دم برای کار
اخرت نیاسائی که متوجه ان شوی پس ای بیچاره ندیدیم که از برای اخرت
بی ایمان وعمل جائی ضامن شده باشند چه جائی که قسم یاد فرمایند بیت
امید بی عملان وهوای باغ بهشت: خیال خام تهی دست وسیر بازار است
وهر جای تعریف بهشت می نمایند درضمن ان میفرمایند الذین امنوا
وعملوا الصالحات کانت لهم ما یشاؤن عند ربك پس ما یشاؤن را
مقید بقید امنوا وعملوا الصالحات فرموده وهمچنین ان الذین امنوا
وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا وغیر این از ایات
بینات پس هرگاه چنین باشد سعی نما. واز چاه غرور وفریب شیطان
خود را بیرون اور. وتا فرصت است از در توبه وانابت بدر امده تدارك
گذشته وما فات را بجا اور رباعی از وادی معصیت بیا زود کند:
کین مرحله راهی است پر از خوف وخطر: گویی که کنم توبه پس از پیری یا
از مرگ جوانان مگرت نیست خبر: ای برادر دینی چون نشسته که اگر کسی
درخانه خویش نشیند وبلهو ولعب خود مشغول شود وبعیش وطرب
عمر را خواهد گذراند وبکاری وکسبی وشغلی وعملی ومدار گذاری قیام

نماید. و گوید خدا کریم است شاید که صحرا روی کنم و تخمی افشانم
و زحمتی کشم غله بهر من سبز شود. و روزی بمن رسد بوی تمسخر نمائی
و استهزای او نموده از عاقلانش شماری بلکه در زمرهٔ دیوانگان نهائی
و خود را با تخجال از زیرکان و عاقلان زمان شماری و حال آنکه در
الدنیا مزرعة الآخرة از بهر آسایش عقبی تخمی نکاری و چشم حاصل آن
نگاشته داری. و امید بکرم ذو الکرم بداری و این را امید آن کرا گو
روزی دهد و اگر نهد او سبحانه رزاق علی الاطلاق است و اگر عفو کند
و بخشد و اگر عفو ننموده نبخشد او کریم ذو الاکرام و رحیم و مهربانست
رباعی گویا که کریم است خدای رحمن بخشد بکرم چه بیند از من عصیان
چون آنکه کریم دانی زچه رو ماننده سگان دوی پی لقمهٔ نان پس بنا بر
حدیث مذکور و آیه شریفه وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی وَاَنَّ سَعْیَهُ
سَوْفَ یُرٰی. کمر جد و جهد را به بند و زمین دل را بخوف و خشیهٔ الهی
شخم نما. و از خوار کینه و نفاق و خاشاک حسد و شقاق و طمع او را پاک
ساز. و بدست یاری رجا و امید آن صفات حسنه و اعمال صالحه تخمی
افشان. و آنچه لازمهٔ اعتقاد و اخلاص و رضا و تسلیم اب یاری نموده غافل
مباش و چشم داشت کرم و امید حاصل داشته باش و از آن فرقه باش
که حق تعالی در بارهٔ ایشان گفته که اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِیْ کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ یُضَاعِفُ
لِمَنْ یَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ. و نیز از آن جماعت که گویند دل آن روز ما لنا

لا تری

لا تری رجالا کنا نعدهم من الاشرار. ع. الآیه و همچنین الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا انتم
تحزنون. و مبادا خدا نکرده بر خلاف این باشی که در روز واپسین یوم
الحسرة اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم و لا شفیع
یطاع تهی دست و مفلس بمانی پس قدر نعمتهای نامتناهی الهی را باید دانست
و شکر او را کرد زیرا که ترا بفضل و رحمت از کتم عدم بحیز وجود آورده و از جمله
آفات و بلیات از جنین بودن تا رشید شدن حفظ فرموده. و همه اسباب
لطف و کرم بهر تو مهیا کرده. و ترا آنچه لازمهٔ اسباب بندگی و شکر
گذاریست عنایت نموده. و چند روزی تربیت بهر تو نموده. و بدایرهٔ تکلیف
و انسانیت درآورده. و در چاه بهیمیت و کالانعامیت وانگذاشته که
شاید خود را قابل لطف و کرم او نموده سرافراز گردی بیت در احسان
خود را بر گشاده بهر کس آنچه می بایست داده. و او سبحانه یک نیکی را ده عوض
شفقت نموده. و یک بدی را یکی قرار داده. و اگر از آن باز گرداند و کان لم یکن
انگاشته قلم عفو بر او کشیده. و پردهٔ مغفرت بر او پوشیده. و تا وقت سفر
آخرت فرصت توبه و بازگشت داده است رباعی تا چشم زنی رسید وقت
سفرت. فرداست که در جهان نماند اثرت. بر روی زمین هر چه خواهی
تا کی از زیر زمین مگر نباشد خبرت. مرویست که روزی شخصی بخدمت
سید المرسلین صلوات الله و علی آله الطیبین مشرف گشته عرض نمود
که فدای تو شوم یا رسول الله زود پیر شدهٔ آنجناب در جواب فرمودند

که پیر گردانید مرا چهار سوره. هود وعمّ. واذا الشمس کوّرت. وواقعه

وبروایت دیگر عوض کوّرت والمرسلات وارد شده. بهرحال چون درین

سورهای مبارکه اهوال قیامت قدری ذکر شده لهذا آنجناب این فرموده

پس حال دیگران از اینجا استنباط کن. بیت بجایی که دهشت برند انبیا

تو عذر گنه را چه داری بیا. پس بموجب این حدیث شریف عمل نما از هر طایفه

از این جماعت که هستی تا فایز ورستگار گردی چنانچه از آن سرور عالمیان

مرویست که میفرمایند العدل حسن لکنّه فی الامراء احسن التوبة حسن

لکنّها فی الشباب احسن الورع حسن لکنّه فی العلماء احسن السخاء حسن

لکنّه فی الاغنیاء احسن الصبر حسن لکنّه فی الفقراء احسن عالم ورع اجره

کاجر عیسی ع غنی سخی اجره کاجر ابراهیم ع فقیر صبور اجره کاجر ایوب ع

امیر عادل اجره کاجر سلیمان ع. شاب تایب اجره کاجر یحیی ع والحمد لله وحده

وهو حسبی والیه انیب **حدیث دوازدهم** وسید مرتضی رازی

در کتاب فصول التامّة فی هدایة العامّة بسند صحیح نقل نموده از احمد بن

محمد بن عیسی که او گفت. کنتُ جالساً عند ابی الحسن الرضا علیه السلام

مع جماعة من اصحابه اذا اقبل محمد بن ابی عمیر وسلّم وجلس ثم قال یا ابن رسول الله

جعلنی الله فداک ما تقول فی ابی مسلم المروزی الذی خرج فی ایام مروان بن

محمد بن مروان. قال علیه السلام اسمهُ فی الصحیفة التی فیها اسماءُ

اعدائنا من بنی امیّة وغیرهم. قال انّ قوماً من مخالفیکم یقولون انّه

من شیعتکم. قال کذبوا وفجروا لعنهم الله انّه کان شدید العناد علینا

وعلی شیعتنا. فمن احبّه فقد ابغضنا ومن قبله فقد ردّنا. ومن مدحه

فقد ذمّنا. یا ابن ابی عمیر من اراد ان یکون من شیعتنا فلیبرأ منه ومن لم

یبرأ منه فلیس منّا ونحن منه براء فی الدنیا والآخرة. یعنی بودم نشسته

نزد حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام با جماعتی از اصحاب آنحضرت

که ناگاه محمد بن ابی عمیر آمد وسلام کرد ونشست. پس گفت یا ابن رسول الله

خدا تعالی مرا فدای تو گرداند چه میفرمایی درباره ابو مسلم مروزی که خروج

کرد در زمان سلطنت مروان بن محمد بن مروان. یعنی مروان حمار. وحمار

بسبب آن گویند که ریش دو مرتبه انگشت او را که در دریزه در کرده بود

وگرفتار گشته خلاص نمود. ودر آخر حمارش گفت این لقب با وماند. حاصل

آنحضرت فرمودند که نام او در آن نامه ایست که نام دشمنان ما در آن

نامه است از بنی امیه وغیر ایشان. گفت راوی بدرستی که جمعی از مخالفان

شما میگویند که او از شیعه شما بود. بدرستی آنحضرت فرمود دروغ

گفتند وفجور ورزیدند لعنت کند خدای تعالی ایشان را. بدرستی که

ابو مسلم شدید العناد بود نسبت بما یعنی اهل بیت نبوت صلوات الله

علیهم وبر شیعه ما. پس کسی که دوست دارد او را پس بتحقیق دشمنی

کرده با ما. وکسی که قبول کند او را پس بتحقیق که رد کرده ما را وکسی که

مدح کند او را پس بتحقیق که مذمت کرده ما را. ای پسر ابی عمیر

هر که خواهد که از شیعه ما باشد میباید که تبرّا او بیزاری جوید از

ابو مسلم وهر کس که از و تبرّا ننماید نیست آنکس از شیعه ما. وما از و

بیزاریم در دنیا و اخرت بدانکه در بعضی از کتب حکمت علمی مسطور است
که مردم هر مدینه پنج صنفند اول خیر اند که خیر ایشان را سرایت هست
و ایشان نیکوکارترین مردمان و لایق صحبت ملوک و سلاطین اند
دویم خیر ند که خیر ایشان را سرایت نیست این طایفه قابل تربیت باشند سیم
نه خیر اند و نه شریر این جماعت را بر خیر باید ترغیب نمود و از شر تحذیر
چهارم انکه شریر باشند و شر ایشان را سرایت نباشد این طایفه را حقیر
باید داشت و تعذیر کرد و در اصلاح ایشان همت باید کماشت تا بخیر
کرایند و از ایشان نیز احتیاط و دوری باید کزید تا مبادا وقتی شر ایشان
سرایت کند پنجم انکه بالطبع شریر باشند و شر ایشان را سرایت باشد
این صنف بدترین اهل عالمند و مستوجب بند و زندان و ایشان
اضداد اخیار باشند بدی را دوست دارند و نیکی را دشمن و مانند
حیوانات موذیه اند چون سک دیوانه و کرک و خوک و مانند ان و این
طایفه را اقسام است بعضی را بزجر و عنف از بدی فی الجمله توان داشت
و بعضی را بقطع اعضا و زندان مؤبد و کفته اند که قصه خوانان
دروغ کو و افسانه کویان سخت رو و منصوفه بی آبرو و مبتدعان
زشت کو از این طایفه اند چه اول تضییع عمر شریف نموده مردم را از
کار و بار خیر باز دارند و دویم از دین و ایمان برارند و فریب مردمان
دهند پس چون اینمعنی را دانستی باخبر باش از ایشان بتصریح و بکنایه
از حدیث شریف مذکور چند چیز در وهم بود است اول انکه از زنان

از دشمنان اهل بیت و امام عصر خود بود که اکر چنین نبود اسم ان
بی دین در میان اسامی دشمنان ایشان نمی بود دویم انکه بر امام عصر
خروج نمود و در تقویت دشمنان اهل بیت و شیعیان ایشان سعی بلیغ
نمود و اخر بموجب حدیث شریف من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه
و مقتول شد چنانچه قدری ذکر کرده خواهد شد سیم انکه بیجا انکه بنی امیه
لعنهم الله دشمن خاندان نبوت و امامت بودند بنی عباس زیادتر بودند
اکر بنی امیه پنج معصوم را شهید کردند بنی عباس شش امام را مسموم
نمودند لعنهم الله تعالی چهارم انکه لعن فرمودند امام علیه السلام بر کسی که
کوید او از شیعیان ایشانست زیرا که بر خلاف شیعه بود چرا که شدید
العناد بود نسبت با ئمه و شیعیان ایشان و باعث قتل ایشان بود پنجم
انکه هر که ابو مسلم را دوست دارد اماما ن را دشمن داشته و هر که او را
مدح کوید ذم ائمه علیهم السلام کرده است و هر که ان ملعون را قبول کند
پس امامان را رد کرده از اینجا معلوم میشود نهایت تاکید در دشمنی
ان شقی پلید ششم انکه هر که خواهد که از شیعیان اهل بیت عصمت و
طهارت باشد باید که از ان بد بخت ابد بیزاری جوید و تبرا کند که اکر
چنین نکند ائمه علیهم السلام بیزارند از و و بر انکس لعنت می نمایند و
بیزاری ایشان بیزاری خدا است از انکس نعوذ بالله من غضب الله
و غضب رسول الله و آل رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله
علی اعدائهم من الاولین و الاخرین پس بدان ای محب شاه مردان و علی

عمران. وای بر پیرو رسول و خاندان. که لازم گردید که این حقیر فدوی ان
احوال ان بد سگال. وان دشمن پیغمبر خدا و آل. و مجملی از مفصل ان
مضل ضال را بموقف عرض اخوان رساند. تا هر یک فدوی مخبر بیکی
احوال ان ملعون گشته. بسبب لعن و بثواب ابدی فایز گردند. و
بدانکه مؤید حدیث شریف است آنچه اهل تواریخ وغیره از علما
رضوان الله علیهم اجمعین نقل نموده اند. و در کتب معتبره ثبت فرموده اند
از انجمله صاحب کتاب کفایة البرایا فی معرفة الانبیا و الاوصیا نقل
نموده که چون سفاح و اهل او امدند بکوفه از روی پنهانی. نزد ابو
سلمه خلال رفتند. پس پنهان نمود ابو سلمه ایشان را و عزم ان نمود که
خلافت را بشوری حواله کند میان اولاد امیر المؤمنین و بنی عباس
تا ایشان اختیار نمایند هر که را خواهند. باز با خود گفت میترسم که اتفاق
نمایند به بنی عباس. پس عزم ان نمود که بگرداند امر خلافت را بسوی
فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام. پس نامه نوشت بسه کس از
اولاد انجناب یکی بحضرت صادق علیه السلام. و یکی با شرف که از
فرزندان حضرت سید الساجدین بود. و مکتوب دیگر بعبد الله بن
حسن مثنی. راقم اربعین گوید که ابو سلمه عارف بمرتبه امام علیه السلام
نبوده که اگر عارف می بود نامه بدیگری نمی نوشت. و سوزانیدن کتابت
نیز دال بر اینست. القصه قاصد ان مکتوبات را برداشته روانه مقصد گردید
پس شبی داخل شد بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفت من قاصد

ابو سلمه ام و کتابی بشما اورده ام. انجناب فرمودند مرا و ابو سلمه را
چه نسبت. او شیعه و پیرو است غیر ما را. قاصد گفت نامه را بخوانید
و هر چه رای شما و مقتضی ان باشد در جواب بنویسید. فقال الصادق
علیه السلام لخادمه قرب منی السراج فقربه منه فوضع علیه کتاب
ابی سلمه فاحرقه. فقال الا تجیبه. قال ع قد رایت الجواب. پس قاصد از
خدمت انجناب بیرون امده نزد عبد الله بن حسن رفت. پس او قبول
کرد کتابت را و سوار شده آمد بنزدیک انحضرت. و گفت کتابتی جهت
من امده و شیعه ما از خراسان بکوفه امده اند پیش او و مرا طلب
نموده اند. انحضرت فرمودند متی صاروا شیعتک انت وجهت
ابا مسلم الی خراسان. و امرته بلبس السواد. فهل تعرف منهم احدا باسمه و
نسبه. فقال لا. فقال ع کیف یکونون من شیعتک و انت لا تعرفهم و لا
یعرفونک انی اوجب علی نفسی النصح لکل مسلم فکیف ادخره عنک
قد جاءنی مثل ما جاءک. فانصرف غیر راض بما قال. فانصرف تا آخر یا
امر حضرت نشنید یا قول را و پیشت کم گفتند پس منصرف شد یعنی برخواست
غیر راضی بودن با انچه حضرت فرمودند. و اخند ملا احمد اردبیلی رحمه الله
گوید عبد الله نسبت بجناب حضرت جرئی گفتند که سابق بر ان جنا
گفته بود در روزی که بنی عباس و بنو هاشم به پسر ان عبد الله بیعت
میکردند و حضرت منع می نمود. و اخر ثمره او را دیدند در زمان منصور
دوانیقی ملعون بهر حال. اما اشرف بن علی بن الحسین علیهما السلام

پس رد کرد کتابت او را و گفت بقاصد که من نمی شناسم انکسی را که این
مکتوب فرستاده پس جواب داد قاصد را و مسعودی علیه الرحمه این
روایت را در مروج الذهب ایراد نموده اما ذکر اشرف بن علی علیه السلم
نفرموده و بدانکه صدوق علیه الرحمه در امالی روایت کرده باسناد خود
از ابی بصیر که او گفت قلت للصادق جعفر بن محمد علیهما السلم من آل محمد
قال ذریته قلت من اهل بیته قال الائمة الاوصیاء قلت من امته
قال المؤمنون الذین صدقوا بما جاء من عند الله عز و جل المتمسکون
بالثقلین الذین امروا بالتمسک بهما کتاب الله عز و جل و عترته اهل بیته
الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی گفتم بحضرت صادق
جعفر بن محمد علیهما السلم که کیستند آل محمد فرمودند ذریه او گفتم کیستند
اهل بیت او فرمودند امامانی که اوصیاء اویند گفتم کیستند امت او
فرمودند مؤمنان انچنان مؤمنانی که تصدیق نموده اند بانچه آمده است
از نزد الله تعالی و متمسک اند بثقلین یعنی بدو امر بزرگ و مامورند
بچنگ دردزدن بان دو امر بزرگ یکی کتاب خداست و دیگری عترت
پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اهل بیت انسرور که برده است خدای تعالی
از ایشان رجس را یعنی هر بدی را و پاک گردانید ایشان را پاک
گردانیدنی غرض از ایراد اینحدیث معتبر انست که بدانی که عترت
و اهل بیت و ذریت و امت سید المرسلین را و نیز مؤید اقوال
سیدان نجیبان مرتضی علم الهدی و میر محمد باقر داماد رحمهم الله تعالی است

در باب انکه امت پیغمبر آخر الزمان منحصر در شیعه است و بس و چون
این را دانستی پس بدانکه ابو مسلم مروزی ملعون آل العباس بن عبد
المطلب را آل پیغمبر میدانسته و کسی از امت باین قایل نبودند و سابق بر او
و بعد از او قلیلی قایل شدند و منقرض گشته اند و الحمد لله مؤید این مقال انکه
نقل نموده اند جمعی از علما و نقله که ابو مسلم در بدو دعوت امر نمود داعیان را
که اظهار اعتقاد باطل خود ننمایند مگر بکسی که اعتماد کلی باو باشد بلکه اکتفا
نمایند بانکه شما را با آل محمد میخوانیم از جهة انکه مشتبه کند بر شیعیان
آل محمد که اعانت ان ملعون نمایند و بعد از انکه مستقبل شد و نصرت یافت
گشت و سفاح غالب گشت بمروان حمار که شرح ان طولی دارد اظهار
مذهب باطل خود نموده اهل خراسان را به بیعت سفاح در اورد و
هر کس ابا میکرد او را بقتل میرسانند پس در ان ایام از شیعه امامیه
بسبب انکه بیعت نمودن با آل عباس را راضی نمیشدند و از کفر میدانستند
بسیار کشته گشت لعنة الله علیه و علی من اعان به و میگفت ان ملعون
که هر که آل العباس را امیر المؤمنین نداند و قایل بامامت و خلافت ایشان
نباشد یا از ایشان برگردد خون خود را مباح کردانیده باشد و او را
باید بقتل رساند بنابرین ان ملعون بدبخت خون ائمه را و شیعیان
ایشان را حلال دانسته چه ظاهر است که ان سروران عالم آل عباس را
از طلقا بودند امام نمیدانستند و مؤید انکه شیخ مسعودی نموده و
محمد بن الحسن البیهقی از شیخ مفید بدینحو روایت کرده که ابو مسلم نامه

سفاح فرستاد با این عبارت که لقد اجل الله یا امیر المؤمنین دمه لانه
قد نکث وغیر وبدل یعنی بتحقیق که حلال کرداینده الله تعالی یا امیر المؤمنین
خون اورا یعنی ابوسلمه را از برای انکه بتحقیق شکست وتغییر وتبدیل عهد
بیعت شما کرده. وآن کتابت از کتابت فرستادن بان سه نفر بود که سابق
ذکر یافت بعد از ان سفاح در جواب گفت ما کنت لافسد دولتی بقتل رجل
من شیعتی لاسیما مثل ابوسلمه. وهو صاحب هذه الدعوه. وقد عرض
نفسه وبذل مهجته. وانفق ماله. وناصح امامه. وجاهد عدوه. فقال
له ابوجعفر اخوه. وداود بن علی عمه فی ذلک وقد کان ابومسلم کتب الیهما
یسألهما ان یشیرا علی السفاح بقتله. فقال ابو العباس ما کنت لافسد
کثیرا احسانه. وعظیم بلائه. وصالح ایامه بزلة کانت منه وهی خطرة
من خطرات الشیطان. وغفلة من غفلات الانسان. فقال له ینبغی یا امیر
المؤمنین ان تحترس منه فانا لا نأمنه علیک. فقال کلا انی لا امنه
فی لیلی ونهاری. وهر چند ابوجعفر دوانقی وداود عمش سعی نمودند
در قتل ابوسلمه. سفاح اقبالی نکرد. وچون این خبر بان شوم ابتر رسید
که سفاح ابوسلمه را نکشته بلکه تعظیم وتوقیر او زیاد تر گشته. ابومسلم
بترسید که مبادا ابوسلمه بر بدی تلافی نماید لهذا شخصی از سرهنگان
خود را روانه نموده با جمعی وسفارش کرد که شاید بحیله اورا بکشند
تا شبی ابوسلمه از پیش سفاح بیرون امده کسی همراه او نبود. مردم
ابومسلم از کمین در آمده کار ان مدبر را ساختند. وچون سفاح بران

خبر یافت این بیت ادا نمود بیت: الی النار فلیذهب ومن کان مثله
علی ای شیء فاتنا منه نأسف. یعنی باتش رفت ابوسلمه وهر کس مثل
اوست پس بر چه چیزی که فوت شده است از ما از ان تاسف خوریم
یعنی چیزی از ما فوت نشده که بر ان تاسف باید خورد. وگویا سفاح
میدانست که هر که با امام او مقر باشد باتشش باید رفت با آنکه هر که قایل
با مامت او نیست سر انجام ومال او اتش خواهد بود. بهر جا وای بر ان
ملعون چنانچه بر متأمل بصیر مخفی نیست. پس بدانکه خلافست میان
اهل تواریخ در ابومسلم وچگونگی احوال او چنانچه مسعودی در مروج
الذهب میگوید که نزاع نموده اند در امر ابومسلم بعضی گفته اند که عرب بوده
وبعضی گفته اند که بنده زاده بود وازادی یافت وگویند که ابومسلم از
اهل نرس وجامعین بود واز دهی که از اخطرنیه میگفتند وآن از دهات
کوفه بود. وصاحب کتاب الانباء فی تاریخ الخلفا که از مخالفین است گوید
که لقب ابومسلم صاحب الدوله بود. ونامش عبد الرحمن واو لقیطی بود
که تربیت نمودند اورا از اهل کوفه. ولقیط کودکی را گویند که اورا بر سر راه انداخته
باشند. ودر ترجمه تاریخ طبری گوید ابومسلم غلامی بود وسراجی کردی
ونامش عبد الرحمن. گاهی در خدمت ابوعکرمه سراج عجلی بود. وگاهی
پیش ادریس بن معقل عجلی بسر می برد. تا آخر با عکرمه عجلی بخراسان رفت
ومردم را ببیعت محمد بن علی بن عبد الله بن عباس میخواندند القصه جمعی
کثیر از مشاهیر اهل خراسان گرویده ببیعت در امدند وچون قدری

ما لجمع شد ابو عکرمه مذکور قحطبة بن شبیب که یکی از مشاهیر خواص
وسلیمان بن کثیر و مالك بن هیثم را با ابو مسلم همراه نمود شبی در مکه
نزد محمد بن علی مذکور رفته بوسه بر دست و پای او داده مال تسلیم نمودند
و محمد ایشان را نوازش کرده از حال ابو مسلم استفسار نمود گفتند سراج
بنی معقل میگویند بنده و بنده زاده ماست و او میگوید از آدم
محمد با ایشان گفت از حال او غافل مباشید که نشان داده اند که از مثل
او کسی مارا فتح عظیم روی نماید پس وصیت کرد که اگر حادثه مرا روی
نماید پسرم ابراهیم خلیفه است و اگر قضیه او را روی دهد برادرش
ابو العباس که سفاح باشد اوست و ایشان مرخص شده بخراسان
مراجعت نمودند بدانکه محمد بحال ابو مسلم آنست که مکرر از جناب
حضرت باقر و صادق علیهما السلم شنیده بودند که ایشان را یعنی بنی
عباس را دولة باطلی بود و بناحق غصب خلافت خواهند نمود لهذا
محمد اینرا میگفت مؤید این سخن انکه صاحب کتاب اعلام الوری
از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده از بکار بن ابی بکار واسطی که او گفت
بودم نزد ابی عبد الله علیه السلم اذ اقبل رجل فسلم ثم قبل راس ابی
عبد الله ع فقال فمس ابو عبد الله ثيابه وقال ما رايت كاليوم ثيابا
اشد بياضا ولا احسن منها فقال جعلت فداك هذه ثياب بلادنا
وجئتك منها بخير من هذه فقال يا معتب اقبضها منه ثم خرج فقال
ابو عبد الله صدق الوصف وقرب هذا صاحب الرايات السود

پسر پست

خبر دادن دوم

منهما

الذي ياتي بها من خراسان ثم قال يا معتب الحقه فاسئله ما اسمه
ثم قال لي ان كان اسمه عبد الرحمن فهو والله فرجع معتب فقال قال
اسمي عبد الرحمن قال بكار بن ابي بكار فمكثت زمانا فهو ولي ولد
العباس نظرت اليه وهو يعطي الجند فقلت لاصحابه من هذا الرجل
فقالوا هذا عبد الرحمن ابو مسلم و از این حدیث خیال نکنی خوبی ابو مسلم
و دوست بودن آن ملعون با اهل بیت و قبول فرمودن حضرت او را
که غلط است بچند جهت اول انکه هیچ یك از اصحاب آنحضرت او را
نشناختند چنانچه در خدمت آنجناب تردد مینمود البته میشناختند
و همچنین نشناختن آنجناب هرچند بعلم امامت و فراست شناختند
دویم فرمودن آنجناب هذا صاحب الرايات السود پس معلوم نمود
آنجناب که از معاونان بنی عباس است و معاون ایشان ملعونست
سیم پرسیدن اسم آن شخص و فرمودن آنجناب که هرگاه عبد الرحمن
اسمش باشد پس اوست صاحب رایات و خروج و نزدیك خواهد بود
منقرض شدن دولت بنی امیه لعنهم الله و وجه های ظاهر هست که
حواله بعقل مستقیم و طبع سلیم است پس خبر دادن حضرت صادق
علیه السلم باحوال و آمدن او از جانب خراسان معجزه آنجناب بس است
غافل مباش و همچنین حضرت باقر علیه السلم خبر فرمودند و آن حدیث
در روضه کافیست و چنانچه جناب امیر المؤمنین خبر دادند و آن در نهج
الحق علامه است و باز حضرت صادق علیه السلم در حدیث دیگر که

ان نیز در روضه کافیست بلکه بنحو که مفضل بن یزید گفت که گفتم
بحضرت امام عبد الله بن علی قد اختلف هؤلاء فیما بینهم فقال دع ذا
عنك انما یجیء فساد امرهم من حیث بدا اصلاحهم غرض از نقل اینها
انست که بدانی که باز از ائمه شنیده بودند و ایشان نیز گمان می بردند
چنانچه محمد خود میگوید که نشان داده اند وگمان نکنی که ایشان یعنی
بنی عباس از پیش خود اینرا میگفتند باشند که معجزهٔ ایشان تواند شد
یا دلیل حقیت ایشان القصه بعد از مرخص شدن قحطبه و رفقا در سنه
خمس و عشرین و مائه محمد بن علی مذکور بدار البوار پیوست ابراهیم پسرش
خلیفه شد و داعیان خراسان جمعیت نموده بجهة تعزیه و مبارك باد
بر پیش ابراهیم امدند و بعد از تعزیت بیعت نموده مبارك باد گفتند
وچون ابو مسلم نیز همراه بود بعد از بیعت او را نیز از داعیان نموده
وسفارش کرد در خدمت رسانند وچون میان نصر سیار که حاکم
مرو و جمیع خراسان بود از قبل مروانیان با جدیع بن علی ازدی که مشهور
بکرمانی بود نزاع شد و حارث بن شریح که از قبل نصر حاکم ماوراء النهر
بود بمدد نصر امده بعد از اندکی از نصر او نیز بسر نزاع شد که شرحش
طولی دارد القصه در سر نزاع بودند که ابراهیم بداعیان نوشت که
حالا وقت فرصتست و از دست مدهید و خروج نمایید و امارت
ایشانرا با بو مسلم داد زیرا که معلوم نموده بود شیطنت و مکر و حیله
اورا و انملعون بعد از امارت مقرر نمود که داعیان و بیعتیان تمام

سیا پوشیده در اواخر ماه مبارك رمضان سال صد و بیست و نهم
از هجرت خروج نمودند و کردند انچه کردند و هر که خواهد بر کیفیت احوال
ان مضل ضال اطلاع حاصل نماید رجوع بمروج الذهب مسعودی
یا کفایة البرایا یا کتاب انیس المؤمنین یا تکملة الاخبار یا انیس الابرار
وغیره نماید ومشهور است سیاه پوشی بنی العباس واختراع نمودن سیاه
پوشی اگر لباس اهل جهنم است از جهة انکه در نظر دشمنان با هیبت نماید
وصدوق ع در فقیه روایت نموده که روی انه هبط جبرئیل علی رسول الله
فی قباء اسود ومنطقة فیها خنجر فقال یا جبرئیل ما هذا الذی فقال زی
ولد عمك العباس یا محمد ویل لولدك من ولد عمك العباس فخرج النبی صلی الله
علیه واله الی العباس فقال یا عم ویل لولدی من ولدك فقال یا رسول الله
افاقطع نفسی فقال جری القلم یعنی جبرئیل نزول نمود بر پیغمبر در قبای سیاه
وکمربندی که در او بود خنجری پس پیغمبر فرمود این چه پوشش است گفت
پوشش فرزندان عمت عباس است یا محمد وای بر فرزندان تو از فرزندان
عمت عباس پس پیغمبر بیرون امد بسوی عباس پس فرمود ندای عم وای
بر فرزندان من از دست فرزندان تو پس عرض نمود عباس که یا رسول الله
ایا مرخص میفرمایی که قطع نمایم رجولیت خود را پس فرمودند پیغمبر که جاری
شده قلم قدرت واین حدیث شریف نیز بر بدی احوال بنی عباس و
استیلای ایشان بامر خلافت دلالت می نماید حاصل کلام انکه چون
سفاح بجهنم رفت ابو مسلم پیش از پیش شوکت و عظمت بهم رسانید

ومیان او و جعفر دوانقی در حیوة برادرش سفاح کدورتها وخصومتها
واقع شده بود چون جعفر بخلافت نشست دفع آن ملعون را اهم
دید بجهة اسباب چند که طولی دارد پس ابو مسلم چون از سپاه خود
دور افتاده بود و قلیلی همراهش بودند و با ابو جعفر برنمیتوانست آمد
لهذا کتابی نوشت بخدمت حضرت صادق علیه السلم که شاید بدان وسیله
خود در خلاص سازد صورت جواب اینست که در روضهٔ کافی مذکور است
از فضل کاتب که گفت کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فاتاه کتاب
ابو مسلم فقال لیس لکتابک جواب اخرج عنا فجعلنا یسار بعضنا
بعضا فقال ای شیء تسارون یا فضل ان الله عز ذکره لا یعجل لعجلة
العباد ولازالة جبل عن موضعه ایسر من زوال ملک لم ینقض اجله
واین معنی بعد از آن بود که ابو جعفر ابو مسلم را منع نموده بود از رفتن او
بخراسان و آن طولی دارد پس او را خواهی نخواهی بتلبیس و نوید و تهدید
بخدمت جعفر دوانیقی رسانیدند و جعفر در بالاخانه نشسته بود و
عثمان بن نهیک را با سه سرهنگ دیگر در جنب طاق خود با شمشیرها
نشانده گفت چون من دست بر دست زنم شما بیرون آیید و کار
او را بسازید چون ابو مسلم حاضر شد خطاب باو نموده گفت یا ابن اللخنا
یاد داری که با من چها کردی در زمان برادرم و سلام بتو کردم جواب
ندادی و شیعهٔ ما و پسر شیعهٔ ما را در حضور من بشمشیر زدی و کشتی
وچون برادرم فوت شد خلافت را که حق من بود بر پسر عم عیسی بن موسی

میخواستی بدهی و عمه ام را خواستگاری کردی و گمانت آن بود که هم کفو ان
باشی و مرا پسر سلامه خواندی ابو مسلم گفت من آنکسم که ظاهر کردم
دولت شما را و تمهید نمودم برای شما امر شما را ابو جعفر گفت یا ابن الخبیثه
این از آنجهة بود که خدا خواست اظهار دعوت ما را و نصرت دولت
ما را و رد حق ما را بسوی ما و اگر کنیزکی سیاه بجای تو می بود آنچه
از تو ظاهر شد هر آینه از او بظهور می رسید یا ابن الفاعله خود را در
نسب بما ملحق ساختی و غرضت آن بود که دعوای امامت و خلافت نمائی
مگر عالمیان نمی دانند که تو بنده زادهٔ معقلی و اگر تو از اولاد سلیط بودی
اخو بنده زاده ما بودی ابو مسلم گفت من کیستم یا امیر المؤمنین که
بسبب من خود با این مرتبه در غضب میروی ابو جعفر گفت تو آنکسی که
دعوی خدائی کردی چون سخن باین مقام رسید دست بر دست زد
آن چهار تن با شمشیرهای برهنه از آن حجره بیرون آمده ابو مسلم
چون چنین دید دوید در پای ابو جعفر افتاد که پایش را ببوسد ودر
آنحال خواست که بگوید یا امیر المؤمنین گفت یا رسول الله الامان
ابو جعفر لکدی بر سرش زده گفت ویلک یا عدو الله المتفرق بین
امیر المؤمنین و رسول الله یعنی وای بر تو ای دشمن خدا ای فرق نموده
میان امیر المؤمنین و رسول الله پس شمشیرها در او گذاشتند ابو مسلم
گفت وا نفساه ابو جعفر لکدی دیگر زد بر سرش و گفت یا ابن الخبیثه
فعال الجبارین و جزع الصبیان یعنی ای پسر خبیثه بفعل گردنکشان

اقدام مینمایی وجزع کودکان پیش میاری ابومسلم گفت ابقنی لعدوّک
یا امیر المؤمنین یعنی باقی گذار مرا از برای دفع دشمنان نمودن برای تو
ابوجعفر گفت وای عدوّ اعدی منک یعنی کدام دشمن از تو دشمن
تراست آخرین سخنش همین بود پس شمشیرها پیاپی شده کارش را تمام
انجامید ابوجعفر در آنحال این ابیات را میخواند بیت زعمت انّ الدّین
لا ینقضی فاکتل بما کلت یا ابا مجرم اشرب کوساً کنت تسقی بها امرّ
فی الحلق من العلقم حتی متی تضمر بغضاً لنا وانت فی الناس بنا تنتمی
فتدّعی الامر ومن بعده تزعم انّ لا اله حلّ بمجرم بعد از کشته شدن
در آن بساطی که افتاده بود پیچیدند و در گوشه همان حجره انداختند
در آنوقت عیسی بن موسی گفت ابومسلم را کشتی اکنون چاره هزار
سرهنگی که بر در این قصر ایستاده اند و بالوهیتش قایلند و اعتراف
دارند چون میکنی ابوجعفر حاجب خود را بیرون فرستاد که با مردم
ابومسلم گفت که خلیفه میگوید که ابومسلم بنده بود از حد خود تجاوز
نموده بود جزای اعمال و پاداش افعال خود یافت شما دل خوش دارید
که اگر قبل از این ملازم او بودید من بعد ملازم ما خواهید بود و دگر
این اشتلم ابومسلم را با بدرهای زر از بوم قصر بزیر انداختند آنها
که بالوهیت آن شقی قایل بودند چون زر دیدند هر یک قدری ربودند
و سر خود گرفتند و بدر رفتند و جسد پلید شریرا بشط انداختند
مانند جسد فرعون در رود نیل پس از اعتراضات و اشعار ابوجعفر

غافل مشو نسبت با بومسلم و همچنین از گفتار عیسی بن موسی در دعوی
خلافت و امامت و از و تجاوز نموده در الوهیت و حلول که اکثر علمای
امامیه در کتابهای معتبر و همچنین اکثر اهل تواریخ چه از موالف و چه از
مخالف و اهل سنت نقل نموده اند و اتفاق دارند پس چنین کسی را بحث
قصه خوانان یاوه گو و داعیان شیطان و دروغ گو و هرزه درایان بی ابرو
چیزها بر و بسته اند از زبان پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم پس
چنانچه تعریفات او را بشنوی از کسی نشنوی دروغ است و کذب و بهتان و
فریفته نشوی و دوستش مپنداری و قبولش نداری که المرء یحشر مع
من احب حیرتی رض بومسلم مروزی نادان وان دام فریب قصه خوانان
نشناخت ائمه هدی را منکر شد چو شاه مردان بستند بر و حکایتی
چند جمعی که فروختند ایمان دادند فریب ابلهان را کشتند فریفته انسفیهان
دانایان دانند کاین حکایت دامیست ز دامهای شیطان افتاده بدام
دیو می بین خرسان و خران و غول طبعان هر کس که خواند مران حکایت
مداحی خارجی و دادان برخارجیان مادحی شان لعنت بادا زحق فراوان
دانا نخورد ز قصه خوان گول ابله بازی دهند ایشان مومن را نیست عمرکا
باشد مایل بقصه خوانان گر مومن و شیعه حذر کن زان قصه که هست جمله
بهتان هر صبح و مسا چو حیرتی لعن بومسلم را کن از دل و جان صد لعن
دگر بر آن لعینی کو را اشمارد از لعینان بدانکه دلیل در منع دوستی غیر ملت
از آیات و احادیث بسیار است باینجا عبارت و از جمله آیات یکی

اینست لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین. و دیگر
لا تتخذوا اباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان
و همچنین. ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار. و رکون اندک میل
خاطر را گویند که بکی بظالمی بکند و کلام ظلم از کفر بدتر است از اینجا
استنباط نما حال دوستان خود را. و تفسیر و شرح آیات رجوع بتفسیر
علما نمایند و اما حدیث پس ابن بابویه بسند خود در امالی نقل نموده
از حضرت صادق علیه السلم که آنجناب فرمودند من جالس لنا عایبا
او مدح لنا قالیا. او واصل لنا قاطعا. او قطع لنا واصلا. او والی لنا
عدوا. او عادی لنا ولیا. فقد کفر بالذی انزل السبع المثانی والقرآن
العظیم. یعنی هر کس هم نشینی کند با عیب کننده ما یا مدح گوید بد گوی
بر ما. یعنی ما را ببدی یاد کننده یا واصل کند با قاطع از ما یا قطع
نماید با واصل ما. یا دوست دارد دشمن ما را یا دشمن دارد دوست
ما را. پس بتحقیق که کافر شده است بآنخدائی که فرستاده است سبع مثانی
و قرآن عظیم را و در جامع الاخبار از رسول مختار روایت نموده که آنجناب
با ابن مسعود خطاب نموده فرمود. یا ابن مسعود احب الصالحین فان
المرء مع من احب فان لم تقدر علی اعمال البر فاحب العلماء واهله فان الله
تعالی یقول من یطع الرسول فقد اطاع الله. ومن یطع الله ورسوله
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین وحسن
اولئک رفیقا. و همچنین حضرت صادق علیه السلم فرمودند

یعنی فاتحة الکتاب

القلب حرم الله. لا تدخل غیر الله. وقال علیه السلم انه قال صه یا ابن آدم
علق قلبک بالله. ولا تعلقه بخلقه. فانک ان علقته بربک خدموک
وان علقته بخلقک خذلوک. پس بر شیعیان سعادتمندان و دوستان
باخلاص حیدر و آل از مردان و زنان. از بزرگان و کوچکان. و آزادان
و بندگان از سیاه و سفید مخفی نماند که ابو مسلم و نظرا و امثال او را
که سخت ترین دشمنان دین و اهل بیت طیبین و شیعیان ایشان بوده
بدلیل قرآن و سنت عداوتشان واجب. و احتراز از دوستی ایشان لازم
که اگر چنین کند خسران دنیا و آخرت او را شامل است. زیرا که آن ملعون
در اکثر اعمال ذمیمه با عمر ملعون هم عنان. و با شیاطین جن و انس یکسان است
از برای آنکه اگر عمر سبب غصب خلافت و استیلای بنی امیه و مروانیان
شد ابو مسلم نیز غصب خلافت و باعث استیلای عباسیان شد.
و اگر عمر مدعی امر امامت و خلافت گشت آن ملعون نیز ادعای امامت نمود
و اگر عمر برای ابی بکر از مردم بیعت گرفت آن ملعون نیز برای عباسیان
از مردم بیعت گرفت. اگر عمر با امیر المؤمنین دشمنی میکرد. آن شقی نیز با حضرت
صادق علیه السلم مینمود. و بسبب عنادی که با آنجناب داشت همت
بقتل شیعیان آنحضرت گماشت. و آن مخرب دین دعوی حلول نمود
و عمر دعوی نکرد. و قتل جمله از نیشابور را فرمود بعد از کشتن دو هزار
نفس از صغیر و کبیر ذکور و اناث جوان و پیر. سنباد مجوسی که از
خاصان آن زندیق بود. از سبب قتل استفسار نمود. و در جواب

کفت روزی درین مجلّه دم دراز کوش مرا بریدند. سنباد کفت
امیرا او را می شناخت. در جواب کفت نه. سنباد کفت عجب انا مبین که
بتقصیری چنین که فاعل ان معلوم نبود اینهمه قتل فرمود. انملعون
کفت اکر ان تقصیر معلوم نشد این تقصیر خود معلوم بود که با ما مثث
آل عبّاس معترف نبودند. و اولاد ابوطالب را امام دانسته پیروی
مینمودند رباعی بغض علی و آل زید میلاد داشت. این کین بیقین
علّت مادر زاد داشت. بی مهر علی درست کی باشد عقد. زان عقد
مخالف کره بر باد داشت. و اخراج عبید الله بن الحسین الاصغر بن
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از مرو نمود. و عبد الله بن
یحیی بن زید بن الحسین علیهما السلام را بدست خود سر انمظلوم را
برید برای خوشنودی سفاح ملعون. و اهل تواریخ نقل نموده اند
که ششصد هزار کس انملعون بالتّعیین بقتل رسانیده. سوای انچه
در معارک کشته شده. نعوذ بالله من خذلان الله. و نوّاب شیخ علی
عبد العال رحمه الله در مطاعن المجرمیه که در ذمّ ان بیمال و امثال او قلمی نمود
نقل میفرماید بسند خود از حضرت صادق علیه السلام که انحضرت
فرمودند من شکّ فی کفر اعدائنا و الظّالمین لنا فهو کافر یعنی
هر کس شک کند در کفر دشمنان ما. و در کفر ظلم کنندکان در حق ما
پس انکس کافر است و سابق عرض نمود که اندک میل خاطر هر کاه با عث
عذاب جهنّم بلکه ابدی کردد. پس چکونه است حال جماعتی که دوستی

با ان ملعونان نمایند و مدح ان بدبختان کنند یا شنوند. یا همنشینی
با دوستان و هواداران ایشان نمایند. حضرت الله تعالی همکی را از
تعصّب باطل نکاه دارد. و بر جادهٔ حق پرستی و دوستی اهل بیت ثابت
بدارد. و اینکس را از جماعتی کرداند که الحبّ فی الله. و البغض فی الله کار شان
بوده. و از ریا و سمعه و سالوسی و چاپلوسی و مردم فریبی بری باشند
و الحمد لله ربّ العالمین و العاقبة للمتّقین رباعی تا دل ز وفای خلق سردی
نکند. در کوچهٔ عشق ره نوردی نکند. پای دل خویش را شکسته کردی
چون طفل یتیم هرزه کردی نکند. حدیث سیزدهم سیّد مرتضی بن
الدّاعی الحسنی بسند خود از شیخ مفید و او بسند خود تا عبد الجبّار
و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که ان جناب ابو هاشم
جعفری را مخاطب ساخته فرمودند. یا ابا هاشم سیأتی زمان علی
النّاس وجوههم ضاحکة مستبشرة. و قلوبهم منکدرة. السّنّة فیهم
بدعة و البدعة فیهم سنّة. المؤمن بینهم محقّر. و الفاسق بینهم موقّر.
امراؤهم جاهلون جائرون. و علماؤهم فی ابواب الظّلمة سائرون.
اغنیاؤهم یسرقون زاد الفقراء. و اصاغرهم یتقدّمون علی الکبراء.
کلّ جاهل عندهم خبیر. و کلّ محیل عندهم فقیر. لا یمیّزون بین
المخلص و المرتاب. و لا یعرفون الضّان من الذّئاب. علماؤهم شرار خلق الله
علی وجه الارض. لانّهم یمیلون الی الفلسفة و التّصوّف. و ایم الله
انّهم من اهل العدول و التّحرّف. یبالغون فی حبّ مخالفینا و یضلّون

شیعتنا وموالینا. فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشا وان خذلوا
عبدالله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین والدعاة الی نحلة
الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه وایمانه. ثم قال یا اباهاشم
هذا ما حدثنی ابی عن آبائه عن جعفر بن محمد علیهم السلام وهو من اسرارنا
فاکتمه الا عن اهله. یعنی ای ابوهاشم زود باشد بیاید زمانی بر مردمان
که رویهای ایشان خندان وشکفته ودلهای ایشان سیاه وتیره باشد
سنت درمیان ایشان بدعت وبدعت درمیان ایشان سنت باشد. مؤمن درمیان
ایشان خوار وبیمقدار. وفاسق درمیان ایشان عزیز وبا اعتبار باشد. امیران
ایشان نادان وستمکار. وعلمای ایشان بر درهای ظالمان سایر و
رفتار باشند. توانگران ایشان بدزدند توشهٔ فقیران ودرویشان را
وخوردان ایشان تقدم جویند بر بزرگان. یعنی درسن وعلم وعمل وسبقت
دراسلام وایمان اینها همه منظور است درشرع. هر نادان وفصیح خوان
نزد ایشان مرد آگاه باشد. وهر بدسگالی وحیلت گری نزد ایشان درویش
ومرد آگاهی باشد. تمیز نکند اهل آن زمان میان مرد پاک دین وپاک
اعتقاد. ومیان مرد شکاک فاسد عقیدهٔ بدنهاد. ونشناسند گوسفندرا
از گرگان خونخوار. یعنی شیعه را از سباع ضارهٔ مردم آزار. علمای
ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین. زیرا که ایشان یعنی
علماشان میل کنند بفلسفه وتصوف. وبخدا قسم که ایشان از اهل
برگشتن از حق ومیل نمودن بباطل باشند. مبالغه نمایند علما در دوستی

باسزاوارند

مخالفان ما

مخالفان ما. وگمراه کنند شیعیان ودوستان ما را. پس اگر منصبی
یابند یعنی علما سیر نشوند از رشوه گرفتن. واگر فرو گذاشته شوند
ازمنصبی عبادت کنند خدا را بریا. بدان وآگاه باش که ایشان راه زنان
مؤمنانند. ودعوت کننده بکیش ملحدان. پس هر کس دریابد ایشان را
میباید حذر کند از ایشان ونگاه دارد وصیانت نماید دین وایمان
خود را. پس فرمودند یا اباهاشم این آنچیزیست که حدیث کرده از برای
من پدرمن از آبایش از جعفر بن محمد صلوات الله علیهم. واین از سرهای
ماست پس پنهان دار این امر را از اهلش. ومؤیدات این حدیث بلیغ
شریف از برای منصف متتبع آثار اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم
اجمعین بسیار است. وازین حدیث نیز چند چیز ظاهر است اول
معجزهٔ آن بزرگواران که از غیب خبر داده اند. واهل زمان ملاحظه آن
نموده اند دویم ظاهر نمودن غیب هر طایفه که اینکس عارف گشته احتراز نماید
وبنظر تامل وتفکر ببیند اهل زمان خود را. واز ایشان عبرت گیرد
وفریب ابنای زمان را نخورد سیم اهل فلسفه که حکما گفته میشوند
واهل متصوفه که مبتدعه ومجوس ویهود ونصارای این امت گفته
میشوند. زیرا که از هر یک این چهار طایفه چیزها دارند. بدترین وردترین
خلق خدایند دربد اعتقادی وبدنهادی ودشمن خانگی در اغوی نمودن دین
خلق خدا. ودشمن ترین مردم اند بخاندان نبوت وامامت. زیرا که ه
شیعیان ودوستان ایشان را گمراه مینمایند. ونسبت بجناب اقدس

عزّ وجلّ بحلول و اتحاد قایل میشوند و نسبت بانبیا و اوصیا علیهم
السلام چیزهای بد میکویند که بعد ازین فیدی انشاء الله ذکر می شود
چهارم آنکه هر عالمی که هواداری ایشان میکند دانسته باشند که از ایشان
خواهد بود زیرا که فرموده انّ کلّ حزب بما لدیهم فرحون و نیز من تشبّه
بقوم فهو منهم و نیز و یقولون اهدی سبیلاً که هر یک از آیات و
حدیث استنباط دارند که شامل حال چنین کسی است و شرح آن
طولی دارد پس کسی که هوا خواه کسی باشد از فعل آنکس راضی باشد یقین
حاصل است بشهادت کتاب و سنت از ایشان خواهد بود نهایت
خود را در زیّ صلحا و اتقیا در آورده مردم را فریب دهند و هواداری
ایشان نمایند بدین وسیله که اکر چنین نکنند مدعاشان از پیش نرود
و لهذا از دین خدا و رسول بیخبر با اکر خبری دارند معتقد نیستند بلکه برای
عام فریبی و دفع لا یفال و از بهر جدل و قال آموخته شوند و چنین
عالمان راه زنان دین و دعوت نمایندکان بکیش ملحدین و قصه خوانان
ملعونین و معاونان شیاطین و سایر بردظالمین و کمراه نمایند شیعیان
و دوستان یا بقین ع الحذر ذین بجیا بان الحذر بیت عجبت لاهل
العلم کیف تغافلوا یجرون ثواب الحبر عند المهالك یدورون حول
الظالمین کانهم یطوفون حول البیت حین المناسك و قال الشافعی
عجبت لمبتاع الضلالة بالهدی و من یشتری دنیاه بالدین اعجب و اعجب
من هذین من باع دینه بدنیا سواه فهو من ذین اخیب پس بدانکه در کتا

کافی

کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند اوحی الله
تعالی الی داود لا تجعل بینی و بینك عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدك عن
طریق محبتی فان اولئك قطاع طریق عبادی المریدین انّ ادنی ما انا
صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم یعنی وحی نمود خدای
دو جهان که ای داود مکردان میان من و خود واسطه عالمی را که فریفته
و شیفته دنیا باشد که باز میدارد ترا از راه دوستی من یعنی که مراد دوست
خود نکردانی پس بدرستی که آن عالمان راه زنند کان بندکان منند که اراده
بندکی و محبت من دارند و خواهندکان منند از راه محبت و بندکی بدرستی
که ادنای چیزی یعنی جزای در دنیا که بایشان خواهم نمود آنست که
شیرینی حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان یعنی عالمان چنینی
بر میدارم و برداشتن حلاوت مناجات آنست که قلب اقبال نمینماید
به بندکی از روی شوق و ذوق و لذت خلوت با خدای خود را در نمینماید
و بسیار کسل میکردد و اکر عبادتی کند از روی ریا و سمعه و لا علاج نماید
و ثواب بران مترتب نمیکردد بلکه باعث وبال و نکال میشود و همچنان
باعث رغبت معاصی و تنفر از طاعات میکردد و رفته رفته از عبادتش
قطع امید مینماید و بدترهای معصیت و بدعت و شهوت غوطه ور میشود
نعوذ بالله من ذلك و بسند معتبر از جناب جبیل علیه السلام مرویست که
آنحضرت فرمودند وقود النار یوم القیمة کلّ غنیّ بخل بماله علی الفقراء
و کلّ عالم باع الدنیا بالدین یعنی هیزم آتش جهنم در روز قیامت هر مالداری

که بخل ورزیده باشد ومال خدا را از مال خود بفقرا نرسانیده باشد ونجیز
هر دانشمندیست که دین را بدنیا فروخته باشد . وباز در کافی از ابی عبد الله
جعفر بن الصادق علیهما السلام روایتست که فرمودند من اراد الحدیث
لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب . ومن اراد به خیر الاخرة اعطاه الله
خیر الدنیا والاخرة . یعنی کسی که اراده نماید اموختن حدیث را از برای منفعت
دنیا نیست از برای او در اخرت نصیبی وحظی . وکسی که اراده نماید بسبب تعلم
او خیر اخرترا اعطا می فرماید الله تعالی خیر دنیا واخرترا . ونیز در انکتاب
از انجناب روایتست که فرمودند اذا رایتم العالم محبا للدنیاه فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب . وقال ابی جعفر علیه السلام
من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء . ویصرف به وجوه
الناس الیه . فلیتبوأ مقعده من النار ان الریاسة لا تصلح الا لاهلها
ودر احتجاج از جناب امیر المؤمنین علیه السلام . روایتست که انجناب
در سؤال سائلی چنین فرمودند در جواب که قامت الدنیا بعالم ناطق
مستعمل لعلمه . وبغنی لا یبخل بماله علی اهل دین الله . وبفقیر صابر .
فاذا کتم العالم علمه . وبخل الغنی بماله . ولم یصبر الفقیر علی فقره فعندها
الویل والثبور . وکادت الدار ان ترجع الی الکفر بعد الایمان . ایها
السائل لا تغترن بکثرة المساجد وجماعة اقوام اجسادهم مجتمعة و
قلوبهم متفرقة . فانما الناس ثلثة . زاهد وراغب وصابر . اما
الزاهد فلا یفرح بالدنیا اذا اتته . ولا یحزن اذا فاتته . واما الصابر

فیتمناها بقلبه . فان ادرک منها شیئا صرف عنها نفسه لعلمه بسوء
العاقبة . واما الراغب فلا یبالی من حل اصابها ام من حرام . قال یا امیر
المؤمنین فما علامة المومن فی ذلک الزمان . قال ینظر الی ولی الله فیتولاه
والی عدو الله فیتبرا منه . وان کان حمیما قریبا . قال صدقت والله یا امیر
المؤمنین . ثم غاب فلم یر فقال هذا اخی الخضر ع . یعنی برپاست دنیا یعنی
امید کی دارد دنیا بعالمی گوینده وعمل کننده بعلمش یعنی انچه داند میگوید
وعمل هم میکند نه انکه بگوید بمردم وخود عمل نکند . وبمالداری غنی که بخل
نکند از مالش با اهل دین خدا . یعنی از غنی حقوق الله با اهل دین برساند
وخمس وزکوتش را با اهلش دهد وبخل نورزد . وبفقیر صبر کننده که
صبر مینماید بر تنگدستی وخود را بهلاکت حرام نمی اندازد . واز واجرار
مینماید وابروی خود را نگاه میدارد وسؤال نمیکند . پس هر گاه پنهان
دارد عالم علمش را یا بسبب تقیه یا بسبب عمل نکردن بان واعتنا نمودن
بشان علم . وبخل نماید غنی در مالش یعنی انچه که فرموده الله بعمل نیارد . واگر
ارد با اهلش نرساند وبغیر اهلش رساند یا از عهده فرموده بیرون
نیامده وگویا عمل نکرده است . وصبر نکند فقیر بر فقرش یعنی اجتناب
از حرام وسؤال نکند وبهر که رسد شکوه نماید پس در ان هنگام ویل
وثبور از برای اهل زمانست که در ان عصر بند ودر ان وقت نزدیکست که
دار دنیا مبدل گردد بدار کفر بعد از ایمان . ای سوال کننده باید مغرور
نگردانند در انزمان ترا از اینکه مردمان کثرت نمایند بمسجدها وجمعیت

کنند کروهها. یعنی بسبب نماز زیرکه نماز قبول نیست از ایشان از جهة
انکه عالم بعلم عمل نمیکند. وغنی زکوة وخمس نمیدهد. وفقیر بفقرش صبر
نمیکند. زیرا که برای امتحان اوست. وخیر او در فقر است. اجساد ایشان
جمعست بجهة کار ودلهاشان متفرقست. اینست وجز این نیست
که مردمان سه کروهند. زاهد در دنیا. وراغب دران. وصابر بران.
واما زاهد پس خوشحال نمیشود بدنیا هرکاه روکند باو. ومحزون نمیشود
هرکاه پشت کرداند دنیا ازو. وبک معنی زاهد اینست که عاجز ومقصر
نمیکرداند اورا شکر انچه تفضل شده باو از حلال وصبر کردن او در حرام
واما صابر پس ارزو میکند دنیا را بدلش. پس اکر دریابد ازو چیزی بر میکرداند
روی دلش را ازو بسبب دانستن مال عاقبة اورا. یعنی زیرا که حلالست
حساب دارد. واکر حرامست عقاب ودر اندک زمانی باید از وجدا شد
وحسرت ووبال اورا باید خورد. واما رغبت کننده در دنیا پس باک ندارد
یعنی اندیشه وترس وعاقبت اورا نمی باید که از حلال باو اصابه نماید یا از
حرام. یعنی هر جهة واز هر رهکذر که بوده باشد در اخذ وجر آن باک ندارد
ومرتکب ان میشود. پس سایل کفت یا امیرالمؤمنین پس چه چیز است
علامت مؤمن در ان زمان یعنی بچه علامت او شناخته میشود فرمودند
انجناب که نظر مینماید بسوی دوستان خدا. پس دوست میدارد
اورا یعنی با دوستان خدا دوستی مینماید اکرچه خویش واشنا
نباشند. وبکردار وافعال ایشان عمل نموده سر مشق خود می سازد

وبسوی

وبسوی دشمنان خدا. پس تبرا میجوید ازو یعنی بیزاری مینماید از دشمنان
خدا وکفتار وکردار ایشان هرچند اقربا وخویش بوده باشند. کفت سایل
راست فرمودی بخدا قسم یا امیرالمؤمنین. پس غایب شد ودیده نشد
یعنی دفعة. پس فرمودند جناب حضرت امیرالمؤمنین که این برادرم خضر بود
صلوات الله علیهم. ودر روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه واله که
فرمودند خیانة الرجل فی العلم اشد من خیانته فی المال. وتحقیق فرمودند
حضرت صادق علیه السلم که قول النبی صلی الله علیه واله النظر فی
وجه العالم عبادة. فقال هو العالم الذی اذا نظرت ذکرک الاخرة ومن کان
علی خلاف ذلک فالنظر الیه فتنة. یعنی قول پیغمبر صلی الله علیه واله که
فرمودند نظر کردن بروی عالم عبادتست فرمودند انعالمیست که هرکاه
نظر کنی بسوی او بیاد تو اورد اخرترا یعنی نظر کردن تو بروی او باداوری
اخرت کردد از اقوال واطوارش. وکسی که بوده باشد برخلاف انچنان
عالمی پس نظر کردن بروی او فتنه است. یعنی فریفته میسازد اینکس را در
معاصی. ودلیر مینماید در بدی غرض شو وبشناس وعبرت کیر. ودر کافی
از مفضل بن عمر روایتست که قلت لابی عبدالله الصادق علیه السلم
بما یعرف الناجی. فقال من کان فعله لقوله موافقا فانما ذلک مستودع
یعنی مفضل کوید که کفتم بحضرت صادق علیه السلم که بچه چیز شناخته
میشود ناجی یعنی علامت شناخت کسی که رستکار باشد چیست
انجناب فرمودند که هرکه قولش موافق کردکارش نیست پس انکس رستکار

وناجیست. وکسی که نباشد او را فعلش موافق قولش پس اینست وجز
این نیست که اینچنان کسی مستودع است یعنی ایمان واسلام او عاریت
ازو پس گرفته میشود وبی ایمان از دنیا میرود. نعوذ بالله من ذلک و ابد
الآباد در جهنم خواهد بود وخواهد سوخت. پس ای برادر هرگاه یافتی
اینها را و فهمیدی خواهی شناخت مردم روزگار خود را واین فرمودها
ترازو نیست از برای عقلا که باین وزن قدر هر یک شناخته میشود
ومعمول معمول میشود. پس تمام داشته باش وازین غافل مباش. بیت
گشتم بسی بشهرها کس نیافتم. کو در سر حق افاده کند استفاده هم. زانکه
خاندان مروت نشان مجوی. کاهل دلی نماند از ان خانواده هم. واینکه
گفتیم که هر که قولش وفعلش موافق باشد مرد خوبیست نه باینمعنی که هر
بدمذهبی که باشد چنین است هرچند راستست که در مذهب باطل
خویش آن نیز امتیازی دارد وچنین است. بلکه آن قول وفعل قول وفعل
رسول وآل رسول باید که باشد. وآنکس مقلد آن بزرگواران باشد نه آن
دیگران چنانچه مکرر گذشت که سوای گفتار آنسرور و آن گفتار وکردار
دیگران بکار کسی نمی آید. مثنوی. هرچه نه قال الله وقال الرسول فضله
فضل بدان ای فضول. حدیث چهاردهم ملا احمد اردبیلی رحمه الله
در حدیقة الشیعه روایت نموده از قرب الاسناد علی بن بابویه رحمه الله
وشیخ گوید که دیدم آن کتاب را که در زمان مؤلف نوشته شده بود
در نجف اشرف وآن مرحوم مغفور بسند خود تا احمد بن ابی نصر بزنطی

روایت کرده که او گفت. قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم قال علیه السلام
انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام
یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم ویلقبون انفسهم بلقبهم
ویأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا وانا منه براء ومن انکرهم
ورد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه
وآله یعنی گفت ابی نصر که عرض نمود شخصی از اصحاب امام صادق علیه السلام
که بتحقیق ظاهر شده اند درین زمان گروهی که گفته میشوند ایشان صوفیه
پس چه میفرمایید درباره ایشان. فرمود علیه السلام بدرستی که ایشان
دشمنان ما اند پس کسی میل نماید بسوی ایشان یعنی خواه بعنوان
هواداری وخواه بطریق یقین واعتقاد. پس آنکس از ایشان خواهد
بود وحشر کرده میشود با ایشان. وزود باشد که بیایند گروهی که دعوی
دوستی ما کنند ومیل نمایند بسوی ایشان ومانند وشبیه سازند
آن گروه خود را با ایشان. ولقب دهند خود را بلقبهای ایشان وتأویل
نمایند اقوال کفرآمیز ایشان را. آگاه باش که پس کسی که میل کند بسوی
ایشان پس نیست آنکس از ما. وما یعنی اهل بیت از آنکس بیزاریم
وکسی که انکار نماید ایشان را ورد کند بر ایشان یعنی اقوال وافعال
کفر گفتار وکردار ایشان را بوده باشد آنکس بمنزله کسی که جهاد
کرده باشد با کفار برابر رسول مختار که بر او باد درود وسلام بی حد

وشمار. وبرآل اطهار او بیکت روی درکعبه ودل جانب خمار چه سود
خرقه بردوش وکمر بسته بزنار چه سود. هرکه او سجده برد پیش بتان در خلوت
لاف ایمان زدنش بهر بازار چه سود. پس بدانکه شیخ حر علیه الرحمه رساله
در رد این طایفه نوشته الحق بسیار خوب نوشته وبخط مصنف در نزد
راقم اربعین موجود است. حاصل انکه نقل میکند از کشکول شیخ بهاء الدین
محمد عاملی رحمه الله مضمونش اینست که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه واله که قایم نخواهد شد قیامت تا اینکه بیرون اید قومی از امت
من که اسم شان صوفیه است نیستند ایشان از من. وایشان یهود
منند وایشان اضل از کفارند تا اخر حدیث. وراقم خود نیز در کشکول
دیده. وایضا در باب دویم ان رساله شیخ حر علیه الرحمه نقل میکند
از شیخ نجم الدین عمر النسفی که از جمله اجله علماء این طایفه است انکه
بدانکه اصحاب تصوف بر دوازده فرقه اند یکی از انها بر حق است وباقی
بر بدعت وضلالت واما انهایی که بر ضلالتند اول حبیبیه میکویند
چون خدا بنده را اخذ کرده باشد حبیب خود ومنقطع شده باشد از
محبت مخلوقین برداشته میشود از ایشان تکلیف ونیز برداشته
میشود از ایشان خطاب عبادت وحرام بر ایشان حلالست وترک
صلوة وصوم نزد ایشان جایز است ونمیپوشند عورات خود را
واین کفر محض است ونمی شناسند مردم ایشان را باقوال بلکه بافعال
شناخته میشوند پس حذر کنید از ایشان دویم اولیائیه اند واینها

کویند کاه هست که بنده بدرجه ولایت میرسد وبرکرفته میشود خطاب
امر ونهی ازو. پس انچه خواهد کند واین نیز کفر وضلالت است سیم شمراخیه
اند وایشان کویند هرکاه بنده عارف شد بخدا برداشته میشود امر و
نهی ازو. وایشان راغب اند بشنیدن دف وطبل ومزمار وغیران. و
کویند زنها مثل ریاحینند وبوییدن انچنین مباحست. وایشان قوم
عبدالله بن شمراخیه اند سیر میکنند در عالم بکسوه اهل صلاح. و
سداد. ومیکنند در عالم کون فساد چهارم اباحیه اند کویند ما قادر نیستیم
بر منع نفس خود از معاصی ونیست میان ایشان امر ونهی از منکر. وکویند
اموال مسلمانان وفروج ایشان حلالست ومباح. وکویند قول لا اکراه
وابذاء حجابست در طریق وامر بمعروف ونهی از منکر ایذائیست راقم کوید
این چهار فرقه در معنی همه یکی باشند نهایت عبارتشان مختلف باشد
اکر کسی تامل کند پنجم حالیه اند کویند سماع ورقص مباحست و
ایشان در سماع ورقص بیهوش شوند چنانچه در وجودشان حسی نمیباشد
واین طریق خلاف سنت رسول صلی الله علیه واله وکتاب خداست پس بدعت
وضلالتست ششم حلولیه اند کویند نظر در وجه جمیل از پسر و دختر
وزن حلالست ودر انحالت رقص کنند وکویند در حال رقص صفتی
از صفات الله تعالی حلول کند درما. بنا برین صفت بوسیدن ودر بر کرفتن
برما حلالست واین کفر محض است هفتم حوریه اند مثل حلولیه کویند
صفات از صفات الله حلول میکند برما پس حوریان بهشت می ایند

وبا ایشان مواقعه می‌نماییم ولهذا بعد از جماع غسل جنابت کنند ومیگو
ماکر بلکه شیاطین آیند پیش ایشان هشتم واقفیه اند گویند بنده
عاجز است از معرفت الله تعالی ومعرفت در حقیقت محالست واین
گویند بیت ترا تو دانی که ترا اند کسی ترا که داند که ترا تو دانی وبس واین ضلا
محض است نهم متجاهله اند واینها در لباس فاسقین در آیند وعلانیه
مرتکب معاصی شوند وگویند مراد ما دفع ریا است واین نیز خلاف
شرع وضلالت است دهم متکاسله اند این قوم ترک کسب وحرفه نما
ومتوجه میشوند بر در خلایق بجهت گدایی کردن وراضی میشوند از جهة
بعبادت بدن ومیخورند اموال زکوة را بغیر حق واین خلاف سنت است
یازدهم الهامیه اند واینها اعراض نمایند از قرائت قران وتعلم علم
ودافع شده اند بمنا بعث کتب حکما ومبتدعین وگویند قران حجاب
طریقت است وابیات حکما واشعار ایشان قران طریقت است واین کفر
محض است دوازدهم اهل حقند واینها قومی اند که تابعند سنت
رسول را وبجا می‌آرند نماز را بوقتش با جماعت وحذر میکنند از شنا
وزنا وسماع ورقص وحرام پس شروع نموده در مدح این فرقه وامر
باتباع اینها تا آنکه گوید حذر کنید از یازده فرقه که ذکر کردیم که اینها
اهل بدعت وضلالتند وبتحقیق فرمود حضرت نبی صلی الله علیه
که کسی که اهانت کند صاحب بدعتی را ایمن میگرداند اورا الله تعالی
در روز قیامت از فزع اکبر انتهی کلامه غرض از ایراد اینها آنست که بنا

که اینها از فرق سنی اند نه از شیعه وسنیان نیز قبول ندارند ایشان را
وبال لمن کفره نمرود مثلیست مشهور پس فریب این طایفه مخور که لعنت بر
خوب وبد این جماعت باد زیرا که مخرب دین خدا ورسول وراه زنان طریقه
ائمه هدی وآل بتول اند وباز ملا احمد رضی الله عنه از کتاب علی بن بابویه
واو بسند خود تا بزیع واو از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده
که فرمودند من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا
ومن انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه
وآله یعنی کسی که نزد او مذکور گردد صوفیه ومنکر نشود ایشان را بزبانش
یعنی هرگاه تقیه نباید کرد یا بدلش هرگاه تقیه باید کرد پس نیست انکس
از ما یعنی اهل بیت نبوت وامامت صلوات الله علیهم وکسی که انکار
نماید ایشان را پس آنکس چنانست که مجاهده کرده باشد در پیش رسول
خدا صلی الله علیه وآله با کفار یعنی ثواب مجاهدین بآنکس کرامت
میفرمایند اللهم اجعلنی منهم بحرمتهم وشیخ ورام بن ابی فراس رض
در مجموعه اش روایت میکند از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
در وصیت ابی ذر غفاری که یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون
الصوف فی صیفهم وشتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک
یلعنهم ملائکة السماء والارض ای اباذر میباشند در آخر زمان گروهی
که میپوشند لباس از پشم را در زمستان وتابستان ایشان می‌پندارند
فضل وزیادتی از برای ایشان بسبب آن لباس بر غیر خودشان آن گروه را

لعن مینمایند ملائکه آسمان و زمین و اینمعنی بر همه اهل عالم ظاهر است
سوای این طایفه ضاله که صوف پوشیدن عادت ایشان و زی
ایشان است و بسبب آن تفاخر مینمایند بر دیگران چنانچه پیرشان
سفیان ثوری با حضرت صادق علیه السلم کرد که انشاء الله تعالی
مذکور کردد در جایش طایفه دیگر چنین نمایند هر چند پوشند
پس اینها همه دلیل و علامت زشتی احوال این طبقه است لعنهم الله

بیت

جامی بوی درویشان ندارد جامه پشمینه تو ∴ چند پیچی پشک در نافه که مشک اذفر است
تا برد هوا با نفس نتواند غزا ∴ زن چه باشد تا بود معجز نه مرد مغفر است
در جوانی سعی کن گر بخل خواهی عمل ∴ میوه بی نقصان بود چون از درخت نو بر است
عالم عالی المقام از بهر جر خواهد علوم ∴ چون علی کش معنی استعلا و کار او جر است
فلسفه چون اکثرش آمد سفه پس کل آن ∴ هم سفه باشد که دارد حکم کل آنچه اکثر است
فلسفی از کنج حکمت چون بفلسی ره نیافت ∴ میندانم دیگر مرا سوی او چون رهبر است
حکم حال منطقی خواهی ز حال فلسفی ∴ کن قیاس از که اصغر مندرج در اکبر است
آن بد اختر کش منجم گفته چون هر اختر ∴ پیش او مسند با خر شد خدا ایش اختر است
اختیاری نیست او را اختیار از وی مپرس ∴ اختیار جملگی در اختیار داور است
چرخ و انجم چرخ و مردم هر یک اینجا مضطر اند ∴ اختیار جمله پیش من یجیب المضطر است
حکمت یونانیان پیغام نفس است و هوا ∴ حکمت ایمانیان فرموده پیغمبر است
نامه کو نه قال الله نه قال النبی است ∴ حاصل مضمون آن خسران روز محشر است
نیست جز آل نبی سوی خدا رهبر ترا ∴ از علی جو بو که بوی بوعلی مستقذر است

دست بکسل از شفای او که دستور شقاست ∴ پای یکسو نه ز قانونش که قانون شر است
صاحب علم لدنی را چه حاجت خط و لفظ ∴ صفحه دل مصحف است از که قرآن ازبر است
جامی احسنت شعر تو از باغ رضوان روضه ایست ∴ کاندر و هر حرف ظرفی از شراب کوثر است

حدیث پانزدهم در کتاب قرب الاسناد علی بن بابویه بسند خود
روایت است از حضرت امام حسن عسکری و آنحضرت از آبای کرام
تا حضرت رسول انام علیهم الصلوة والسلم که آنجناب فرمودند اذا رأیتم
اهل البدع والریب من بعدی فاظهروا البراءة منهم واکثروا من
سبهم والقول فیهم والوقیعة وباهتوهم کیلا یطمعوا فی
الفساد فی الاسلام ویحذرهم الناس ولا یتعلمون من بدعهم
یکتب الله لکم بذلک الحسنات ویرفع به لکم الدرجات فی
الاخرة یعنی هر گاه به بینید اهل بدعت و شک را بعد از من پس ظاهر
سازید بیزاری از ایشان را و بسیار نمایید سعایت و سب ایشان را
و بسیار کنید سخن از احوال زشت مآل و اعتقادات فاسد کاسد ایشان
و مکرر بگویید در محافل و مجالس و وقیعه و مجادله نمایید با ایشان و با
حجة آوردن ایشان را مبهوت نمایید تا آنکه شاید طمع نکنند در فساد در
اسلام و تحذیر نمایید مردم را از ایشان و تعلم ننمایید از بدعتهای
ایشان یعنی عوام الناس را و هر گاه چنین کنید بنویسد الله تعالی
بسبب آن برای شما حسنات را و بلند مرتبه نماید بسبب آن برای شما
درجات شما را در آخرت و در کتاب کافی در باب مجالست اهل معاصی

بسند صحیح ذکر کرده • و باز در ان کتابست که جناب رسول الله صلی الله علیه
فرمودند اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه • فمن لم یفعل فعلیه
لعنة الله • یعنی هرگاه ظاهر شود در میان امت من بدعتها یعنی در دین
میباید که ظاهر سازد عالم علم خود را یعنی انکسی راکه نمیداند که انها بدعتست
میباید عالم بیان کند او را • و بمردمان برساند که انها بدعتست که اگر
اظهار دانستن خود را نکند و نفهماند مردم را و اگاه نسازد • پس بر واست
دوری از رحمت بیکران الهی نعوذ بالله منه • و بنحو دیگر فرمودند رسول
خدا که من علم علما • وکتمه الجمه الله یوم القیمة بلجام من النار • پس کدام
بدعت
ازین بالاتر و بدتر و شنیع تر از مبتدعین صوفیه و فلاسفه تواند بود که
علما ازین ساکت باشند و اظهار زشتی و بدعت بودن انها را نگویند
فردای قیامت جواب خطاب پر عتاب رب الارباب و رسول و حاکم یوم
الحساب چه خواهد بود • و نیز ابی بصیر از جناب ابی عبد الله علیه السلام
روایت میکند در قول الله عز و جل • که اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله • فقال و الله ما صاموا لهم و لا صلوا لهم • و لکن
احلوا لهم حراما • و حرموا علیهم حلالا • فاتبعوهم • یعنی فرا گرفتند
احبار شان را و رهبانشان را تربیت کنندهٔ غیر خدا • یعنی پیرو احبا
ران
و رهبانان شدند • و ایشان را پرستیدند و اطاعت امر الهی ننمودند •
پس فرمودند بخدا قسم روزه از برای انها نگرفتند و نماز از برای ایشان
شان
ننمودند • یعنی مریدان • و لکن رهبانان و احباران حلال کردند حرام خدا

وحرام نمودند حلال خدا را پس مریدان مطابعت ایشان کردند بنابرین
ایشان را پرستیدند • پس ازین مفهوم میشود که هر که پیروی صاحب بدعتی
کند او را پرستیده خواهد بود • و همچنین روایتست که من اتی ذا
بدعة فعظمه فانما یسعی فی هدم الاسلام • یعنی رسول خدا فرمود اند
که کسی که برود بدیدن صاحب بدعتی و تعظیم نماید او را • پس اینست و
جز این نیست که سعی نموده خواهد بود در خراب کردن اسلام • نعوذ
بالله منه جزای این معلوم است • و وبال و نکال او را خواهد یافت و
بعذاب الهی خواهد رسید • و هر که زیاده ازین خواهد رجوع بکتاب
کافی و محاسن برقی کند و السلام علی من اتبع الهدی حدیث شانزدهم
ابن حمزه علیه الرحمه و سید مرتضی از شیخ مفید رضوان الله تعالی علیهم
روایت نموده اند • و او بسند خود از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که
از خواص اصحاب چند امامست علیهم السلام روایت نموده که او گفت
کنت مع الهادی علی بن محمد علیهما السلام فی مسجد النبی صلی الله علیه
و آله • فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا
بلیغا • و کانت له منزلة عظیمة عنده علیه السلام • ثم دخل المسجد جماعة
من الصوفیه و جلسوا فی جانبه مستدیرا • و اخذوا بالتهلیل فقال
علیه السلام لا تلتفتوا بهذه الخداعین • فانهم خلفاء الشیاطین و
مخربوا قواعد الدین • یتزهدون لاراحة الاجسام • و یتهجدون لتصید
الانعام • یتجوعون عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا • لا یهللون الا لغرور

النَّاسِ وَلَا يَقِلُّونَ الْغِذَآءَ اِلَّا لِمِلْاءِ الْعِشَاشِ وَاخْتِلَاسِ قَلْبِ الدِّفْنَا
يُنَكِّلُونَ النَّاسَ بِاِمْلَائِهِمْ فِي الْجُبِّ وَيَطْرَحُونَهُمْ بِاِذْلِيلَائِهِمْ فِي الْجُبِّ
اَوْرَادُهُمُ الرَّقْصُ وَالتَّصْدِيَةُ وَاَذْكَارُهُمُ التَّرَنُّمُ وَالتَّغْنِيَةُ فَلَا يَتَّبِعُهُمْ
اِلَّا السُّفَهَآءُ وَلَا يَعْتَقِدُ اِلَّا الْحَمْقَى فَمَنْ ذَهَبَ فِي زِيَارَةِ اَحَدٍ مِنْهُمْ حَيًّا
اَوْ مَيِّتًا فَكَاَنَّمَا ذَهَبَ اِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ الْاَوْثَانِ وَمَنْ اَعَانَ
اَحَدًا مِنْهُمْ فَكَاَنَّمَا اَعَانَ يَزِيدَ وَمُعَاوِيَةَ وَاَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ رَجُلٌ
مِنْ اَصْحَابِهِ وَاِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا بِحُقُوقِكُمْ قَالَ فَنَظَرَ اِلَيْهِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ
وَقَالَ دَعْ ذَا عَنْكَ مَنِ اعْتَرَفَ بِحُقُوقِنَا لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوقِنَا اَمَا
تَدْرِي اَنَّهُمْ اَخَسُّ طَوَائِفِ الصُّوفِيَّةِ وَالصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا
وَطَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لِطَرِيقَتِنَا وَاِنَّهُمْ اِلَّا نَصَارَى وَمَجُوسُ هَذِهِ الْاُمَّةِ
اُولَئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي اِطْفَاءِ نُورِ اللهِ وَاللهُ يُتِمُّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ يعنى بودم با حضرت امام علی النقی علیه السلام نشسته
در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله یعنی در مدینه پس آمدند جماعتی
از اصحاب آنجناب ونشستند واز ایشان بود ابو هاشم الجعفری
واو بود مردی بلیغ فصیح واورا نزد آنجناب منزلتی عظیم بود بعد از
ان داخل مسجد شدند جماعتی از صوفیه ودر جانبی از مسجد نشستند
حلقه زده به لا اله الا الله گفتن مشغول شدند پس امام علیه السلم
خطاب با حباب واصحاب خود فرموده گفتند ملتفت ومتوجه
مشوید باین فریبندگان که ایشان خلیفهای شیاطین اند وخراب

کنندکان قواعد دین اظهار زهد مینمایند از برای آسایش بدنها
وشب بیداری میکشند بجهة شکار نمودن چارپاها یعنی مسخر کردن
آنهایی که بصورت ادم وبسیرت مانند چارپا باشند که خوب از بد تمیز نمی کنند
چنانچه در کتاب خدا از آنها خبر داده اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا
گرسنگی میخورند عمری تا رام کنند از برای پالان کردن خری چند را ولا
اله الا الله نمیگویند مگر برای فریب دادن مردمان کم نمیخورند مگر از
برای پر کردن کاسهای بزرگ وربودن دل مردمان احمق ودنی سخن
گویند مردم را با ملایمت در دوستی یعنی از روی دوستی ومهربانی
ومی اندازند ایشانرا یعنی مردمانرا در چاه ذلت وخواری اوراد ایشان
رقص کردن ونعره زدن ودستک زدنست وذکر کردن ایشان ترنم وتغنی
سرا ییدن پس متابعت نمیکنند ایشانرا مگر سفیهان ومعتقد نمیگردند
بایشان مگر احمقان پس کسی که برود بزیارت یکی از آنها در زندگی ویا
در مردگی ایشان پس چنانست که رفته باشد بزیارت شیطان وعبادة
نمودن بتان وکسی که اعانت کند یکی از ایشان پس چنانست که اعانت
کرده یزید ومعاویه وابا سفیان را لعنهم الله پس عرض کرد مردی از
اصحاب آنحضرت که واگر بوده باشد معترف بحقوق وامامت شما
ان زاهد گفت راوی که پس نظر کرد آنحضرت باو بهیئت کسی که غضبناك باشد وفرمود
واگذار از تو این گفتار دور بود که بگوئی کسی که اعتراف میکند بحقوق ما
هرگز نمیرود در پی عقوق ما یعنی پی نافرمانی ومخالفت امر ما نمیرود

آیا نمیدانی که این طایفه اخس‌ترین طایفهای صوفیه‌اند و صوفیه همگی
مخالفان ما اند و راه و روش ایشان غیر راه و روش ما است و
نیستند ایشان یعنی مسلمان مگر نصاری و مجوس این امت گروه
صوفیه آنچنان گروهی‌اند که انکار نور الهی مینمایند و در صدد فرو نشاندن
نور الهی اند و خدا تمام مینماید نورش را و اگرچه کاره باشند ناگرویدگان
پس ای برادر دینی ملاحظه نما مضامین این حدیث شریف را و از دیده
بصیرت نظر کن و ببین بلاغت و فصاحت و شباهت نمودن انجناب
این قوم مرتدا برا و اظهار عیوب باطنی ایشان را خبر فرمودن و این
حدیث چند چیز مبین است اول منع نمودن که ملتفت ایشان
مشوید پس بعد از انکه مردم متوجه ایشان نشوند و پیروی ایشان
نکنند انملاعین لاعلاج گشته از در توبه در می‌ایند یا آوازی خود شان را
بجای دیگر میبرند و از سر مردم وامیشوند سبحان الله عجب است از
مردم که امام و پیشوای عالمیان میفرماید ملتفت مشوید اینها در عوض
التفات می‌پرستند و معتقد ایشان میشوند بحیثیتی که ایشان را خدا
میدانند لعن الله التابع والمتبوع دویم انکه میفرماید این طایفه
فریبنده کانند و خلفاء شیاطین اند زیرا که اکثر این طایفه شیطان را
رئیس الموحدین میگویند و هواداری آن دشمن خدا میکنند و در فریب
دادن انها شهرتش از آن گذشته که قلمی نماید کسی انرا سیم انکه مخرب
دین اند و در خراب کردن دین از این بدتر نتواند بود بعد از انکه

بکیش

بکیش ایشان کسی داخل شود ملحد شود و الحاد انست که کسی از دین حق
در رود و بصانع واقعی قایل نشود و بصانعی که ایشان قایلند صانع
نیست پس راست است که ملحد اند و بدتر از نصاری و مجوس اند
زیرا که نصاری بتثلیث قایلند و مجوس باهرمن و یزدان که ثنویه
گویند قایلند و این ملاعین بهمه اشیا خدا بودن قایلند پس از
مجوس و نصاری بدتر اند چهارم انکه تزهدی که ایشان دعوی مینمایند
اگر راست گویند شرعی نیست بلکه بدعتست و بدعت ضلالت
و ضلالت مکانش جهنم است و این طولی دارد پنجم انکه ذکر کردن
ایشان برای فریب دادن بیخردان و صید کردن ایشان است و در
این شکی نیست و کسی که تیله میداند ع شنیده کی بود مانند دیده
و همچنین اوراد ایشان رقص کردن و دستک زدن مانند کفار مکه
که در حضور حضرت رسالت پناه مینمودند تا انکه جناب اقدس باری
سرزنش ایشان نموده فرمودند مَا كَانَ صَلوٰتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا
مُكَاءً وَتَصْدِيَةً ششم انکه متابعان ایشان اکثر مردم اوباش و اجامر
و انکار کرده‌ها میباشند و اکثر عاشقی و هرزه درائی و اشعار
عاشقانه خواندن و مرتکب هر معاصی شدن کارشان باشد و از
دین بیخبر باشند و هر که باور ندارد امتحان کند و چند روزی پی ایشان
رود تا بعین الیقین ببیند و مشاهده کند هفتم انکه بزیارت زنده
و مرده ایشان رفتن و تعظیم ایشان نمودن چنانکه در حدیث سابق

واین ذکر شده در هدم اسلام کوشیده وبت پرستی شعار خود
نموده ومعاونت ایشان معاونت معاویه ویزید وابی سفیان است
لعنهم الله تعالی جمیعاً **هشتم** انکه هر که معروف بامامت ائمه است
باید متابعت امر ایشان نماید والا محض قول فایده ندارد واین مکرر
عرض شده **نهم** انکه تمامی این طایفه مخالف اهل بیت خاندانند
وطریقه ایشان غیر طریقه اهل بیت است پس ایشان در برابر اهل بیت
باشند وکرامت دعوی واظهار کشف وغیب کویی کنند بلکه دعوی
الوهیت واتحاد کرده معجزات حضرات اهل بیت را علیهم السلام در نظرها
میخواهند خوار وبیمقدار نمایند وخود را بهتر از ایشان میدانند پس
باید مومن اندیشه کند ودر تدارک این ملاعین سعی بلیغ نماید که اینها را
خوار وبیمقدار داشت ودست وزبان از سرزنش ایشان کوتاه
نباید کرد وچون ظاهرا قصد این ملاعین نتوان نمود زیرا که خواهند کفت
که ادم کشته ودر عوض میکشند یا دیه ادم میکیرند ولهذا درین
زمان مامور بکشتن ایشان وغیر ایشان نیستیم والا واجب
القتل اند بقول خدا ورسول واهل بیت وصلوات الله علیهم اجمعین
مؤید حدیث مذکور است انچه شیخ مفید ره نقل نموده در کتاب الرد
علی اصحاب الحلاج بسند خود بعضی مضامین ان اینست که پرسیدند
از حضرت امام علی النقی علیه السلام از احوال این کروه ودر حلقه نشستن
ایشان وسماع وسرود نمودن وشنیدن ان واصول کرفتن ودست

بهم کوفتن ورقص کردن وچرخ زدن ونعره براوردن وبیهوش کشتن
ایشان پس فرمودند که کلهم من المرائین والخداعین ولا یشتغلون
بهذه الاعمال الا لغرور الناس وانها من الشیطان وانهم یتبعونه
فقیل له یابن رسول الله یقولون لا شعور لنا فی بعضها فتلی علیه السلام
یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون
یعنی کل این طایفه از ریاکاران وفریبندکان واشتغال نمی نمایند باین
عملها مکر از برای فریب دادن مردم وبدرستی که این کردار از جانب شیطانست
وایشان پیروی شیطان مینمایند پس کفته شد بانحضرت که این
ای فرزند رسول خدا این جماعت میکویند که شعوری نیست ما را
در بعضی از این فعلها پس تلاوت فرمودند ایه وافی هدایه را که مضمون
الله یعلم اینست که زعم منافقان انست که فریب میدهند خدا را
وانکسانی را که بخدا کرویده اند وفریب نمیدهند منافقان مکر خود را
وبیخبرند وشعوری بان ندارند یعنی که خدا ومومنان را فریب نمیتوان داد
وبزودی بجزای مخادعه خودشان کرفتار خواهند شد بدانکه چون
کسی کلام الهی را در طبق کفته خود شاهد می ارد دو معنی دارد یکی انست
که مدعای خود را بان لفظ مبارک اقتباس نموده ادا میکند دویم
انکه شاهد مدعای خود می اورد ودر اینجا بهر دو معنی میتواند بود
ونیز ممکن است که مراد امام علیه السلام این باشد که این طایفه
در بیشعور بودن در افعال کاذبند بلکه محض ادعا است **بیت**

کویبا با ور نمیدارند روز داوری، کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

حدیث هفدهم شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مذکور بسند
خود تا جابر جعفی میرساند که جابر گفت قلت للباقر علیه السلام ان قوما
اذا ذکروا شیئا من القرآن او حدثوا به صعق احدهم حتی یری احدهم
لو قطعت یداه ورجلاه لم یشعر بذلک فقال علیه السلام سبحان الله
ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین والدمعة والوجل
جابر گوید عرض کردم بباقر علیه السلام بدرستی قومی هستند که هرگاه
یاد نمایند چیزی از قرآن یا قرائت کنند از آن یا حدیث کنند از معانی آن
بیهوش میشوند یکی از آنها تا آنکه می بینم یکی از ایشان را اگر بریده شود
دستهای او و پاهای او مشعور بآن نمیشود پس فرمودند سبحان الله
این از شیطانست و باین اطوار تعریف کرده نشده اند اینست و جز
این نیست که تعریف و خوبی بنرمی حال و اشک ریختن از چشم و ترسیدن
از دل است و این حدیث شریف را در کافی نیز ذکر نموده اند و باز شیخ
مفید ره بسند خود از حضرت امام ابی محمد العسکری علیهما السلام
روایت نموده که آن جناب فرمودند که پرسیدند از حضرت صادق
علیه السلام از حال ابوهاشم کوفی ملعون که در زمان آنجناب ظاهر
شده بود و واضع طور تصوف و سرکرده این طایفه است آنحضرت
فرمودند انه کان فاسد العقیدة جدا وهو الذی ابتدع مذهبا
یقال له التصوف وجعله مقرا لعقیدته الخبیثة و بسند دیگر فرمودند

وجعله مفرا لنفسه الخبیثة واکثر الملاحدة وجنة لعقائدهم الباطلة
و در کتاب کافی است باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله علیه السلام
واحتجاجهم علیه وصاحب کتاب احتجاج در باب احتجاج صادق
علیه السلام بر صوفیه حدیث طویل الذیل ذکر نموده و همان حدیث را
شیخ زین الدین علیه الرحمه در رساله که در رد این طایفه نوشته
و مسمی نموده بسهام المارقة فی اغراض الزنادقة نقل کرده و در فصل سیم
آن رساله میگوید که و علم ان هذا الاسم وهو اسم التصوف کان
مستعملا فرقة من الحکماء الزایغین عن طریق الصواب ثم من بعدهم
کان یستعمل فی جماعة من الزنادقة بعد حصول الاسلام وجماعة من
اهل الخلاف وکانوا اعداء آل محمد علیهم السلام کالحسن البصری و
سفیان الثوری ونحوهما الخ و شیخ حر رضوان الله علیه در رساله
اثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه میگوید در باب اول السابع اجماع
جمیع الشیعة الامامیة واتفاق الفرقة الاثنی عشریة علی ترک هذه
النسبة واجتنابها ومباینی اهلها فی زمن الائمة علیه السلام الخ فاحتج
و ابن حمزه از شیخ مفید ره و او بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام
نقل نموده که آنجناب فرمودند لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او
ضلالة او حماقة واما من سمی نفسه صوفیا للتقیة فلا اثم علیه
یعنی قائل نمیشود بتصوف احدی مگر از روی مکر و فریب یا از روی
گمراهی و ضلالت یا محض جهل و حماقت و اما کسی که مسمی نماید خود را بتصو

صوفی از روی تقیه پس نیست گناهی بر او. ودر حدیث دیگر مثل این
باز یادتی وان زیادتی اینست که وعلامته ان یکتفی بالتسمیة ولا
یقول بشیء من عقایدهم الباطلة یعنی نشان کسی که از روی تقیه اسم خود را
صوفی کند اینست که اکتفا نماید بنام گذاشتن تنها وقایل نشود بچیزی
از اقوال شنیعه وعقاید باطلهٔ ایشان. وصاحب رسالهٔ اثنی عشریه
نقل میکند از کتاب کمال الدین که وورد عنه علیه السلام رقعة فیها
واما ذکرت من الصوفی المتصنع بتر الله عمره ولعنه. ثم خرج من بعد
موته فلا قصدنا فصبرنا علیه فبتر الله بدعوتنا عمره. حاصل طول
مقال اینست که بدانند پیروان احمد مختار وشیعیان حیدر کرار
ودوستان ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم ما دامت اللیل والنهار که
این طایفهٔ خبیثهٔ جیفه خوار رد ترین اهل کفار وارذل از فجار اند
ومستوجب شتم وقتل ونارند. پس ملاحظه نما این احادیث شریفه
وخطابات منیفه واطوار پسندیدهٔ آن بزرگواران را وهمچنین در
اقوال وافعال واطوار آن گروه ضاله مضله که جمع میتواند شد باهم که
اگر جمع تواند شد مضایقه نیست واگر نتواند شد مآل حال خود را
اینکس ملاحظه کند. ودر خور آن فکر نماید وبعمل آورد. وشیخ بهاء الدین
محمد عاملی علیه الرحمه با وجود سهل انگاری که کرده قدری بانصاف
پیموده. میگوید در رساله که در رد این طایفه قلمی نموده وایشان را
چند فرقه شمرده بدین نحو که بدانکه تصوف پاکیزه کردن باطن است

وخود را

وخود را از دوستی غیر حق باز داشتن. وآراستن تن بسنت رسول
صلی الله علیه وآله. وبدانکه صوفیه دوازده فرقه اند یک فرقه از ایشان
ناجی وباقی هالک وزیانکار وبرگشته روزگار. واسامی ایشان اینست
۱ حبیبیه ۲ اولیائیه ۳ شمراخیه ۴ اباحیه ۵ حالیه ۶ حلولیه
۷ حورانیه ۸ واقعیه ۹ متجاهلیه ۱۰ متکاسبیه ۱۱ الهامیه
۱۲ ناجیه. وچون ملاحظه نمود بعینه همان فرقه‌هایست که شیخ حر
از شیخ نجم الدین نسفی نقل نموده باندک اختلاف عباراتی. ودر باب
ناجیه گوید دوازدهم ناجیه اند واین مردم صوفی حقند وناجی ایشانند
ومذهب این قوم اینست که تمام عمر خود را صرف اهل فضل وکمال و
علما مینمایند وتابع امر خدا ورسول. وروز وشب بنماز وروزه وذکر
خدا مشغولند وکمال خوف وخضوع وخشوع دارند وحج بشرایط
استطاعت بجا می‌آورند وزکوة وتصدقات ادا میکنند واز عشرت
وحظ اکل وشرب ولباس الوان اجتناب مینمایند. واستماع سازها
وبذله گویی وافسانه‌های دروغ رو میگردانند. وشرب خمر ومسکرات را
حرام میدانند وبا شارب خمر ونامقیدان مجالست نمی‌نمایند واز
لقمهٔ حرام اجتناب نمایند. واز زنا ولواطه احتراز میکنند ودر میان
خلق خود را خوار وزار میدارند. وخود را نادان تر از همه کس میشمارند
ودعوای کشف وکرامات نمیکنند ودر دنیا بآنچه مقدور ایشانست
امداد مستحقان میکنند وطالب علما را عزت مینمایند. وظلم

وستم بر خود وبر دیگران روا نمیدارند وحب زن و فرزند ومال وجاه
از دل بیرون میکنند مگر باضرورت حکم شرع شریف وبخرقه ولقمه
انچه رسید اکتفا کنند ومادام راضی باشند پس ایشان صوفی حق اند
وحق با ایشانست ودنیا بر وجود ایشان برقرار است پس ای طالب حق
بدانکه این مرد دین دار با وجود کشف وپندار وفضل وکمال وقدر و
جلال از راه غفلتی که انسان را میباشد غافل گشته وغفلت این شخص
در دین ضررش عظیم تر است از هزار شمشیر زن بلکه صد هزار بنا بر این
ضرور دید که این را فاش نماید وحقیقت حال را بعرض اخوان دین رساند
وان اینست که پیغمبر میفرمایند صوفیه دوازده فرقه اند یک فرقه ناجی
وباقی اهل نار ومردم از این استنباط میکنند که مثل شیخ مرد عزیزی که
چنین فرمایند پس حق خواهد بود وبنا برین هر طایفه از این طوایف
در پناه این طایفه گریختند باز همان خواهد شد که بود وحال انکه چنین نیست
بچند وجه واین را نسبت بشیعیان هیچیک از علمای متقدمین بلکه ائمه
معصومین صلوات الله علیهم نفرموده اند بلکه برخلاف این منع کرده اند
چنانکه سابقا قدری مذکور شد ونیز میشود بچند وجه اول در حدیث
رسول ص که باز شیخ در کشکولش نقل کرده انجا که میفرمایند یخرج قوم
من امتی اسمهم صوفیة لیسوا منی الخ دوم در کافی ومن لا یحضره الفقیه
که رسول الله صلی الله علیه واله فرمودند یا علی انا وانت مولیا هذه
الامة فمن انتمی الی غیر موالیه فعلیه لعنة الله سیم در حدیث حضرت

کاظم علیه السلام با شقیق بلخی که او گفت حججت فرایت رجلا اسمر اللون
منفردا لبس معه شیء فقلت فی نفسی هذا رجل من الصوفیة یرید
ان یکون کلا علی الناس فنظر الی وقال یا شقیق اجتنبوا کثیرا من
الظن ان بعض الظن اثم فندمت وقلت هذا رجل صالح قد سمانی
واخبرنی بما فی نفسی من غیر ان انطق به لاعتذرن الیه اذا رأیته
فلما رانی مرة اخری قال یا شقیق وانی لغفار لمن تاب وامن
وعمل صالحا ثم اهتدی فلما وصلت الی المکة سالت عنه فقیل لی
هذا موسی بن جعفر علیهما السلام وبروایت دیگر طاوس یمانی را با جناب
سید الساجدین بهمین نحو مکالمه شده نهایت زیادتی دارد جوینده
یابنده است ودر کتب مناقب مزبور است چهارم در حدیث حضرت
صادق علیه السلام در انجا که میفرمایند در جواب سایل قال علیه السلام
انهم اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم پنجم در حدیث
حضرت امام رضا علیه السلام انجا که فرمودند لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة ششم باز از انجناب در حدیث
دیگرش که فرمودند من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه
او قلبه فلیس منا هفتم در حدیث حضرت امام علی النقی علیه السلام
انجا که فرمودند اما تدری انهم اخس طوایف الصوفیة والصوفیة
کلهم من مخالفینا وطریقتهم مخالف لطریقتنا هشتم وباز انجناب
در حدیث دیگر فرمودند کلهم من المرائین والخداعین نهم

درحدیث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درآنجا که
فرمودند علما آنوهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون
الی الفلسفة والتصوف وایم الله انهم من اهل العدول والتحرف
یبالغون فی حب مخالفینا **دهم** درتوقیع رفیع حضرت صاحب علیه السلام
درجواب سایل واما ما ذکرت من الصوفی المتصنع بتر الله عمره ولعنه
یازدهم درحدیث حضرت ابی محمد العسکری علیه السلام که سؤال
ازحال ابی هاشم کوفی ملعون کردند درجواب فرمودند وهو الذی
ابتدع مذهبا یقال له التصوف **دوازدهم** درحدیث دیگر از ابا الحسن
علی النقی علیه السلام که راوی کوید سألت ابا الحسن علیه السلام عن
الصوفیه فقال لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او
حماقة وربما استجهلها واحد منهم **سیزدهم** اجماع علمای امامیه
وشیعه اثنی عشریه برترک این اسم واجتناب از نسبت آن بخود و
مباینه میان ایشان وشیعیان درهر زمان که هرکه از شیعیان
خود را موسوم باین اسم می نموده اند وآن سابقین کسی نبوده ومنع
دیگران نیز مینموده اند چنانچه کتابها ورسالها دراین باب قلمی
نموده اند زیاد از آنچه خیال کند کسی **چهاردهم** آنکه شیخ زین الدین
رحمه الله تعالی در رساله مسمی علی رد زنادقه کوید واسم التصوف
کان مستعملا فی فرقة حکماء الزایغین عن طریق الثواب ثم من
بعدهم کان یستعمل فی جماعة من الزنادقه وبدانکه صاحب کتاب

هادی الی النجاة وایجاز المطالب وفصول التامه فی هدایة العامه وحدیقة
الشیعه از اهل حق وغیر ایشان واز عامه شیخ عزیز نسفی وملاجامی و
قشیری همگی نقل نموده اند که اول کسی که در اسلام اطلاق اسم صوفی
بر او شد عثمان بن شریک کوفی بود که مکنی بابو هاشم کوفی ومشهور
بان بود واین بسبب آن بود که مانند رهبانان پشمینه درشت میپوشید
وآن ملعون مثل نصاری بحلول واتحاد قایل بود لکن نصاری درباره عیسی
وآن زندیق درباره خود وامثال خود ودرکتاب اصول الدیانات مسطور است
که او بظاهر اموی وجبری ودرباطن ملحد ودهری بود ومرادش از وضع
این مذهب برهم زدن دین خدا بود واز ائمه علیهم السلام چندین حدیث در
باره آن وطعن آن ملعون وارد است وپیروان او را خواه صوف بپوشند
وخواه نپوشند صوفیه کفتند کاه بکنیه وکاه بنام او وکاه بنام پدر او
پیروان او را منسوب کرده بهشمیه وابوهاشمیه وعثمانیه وشریکیه
خواندند وچون سفیان ثوری طریقه او را خوش نموده صورت ورؤیت
وتجسم وتشبیه بر مذهب او افزود وعرصه این مذهب باطل را وسیع
نمود لهذا این فرقه را نوریه وسفیانیه نامیدند بعد از آن ایشان را بابو
یزید بسطامی نسبت دادند یزیدیه وبسطامیه کفتند وباعتبار قایل بودن
بحلول واتحاد حلولیه واتحادیه خواندند وچون جمعی از ایشان در اتحاد
مبالغه تمام نمودند قایل بوحدت وجود شدند ایشان را وحدتیه نام کردند
وبحسین منصور ایشان را منسوب نموده منصوریه وحلاجیه کفتند

وچون درباره مشایخ غلو نمودند بخدایی ایشان بروجه حلول واتحاد وبر
گمراهی خود ودیگران افزودند ایشانرا غلات وغالیه وغاویه نام کردند
وبسبب مکر وشید وزرق وخدعت ومردم فریبی ایشانرا زراقیه
وخداعیه ومکاریه وشیدیه موسوم ساختند وچون طریقه مذهبی
اختراع نمودند که مشتمل برهبانیه ونصرانیه بود وکفر واسلام درهم آمیختند
امامان ما ایشانرا مبتدعه مسمی نمودند وچون منافقان وریاکاران بودند
بمرائیه موسوم شدند وچون اصطلاحی وضع نمودند وانرا علم تصوف
نام نهادند امامان ما وعلما ایشانرا متصوفه وصوفیه نام کردند واین نامها
نامهاییست که باکثر ایشان بهریک یک جاری جاری میشود وصاحب
حدیقة الشیعه میفرماید که بعضی از علمای شیعه گویند که آنهایی که
بعد از پیغمبر ص بامامت امیرالمؤمنین علیه السلام قایلند هفتاد وسه
فرقه اند وتتمه از امتی بیرونند وجمعی گویند اصول مذهب صوفیه هفتاد ودو
دوتا است واگرچه نتیجه اصول وفروع همه مذاهب باطل بشمار رند از هفتصد
متجاوز است قال راقم الاربعین کما قال المتقدمون شعر بربنا
الی الله من معشر بهم مرض من سماع الغنا وکم قلت من قوم انتم علی
شفا جرف ما به من بنا شفا جرف تحته هوة الی درك کم به من عنا
وتکرار ذا النصح منا لهم لنعذر فیهم الی ربنا فلما استهانوا بتنبیهنا
رجعنا الی الله فی امرنا فعشنا علی سنة المصطفی وباتو علی امر لما تاشا
وراقم اربعین از رفعت پناه علیقلی بیک دیلماج استفسار احوال

صوفیه نمودم که جایی در کتابهای سابق ذکر این طایفه شده در جواب
فرمودند مجملا در کتاب شعیا در باب ملاحم ببدی یاد نموده اند
ودر کتاب لغت فرنگیان در باب حرف صاد بتقریبی گفته اند
صوف اسم جماعت حکماء یونانیان بوده وبعد از مدتی مدید رفته رفته
فساق ان طایفه را باین اسم میخوانده اند آخر حکماء برای خود اسمی دیگر
وضع نمودند که آن فیلسوف باشد واسم صوفی را بزنادقه وفساق
واگذاشتند رباعی ازبسکه زدند شیشه تقوی بر سنگ وزبسکه
بمعصیت فرو بردند چنگ اهل اسلام از مسلمانی شان صد ننگ
کشیدند ز کفار فرنگ درایت شاهد این مقال آنکه روزی بعنوان
سیر وعبرت در مسجد علی که در تختگاه اصفهان مشهور برابر هرون
ولایت که نزد غلامان علی بهرون وردی مسموست حاضر بودم
که دیدم رفایل فرنگی ملعون مشهور پیدا شده نگاه باطوار وسماع
ووجد طایفه از صوفیه که در آنجا جمع شده مینمودند کرده بخنده
درآمده گفت حاشا که این طور عبادت وبندگی باشد رفیقی
خدا بیامرز داشتم مردی دیندار روی باو آورده گفت چه میخندی
پنداری این دین اسلامست رفایل گفت میدانم فرق بسیار در
اسلام شما هست واینها نیز از آنجمله اند که شما اینهارا خوب
نمیدانید رفیقم گفت ما اهل ملت احمدی اینهارا کافرتر وبدتر
از شما فرنگیان میدانیم رفایل گفت حاصل ما چنین بازی وعبادت

در هیچ ملتی و کیشی ندیده ایم و نشنیده ایم. اینرا گفت و رفت. بهر حال
ازین جهتهای مذکور از هر یك بیك و دو و سه وجه بطلان نسبت
اسم صوفیه بشیعیان میرسد و محض غلط و بهتانست. بلکه این طایفه
از فرق سنیان و زنادقه بی ایمانند. چنانکه دانستی نهایت درین زمانها
رفته رفته درمیان عوام شیعیان سرایت کرده شیوع یافته کران
بیچارگان گول خوردند. باعتبار غفلت بعضی از فضلا و سهل انگاری
ایشان زیرا که بعضی ساکت گشته از راه تقیه حرف نگفتند. و بعضی
در آن سلسله داخل گشتند بخیال آنکه شاید ایشانرا باین وسیله با خود
رام کنند. و از راه دوستی و همنمکی پیش آمده ایشانرا از آن راه باطل باز
دارند. و غافل ازین معنی که خیال باعث گمراهی و اضلال جمعی میشود
و رواج این طایفه بیش از پیش میگردد که باعث وبال و چاره آن محال است
مثل شیخ بهاء الدین محمد عاملی. و ملا محمد تقی مجلسی. و ملا محسن کاشی
علیهم الرحمة که هر یك قدری بنابر مصلحت این طایفه را که شاید از آن راه
باطل برگردند مراعات مینمودند. بلکه از جانب ایشان سخنان نیز میگفتند
و می نوشتند. اما فی الحقیقه در عقاید حقه مخالف ایشان بودند و
مؤید اینمقال آنکه هر یك ازین علمای مزبور عمر خود را صرف اخبار
ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نمودند و مادام الحیوة در نشر
آثار اهل بیت علیهم السلام مجد و ساعی بودند. و قفل شبهها را از مفتاح
فلاح احادیث ایشان میکشودند. و شاهد برین مقال و مصداق این

آنکه شیخ بهاء الدین در رساله که از او مشهور بیان فرقهای این طایفه
نموده که دوازده فرقه اند یکفرقه از آنها ناجی و یازده فرقه هالکند.
و بیان فرقه ناجیه را که میکند اوصاف چند را بیان می نماید که در شیعه
امامیه است. و مراد او اینکه بنابر مصلحت وقت مطلق این طایفه را
لعن نکند و یکی از آنها را خوب شمارد که باین تقریب شاید ایشانرا
بطریقه اهل بیت علیهم السلام در آورد. و آخوند ملا محمد تقی مجلسی
علیه الرحمه که ظاهرا با اینها آمیزش مینمود باز سبب آمیزش هدایت ایشان
بود و برین دعوی دو پسر او ملا عبد الله و آخوند ملا محمد باقر مرحومان
که هر یك در فضل و کمال سرآمد مردم روزگار بودند ادای شهادت
مینمودند باینمعنی و ایشان باحوال والد خود داناتر از دیگران بودند
و چون تواند بود که این سخن را کسی از ایشان قبول ننماید و حال آنکه
مجتهد عصر و زمان و مقتدای بخواص و عام بودند و بنای مسایل
دین را بر قول و فتوای ایشان میگذاشتند. و حال آنکه در آن اوان
این طایفه را طغیانی بود که چاره بجز تقیه از ایشان نبود. و دلیل
برین مدعا احوال ملا عبد الله مرحوم است بعد از فوت پدرش
آخوند ملا محمد تقی مجلسی. مظنه آنکه او را در ترویج دین حق ناصر و
معینی هست فی الجمله اظهاری از افعال قبیحه و اطوار شنیعه این
طایفه را نموده. و طریقه ائمه هدی صـ را که شیوه مرضیه آخوند خود بود
بیان فرموده. پیروان حلاج بنابر عداوت دینی و لجاج اتفاق نموده

از برای اهانت بلکه ضرب و قتل نیز مضایقه نبود در مسجد جامع
عتیق اصفهان هجوم آورده بوریاهای مسجد را سوزانیدند و
مدرسین را منع از درس نمودند و مدتی در مسجد را بستند و آن
بندهٔ خدا را بعضی از دوستانش بهزار حیله و تدبیر از مسجد بخانهٔ ایشان
رسانیدند و مختفی کردند و چون آن طایفه چنین فضیحتی نمودند از ولی نعمت
عالمیان نترسیده جمعی متفق شده از راه شیطنت که جبلی این طایفه است
تقرب بمقربان درگاه خلایق امیدگاه جسته به بهتان و دروغ چندان
چیزها بعرض اقدس ظل الله رسانیدند که اول بقتل آن بیچاره اشاره شده
بعد از التماس اخراج از بلد فرمودند و تقصیر او که پیروی ائمهٔ اطهار
و انتشار آثار و اشتهار اخبار ایشان بود بجهت عداوت دینی بنحو دیگر
خاطرنشان نموده بودند و بنوعی خاطر اشرف صاحبقرانی را آزردند
که مافوق آن متصور نبود اعوذ بالله من شرور الناس و الخناس الذی
یوسوس فی صدور الناس و آتش غضب پادشاهی را که نمونه از خشم
الهی است از سخنان فتنه انگیزی چنان برافروختند که احدی را قدرت
التماس و جرأت درخواست نبود لاجرم لاعلاج بسبب عداوت
آن سیاه بختان بی ایمان جلای وطن نموده روانهٔ کفرستان و بلاد
هندوستان گردید و با وجود عداوت چنین که پیران و پیروان ایشان
با اهل علم و صلاح هست دعوی تشیع نیز میکنند و خود را از شیعیان
می شمارند و مردم بی تمیز از ایشان نیز قبول میدارند غرض اصناف کفار

از گبر و ترسا و یهود و هنود در کمال امن و آسایش در ترویج کفرشان
مشغول و به بت پرستی خودشان مأمول با وجود این از منع ایشان
ساکت باشند و هیچ نگویند و آزارشان ننمایند و مرد فاضل دینداری را
که کارش شب و روز مدح و منقبت اهل بیت اطهار و ذکر احادیث
و آیات ملک جبار بوده منشأ این نحو اهانت که بر کفار روا ندارند
رسانند زهی بی دینی و جرأت و جسارت تشیع این طایفه و اخلاص
ایشان بدودمان سلطنت صفویه که باعث ترویج دین ائمهٔ طاهرین
فی الحقیقه ایشانند عاقل را باندک تأملی ظاهر است و بعد از انقضای
مدت مدید از وقوع حکایت که فضل و دانش قدوة المحققین مولانا
محمد باقر مرحوم باوج کمال و ذروهٔ جمال رسید در زمان جلوس
میمنت مانوس نواب کامیاب فلک جناب گردون قباب اشرف
اقدس ارفع که از یمن دین پروری و معدلت گستری بندگان او
ایران چون گلستان ارم گردید آخوند مرحوم باستمداد جمعی از
مقربان پایهٔ سریر سلطنت که از دل و جان خیرخواه دین و دولت
بوده و هستند جزاهم الله خیرا و اعظم اجرا امور نامشروع را
از مناهی و ملاهی و معاصی جناب مقدس الهی به پایهٔ سریر عرش نظیر
اقدس که حامی دین مبین و ماحی آثار فجار و ملحدین است عرض نموده
بنا بر ترویج مذهب آبای کرام و اجداد ذوی المجد و العظام علیهم
صلوات الملک العلام نهی از جمیع فسوق و فجور از شراب و قمار

وفواحش ومنع صوفیهٔ خداعه. وازسلوك مسلك ضلال و اضلال
جماعت جهال نموده. وزجر از ارتکاب مناهی واشتغال رقص وسماع
وملاهی فرموده حکم نافذ درجمیع ممالك محروسه درمنع جمیع محرمات
ورفع مخترعات شرف عز صدور یافت. وانواع فسوق وفجور از صفحهٔ
روزگار برطرف وروی ادبار برتافت. ومجاهر بفسق وفجور کسی نشنیدیم
بلکه بندرت هم نشنیدیم که مرتکب کردند. مثنوی الهی تو این شاه
درویش دوست. که آسایش خلق درظل اوست. ببی بر سر خلق
پاینده دار. دلش را بنور خودت زنده دار. بکام تو باد همه کار تو. خداوند
کیتی نگهدار تو. دل وکشورت جمع ومعمور باد. زملکت پراکندگی
دور باد. تو در سیرت پادشاهی خویش. سبق بردی از پادشاهان
پیش. ومولانا محمد محسن کاشی درکتاب کلمات الطریفه میفرماید
ومنهم قوم یسمون باهل الذکر والتصوف. یدعون البراءة من التصنع
والتکلیف. یلبسون خرقا ویجلسون حلقا یخترعون الاذکار
ویتغنون بالاشعار. یعلنون بالتهلیل. ولیس لهم الی العلم و
المعرفة سبیل. ابتدعوا شهیقا ونهیقا. واخترعوا رقصا وتصفیقا
قد خاضوا فی الفتن واخذوا بالبدع دون السنن. رفعوا اصواتهم
بالنداء. وصاحوا صیحة الشنعاء. ام من الضرب یتألمون ام من
الطعن یتظلمون. ام مع اکفائهم یتکلمون ان الله لا یسمع بالصماخ
فاقصروا من الصراخ. ام تنادون باعدا ام توقظون راقدا تعالی الله

لا تاخذه السنة. ولا تقیظه الالسنه. سبحوا التسبیح الحیتان فی
النهر. وادعوا ربکم تضرعا وخفیة ودون الجهر. انه لیس منکم ببعید
بل هو اقرب الیکم من حبل الورید. پس چون بمرحمت وشفقت آن
ولینعمت عالمیان. ومالك رقاب اهل زمان. ومالك ارث ملك سلیمان
صاحب دوران بقدرت ملك المنان. دلها قویست. لهذا بنا برین
هرچند سابق ازین ایمانی بطریقهٔ این مضلان ضاله شده. نهایت
محو است بعضی از اقوالات سخیفه وافعالات شنیعهٔ این طریقه را
چنانچه آخوند مرحوم مغفور مبرور ملا احمد اردبیلی طاب ثراه ذکر
نموده نماید. تا پیروان شاه راه یقین وغلامان پیشوایان دین
مطلع ترکردیده. فریب غریب عجیب انها را شنیده ودیده کول آن
غولان بادیهٔ ضلالت وپیروان پیران غوایت نخورند. واحتراز
از ایشان را واجب ولازم شمارند. واذیت وسعایت بایشان رسانند
تا از جملهٔ مجاهدان دین سید المرسلین شمرده شوند. پس شروع
میرود دران بعون الملك المنان. وبیده العصمة والتوفیق ونسأل الله
التحقیق تنبیه ای جویای راه ایمان وایقان ومجتنب از راه ضلالت
وخذلان بدان که هرگاه عالمی را ببینی که بد تصوف زده چنانچه
معصوم صم فرموده از سر حالت بیرون نیست یا واقعاً گمراه شده
مثل علمای عامه انظریق را خوش کرده. وبدان قانع کشته از راه
تحقیق حق در بنا مده. واحمقانه بسلوك وریاضت ظاهر یا ان طایفه

شده و اکتفا در حقیقت آن کرده و باید که پیروان اهل بیت نبوت
این را بدانند که هرگاه عالمی چنانچه مذکور شد پیروی طریقهٔ صوفیه را
خوش نموده باشد قدح در طریق حق و شریعت و دین ائمهٔ اهل بیت
رسالت می‌کند بسبب پیروی او و بیت هر کرا شیطان باشد ره نما
سر بسر کار او باشد خطا و این استبعاد مکن زیرا که سنی یا صوفی فاضل شده
باشد یا آنکه بی فهمد و بد مردم فریفتن زده زیرا که در بدعت و ضلالت
شیطان ملعون اعانت می‌نماید و راه انتفاع بروی او می‌کشاید
لهذا خود را بان راه زده تا شاید خر مریدی چندی بهم رساند و دنیا را
بدان وسیله بدست آورد و مدار و معاش خود را بگذراند و بنا جهت
ریاست محض بر آنش دارد و باتفاق میشود که هر سه خصلت در یک
نیز جمع شود یا دو خصلت رباعی رو به صفتی چند که پیران نوانند
چشمی بگشا که جمله شیطان نوانند پرهیز کن از جمله که شیطان کین قوم
پنهان شده در کمین ایمان توانند یا آنکه واقعاً مردی صالح عارف متدین سنت
نهایت از جهة تقیه خود را صوفی نام کرده فاما از اعتقادات باطله
و افعالات ذمیمه و اقوالات شنیعه آن طایفه ساکت است و اگر
بگوید بعنوان حکایت بجهة دفع لا یقال گوید پس بدانکه اصل مذهب
صوفیه چنانچه دیده میشود یا شنیده و همچنان علما روایت کرده
و میکنند اینست که یا بوحدت وجود قایلند یا بحلول و جبر چنانچه
جامی گوید نظم چه طی گشت بیه جوادث از انجا بملک قدم را نبهد علم

محمل در آن قلزم نور شو غوطه زن و زو شوی از خویشتن ظلمت ظل
زنفر محیط قدم منبسط بین بوادی امکان هزاران جداول بود بحر و
جدول یکی فی الحقیقة دوی خواست از احولان سواحل یکی دان
یکی خوان یکی گو یکی جو سوی الله والله زوری و باطل بسر حقیقت
کشد شعر جامی فبا خیر قول و با خیر قایل و عبدالله قدسی گوید رباعی
عالم همه اسرار ملمع بود است انوار حق از جمله ملمع بود است نام خود
او نسبب معبود است گویا همه اشیای جهان مع بود است و اکثر
این طایفه زراقیه دعوای کشف و کرامات کنند و لا فها زده احمقان را
فریب دهند گویند دیشب من فلان را ندم و بهمان را بدولت منزلها نیلم
و عمر را پسری کرامت کردم و بکر را از دولت کیبا اندم حاصل برتله
گویی و شعر باطل خوانی و ترنمات و نغمات سراکی را دوست دارند
و با پسران امرد و با دختران بیخرد عاشقی نمایند و آنرا قنطرهٔ مجازی
خوانند و اگر بدستشان افتد بعمل شنیع اقدام نمایند خصوص
در چله خوانها و ترک نماز و جملهٔ فرایض را حلال دانند و اقدام بجمیع
نواهی و معاصی لازم شمارند و اکثر اینها حلقه زده با تقطیعات
و نغمات بلا اله الا الله گفتن صدا بلند کنند و بسرود و غنا
اسامی ائمه را بعضی از اینها برای فریفتن عوام نیز یاد نمایند و
در علم موسیقی اکثر ماهر باشند و در وقت ذکر کلانی دستک زنند
و رقص نمایند چنانچه خرس مست در کوهسار و بچرخ در آیند

وخود را بیهوش نمایند و در چله خانها نشینند و چهل روز گویند چیزی
نخورند و دروغ گویند و اکثر که میخورند بلکه در پنهانی طعامهای
لذیذ و کله پاچهای با تکلف بکار برند و زهدها نمایند حدیقه
حکیم ثنائی همه سیر باغ زمین دارند از چه پروای شرع و دین
دارند همه از راه شرع بیخبرند آدمی صورتند لیک خرند همه
دیوان آدمی رویند همه غولان بربی بهی بویند ماه رویان نیز هوشانند
جاه جویان و دین فروشانند همه در راه آن جهانی کور بنده خورد و خفت
همچو ستور همه جویای کبر و تمکین اند همه قلب شریعت و دین اند از پی
صید عامی و خامی ساخته شرع و صدق را کشته گویان ز بغض یکدیگر
که فلان ملحد و فلان کافر و بدانکه اکثر این افعال ذمیمه باتفاق امت
حرام و بعضی باتفاق علمای شیعه حرام اند پس اول فرقه از آن فرقها
هاشمیه اند بدانکه واضع اصل مذهب صوفی ابو هاشم کوفیست چنانچه
سابقا ذکر یافت در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام و باتفاق
اکثر علما چنانچه در کتابهایی که در رد این طایفه نوشته اند قلمی نموده اند
و ملا جامی در اوایل نفحات الانس میگوید قال الامام القشیری اعلموا رحمکم الله
ان المسلمین بعد رسول الله صلی الله علیه وآله لم یتسم افاضلهم في
عصرهم بتسمیة علم سوی صحبة رسول الله ص اذ لا فضیلة فوقها
فقیل لهم الصحابة ولما ادرکهم اهل العصر الثانی یسمی صحب الصحابة
التابعین ثم اختلف الناس وتباینت المراتب فقیل لخواص الناس

ممن لهم شدة عناية بامر الدين الزهاد والعباد ثم ظهرت البدعة
وحصلت التداعي بين الفرق كل فريق ادعوا ان فيهم زهادا فانفرد
خواص اهل السنة المراعون انفاسهم مع الله الحافظون قلوبهم عن
طرق الغفلة باسم التصوف واشتهر هذا الاسم لهؤلاء الاكابر قبل
المائتين من الهجرة و بعد از اینکه تقریبا ذکر مشایخ این فرقه ضاله را نموده
و اول کسی را که ذکر کرده ابو هاشم کوفیست تا میرسانند بجایی که میگوید
اول کسی را که صوفی خواندند وی بود و پیش از وی کسی را باین نام نخوانده
بودند و اول خانقاه که ساختند در رمله شام ساختند و آن ملعون
و مریدانش همه ملحد و دهری بوده اند و چون جمعی از متعصبان خلفا
و بزرگان سنی بر فضایح و قبایح و فسق و نفاق ابی بکر و عمر و عثمان
بر شقاق واقف شدند چاره جز آن ندیدند که دست ارادت بدامان
طریقه زده مذهب و شعار خود سازند و خلق را در ضلالت اندازند
و اعانت و تقویت آن کنند و در افعال عباد بجبر قایل شوند و بمعاصی
انبیا و اوصیا افترا کرده دلیل اقامه نمایند تا بدین وسیله پرده دریدگی
خلفای خودشان را رفو نمایند و از آن تجاوز نموده قایل بحلول و اتحاد
و بوحدت وجود و موجود شدند و بدین وسیله مرتبه دعوی الوهیت
از برای خود و ایشان لا بشعر نمودند و مردمان را بدین سبب فریب داده از
دین و آیین پیغمبر آخر الزمان بدر بردند تا شاید زبان لعن و طعن از
خلفاشان کوتاه کنند و طریقه ناپسندیده خدا و رسول و ائمه را در نظر

جهّال وعوام مستحسن نمایند. وچون میل عوام را دیدند لهذا علماشان
نیز میل نموده پیش نهاد همت نموده پیرو شدند. ورفته رفته خودشان
نیز دعوای آن کردند. ومذمتها که در کتاب وسنّت پیغمبر وائمه علیهم السلام
وارد شده دربارهٔ این ملاعین است. نه دربارهٔ علمای دین وپیروان اهل یقین
وطایفهٔ مؤمنین وشیعیان متقین. وچون طواغیت بنی عباس وگروه
اتباع ایشان چنین دیدند برافروختن ونشاندن انوار الهی که ائمه هدایتند و
پست نمودن قدر ومنزلت آن برگزیدگان ملک منّان در رواج دادن
آن طایفهٔ ضاله کوشیدند. وبا ایشان غایت محبت وکرامت ورزیدند
وایشان را مکرم ومعزز ومحترم نمودند. وکرامات ومعجزات وخوارق
عادات برایشان بستند. وخودشان نیز دعوای آن نمودند وبنابرین کتابها
در تعریف وتوصیف وکرامات ومعجزات ترتیب داده نوشتند. تا
برخلق الله وانمایند که اگر امامان رافضیان معجزه دارند پیران ما نیز
دارند. واینها اندیاضت بهم میرسد. پس هر بی سروپائی وهر یاوه گوی
هرزه درائی وهر دیوانه خود رائی را پیر کردند. ومعجزهها برو بستند وایشان را
اولیا وقطب وابدال نام نهادند. تا مردم مشغول این دامها وفریبها گردند
برای آنکه بفکر احوال خیر اشتمال هدایت مآل ائمه انام علیهم السلام
نیفتند وراه حق را نجویند. ومردم از ایشان برنگردند وپیروی ایشان را
واجب شمارند. ودیگر آنکه مکاشفه ومعجزه امری است که هر بی سرو
پائی ویا دیوانه وابله هرزه درائی دارد. واینها باعث حقیت خلافت

در باب علما

وامامت نتواند بود. وخلفای سابق بحقیت خلافت را مالک بودند.
بنابرین عوام کالانعام خصوص اعراب اشد کفرا ونفاقا با ایشان هجوم آور
شدند. ومثل قوم دجال بایشان گرویدند. وعلمای ایشان در تدارک مفسدهای
آن بی اعتقادیها سعیها کردند. وبدلایل لاطایل وشبههای ابلیسانه بگفتن
ونوشتن اقدام نمودند. تا رفته رفته رواج گرفتند. وصاحب مذهبی شدند.
وآخر درمیان آنها نیز شیطان بار خلاف آنها انداخته بجهة آنکه گمراه تر ومخذول تر
شوند منشعب بشعبهای بسیار گشتند. وهر فرقه از آن فرقها را نامی نهادند
بیت چه توان کرد تا جهان بوده * همه کار جهانیان این بوده * سبحان الله جمعی از
سنیان دعوای این گمراهان را دلیل حقیت مذهب باطل خود نموده وبا ایشان
کمال محبت وشفقت می ورزند. وسخنان کفر آمیز ایشان را بتأویلات لاطایل
تأویل مینمایند. وسعیها میکنند که شاید در چشم بی بصران امثال خود جلوه داده
مردم را فریب دهند بیت گاو را اندر خدائی عامیان باور کنند * نوح را باور
ندارند از پی پیغمبری * فلعنة الله علیهم وعلی مشایخهم الطاغیة وعلی
اتباعهم الغاویة لعنا وبیلا وعذبهم عذابا الیما **فرقهٔ دویم** واصلیه اند
واین طایفه گویند ما بخدا واصل شده ایم یعنی با او پیوسته ایم. بعضی این
مذهب را از اصول مذاهب صوفیه شمرده اند وظاهر آنکه از فروع اتحادیه
باشند. وبعضی از مقالات شنیعه وافعال قبیحه از اتحادیه ممتاز گردند.
از آنجمله گویند نماز وروزه وزکوة وحج وسایر احکام شرعیه را از آنجهة
وضع کرده اند که آدمی بآن تهذیب اخلاق نموده واصل شود. وچون ما

تهذیب اخلاق نموده ایم و معرفت اشیا و شناخت حق تعالی مارا حاصل گشته
بخدا واصل شده ایم. تکالیف شرعیه بنابرین از ما برخواسته. و هیچ چیز
برما واجب نیست و تمام محرمات برما حلالست. و چون سالک بآن
مقام عالی رسید هرچه ازو صادر شود از شرب خمر و زنا و لواطه و غیر آن
هیچ کس را برو اعتراضی نیست. و اورا منع و زجر نتوان کرد. و از و نیکو باشد
و اگر خواهد با مادر و خواهر و دختر خود. وطی کند حلال باشد مثل طریق
مجوس. و اگر با پسران و دختران و زنان مریدان وطی کند از و فیضها
بایشان رسد. و اگر کسی را برخود کشند روا باشد مثل پیر ایشان عمر که با
افلح سر می نمود. و مشهور است از مفتی ایشان ملا میرزا جان که با پسر خود
عمل قوم لوط مینموده اند. یکی از دوستانش گفت که پسر ترا منع کن که با او
این عمل شنیع مینمایند. در جواب فرمودند که بنفس ناطقه او چه زیان. و
ملای روم در خطبه از خطبهای مثنوی گوید چون حقیقت حاصل شود
شریعت باطل شود. و حکایت ملاقات شمس تبریز با و و دختر و پسر خود
برای شمس تبریزی بردن و شراب بجهة او خریدن و بدوش خود کشیدن
جامی در نفحات الانس نقل نموده مشهور است. و صاحب ایجاز المطالب
در آن کتاب در باب کفر و فجور ایشان حکایتی غریبی نقل کرده. و علامه
حلی رحمه الله در نهج الحق در باب ترک نماز و عذر گفتن ایشان که خود دیده و
شنیده ایراد آن نموده جویندهٔ آن دو کتاب معتبر رجوع نماید. و گویند
اگر یکی از ما شهوت غالب شود و خواهد با دیگری مثل خودی مجامعت

کند و آنکس ابا کند و اصلی نباشد بلکه کافر گردد. و اگر اجابت کند خواه مرد
و خواه زن بدرجه ولایت رسند. و از اولیاء عظیم القدر گردند. صاحب
تبصرة العوام گوید حکایت کرد شخصی برای من و گفت در بادیه یکی از رفیق
من شد روزی گفت دی شب شخصی آمد و دست بپایم گذاشت تغافل
نمودم که مبادا از رضا دور روم لهذا تسلیم نمودم و هیچ نگفتم دست دراز
کرد و بند زیر جامه ام را وا کرد و مراد دلش را حاصل کرد و من هیچ نگفتم
آنشخص گوید گفتم دیشب هرگاه خاموش بودی امروز چرا رسوا نمودی
گفت من تشنیع او نمینمایم بلکه میخواهم معلوم تو کنم رضا و تسلیم من
تا بچه غایت است لعنة الله علیه. و گویند رابعه و جمعی از زنان بودند که
بواسطه برآوردن حاجات واصلیان بمرتبه عظمی ولایت رسیدند. و
و ازین گونه مزخرفات بسیار دارند همه دروغ محض است راه دویده و گویان
دیده با ایشان خواهد ماند و بولایت نخواهند رسید حافظ گویا باور
نمیدارند روز داوری. کاین همه قلب دغل در کار داور میکنند اللهم
العنهم جمیعا و عذبهم عذابا الیما فرقه سیم حبیبیه اند ایشان گویند چون
بنده بدرجه معرفت اشیا رسید و بدوستی حق پیوست و از دوستی
دیگران برید قلم تکلیف از و برخواسته. و از قید عبودیت رسته. پس در آن
وقت حرامست مقید بشریعت بودن. و کفر این ظاهر و محض زندقه و
الحادست نعوذ بالله من ذلک. و این طایفه عورتین و تنان خود را از خلق
نپوشند. و گویند دوستترین خلق عالم مائیم نزد خدا. و دیوانگان از دوست دارند

ویمریدی ایشان افتخار نمایند و بسیار باشد که بعضی از سفیهان بتقلید
ایشان مرید و معتقد دیوانکان شوند علی بن بابویه بسند خود از ابی هاشم
جعفری روایت کند که او گفت سئل ابو محمد العسکری علیه السلم عن
المجنون فقال صلوات الله وسلامه علیه ان کان موذیا فهو فی حکم السباع
والا ففی حکم الانعام یعنی پرسیدند از انحضرت ص از حال دیوانه یعنی
حکم ایشان چیست فرمودند اگر بوده باشد ازار کننده پس او مثل در حکم
سباع است یعنی واجب القتل است واگر ازار نکند پس در حکم چارپایانست
واز اهل سنت که مبتدعه اند حدیث از جناب رسول خدا صلی الله علیه واله
روایت کرده اند که اکثر اهل الجنة البله یعنی بیشتر از اهل بهشت ابلهانند
وجمعی از علمای نواصب این را تصدیق نموده اند و معنیها از عقل ونقل
دور از برای لفظ بله در هم بافته اند با انکه خود قایلند بله جمع ابله است
وگفته اند اما الابله فهو الذی لا عقل له وصاحب نهایه گوید البله
جمع الابله وهو الغافل عن الشر المطبوع علی الخیر واما صاحب نهج البلاغه
از جناب امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده در حدیث طولانی
در تعریف مؤمن که فرموده اند ابله فی امور الدنیا وکیس فی امور الاخرة
وبله اسم فعل هم امده مثل بله زیدا ای دعه پس ممکن است که معنی حدیث
شریف این باشد یعنی اکثر اهل بهشت غافل از شر اند و عامل خیر اند
وبنابرین که اعتنائی بامر دنیا چندان نمینمایند مثل اهل دنیا لهذا
ایشانرا مجازا ابله گویند چنانچه میان مردم نیز مصطلح است که اکثر خیرین

باشد دیوانکان را ان رتبه نخواهد بود بدلیل قران وحدیث با وجود ان
جمعی سفلان قایل بقطب بودن واولیا بودن ان طایفه رفته اند و رفته رفته
این قول در جاهلان منتسبان بشیعه سرایت نموده بلکه بعضی از
عاقل نمایان نیز قایل شده اند از روی غفلت با وجود تعریف عقل عقلا
که جناب اقدس باری مکررا در کلام حمیدش وجناب رسول در حدیث
شریفش فرموده اند پس در سوره یونس قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب ودر آل عمران ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب
ودر ق ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
ودر بقره ان فی خلق السموات والارض تا الایات لقوم یعقلون ودر
ذاریات وفی الارض ایات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون وغیرهما
از ایات مبینات واما احادیث بابیست در کتاب کافی ومحاسن برقی
وغیران از انجمله است حدیث طولانی از حضرت کاظم علیه السلم
که هشام بن الحکم را مخاطب ساخته میفرمایند ان الله یقول فی کتابه
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی عقل ونیز در کافی از حضرت
صادق علیه السلم پرسیدند از کیفیت عقل که ما العقل قال ما عبد به
الرحمن واکتسب به الجنان یعنی چیست عقل فرمود انچیز است که
بسبب ان پرستیده وستایش کرده میشود وبهشت جاودان را
عرض نمود که فما الذی فی معاویه یعنی پس چه چیز بود در معاویه غاوی

فرمود تلك النكرة تلك الشيطنة وهي شبيه بالعقل يعني آن زشتي ونكرت
ومکر وشیطنت بود وآن شبیه است بعقل وان عقل نیست ونیز
بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام بروایت صاحب کافی که فرمودند
آنجناب لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر
فادبر ثم قال وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو احب الي منك ولا
اكملتك الا فيمن احبه اما اني اياك آمر واياك انهى واياك اثيب و
اياك اعاقب یعنی چون آفرید خدا تعالی عقل را طلب گویایی نمود از وی یعنی
او را گویا کرده خطاب فرمود که بیا پیش آمد پس فرمود برو پس رفت پس
بعد از آن فرمودند که بعزت وجلال خودم قسم که نیافریدم هیچ آفریده را
که دوستتر باشد بسوی من از تو وهر آینه کامل نمیگردانم ترا مگر در کسی که
دوست دارم او را بدان وآگاه باش که بسبب تو امر میکنم وبتو نهی مینمایم
وبسبب تو ثواب میدهم وبتو عقاب میکنم پس پیدا آنکه ازین حدیث شریف
چنین ظاهر است که اشرف تر از عقل چیزی نباشد وحال آنکه جناب
نبوی اشرف مخلوقاتست زیرا که در حدیث سیم همین اربعین مذکور شد
که آنجناب فرمودند ما خلق الله خلقاً افضل مني ولا اكرم عليه مني ونيز
در خطبه که در کشف الغمه از آنجناب روایت شده که بعضی از آن اینست
که میفرمایند در شب معراج جناب الهی خطاب نموده فرمودند یا محمد
انك رسولي الى جميع خلقي وان علياً ولي وامير المؤمنين وعلى ذلك
اخذت ميثاق ملائكتي وانبيائي وجميع خلقي من قبل ان اخلق خلقاً

في سمائي وارضي محبة مني لك يا محمد ولعلي ولولدكما وكان من شيعتكما
ولذلك خلقت من طينتكما فقلت الهي وسيدي فاجمع الامة عليه
فابى علي وقال يا محمد انه المبتلى والمبتلى به واني جعلتكم حجة لخلقي امتحن
بكم جميع عبادي وخلقي في سمائي وارضي ومافيهن لاكمل الثواب لمن
اطاعني فيكم واحل عذابي ولعنتي على من خالفني فيكم وعصاني وبكم
اميز الخبيث من الطيب يا محمد وعزتي وجلالي لولاك ما خلقت آدم
ولولا علي ما خلقت الجنة لاني بكم اجزي العباد يوم المعاد بالثواب
والعقاب وبعلي وبالائمة من ولده انتقم من اعدائي في دار الدنيا ثم
الي المصير للعباد والمعاد واحكمكما في جنتي وناري فلا يدخل الجنة لكما
عدو ولا يدخل النار لكما ولي وبذلك اقسمت على نفسي الخ واین
حدیث شریف مؤیدات بسیار دارد خوب تأمل نما معانی آنرا و
غافل مگذار از آن ونیز حدیث قدسی مشهور واز طرفین منقول لولاك
لما خلقت الافلاك وبموجب حدیث دیگر که ما من نبي جاء قط الا
بمعرفة حقنا وتفضيلنا على من سوانا پس آنجناب اشرف مخلوقات
وحجج وآیات درین باب بسیار ونیز در حدیث طولانی دیگر که
خطاب بموسی علیه السلام شده میفرمایند اني اردت منهم من اجله
خلقت آدم وحوی ومنهم من اجله خلقت الجنة والنار فقال موسى
من هو یا رب فقال محمد پس هرگاه اینرا دانستی پس بدانکه ذات جناب
نبوی ومرتضوی صلوات الله علیهم فی الحقیقه اول مخلوق شده وبعد از

ایشان از نور ایشان عقل منتزع شده و خلق شده پس راست است
نسبت باشیاء دیگر اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله العقل
بعد از نبی و نیز عقل کل آنجنابند بموجب حدیث که در محاسن برقی روایت
کرده که امام علیه السلام فرمودند فاعطی الله محمدا صلی الله علیه وآله
العقل تسعة وتسعین جزءا ثم قسم بین العباد جزءا واحدا و نیز در خصال
روایت کرده امام ع میفرمایند که اصل هر نیکی ماییم و از ما منتزع شده
بدیگران میرسد پس اینست که شبیه گشته احوال آنجناب بعقل در هر باب
مثل آنکه اگر بسبب عقل حجة قائمست و بسبب آنجناب نیز قائمست چنانچه
میفرمایند و انی جعلتکم حجة لخلقی امتحن بکم جمیع خلقی و عبادی الخ و اگر
بسبب عقل ثواب میدهند بسبب ایشان نیز چنین است چنانکه میفرمایند
لاکمل الثواب لمن اطاعنی فیکم واحل عذابی ولعنتی علی من خالفنی فیکم
وعصانی و اگر عقل حجة باطنیست آنجناب نیز حجة ظاهری و باطنی هر دو
هست و آنجنابند علت غایی بجهة خلق شدن هر مخلوقی پس مقصود
بالذات از خلق عالم وجود مسعود ایشانست و بالعرض غیر ایشان و
بواسطه ایشان پس مقصود بالذات اقدم و اعز و اشرف باشد از
مقصود بالعرض و چون علت غایی در وجود خارجی موخر است از
اینجهة خاتم انبیا است و در بحار الانوار از رسول مختار روایت است
در حدیث طولانی که خطاب مستطاب بحسنین علیهما السلام نموده
فرمودند هذان سیدا شباب اهل الجنة وابوهما خیر منهما و بعد از آن

فرمودند ان اخیر الناس عندی واحبهم الیّ واکرمهم علیّ ابوکما
ثم امکما ولیس عند الله احد افضل منی واخی ووزیری وخلیفتی
فی امتی وولی کل مؤمن بعدی علی بن ابی طالب و جناب فاطمه ع را
بظهور واگذاشته زیرا که سابق فرمودند احبهم واکرمهم علیّ ابوکما
ثم امکما پس تا افضل باشد مفضول را اکرم و احب نمیفرمایند پس
جناب فاطمه علیها السلم نیز بعد از ایشان افضل خلایق اند و ان شاء الله
تعالی در موضعش از این روشن تر بیان خواهد شد بدانکه الف لام
ناس الف لام جنس است یا الف لام عهد ذهنی است بهر طریق ناس
بچند معنی است ناس میگویند ذات انبیا و اوصیا را میخواهند و ناس
میفرمایند و شیعیان را میخواهند و ناس گفته نواصب و غیر ایشان را
میخواهند پس چون سوای انبیا و اوصیا و مؤمنان دیگران افضلی
نمی باشد پس ناس در این حدیث انبیا و اوصیا و مؤمنان باشند زیرا که
بصیغه افعل تفضیل بیان میفرمایند که ان اخیر الناس پس از این معلوم
میشود که انبیا و اوصیا و مؤمنان مراد اند نه غیر ایشان بهر حال مطلب
این بود که بسبب عقل ثواب میدهند و بسبب او عقاب مینمایند
و در خصال ابن بابویه روایت نموده که رسول خدا فرمودند قسم العقل
علی ثلثة اجزاء فمن کانت فیه کمل عقله ومن لم یکن فیه فلا عقل له
حسن المعرفة بالله عز وجل وحسن الطاعة وحسن الصبر علی امره
و در جامع الاخبار بطریق دیگر نقل شده و بجای وحسن الصبر و حسن

الظن بالله مذکور است. و در محاسن برقی رحمه الله از عبد الله مسکان
و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که فرمودند لم یقسم الله
بین الناس شیئا اقل من خمس الیقین والقناعة والصبر والشکر
والذی یکمل هذا کله العقل پس هرگاه اینها را یافتی و دانستی پس بدانکه
جناب الهی را دو حجت است بر خلقش یکی در ظاهر و یکی در باطن واما
در ظاهر پس انبیا و اوصیا اند واما در باطن پس آن عقل است واین
هر دو لازم و ملزوم همند پس تا عقل نباشد بعثت انبیا فایده ندارد
واگر نبی نباشد عقل بتنهایی مراد الله را کفایت نکند ولهذا اطفال و
مجانین را تکلیفی نیست زیرا که فرموده اند رفع القلم عن المجنون والصبیان
و مجنون دو نوع است یکی را مجنون نامند و یکی را ابله و مجنون آنست که
بعد از تولد بسببی از اسباب خبطی و خفتی بر عقلش طاری شود پس
دیوانه شود و ابله آنست که از مادر چنین بی عقل زاده شده باشد پس
مجنون احتمال علاج دارد. واما ابله ندارد. واما اینکه گفتیم حجت ظاهر
و باطن میباشد اولا عقل جاکست دوما در حدیث حضرت کاظم علیه
که بهشام خطاب نموده فرمودند یا هشام ان الله علی الناس حجتین حجة
ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبیاء والائمة واما
الباطنة فالعقول. پس سبقت انبیا بر عقل هست چنانچه اول مخلوقی
که در دنیا خلق نمودند آدم صفی بود که حجت ظاهری باشد و آخرهم که
دنیا تمام شود معصوم رحلت فرماید چنانچه جناب صادق علیه السلام

در کتاب کافی میفرمایند ما زالت الارض الا ولله تعالی ذکره فیها الحجة
یعرف الحلال والحرام ویدعوا الی سبیل الله جل وعز ولا ینقطع الحجة
من الارض الا اربعین یوما قبل القیمة وایضا در کافی از ابان بن تغلب
گوید فرمودند ابو عبد الله علیه السلام که الحجة قبل الخلق ومع الخلق وبعد
الخلق و مؤیدات اینها بسیار است و از آنجمله آنکه جناب الهی میفرمایند
وان من امة الا خلا فیها نذیر واما عقل بتنهایی کفایت نمیکند آنست که
در من لا یحضره الفقیه و همچنین در کتاب توحید ابن بابویه نقل نموده از
جناب ابی جعفر ع که فرمودند اذا کان یوم القیمة احتج الله عز وجل علی سبعة
علی الطفل والذی مات بین النبیین والشیخ الکبیر الذی ادرک النبی
صلی الله علیه وآله وهو لا یعقل والابله والمجنون الذی لا یعقل والاصم
والابکم کل واحد یحتج علی الله عز وجل فیبعث الله عز وجل الیهم رسولا فیوجج
لهم نارا فیقول ان ربکم یامرکم ان تثبوا فیها فمن وثب فیها کانت علیه بردا
وسلاما ومن عصی سیق الی النار. و محمد بن یعقوب ع در کافی باندک اختلاف
با از آنحضرت روایت نموده نهایت مفاد یکیست. و در کتاب کافی از
حضرت صادق علیه السلام روایت کند که هشام گفت انه سئل عمن مات فی
الفترة وعمن لم یدرک الحنث والمعتوه فقال یحتج علیهم برفع لهم نارا فیقال لهم
ادخلوها فمن دخلها کانت علیه بردا وسلاما ومن ابی قال ها انتم امرتکم
فعصیتمونی. واگر حکیمی یا ملحدی گوید که در دار جزا تکلیف نیست جواب
آنست که در دار جزا یا بهشت است یا دوزخ و این تکلیف در غیر این

دو موضع خواهد بود. بهر حال پس عاقل باید در اصول و فروع دین خود
تابع حجتهای الهی باشد نه غیر ایشان که مبتدعین و حکیمان بی دین و
دیوانگان بیبقین اند. و باید که دلیل عقلی و نقلی هر دو موافقت نمایند
و اینها را قاضی و حاکم سازند تا معمول توانند شد. و الا بمجرد قول بعضی از
فریبندگان که دعوی نمایند که راه و روش استاد یا پیر طریقت ما اینست
محض غلط است گول نباید خورد. و از راه حق نباید در رفت. و دیوانه
و ابلهی که ما الحال ایشان نمیدانند اینکس که آخر ناجی یا هالک خواهد بود
او را پرستیدن و معتقد آن شدن نیست مگر از ابلهی ع دیوانه چو
دیوانه ببیند خوشش آید. و حال آنکه ابن بابویه علیه الرحمه در علل
از حضرت صادق علیه السلام نقل میکنند که آنجناب فرمودند جنبوا
مساجدکم الشری. و البیع و المجانین. و الصبیان. و الضالة. و الاحکام
و الحدود. و رفع الصوت. و در من لا یحضره الفقیه از جناب رسول خدا
روایت کنند که آنحضرت فرمودند جنبوا مساجدکم صبیانکم و مجانینکم
تا آخر الحدیث. و شیخ مفید ره در بعضی از مؤلفاتش میفرماید که قد یجب
اخراج المجانین من المساجد کما وجب ازالة النجاسة عنها. پس عاقل تابع
دین خدا شده نوعی کند که در آیات شریفه فبشر عباد الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب
یعنی بشارت ده بندگان مرا آن بندگانی که گوش دهند و بشنوند
گفتار حق را پس پیروی نمایند نیکوترش را ایشانند آنان که هدایت

کرده است ایشان را خدای تعالی. و ایشانند صاحبان عقلها. و هر
عاقل باید بداند که بهترین قولها و راست ترین همه گفتارها قول و
گفتار خدا و رسول خدا و ائمه هدی است. و من اصدق من الله حدیثا
و جای دیگر قیلا فرموده اند که اگر چنین نباشد اینکس پس منافق یا کافر
خواهد بود. و بگفتن اینکه من مسلمانم یا مؤمن فایده در عقبی نخواهد
بخشید. و خود را بازی داده خواهد بود ذلک هو الخسران المبین بیت
تو پنداری ببک قولی که رستی. کند فردا خمارت زانکه مستی. مسلمان
نیست از تو جز زبانت. منافق این بود کردم بیانت. نفاق ای بیخبر چیزی
دگر نیست. زبان گویا و دل را زان خبر نیست. اگر دل با زبان یکسو کنی
تو. هر آنچه گفت حق فرمان بری تو. مسلمان حقیقت گشته باشی. ز شرک
مشرکان وارسته باشی. مؤید این مقال آنکه پرسیدند از امیر المؤمنین
علیه السلام که اگر کسی شهادت دهد بیگانگی خدا و نبوت رسول الله
آیا مؤمن است. پس فرمودند این فرایض الله. راوی گوید و شنیدم که
فرمودند لو کان الایمان کلاما لم ینزل فیه صوم. و لا صلوة. و لا زکوة
و لا حلال و لا حرام. و قال و قلت لابی جعفر علیه السلام ان عندنا قوما
یقولون اذا شهد ان لا اله الا الله. و ان محمدا رسول الله فهو مؤمن
قال ع. فلم تقطع ایدیهم. و لم یضربون الحدود. و ما خلق الله خلقا اکرم
علیه من مؤمن لان الملائکة خدام المؤمنین. و ان جوار الله للمؤمنین. و ان
الحور العین للمؤمنین. ثم قال فما بال من جحد الفرایض کان کافرا. الله الله کجا بوم

وبجا افتادیم الحاصل باز گشتیم بر سخن بیحاصلان و واصلان بعضی گویند
واصلیه وحبیبیه یک فرقه اند بنا بر آنکه ترک نماز و روزه وسایر عبادات
نهایت در مقالات بسیار از هم متمیز اند فرقهٔ چهارم ولائیه اند ایشان گویند
که چون بنده بدرجهٔ ولایت رسید با خدا شریک شد پس در جمیع صفات ثبوتی
وسلبی با خدا شرکت دارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و گویند مرتبهٔ ولایت
از نبوت ورسالت بالاتر است وچون پرسی ولایت چیست گویند پنهان و
نهان بودن و گویند زن کردن حرامست و گویند ما زنده کردن مردگان و
میرانیدن زندگان قادریم وایشان نیز دیوانگان را دوست دارند وازین گونه سخن
بردارند فرقهٔ پنجم مشارکیه اند وخود را فضلیه نیز گویند واهل دین ایشانرا
مشرکیه خوانند ایشان دعوای مشارکت با انبیا نمایند ومیگویند خدا اگر
پیمبر میتوان شد و گویند ما در مرتبه پیغمبران شریکیم لیکن خدا ما را عزیز
داشته وما را مامور بدعوت نساخته اگر خواهیم خلق را هدایت کنیم واگر
نخواهیم نکنیم و گویند ما را بر پیغمبران فضیلتی دیگر باشد زیرا که ملک
واسطه است میان نبی وخدا ومیان ما وخدا واسطه نیست وازین گونه
هرزه ها بردارند فرقهٔ ششم شمراخیه اند گویند چون صحبت قایم شود وحال
در دلها راه یابد امر ونهی وسایر شرعیات باطل شود یعنی تکلیف در میان نماند
وشنیدن سازها وارتکاب ملاهی ومناهی واکل حرام جمله حلال گردد و
گویند زنان وکودکان ما ودیگران چون گل وریاحین اند که بوی این بر خاص
وعام مباحست وبدانکه اصل این طایفه از خوارج اند واگرچه بصورت

اهل صلاح میکردند نهایت مفسدانند در لباس درویش و گرگانند
در پوست میش همیشه در کمین مثل عنکبوت نشسته اند تا بندهٔ
خدا را بدام انداخته بیدینش کنند وفاسد عقیده اش کردانند وچون بیچاره
معتقد ایشان شد وخاطر جمع نمودند اندک اندک از عقاید باطلهٔ خود کا
کنند واز راه حق بگیرانند وآخر مانند ملحد واز دین بیگانه سازند و
بر ومنتها کنانند و گویند ترا ارشاد نمودیم وبیشتر این طایفه خرقها و
پشمینها پوشند ومعجزها از خود وپیر خود نقل نمایند وبصلاح ظاهری
خود را آراسته دارند برای فریب دادن مردم اما فی الحقیقه ملحد باشند
وواجب الدفع والطرداند فرقهٔ هفتم مباحیه اند وایشان نیز مثل واصلیه
همه چیز بر عارف حلال ومباح دانند وامر بمعروف ونهی از منکر در طریقت
ایشان باطل وعاطل دارند وبردن وخوردن مال مردم از روی دزدی و
غیر آن بهر جهة که دست دهد حلال شمارند وآنرا رشد پندارند و
جمیع فروج بر خود مباح کرده اند حتی با مادر وخواهر و پسر ودختر خود
ودیگران و گویند شک ویقین هر دو حجاب راه اند این طایفه نیز مانند
ملحدانند وبدترین خلق الله اند وهمگی مستوجب لعن خدا اند فرقهٔ هشتم
ملامتیه اند ایشان بعلانیه مرتکب مناهی ومعاصی شوند ودران مبالغه نمایند
ابا ننموده مانند آن اگر شراب بیابند در شیشه کنند ودر برابر مردم خورند تا
مردم را بملامت خود داشته اند وانرا فرموده رسول خدا که اتقوا مواضع التهم
احتراز لازم نشمارند واگرچه اکثر صوفیه بجبر قائلند خصوص این طایفه

مبالغه دران بیشتر نمایند و گویند ارباب معاصی را بر اصحاب طاعات شرف
و مزیتی هست از انجهة که مردمان ایشانرا بسبب ان ملامت کنند و این
درجه ایست بلند که دست هیچ عابدی بان نرسد و این گروه نزد طوایف
صوفیه بلکه سنی هم عزیزند و مانند ملا جامی و امثال او در مقام توجیه و
اصلاح اقوال ایشان درامده اند تا بدفریب نخورند **فرقهٔ نهم** حالیه اند
ایشان گویند چون حال دست داد دستک زدن و رقص نمودن و نعره
براوردن اختیاری نیست و این کذب محض است و اکر راست گویند شیطان
ملعون بر ایشان تسلط یافته خواهد بود چنانچه در کافی از جابر جعفی
مرویست که بابی جعفر علیه السلم عرض نموده که ان قوما اذا ذکروا شیئا من
القران او حدثوا به صعق احدهم حتی نری ان احدهم لو قطعت یداه و رجلاه
لم یشعر بذلک فقال سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین
والرقة والدمعة والوجل و گویند چون بیهوش کردیم خدا نزد ما اید و
سرگوشی کند و سر ما را در کنار گیرد و ما با او راز گوییم و او دست رد کردن ما
و ما دست رد کردن او کنیم تعالی شانه عما یقول الملحدون علوا کبیرا و گویند
از روی شهوت پسران و شاهدان دیدن و بوسیدن بلکه زنا و لواطه نمودن
رواست و این طایفه پسران خوبرو و شاهدان خوش مو و رو را مصحف نام
کنند و تعشق ورزند لعنهم الله **فرقهٔ دهم حوریه اند** گویند در حین وجد و
سماع و بیهوشی حوریان بهشتی بما نازل شوند و ما دران وقت با ایشان نزدیکی
کنیم و ایشان با ما همزبانی کنند و از غیب ما را خبر میدهند و بعبارت این ندا گاه

واضلال

عما فیضها میرسانند و این گروه با انکه منکر شرع و دین اند بعد از اظهار این نوع شی
وساختگی چون بخود ایند غسل کنند تا سفیهانرا فریب دهند زیرا که حضرت
امام علی النقی علیه السلم در جواب سایل از حالات صوفیه فرمودند کلهم
من المرائین والخداعین ولا یشتغلون بهذه الاعمال الا لغرور الناس و
انها من الشیطان وانهم یتبعونه الخ چنانچه پیش مذکور شد **فرقهٔ یازدهم**
واقفیه گوو قوفیه اند و این فرقه باین دو نام خوانده میشوند بجهة انکه میگویند
بغیر ایشان بر اسرار معرفت وقوفی حاصل نیست و خدا را بغیر ایشان کسی
نشناخته و دیگر انکه بغیر ایشان بسر وجد واقف نشده اما دانایان رموز حقیقت
ومعرفت و پیروان شریعت و ولایت که واقفان حقایق اند ایشانرا توقفیه
نام کرده اند زیرا که توقف نموده اند در عمل نکردن باحکام شرعیه و کسب
نمودن علوم دینیه دلیل عقلی و نقلی موجب توقف سالک است در اول این
منزل زیرا که خدا را بدلیل نتوان دید و باو نتوان رسید و نتوان شناخت
چنانچه ملای روم گوید **بیت** پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت
بی تمکین بود پس اگر کسی خواهد که خدا را ببیند و بشناسد و باسرار معرفت
وقوف یابد باید که از کسب علوم دینیه روی بتابد و در خدمت پیر کامل
سعی نماید و استرضای او حاصل کند تا هرچه خواهد او را حاصل شود
بیت چشم چون بینا شود خضراست هر نقش قدم رهبر بینا چه جویی
دیده بینا طلب **فرقهٔ دوازدهم تسلیمیه اند** گویند تا کسی بمقام تسلیم نرسد
بمرتبهٔ عالیهٔ عرفان نمیرسد و او را عارف نتوان گفت و گویند تسلیم عبادت

عمافیضها

ازانست که چون پیر خواهد با مرید وطی کند مرید کردن تسلیم بنهد تا
پیر مراد خود حاصل کند و برخلاف رضای پیر عمل ننماید و اول چیزی که
این طایفه مرید خود را کردن فراز کنند زنجیر یا رسنی در گردنش افکنند مثل
زنار و آنرا رشته تسلیم نام کنند گویند رشته در گردنم افکنده دوست
میکشد هرجا که خاطرخواه اوست و نزد قلندریه و واصلیه نیز این غلو
مسلوکست و باعتقاد ایشان این مرتبه ایست بغایت بلند و بدانکه
قلندریه چند گروهند از اصناف صوفیه و بیشتر اینها نیز ملحدند و گویند
ما از قلم تکلیف بدریم و نهایت مرتبه بعضی از قلندریه نهنگیت است
یعنی هرچه خورند سیرابی نداشته باشند و اکثر این طایفه از عبادات
ظاهری دست کشیده دارند و عبادت قطعا نکنند مگر بندرت و انهم
برای ساختگی و فریب دادن مردم و بعضی از سفیهان قلندریه باز کشته
معتقد این گروه ضاله نیز کردند و درویش نام کنند و درویش پندارند
فرقه سیزدهم تلقینیه اند و نظر نیز گویند ایشان گویند نگاه کردن
بکتب علوم حرامست مگر کتابی که در تصوف باشد و در پیش پیر کامل
خوانده شود و مثنوی ملای روم را ثانی کتاب خدا دانند مشهور است
که گویند نیست پیغمبر ولی دارد کتاب و گویند معرفت جز بتلقین پیر
حاصل نشود و گویند هرچه علما در هفتاد سال یا بیشتر بتعلم یا کتب
کسب کنند در یک ساعت بتلقین پیر و ارشاد حاصل گردد و گویند
هرچه مردان راه و سالکان طریق موصل بدرگاه الهی یافته اند همه بنظر و

ارشاد پیر یافته اند نه بخواندن و تعلیم گرفتن از علمای ظاهر و خود را ان
علمای باطن دانند و گویند هرچه اهل شریعت بان مشغولند علم رسمی
و ظاهر نیست و ایشان از علم باطنی بی بهره اند و علم در حقیقت علم با
طن است و هرکس که از علم باطنی بهره یافت انسان کامل و عارف و
محقق اوست بیت علم رسمی سر بسر قیلست و قال نی ازو کیفیتی
حاصل نه حال علم نبود علم غیر عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی کل من
یعشق الوجه الحسن قربوا الرجل الیه والرسن و اگرچه جمیع طوایف صوفیه
این هرزها را گویند و دعوای علم باطن کنند نهایت این طایفه مبالغه
زیاده تر نمایند و اینمعنی از باطنیه اسمعیلیه کسب نموده اند و گویند ایمان
مخلوق نیست و گویند مرتبه ولایت کسبی است و اکثر ایشان نبوت را
نیز کسبی دانند و این فرقه و بیشتر اهل صوفیه مریدان را کلاه نمد و خرقه وهند
و ایشان را چهل روز در خلوت نشانند و آن خلوت نشستن را چله
نام کنند و این ملاعین این امر شنیع را در برابر اعتکاف وضع نموده اند
و از جمله غرایب است که ملای روم با وجود تسنن و تصوف این طایفه
و امثال اینها را مذمت نموده باین نحو که میگوید بیت اگر از پوست
کس درویش بودی رئیس پوستپوشان میش بودی اگر کف بردهن
عرشست و معراج یقین میدان شتر منصور حلاج اگر سر بر خدا امرد
چرخیست یقین دان کاسیا معروف کرخیست و دیگری گوید رباعی
گویند جماعتی که راهی داریم وز کسوت عارفان کلاهی داریم گر تاج نمد

کلاه ایشان باشد: ما نیز از این نمد کلاهی داریم: و بدانکه شاید بخیال بعضی
این رسد که شخصی با این کمال هر چند در نظر عقلا این را کمال نمیدانند بلکه
کمال انسان در درستی دین و ایمان است و معرفت در فقه دین و ایقان و مثل
ملای روم و عطار و امثال و اشباه اینها میتواند بود با وجود مداحی امیر المؤمنین
و اهل بیت ع که سنی یا صوفی باشند جواب آنست که معرفت عمرو عاص و هرون
و مامون که مشهور آفاقند با ائمه علیهم السلام ظاهر و علمای عامه که کتابها در
تاریخ تولد و عمر گرامی ایشان و معجزات و علم و زهد و تقوی تالیف نموده اند
بحیثیتی که از کم کسی از علمای امامیه این معنی سر زده معلوم است: پس اگر
این جماعت شیعه اند اینها نیز شیعه خواهند بود: و حال آنکه این نیز لطفیست
از جانب او سبحانه که چاره بجز خوب گفتن ندارند زیرا که نه در ظاهر و نه
در پنهان بجز خوبی از آن بزرگواران ندیده اند و نشنیده اند نه از دوست
ایشان و نه از دشمن ایشان: پس اگر بهتانی با ایشان می بستند و میگفتند
خود رسوا می شدند لهذا لاعلاج شده مدح ایشان میکردند: و حال آنکه
باعتقاد طوایف صوفیه هرگاه فرعون و شیطان و عمر و امثال اینها خوب
باشند خوبان بطریق اولی خوب تر خواهند بود: پس مدح گفتن ایشان باعث
خوبی اینکس نیست: بلی وقتی باعث زیادتی خوبی اینکس میشود که معتقد
بامر ایشان و فرمان برداری ایشان بوده عمل بفرمودهٔ ایشان نماید و
محکوم حکم ایشان باشد و الا فلا: و اصل خوبی هر کس در درستی اعتقادات
حقه و عمل نمودن بارکان و گویا بودن بر بانست چنانکه سابقاً درین بعضی از

مذکور شد.

مذکور شد: و از اینجا است که چون بگفتار و کردار هر کس مطلع میشوند
حکم بخوبی و بدی آن کنند ع از کوزه همان برون تراود که در اوست: پس از
گفتار کفر آثار و کردار شیطان شعار ایشان چنین ظاهر بوده و علمای
که هم عصر ایشان بودند نقل در کتابهای خود فرموده اند: و گفتار بالفعل
در میان هست لهذا تکفیر ایشان مینمایند جماعتی که سالک مسلک
شریعت غرا و تابعان طریق مستقیم بیضاء رسول رب العالمین و پیشوایان
راه یقین و امیران یوم الدین که ریاضتها کشیده اند و شبها دود چراغ
و خونابهٔ دل خورده اند: و دیدهٔ بصیرت بکحل الجواهر احادیث آن برگزیدگان
روشن نموده اند: و خود را مبرا از تعصب و ریا و سمعه کرده اند: و ترک
مناهی و ملاهی و معاصی فرموده اند: و بقدر مقدور از در بندگی در آمده
آزمایشها دیده اند: و بدر توکل خود را انداخته از راه تضرع و زاری بدین
دولت عظمی و عطیهٔ کبری سرافراز شده هر کس را بجای خود شناخته اند
و با دوست دوستی و با دشمنان دشمنی کرده اند: و بفضل صاحب فضل
و کرم و منان ذو المن و النعم فایز گردیده اند: و اینمعنی برای هر عامی بی سوادی
و هر طالب علم نمای صاحب کوره سوادی که چند کلمه از حکمت یونانیان
یا از صرف و نحو و منطق و معانی بیان خوانده باشد دست نمیدهد
رباعی این ره ره عشق نیست بی حاصل هی طوفانی دور مانده از ساحل هی
نه لذت کفر یافتی نه ایمان دُر دیر و حرم چه کردی ای غافل هی: و جناب
حضرت عزت میفرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله

لمع الحسنین یعنی شیعیان رباعی جاهل زکجا راه حقیقت داند طی کردن
این بادیه کی بتواند هرچند زند چرخ بجایی نرسد مانند خری که آسیا
کرداند والله علی ما نقول وکیل فرقهٔ چهاردهم کاملیه اند که متابعان
شرع احمدی صلعم ایشانرا کاملیه نامند واین کروه با غایت جهل دعوی
کمال کنند ع حقا که کمال جهل اینست این طایفه کویند پیر کامل باید طلب کرد
وچون یافت شود دست از دامنش کوتاه نباید کرد وبکنایه وظاهر اظهار
کنند وخاطرنشان نمایند بسفیهان که خود پیر کاملند وانشاء الله تعالی
هرکز بپیری نرسند واین طایفه کسب وجه معاش وحرفه را حرام دانند
وآن غایت تنبلی وکاهلی بخرقه ولقمه که فریفته شدکان بجهت ایشان برند
سازند وبلذات نفسانی که بعضی از آن خوانندکی کردن وشنیدن آن
ورقص نمودنست مشغول شوند وآنرا عبادت نامند وجید این قوم
زرقص اختراعی هستند مونث سماعی وایشان نیز مفسدان در دین
وکمراه کنندکان بیقین اند زیرا که طلب علم که بقول خدا ورسول صلعم بر همه کس
واجب وکسب وجه معاش بهمه لازم است حرام دانند ومردمانرا از
راه حق کمراه کنند وفاسد عقیده نموده مانع شوند وکویند اینها همه حجاب
راهست ومریدانرا وهرکه اندک رغبتی بایشان کند از کار دنیا وعقبی
باز دارند وایشانرا چون خری بی افسار که از کار کریخته باشد کردانند
وو بالجان بیچارکان سازند وبکدایی دربدر دوانند وبا پسران و
دختران مردم عشق بازند وجز هرزه کفتن وهرزه خندیدن ومسخرکی

نمودن وتن پروردن وپرخوردن وبی حاصل کشتن واحمقانرا بازی دادن
کاری دیکر نکنند وتسبیحهای دانه درشت وغیران در برابر مردم بلب
بذکر بحرف جنبانند وعوام را فریب دهند وشکم پرستان دربی خود
اندازند وآن مردمان با برام وفریب چیزی کرفته بخورد ایشان دهند وبعضی
از اینها سرزده بخانه مردم روند وحلقهٔ ذکر با مریدان درست نموده شروع
بعرعر کنند وخواهی نخواهی تا آن صاحب خونه اش نکیرند دست برندارند
وبعضی از ایشان بدر دکان بازاریان رفته نشینند وبغیبت علما وفضلا
ومومنان زبان درازی نمایند وآن بندهٔ خدا را معطل نموده بوسوسه
از راه در برند وبا سادات وعلما وعلما مومنان دشمن سازند رباعی
جمعی جاهل که کشف اظهار کنند ، دانایانرا زجهل انکار کنند ، دانی که ز چیست
های وهوی این جمع ، جمع آمده درس جهل تکرار کنند ومریدان ایشان
ایشان در خانهای مردم چون آش وپلو وچلو وحلوا میخورند در تعریف ورواج
آن شقاوت پیشکان معجزها وکرامتها نقل کنند وخوابها بندند وحکایت
کنند وبرطبق مدعا قسمها خورند وکاهی بخود اسناد کنند که خود دیدیم
واین طایفه هرچند خود را تارک دنیا دانند اما بیشتر از همه کس
طالب آنند پس مرد دانا باید فریب اینها نخورد واز راه حق اهل بیت
صلوات الله علیهم بدر نرود وقاضی شریف خونساری رحمة الله علیه در تعریف
وتوصیف طایفهٔ صوفیه قصیده دارد چون مناسب بود قلمی شد برای عبرت قص
میروم در حال پیری فکر دیکر میکنم ، پا بدامن میکشم در خلوتی سر میکنم

دلق و تسبیح و ردا و شانه و مسواک و عصا ⁂ همچو سالوسان صوفی در سر و بر میکنم
خر مریدی چند پیدا میکنم تهمت تراش ⁂ شور بابی بهرشان هر شب مقرر میکنم
قطب اقطابم لقب بخشند و تاج العارفین ⁂ انچنان کز دو فشان من نیز باور میکنم
تا بگویندم که شیخ از خوف حق شب میگریست ⁂ صبحدم دو دیده از اب دهن تر میکنم
ساده مقبول چندی میکنم در بقعه جمع ⁂ ترکتازی از کنج اوغلن توانگر میکنم
میکنم یا هو و یا هو و معلق میزنم ⁂ گرچه زاغ کم هم خود را کبوتر میکنم
مسجدی را میکنم از بهر حجره‌ی نزول ⁂ هر نمازی را ز بانگ های هو کر میکنم
یک دو خوش مطرب کلعندان ده می اورم ⁂ در میان ان خران من نیز عرعر میکنم
چون ندانم هیچ تا خوانم باواز بلند ⁂ ورد لب جنبانده بی حرفانه بر میکنم
میپرانندم مریدان بر فلک چون بایزید ⁂ همچو شبلی با عصا در بحر معبر میکنم
گرچه الحمدی نمیدانم ولی در بزم ذکر ⁂ دم بدم الفاتحه گفتن مکرر میکنم
در جوع خود هر چه گویم پس گواهی میدهند ⁂ خویشتن را گر امام و گر پیمبر میکنم
انچه این خرصوفیان تاویل وجد نکرده اند ⁂ گر از ایشان بشنوم دعوی دیگر میکنم
هر کجا بینم بروی کنج جستی مار زلف ⁂ از پی دم دادنش خود را فسونگر میکنم
بر لب جو می نشینم در نماز بام داد ⁂ ذکر هیبا زم وضو تا شب مکرر میکنم
همچو من خر ملحدی در بقعه موجود نیست ⁂ زهدهای خشک را با دامن تر میکنم
کل عذار از ابیضیادی و شاگردی و زرق ⁂ دانه خوار دام مکر و دستپرور میکنم
امردان را میدهم درویش خوش باطن لقب ⁂ ملحدان را نام شیخ پاک مخضر میکنم
پشته پشتیم برای پای بند این خران ⁂ هر خری را از ده افسار بر سر میکنم

هر که خواهد اخرت می بخشمش حور و بهشت ⁂ هر که دنیا خواهد او را کیمیاگر میکنم
میکند دجال اباتک خر جهانی را خراب ⁂ من بچندی خرکی از دجال کمتر میکنم
بر من و بر پیروان من نماز و روزه نیست ⁂ تا نه بینم مزد نقدی کار کمتر میکنم
روزه میگیرم برای اشتهای اش مفت ⁂ سجده پیش ساده رویان میکنم گر میکنم
صوفیم من هست مال مردمان بر من مباح ⁂ نیست بر من حجتی گر خیر و گر شر میکنم
گاو و باز و فوج باز و لوطیان شهر را ⁂ میکنم من جمع و خود را میر لشکر میکنم
اکثر ایشان مرا صاحب دست و جانشین ⁂ روز و شب پیش مریدان وصف انجم میکنم
هر که بهتر میشد لاف و میگوید دروغ ⁂ بر مریدان خود او را امیر و مهتر میکنم
با عوام الناس او هم وجد حالات مرا ⁂ دم بدم میگوید و من هم مکرر میکنم
هر که میرد از اجل گویند که او را شیخ زد ⁂ من هم او را بر دعای خود مقرر میکنم
هر که ازاد ند گویند از دعای شیخ زاد ⁂ من هم اندر پیششان تصدیق دیگر میکنم
میگذارم نام خود را بنیک فخر الراشدین ⁂ خویش را زین خرمریدان نیز خرتر میکنم
انچه شد امروز حادث گوید این دی شیخ گفت ⁂ من هم او را بهر خود منشور محضر میکنم
گر کسی را دم دهد گوید دمت اکبر بود ⁂ با چنین دم در دمی شهری مسخر میکنم
من بحق فانی شدم بر من خط تکلیف نیست ⁂ در جهان هر نوع میخواهد دلم سر میکنم
صوفیم من مردمان را طاعت من واجب است ⁂ گر به پیر میخواهم گر میل دختر میکنم
هر که دارد بخت کلعندی نکج بخشان ده ⁂ از مریدان بهر الزامش مقرر میکنم
گر فلاطون است لابد میشود مغلوب از و ⁂ اعتقاد خلق را بر خود قوی تر میکنم
شد چه صاحب منصبی معزول پیشش مردم ⁂ نصب او را بر دعای خود مقرر میکنم

مي‌برم هر روز پيشش يك دو خر درويش را ۞ كويم اينرا در دعاي خويش ياور ميكنم
ميستانم هرچه دارد بهر درويشان از او ۞ تا بحال كراهش از نكبت برابر ميكنم
طفل مقبولي كه كر جدّ خودم خواند رواست ۞ در طريقت خويش را با او برابر ميكنم
درحق من وحي والهام وكرامات وخطا ۞ جمله ميكويند ومن هم نيز باور ميكنم
خواب بهر من كه بر دوش ملك ۞ بر فراز تخت سبز چرخ اخضر ميكنم
كر كسي كويد دروغست اين سخن چندان قسم ۞ ميخورند ايشان كه من خود نيز باور ميكنم
ميدهم هر خر كدا را شاه درويشان لقب ۞ زين تشابه آب درويشان مكدر ميكنم
اوليا را ميكنم بدنام ازين كردارها ۞ عارفان را پيش چشم خلق منكر ميكنم
از براي خويش بيت عارف شيراز را ۞ ميدهم تغييري و بر لوح دفتر ميكنم
همچو زاهد جلوه در محراب ومنبر ميكنم ۞ چون بخلوت ميروم آن كار ديكر ميكنم
در تعصب پاي محكم ميكنم همچون شريف ۞ هرچه ميكويند بهتر باشد بدتر ميكنم

مي بيندم

پس ملاحظه نما از روي تدبر وبصيرت خالي از تعصب وغيرت وببين
احوال پيران طريقت وغولان باديه جهالت وضلالت را كه چونست و
كار شيخان شقاوت وشيطنت صفت را كه چيست وكمال دين شان
اين وجد وحال نشان آن زينهار فريب زرق ايشان مخوري ع كه بود زرق مي
ايشان برنك زرق ميان والله لا يهدي القوم الفاسقين فلا عدوان الا
على الظالمين فرقه پانزدهم الهاميه اند وايشان نيز از كسب علم روي
كردان واعتقاد بمعاد وحشر ونشر نداشته باشند وعمر را بشعر كفتن
وخواندن آن مصروف دارند وببزله كويي وهرزه درايي ومسخركي

ولهو ولعب وغير آن خوش وقت باشند وبان تفاخر كنند ايشان نيز
مدعي دين‌اند ودرين دعوي كاذب‌اند وايشان ملحد ولعين ومرتاب و
بي دين‌اند وحلال وحرام نزد ايشان يكسان وكويند ما بهرچه خواهيم
ملهم شويم وبضرورت برخود نام اسلام نهند خذلهم الله تعالى فرقه
شانزدهم نوريه اند كويند دو حجابست يكي نوري وديكري ناري
حجاب نوري مشغوليست باكتساب صفات حميده چون بتوكل وتسليم
ومراقبه وانس ووجد وسماع وحال وحجاب ناري مشغوليست باكتساب
افعال شيطاني چون فسق وفجور وحرص وشهوت وامثال آن وكويند
مرد بايد در رضا وتسليم ومراقبت ووجد وتوكل كوشد هرچند اينها
حجابست اما آخر درين حجاب دوست ديده شود وكويند نه اميد
برحمت ولطف خدا بايد داشت ونه بيم از عذاب وعقاب همه بر خلاف
قول خدا ورسولست صلى الله عليه وآله وكويند هرچه در عالم كون
ميشود نتيجه نور ونار است واين بعينه مذهب مجوس ديصانيه است
كه بنور ونار قايلند وبدانكه اينها را از فرقه اتحاديه شمرده اند اكثر علماي
عامه وخاصه فاعتبروا ولا تغفل فرقه هفدهم باطنيه اند ايشان نيز
مانند تلقيه دعواي علم باطن كنند وديوانكانرا صاحب باطن دانند
وايشانرا مجذوب نام نهند وبغايت دوست دارند مانند ولائيه
وحبيبيه وكويند هر چيزي از عبادات معني دارد وانرا ندانند الا اهل باطن
ومقالات اين طايفه بامقالات اسمعيليه مانند باشد نهايت فرقي نيست

که اسمعیلیه پیشوای خود را امام گویند و اینها پیر یا شیخ نامند و اسمعیلیه
ابابکر و عمر و عثمان را دشمن دارند و اینها تخم محبت شیوخ در دل کارند
و مزخرفات اینها نیز بسیار است جوینده یابنده است **فرقه هیجدهم**
جوریه‌اند ایشان چنانچه نتوانند البسه الوان ابریشمین که حریر محض باشد
و زرینه و زربفت و سمور بپوشند و در مجالس از خود و غیره از خمر و
ساز و شاهدان گلعذار و پسران زلف دار و غیر آن از آلات قمار و
مناهی آراسته کنند و حاضر شوند و مرتکب گردند و از آنها مضایقه
ننمایند و قصه‌های دروغ و افسانه‌های بی‌فروغ گوش کنند مانند کبر نامه که
شاه‌نامه گویند چنانچه فردوسی با وجود نظم آن خود در مذمتش گوید
نظم چو رستم خری بود در سیستان ٭ منش کرده‌ام رستم داستان ٭ همه
آن روایت دروغند پاک ٭ سراسر نیرزند یک مشت خاک ٭ و حدیثی
از جناب حضرت صادق علیه السلام روایت شده که بعضی از مضمونش
آنست که گرگ خسرو و سیصد و کسری از انبیاء بنی اسرائیل را شهید نمود
سوای مؤمنان دیگر ٭ پس پهلوان پای تخت بی دست آلوده که بتوانم
بود اگر چه هم رضا باشد بفعل آن شقی لعنه الله و دیگر قصه ابومسلم
مروزی را نیز گوش کنند و سابق قدری از حال خسران مال و عرض
نموده شد و همچنین قصه حمزه علیه السلام که بآنجناب بسته‌اند و
چیزهای زشت باو نسبت داده و میدهند که یا غیبت است
و یا محض بهتان و هر یک کبیره است و در باب قصه‌های دروغ بازاری

که از دش

که از دشمن دین باشد گفتن و شنیدن آن برای تعیش و خوش آیندگی
حرام است بلکه کبیره است و ان شاء الله تعالی بعد از این قدری مذکور
میگردد در طی حدیث آینده ٭ و با آنکه جوریه بیشتر از باقی صوفیه در ریا
کوشند و دعوای برائت از ریا نمایند و گویند ما عارفانیم هر چه کنیم و
گوییم پسندیده باشد و آنچه از فسق و فجور و جور کنیم از جهة دفع ریا کنیم
و اکثر اینها خود را از ملامتیه شمارند و ایشان از اینها عار دارند ٭ و بل لمن
کفره نمود و این گروه اگر دست یابند بقهر و ظلم و تعدی و دزدی مال مردم را
گیرند و بخورند ٭ بلکه اگر توانند در عرض و ناموس مردم نیز مضایقه نکنند و
خانهای مردم را باب رسانند و مطلق رحم و مروت نداشته باشند و بجز
خوردن حرام و کارهای زشت مرتکب نشوند و اگر بعضی از اینها کاری
نیکو کنند از برای خدا نباشد بلکه غرضی از اغراض دنیوی باعث خواهد
بوده
و در امالی ابن بابویه رضی الله عنه بسند خود از حضرت ابی جعفر الباقر ع
روایت کند که آنحضرت فرمودند من اصاب مالا من اربع لم یقبل منه
فی اربع من اصاب مالا من غلول او ربا او خیانة او سرقة لم یقبل منه
فی زکوة و لا صدقة و لا فی حج و لا فی عمرة و در حدیث دیگر و قال ابو جعفر
علیه السلام لا یقبل الله عز و جل حجا و لا عمرة من مال الحرام ٭ و با وجود این چه نحو
توانند کرد و اغلب اینها متوسل بخرقه‌پوشی و یا متمسک به پشمینه‌پوشی
ملحدی باشند ٭ و در تقویت آن ملحدان کمال سعی نمایند و صاحب کشف
و کرامات شمارند و ایشان را مستجاب الدعوه دانند و بر باشد که خود

نیز این دعوی‌ها کنند و در کسب مال الحرام بنوعی حریص باشند که اگر توانند
بستم و عنف و بهانه و رشوه و خیانت و جریمه بهتان از مسلمانان و
شیعیان و غیر ایشان بغیر حق بگیرند و اگر بانها قادر نشوند به بهانه قرض
بازیافت نموده هرگز وا پس ندهند و اموال حلال را بحرامی خورند و بان گروه
نادر و پیش صرف نمایند و بان سبب عذاب و عقاب خود را مضاعف
گردانند و دلیل بر انکه این طایفه نیز اعتقاد بخدا ندارند انست که سادات
و علما نزد ایشان خوار و بی مقدار باشند و با صلحا و اتقیا با مکر و غدر
سلوک نمایند و اما ملحدان و فریبند که انرا با جاه و اعتبار شمارند یا اگر
سیدی و یا عالمی خود را صوفی نام کند و پیش خند ایشان نماید او را عزیز
دارند و این طایفه بنماز جماعت بسیار باشد حاضر شوند و از روی ریا
و سمعه بانواع عبادات پردازند که شاید باین وسیله خود را نیک نام
سازند و باین سبب بمنصبهای ارجمند رسند خدا هدایتشان کند
یا دست ایشان کوتاه نماید والله عزیز حکیم **فرقهٔ نوزدهم عشاقیه**
اند این طایفه خود را عاشق گویند و دوستی گلعذارا را عشق نام کنند
و نمیدانند که عشق نام مرضیست دماغی و گویند مشغول شدن بغیر
خدا باز ماندنست از معرفت خدا و با وجود این با پسران و دختران مردمان
عشق بازی کنند و گویند العشق المجاز قنطرة الحقیقة یعنی عشق مجاز
پل حقیقت است و این هرزه است بلکه کفر و گویند آخر بحقیقت رسند
و این گروه با انبیا و اوصیا دشمن باشند و گویند انها سد راه خدایند

و مردم را بتکلیف از خدا باز داشته اند و مردم باید التفات بقول
انبیا و اوصیا ننمایند و با وجود این ابی بکر و عمر و عثمان را دوست
دارند کل حزب بما لدیهم فرحون نعوذ بالله و سنیان را از خود راضی
دارند و در پیش شیعه دوستی ائمه را ظاهر کنند و از عداوت انبیا و
اوصیا بهمه کس اظهار نکنند برای مدارا کذارا لعن و زندگی بنا و در
امالی ابن بابویه در مجلس نود و پنجم از حضرت صادق علیه السلم پرسید
مفضل بن عمر که من العشق فقال قلوب خلیت من ذکر الله فاذاقها
حب غیره یعنی چیست حقیقت عشق پس فرمودند دلهائیست که خالی
شده اند از یاد خدا پس چشانیده است دوستی و محبت غیر او سبحانه را
و مثل این از جناب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علی اخیه و علیه
و آله روایت شده **فرقهٔ بیستم جمهوریه اند** و این طایفه مذاهب و عقاید
اکثر صوفیه را جمع نموده یک مذهب کرده اند و دست رد بر هیچ بد و نیک
نگذاشته اند و سایر چیزها که در شرع نجس است همه را پاک دانند و
اکثر صوفیه که امروز هستند جمهوریه اند و گویند هر کس جزئی از اجزای
الهی اند اگر نیک و اگر بد هر یک مظهر یک صفات خدایند و کفر و اسلام
و ابراهیم و نمرود و موسی علیه السلم و فرعون و محمد صلی الله علیه و آله
و ابوجهل و علی علیه السلم و ابن ملجم و حسین علیه السلم و یزید و
مظلوم و ظالم و موحد و ملحد و مطیع و عاصی همگی خوبند و هر یک
مظهر یک صفتند از صفات الهی نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و ابلیس

بر تلبیس را شیخ الموحدین گویند و از و اغاثت و استمداد جویند و در جبر و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند و خرافات این طایفه و طایفه اینده بسیار است لعنهم الله **فرقهٔ بیست و یکم زراقیه اند** و ایشان را خداعیه نیز گویند از بسکه محیل و مکارند و اینها خسیس ترین فرقهای صوفیه اند از بهر کردن شکم و تحصیل دنیا از هر رهگذری که باشد مثل ذیونی و لوندی و غیر آن از جرام مضایقه ننمایند و مطلقا از بدنامی آن نکنند و جمعی از ایشان کلاههای نمدی بسر گذارند که پیران ایشان وضع نموده اند و بایشان داده اند و بعضی شال برد و دکلاه و غیر چنین نمدی پیچند و بر سر گذارند و اکثر لباس عسلی پوشند و بسماع و رقص دست افشانند و چرخ زنند و بازی نمایند و آنرا وجد و حال نامند و بیشتر اینها در اعتقادات مانند جمهوریه اند و هر یک ازین طوایف در هر ولایتی هستند خصوصا در هند و روم و در اوزبک نیز بیشترانند حضرت جناب اقدس احدیت همگی شیعیان و محبان و دوستان امیر المؤمنین و یازده فرزندش را صلوات الله علیهم در حفظ و حمایت خود از شر شیاطین جن و انس خصوصا صوفیه شومیه که گمراهان مطلق و راه زنان طریق حقند محفوظ دارد و این طایفه را از روی زمین بردارد بمحمد و آله پس اینها که مذکور گشت از اعمال و اقوال بد عاقبت شقاوت مآل اینها اندکیست از بسیار اینها باید شیعیان بنظر تأمل بر بینند و آزمایش اینها را بکنند و آنچه گفته شده بر بینند

کرده برابران بدتر خواهند دید یا نه پس فریفته و شیفته این ملاعین نشوید و دست از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بر ندارید و کتب اربعه بالخصوص کافی بعد از کتاب خدا و ترجمان او ست عمل باینها نمایید تا راه نجات یابید **رباعی** ای آنکه تو را غلط ره و عادت و خوست رو کن بر هی که منزل دوست در و ست میخوان کتب اربعه کز وی هر سطر راهیست که راست میرود تا در دوست **و ایضا** دین را کتب اربعه چون جان باشد این چار چهار رکن ایمان باشد هنگام جهاد نفس این چار کتاب چار آیینه صاحب عرفان باشد و اگر کسی زیاد ازین خواهد که بر احوال خسران مآل این گروه ضاله اطلاع یابد رجوع بکتب علمای سابقین و متاخرین نماید مثل کتاب الرد علی اصحاب الحلاج و کتاب هادی الی النجات من جمیع المهلکات و کتاب قرب الاسناد علی بن بابویه و کتاب اقتصاد و کتاب مطاعن المجرمیه و کتاب رسالة اثنی عشریه و کتاب الرد علی زنادقه و کتاب صراط مستقیم و رسالة تسلوة الشیعه و کتاب توضیح المشربین و تنقیح المذهبین و کتاب عزالی و کتاب طرایف ملا محسن کاشی و غیره که بطول میکشد ذکر همه اینها والله المستعان علی ما تصفون **رباعی** خواهم که کناره زین غم آباد کنم خود در انجمن زنفس و آزاد کنم در گوشهٔ از بهر خدا بنشینم در ماتم دین ناله و فریاد کنم **حدیث هجدهم** در قرب الاسناد علی بن بابویه رحمه الله تعالی بسند خود از جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده و آنجناب از آبای کرام خود تا رسول انام

کرده برابران

علیهم الصلوات والسلم که رسول خدا فرمودند که ذکر علی بن ابی طالب
عبادة ومن علامات المنافق ان یتنفر عن ذکره ویختار استماع قصص
الکاذبة واساطیر المجوس علی استماع فضایله ثم قرأ علیه السلم واذا
ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین
من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها
قال اما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول اذکروا
علی بن ابی طالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری وذکری ذکر الله فالذین
اشمأزت قلوبهم عن ذکره واستبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا
یؤمنون بالاخرة ولهم عذاب مهین یعنی یاد نمودن علی بن ابی طالب
عبادتست واز علامات منافقست که میرهد ومتنفر میگردد از یاد کردن
وشنیدن ذکر آنجناب واختیار مینماید شنیدن قصهای دروغ و
فسانهای مجوس را بر شنیدن فضایل آنسرور بعد از آن امام علیه السلم
خواندند این آیه والی هذا یبرنا واذا ذکر الله وحده تا الخر پس پرسیدند
از آنجناب از تفسیر این آیه آنسرور فرمودند آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله
علیه وآله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود
بدرستی که یاد کردن علی بن ابی طالب یاد کردن منست ویاد کردن من
یاد کردن خداست پس آنکسانی که میرمند وگرفته میشود دلهاشان
از یاد کردن علی بن ابی طالب وشادمان میشوند از یاد کردن غیر او
ایشان آنانند که ایمان ندارند باخرت ومر ایشان راست عذاب خوار کننده

ودر روضه

ودر روضه کافی از زراره روایت میکنند که قال حدثنی ابو الخطاب
فی احسن ما یکون حالا قال سالت اباعبد الله علیه السلم عن قول الله
عز وجل واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة
قال اذا ذکر الله وحده بطاعة من امر الله بطاعته من آل محمد اشمأزت
قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین لم یامر الله بطاعتهم
اذا هم یستبشرون یعنی گفت خبر داد مرا ابو الخطاب در بهترین وقتی
از اوقات او یعنی وقتی که بد اعتقاد نشده بود که گفت سوال کردم ابو
عبد الله علیه السلم را از قول خدای عز وجل واذا ذکر الله الآیه
آنحضرت فرمودند که هرگاه یاد کرده شود خدا بتنهایی باطاعت کردن
کسی که امر فرموده است خدا باطاعت آن کس از آل محمد گرفته ودرهم
میشود دلهای آنجماعت کسانی که ایمان نمی آورند باخرت وهرگاه
یاد کرده شوند کسانی که امر نفرموده اند خدا باطاعت ایشان آنهنگام
مستبشر وخوشحال میشوند ودر تفسیر علی بن ابرهیم میگوید واذا
ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فانها نزلت فی فلان وفلان
وفلان پس چنین است امر محبت ودوستی هر بی دینی که اینکس با او محبت
داشته باشد این معنی شاملست خواه ثلثه وخواه غیر اینها پس بدانکه
اکثر مردم آنچه را که خدا امر میفرمایند دلشان از آن متنفر وگرفته شده
اطاعت نمینمایند وغور وتامل در او نمیکنند هر چند که همه فواید عظیم
وثواب جسیم چه در دنیا وچه در عقبی بجههٔ ایشان داشته باشد

وچیزیرا که بهوای خواهش خود خواهند هرچند ضرر داشته باشد بان
خوشحال و مرتکب ان میشوند و در مال عاقبت انچیز فکر و تامل نمینمایند
پس عاقل کسیست که در مال کارهای خود تامل و تفکر نموده چیزیرا اختیار
کند که صاحب کل اختیار او برای او مختار نموده باشد و مکرر در مجالس
و محافل عظما و علما و اوسط الناس ملاحظه شده و میشود مکرر بادرکی
از اینها که هرگاه ذکر اقوال و اطوار و افعال ائمه انام علیهم السلام کرده شود
متوجه نشده بلکه بتغافل و تجاهل میگذرانند و آزانکه تشنه بزبان شتم
و غمز و لمز متعرض ان بندهٔ خاص خدا میشوند بلکه بعضی ازان تجاوز نموده
در صدد ضرب و قتل او در میایند و حال انکه جناب رسول خدا میفرمایند
زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابی طالب علیه السلام فان ذکره ذکری و ذکری
ذکر الله یعنی زینت دهید مجلسهای خود را بیاد کردن علی بن ابی طالب
علیه السلام پس بدرستی که یاد کردن او یاد نمودن منست و یاد نمودن من
یاد اوری جناب الله تعالی است و نیز روایت نموده صاحب کتاب
فردوس دیلمی از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله
علیه و آله که ذکر علی عبادة یعنی یاد کردن علی علیه السلام عبادتست
و ابن شاذان علیه الرحمة و الغفران در مائه خود اورده که قال علی علیه
السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی جعل لاخی علی
فضائل لا تحصی فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم
من ذنبه و ما تاخر و بروایت دیگر و لو وافی القیمة بذنوب الثقلین و من

کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لذلک الکتاب رسم
و من استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله له ذنوب التی اکتسبها بالاستماع
و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له ذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال
النظر الی علی بن ابی طالب عبادة و ذکره عبادة و لا یقبل الله ایمان عبد
الا بولایته و البراءة من اعدائه یعنی گفت علی علیه السلام که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله تعالی گردانیده است برای برادرم علی
فضائل بسیار که شمرده نمیتوانند شد از بسیاری ان پس کسی که یاد کند
فضیلتی از فضائل او را در حالتی که اقرار کننده باشد بان یعنی اذعان بان
فضیلت داشته باشد و منکر ان نباشد امرزیده شود گناهان از برای
او انچه پیش کرده و انچه بعد کرده شود نه باینمعنی که دانسته مغرور شده
انچه خواهی از معصیت نمایی و گویی که امرزیده شوم خواهد شد و بان
غافل گشته توفیق توبه و انابه نیابی و در خذلان و شقاوت ابدی افتی بلکه
گناهانیست که ادمی غافل شده مرتکب میگردد و چون بخود میاید پشیمان
و نادم میشود و این تفضلیست از برای خاطر انجناب نسبت بشیعیان
سعادت ماب و الله تعالی یعلم و الیه الماب و بروایت دیگر زیادتی دارد
و ان اینست که و اگر در اید قیمة را بگناهان انس و جن و کسی که بنویسد
فضیلتی از فضائل او را بر طرف نمینمایند ملائکه طلب امرزش از برای
او را مادامی که باقی باشد از ان نوشته نشانه و کسی که بشنود فضیلتی از
فضائل او را می امرزد از برای او الله تعالی گناهانی را که بشنیدن کسب

نموده باشد. وکسی که نظر کند بنوشته فضیلتی از فضایل او را می‌آمرزد از
برای او الله تعالی گناهانی را که بنظر کردن کسب کرده باشد. پس فرمودند
نگاه کردن بسوی علی بن ابی طالب عبادتست و یاد کردن او عبادتست
و قبول نمیفرماید الله تعالی ایمان بنده را مگر بدوست داشتن و گرویدن
بسر کردگی او و بیزاری نمودن از دشمنان او وبا عمی ای دل فضایل اسد الله
طاعتست. مدح علی و آل شنیدن عبادتست. بودن بذکر حیدر کرار
یکنفس حقا که در برابر صد سال طاعتست. و در کافی از ابی عبد الله علیه السلم
روایتست که آنجناب فرمودند که ان الملائکة الذین فی السماء لیطلعون الی
الواحد والاثنین والثلثة وهم یذکرون فضل آل محمد صلی الله علیه و آله
قال فیقول اما ترون الی هؤلاء فی قلتهم وکثرة عدوهم یصفون فضل آل
محمد صلی الله علیه و آله. قال فیقول الطایفة الاخری من الملائکة ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء. والله ذو الفضل العظیم. یعنی بدرستی که ملائکه و انجماعتی
که در آسمانند هر آینه مطلع میشوند بر یک و دو و سه که ایشان یاد مینموده
باشند فضل آل محمد صلوات الله علیهم را. فرمودند امام که پس میگویند
بیکدیگر آیا نمی بینید بسوی این گروه در قلت ایشان و بسیاری دشمنان
ایشان یعنی با وجود مقتول شدن و کثرت دشمنانی که دارند باز توصیف
و تعریف مینمایند فضل آل محمد صلی الله علیه و آله را یعنی باک ندارند
و نمی ترسند فرمودند امام علیه السلم که پس گویند گروه دیگر از ملائکه
که چنین است فضل خدا که میدهد بهر که میخواهد یعنی اینمعنی از

تفضلات

تفضلات الهی است بهر که لایق داند تفضل مینماید و خدا صاحب
فضل عظیم است. والحمد لله رب العالمین. و در حدیث دیگر است که بعضی
از مضمونش اینست که ملائکه مقرب باذن میطلبند بجهة زیارت نمودن
آن زمینی که جمعی از شیعیان در انجا جمعیت نموده ذکر آل محمد صلی الله
علیه و آله کرده شده باشد که بعد از متفرق شدن انجماعت بزیارت
آن زمین آیند. پس ملاحظه کن قدر و منزلت آن برگزیدگان ملک منان
و مرتبه شیعیان ایشانرا. پس شکر اینمعنی نموده سعی نما تا از ایشان گردی
و بشفقت جناب الهی سرافراز شوی. و در فکر و ذکر و تفرس احوال آن
عزیزان باشی تا از دنیا و آخرت برخوری. و مبادا خدا نکرده از انجماعت
گردی که با دشمنان ایشان محشور گردی. و قصهای پوچ و هرزه را گوش
دهی با آنکه خود بگوئی زیرا که روایت کرده صاحب کافی بسند خود از
غیاث بن ابرهیم و او از جناب حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمودند
ما اجتمع ثلثة من المؤمنین فصاعدا الا حضر من الملائکة مثلهم فان
دعوا بخیر امنوا وان استعاذوا من شر دعوا الله لیصرفه عنهم وان سألوا
حاجة تشفعوا الی الله وسألوه قضاها. وما اجتمع ثلثة من الجاحدین
الا حضرهم عشرة اضعافهم من الشیاطین فان تکلموا تکلم
الشیطان بنحو کلامهم. واذا ضحکوا ضحکوا معهم. واذا نالوا من اولیاء الله
نالوا معهم. فمن ابتلی من المؤمنین بهم فاذا خاضوا فی ذلک فلیقم ولا یکن
شرک الشیطان ولا جلیسه فان غضب الله عز وجل لا یقوم له شیء

رحمة الله علیه

ولعنته لا یردها شیء ثمّ قال علیه السلام فان لم یستطع فلینکر بقلبه
ولیقم ولو حلب شاة او فواق ناقة یعنی هرگز جمع نمیشوند سه نفر از مؤمنان
بیکجا پس متفرق شوند مگر آنکه حاضر میشوند مثل آن عدد از ملائکه
پس اگر دعا کنند بچیزی از خیر آمین گویند و اگر استعاذه نمایند از شری
مسألت مینمایند از الله تعالی اینکه بگرداند آن شر را از ایشان و اگر
طلب حاجتی کنند شفاعت نمایند بسوی الله تعالی و سؤال قضای حاجت
کنند یعنی برای مؤمنان و جمع نمیشوند سه نفر از جاحدین مگر آنکه حاضر
میشوند ده اضعاف ایشان از شیاطین پس اگر حرف زنند حرف میزنند
شیاطین مثل کلام ایشان و هرگاه بخندند می خندند با ایشان و هرگاه
ناصوابی از دوست خدائی گویند ناصواب گویند با ایشان یعنی عیبی
یابد گویی بندهٔ خدائی گویند شیاطین نیز با ایشان گویند پس کسی که مبتلا
شود از مؤمنان در میان ایشان پس هرگاه شروع کنند در چنان امری
پس باید برخیزد آن مؤمن و نشود شریک شیطان و نه هم نشین او پس بدرستی
غضب الله عز و جل را برنتابد او را چیزی و لعنت او را رد نمیکند چیزی پس
فرمودند که برو باد سلم الهی پس اگر نتواند برخواستن پس منکر شود بدلش
یعنی خواهش آن سخنان مکن و یا آنکه برخیز یعنی به بهانه و اگرچه بقدر
دوشیدن شیر گوسفندی باشد یا انداختن شتر بچه بعد از دوشیدن
و برگرفتن شتر بچه و باز دوشیدن آن پس ببین تأکید آنجناب را و منع نمودن
از آن که اگر کسی چنانکه فرموده نکند و نعوذ بالله غضب الهی نازل شود فرو گیرد

اینکس را و لعنت خدا تعالی بعد از آنکه فرود آمد بر نمیگردد پس باید بجهت مددان
کار و امر الهی را و با جد باش و غافل مباش که چون کار از جد گذرد غافل
گیر خواهی شد و آن وقت پشیمانی سوای نیشت دست بدندان گزیدن
فایده نکند و از مردودان خواهی بودن **رباعی** لطف حق با تو مدارها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند و چون از رسول خدا روایت نموده صاحب کافی
که و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لینصح الرجل منکم اخاه کنصیحة
نفسه یعنی و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله هر اینه باید نصیحت
کند مردی از شما برادرش را مثل نصیحتی که بنفس خود کند پس آدمی باید
آنچه را بخود روا دارد از نیکیها برای برادر دینی خود نیز روا دارد و آنچه را
بدیها برای خود نخواهد برای برادر دینی خود نیز نخواهد والعاقل بالخیر

حدیث نوزدهم

ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب اعتقادات
بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که پرسیدند از
آنجناب از حال قصه خوانان و آنحضرت دستور کلی فرمودند بدین نحو
که سئل الصادق علیه السلام عن القصاص ایحل الاستماع لهم فقال
لا و قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد
عبد الله و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیده شد
صادق علیه السلام از قصه خوانان آیا حلال است گوش داشتن بان و
شنیدن از ایشان پس فرمودند نه یعنی حلال نیست و فرمودند که
هر کس که گوش بدارد بگوینده پس بتحقیق او را پرستیده پس اگر باشد

کوینده از خدا پس بتحقیق خدا را پرستیده و اگر باشد کوینده از شیطان
پس بتحقیق شیطان را پرستیده و در کتاب کافی نیز روایت نموده و این
حدیث شریف شامل هر سخن بیحاصل که کسی کوش کند هست و جناب
اقدس الهی میفرمایند که لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة
او معروف او اصلاح بین الناس و در تعریف مؤمنان صادق الایمان
میفرمایند و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما بنا بر این آیات و حدیث مذکور
بر هر سخن لغو و بی فایده کوش نمیتوان داد و در هر مجلسی و با هر کس نمیتوان
نشست بلکه احتراز لازم است و اجتناب واجب و متحتم زیرا که در علل
الشرایع از جناب علی بن الحسین علیه السلام بسند خود روایت نموده
که آنجناب فرمودند که لیس لک ان تقعد مع من شئت لان الله تبارک و
تعالی یقول و اذا رایت الذین یخوضون تا مع الظالمین و لیس لک ان تتکلم
بما شئت لان الله عزّ و جلّ یقول و لا تقف ما لیس لک به علم و لان رسول الله
صلّی الله علیه و آله قال رحم الله عبدا قال خیرا فغنم او صمت فسلم و لیس
لک ان تسمع ما شئت لان الله عزّ و جلّ یقول ان السمع و البصر و الفؤاد
کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی نیست از برای تو اینکه بنشینی با هر که
خواهی از برای آنکه الله تبارک و تعالی میفرماید و چون ببینی کسانی را
که گفتگو میکنند بعناد در آیتهای ما پس اعراض کن از ایشان تا در آیند
در سخن غیر آن و اگر فراموش کرداند ترا شیطان پس منشین بعد از یاد
آمدن با گروه ظالمان و نیست از برای تو که هر چه خواهی کوئی از برای آنکه

خدای

خدای عزّ و جلّ میفرمایند و پیرو مباش آنچه نباشد مر ترا علم بآن و از برای
این فرمود رسول صلّی الله علیه و آله که رحم کند خدا بنده را که بکوید خیر و
غنیمت شمارد از آن یا ساکت باشد و سالم ماند یعنی از وبال آنچه نمیداند
و بکوید و نیست از برای تو که آنچه خواهی بشنوی از برای آنکه خدای عزّ
و جلّ میفرماید بدرستی که کوش و چشم و دل هر یک اینها پرسیده شوند یعنی
از آنچه از ایشان ناشی شده باشد پس احتیاط خود را در هر باب داشته باشد
و بازیچه مدان و سهل مپندار و در کتاب کافی از ابی بصیر روایت کرده که
فرمودند حضرت ابی عبد الله علیه السلام که ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا الله
عزّ و جلّ و لم یذکرونا الا کان ذلک المجلس حسرة علیهم یوم القیمة ثم قال
قال ابو جعفر علیه السلام ان ذکرنا من ذکر الله و ذکر عدوّنا من ذکر
الشیطان یعنی نشوند جمع در مجلسی قومی که نمایند یاد الله عزّ و جلّ را
و نیارند مذکور ما را مگر آنکه بوده باشد آنچنان مجلسی باعث حسرت
و ندامت بر ایشان روز قیامت پس گفتند که فرمودند ابو جعفر علیه السلام
بدرستی که یاد نمودن ما یاد کردن خدا است و یاد نمودن دشمنان ما از
یاد کردن شیطان است و در محاسن برقی علیه الرحمه بسند خود روایت
کرده از ابن مسلم و او از ابی عبد الله علیه السلام و آنجناب از امیر المؤمنین
علیهم السلام که فرمودند ذکرنا اهل البیت شفاء من الوعک و الاسقام
و وسواس الریب و حبنا رضی الرب تبارک و تعالی یعنی یاد کردن ما
اهل بیت را شفا است از تب و الم آن و بیماریها و وسواس شکها و دوستی

ما رضاء رب تبارک و تعالی است. پس از این دو حدیث نیز مستفاد آن
که یاد نمودن ایشان در مجامع و محافل حسرت روز قیامتست و پشیمانی
از آنست. و یاد کردن ایشان یاد کردن خداست. و رضای او سبحانه
در اوست و شفای تب و بیماریهای گوناگون از آنست. و یاد کردن دشمنان
ایشان یاد کردن دشمن خدا شیطانست. و باعث سخط او سبحانه است
پس در محاورات و مجالسات از خود غافل مشو و آداب از داشتن بجای
آر که باعث رستگاری دنیا و آخرتست. و همچنین یاد کردن دشمنان
ایشان از بخیر و خوبی باعث کوری دل و بیماری و پژمردگی است و بیماری
دل بدترین آزارهاست. و باعث ضلالت و گمراهیست و پشیمانی
روز قیامتست. رباعی یاد عمرت پلید و ناپاک کند. بی قدر تر از چه خاک
خاشاک کند. چون یاد عمر کنی تو لعنش میکن. کین شربت از آن مرض ترا
پاک کند. رباعی ای مانده ز کعبهٔ محبت مهجور. افتاده ز راه راست
صد منزل دور. با حب عمر دم مزن از مهر علی. کی جمع توان نمود ظلمت
با نور. و نیز در کافی بسند خود روایت نموده از عبد الملک و او از ابی عبد الله
علیه السلام که قال تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم. و ذکراً
لاحادیثنا و احادیثنا تعطف بعضکم علی بعض. فان اخذتم بها
رشدتم و نجوتم و ان ترکتموها ضللتم و هلکتم. فخذوا بها فانا بنجاتکم
زعیم. یعنی فرمود زیارت یکدیگر را بکنید. پس بدرستی که در زیارت کردن
یکدیگر شما را باعث زندگی دلهای شما است. و یاد نمودن احادیث

ما است. و یاد کردن احادیث ما باعث تعطف بعضی است بر بعضی. پس
اگر فرا گیرید احادیث ما را یعنی گرفته عمل بآن نمایید و مذاکره آن کنید رشید
شوید و نجات یابید. و اگر ترک کنید احادیث را یعنی یاد نگیرید و مذاکره آن
نکنید و عمل بآن نمایید گمراه شوید و هلاک گردید. پس فرا گیرید آن یعنی را
نجات خود را پس بدرستی که ما یعنی اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم بر نجات
شما ضامنیم یعنی هرگاه چنین کنید. و ایضاً در کتاب مذکور از عباد بن
کثیر گوید. قلت لابی عبد الله علیه السلام انی مررت بقاص یقص و هو یقول
هذا المجلس الذی لا یشقی به جلیس. قال فقال ابو عبد الله علیه السلام هیهات
هیهات اخطأت استاههم الحفرة. ان لله ملائکة سیاحین سوی الکرام الکاتبین
فاذا مروا بقوم یذکرون محمداً و آل محمد قالوا قفوا فقد اصبتم حاجتکم فیجلسون
فیتفقهون معهم. فاذا قاموا عادوا مرضاهم. و شهدوا جنائزهم و تعاهدوا
غائبهم. فذلک المجلس الذی لا یشقی به جلیس. یعنی گفتم مر ابی عبد الله السلام را بدرستی
که من گذشتم بقصه گویی که قصه میگفت در حالتی که او میگفت این مجلس الخ
مجلسی است که هر که بنشیند در این مجلس شقی نشود. یعنی بدبخت نشود گفت
راوی که پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام که دور است دور. یعنی از رحمت
الهی افتاد نشستگاه ایشان در گودال آتش یعنی جهنم. بدرستی که مر خدا را
ملائکه چندند سیاحت کننده ماورای کرام الکاتبین. پس هرگاه بگذرند
بر گروهی که یاد مینموده باشند محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم پس گویند
یعنی بیکدیگر که بایستید پس بتحقیق اصابه مطلب خود نمودید. پس بنشینند

پس تفقد مینمایند با ایشان پس هرگاه برخیزند یعنی اهل مجلس ایشان نیز
برخیزند عبادت مینمایند مرضاء آ ایشانرا یعنی اهل مجلس را و حاضر شوند
جنازهٔ ایشان را و تعاهد نمایند غایب ایشانرا پس اینست مجلسی که بدبخت
نمیشود نشینندهٔ آن مجلس یعنی نه مجلس دیگر و میر محمد هادی مرحوم بسند
معتبر در کتاب زبدة الدعوات نقل نموده از سید انام علیه الصلوة و علی
آله السلام که فرمودند زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابی طالب علیه السلام فان
ذکره ذکری و ذکری ذکر الله و من علامات المنافق انه ینفر عن ذکره و
یختار علی استماع فضایله قصص الکاذبة و اساطیر المجوس و سابق برین نیز
بروایات دیگر ذکر شد **حدیث بیستم** ابن بابویه علیه الرحمه در اکمال
الدین و اتمام النعم روایت نموده بسند خود از یونس بن عبد الرحمن و او از
حضرت امام موسی علیه السلام که قال دخلت علی موسی بن جعفر علیهما السلام
فقلت له یابن رسول الله انت القائم بالحق لکن الذی یطهر الارض من اعداء الله
عز و جل و یملاها کما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدی له غیبة
یطول امدها علی نفسه یرتد فیها قوم و یثبت فیها آخرون ثم قال علیه السلام
طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا
و البراءة من اعدائنا اولئک منا و نحن منهم قد رضوا بنا ائمة و رضینا
بهم شیعة فطوبی لهم و الله معنا فی درجتنا یوم القیمة یعنی گفت
داخل شدم بمجلس حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام پس گفتم
ای فرزند رسول خدا تویی قایم و بپای دارندهٔ امر امامت بحق آنحضرت فرمود

ففال انا القائم بالحق م

ثم طوبی لهم م

که منم قایم بحق اما آن قایمی که پاک خواهد کرد زمین را از دشمنان خدای عز
و جل و پر خواهد کرد زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
او پنجمین است از اولاد من مر او راست غایب بودنی که دراز شود مدت
آن از روی ترس داشتن بر خود مرتد شوند در آن غایب بودن قومی و ثابت
باشند بر دین و مذهب حق دیگران پس فرمود علیه السلام خوش باد
مر شیعیان ما را آنانکه چنگ زنند اند بکمند متابعت ما در زمان غایب
بودن قائم ما آنانکه ثابت باشند بر دوستی و موالات ما و بر بیزاری از
دشمنان ایشان نمایند و ما از ایشانیم بتحقیق که ایشان راضی شده اند
بما از حیثیت امام بودن و راضی شده ایم ما با ایشان از راه شیعه بودن
پس خوش باد ایشانرا و دیگر خوش باد ایشانرا بخدا قسم که ایشان با ما باشند در
روز قیامت در درجهٔ ما و ازین حدیث شریف چند چیز ظاهر میگردد **اول**
آنکه هریک از امامانرا قایم میتوان گفت اما در عصر خود زیرا که هریک
قایم مقام دیگری بود در امر امامت و وصایت یا آنکه هریک بر حق قایم
بودند و آن حق بجا و زمین نمودند **دویم** آنکه انتقام کشند از دشمنان دین
خدا و رسول و دشمنان اهل بیت رسول صلوات الله علیهم حضرت
صاحب عصر و زمانست علیهم السلام نه دیگری و انتقام در حضور آنجناب
و در دولت او بدست او کشیده خواهد شد نه دیگری **سیم** آنکه جمعی
از شیعیان از دین حق برگشته مرتد شوند و جمعی بر دین حق ثابت باشند
چهارم آنکه طوبی درختیست در بهشت آن برای شیعیانست یا خوش

وقتی وخوش حالی باهر دو در ان روز برای شیعیانست پنجم انکه شیعیان
ایشان در درجهٔ ایشانند و از این نهایت اعلای مراتب شیعیان میرسد
غافل مباش بیت شیعه آن نبود که گوید من غلام حیدرم شیعه آن باشد
که حیدر دوستدار آن بود و در خصال در ابواب سبعه از ابی امامه از
رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که آنجناب فرمودند طوبی
لمن رآنی وامن بی وطوبی ثم طوبی یقولها سبع مرات لمن لم یرنی وامن بی
یعنی طوبی برای کیست که دیده مرا و ایمان آورده بمن وطوبی پس طوبی
فرمودند هفت مرتبه از برای کیست که مرا ندیده و ایمان آورده بمن و در
عیون الدلایل بسند خود نقل نموده از عیسی بن منصور الهاشمی و او مسندا
سندا بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند قال رسول الله صلی الله
علیه وآله رأیت لیلة اسری بی الی السماء قصورا من یاقوت احمر وزبرجد
اخضر ودر ومرجان ملاطها المسک الاذفر وترابها الزعفران وفیها فاکهة
ونخل ورمان وحور خیرات حسان وانهار من عسل تجری علی الدر والجوهر
وقباب علی حافتی تلک الانهار غرف وخیام وخدم وولدان فرشها
الاستبرق والسندس والحریر وفیها اطیار فقلت یا حبیبی جبرئیل
لمن هذه القصور وما شأنها قال لی جبرئیل هذه القصور وما فیها
خلقها الله عز وجل واعد فیها ما تری ومثلها اضعافا مضاعفة
لشیعة اخیک علی بن ابی طالب وخلیفتک من بعدک علی امتک و
یدعون فی آخر الزمان باسم یراد به غیرهم الرافضة وانما هو زین لهم

لانهم

لانهم رفضوا الباطل وتمسکوا بالحق والسواد الاعظم ولشیعة ابنه الحسن
من بعده ولشیعة الحسین اخیه من بعده ولشیعة علی بن الحسین من بعده و
لشیعة محمد بن علی من بعده ولشیعة جعفر بن محمد من بعده ولشیعة موسی بن
جعفر من بعده ولشیعة علی بن موسی من بعده ولشیعة ابنه محمد بن علی
من بعده ولشیعة علی بن محمد من بعده ولشیعة ابنه الحسن من بعده ولشیعة
محمد المهدی من بعده یا محمد فهؤلاء الائمة من بعدک اعلام الهدی ومصابیح
الدجی وشیعتهم ومحبیهم شیعة الحق وموالی الله وموالی رسول الله الذین
الذین رفضوا الباطل واجتنبوه وقصدوا الحق واتبعوه فیتولیهم فی حیوتهم
ویوادونهم بعد وفاتهم متناصرین علی محبتهم رحمة الله انه غفور رحیم یعنی فرمودند
رسول خدا صلی الله علیه وآله که دیدم شبی که سیر فرمودند مرا بسوی آسمانها
قصرهای از یاقوت سرخ و زبرجد سبز و در و مرجان وگل آن از مشک
اذفر و خاک آن زعفران و در آن میوه‌ها و نخل و انار و حوران پسندیده
نیکو و نهرهای جاری در روی در و جواهر و خیمه‌ها بر کنارهای آن نهرها
و غرفه‌ها و خیمه‌ها و خدمتکار و فرشهای او استبرق و سندس و حریر است
و در آن باغها مرغها و پرندها بود پس گفتم بجبرئیل ای دوست و حبیب
من جبرئیل از برای کیست این قصرها و چیست حکایت آن گفت مرا
جبرئیل علیه السلام که این قصرها و انچه در و است که آفریده الله عز
وجل و مستعد نموده در آن انچه را که می بینی و مثل آن اضعاف مضاعف
از برای شیعه برادر تو علی بن ابی طالب و خلیفه تو بعد از تو بر امت تو

وخوانده میشوند در آخر الزمان باسمی که ابراز کرده شده غیر ایشان
و آن اسم رافضه است. و آینست و جز این نیست که این اسم زینتی است
از برای آنکه ایشان رفض کرده و دور نموده اند از خود باطل را. و چنگ
زده اند بحق و السواد اعظم است. یعنی اعظم مردمانند که مجتمع میشوند
بر طاعت حق با اهل سواد اعظمند. و از برای شیعه پسر او حسن است
بعد از و. و از برای شیعه حسین بعد از و. و از برای شیعه علی پسر حسین
بعد از و. و از برای شیعه محمد پسر علی بعد از و. و از برای شیعه جعفر پسر محمد
بعد از و. و از برای شیعه موسی پسر جعفر بعد از و. و از برای شیعه علی پسر
موسی بعد از و. و از برای شیعه محمد پسر علی بعد از و. و از برای شیعه علی
پسر محمد بعد از و. و از برای شیعه حسن پسر علی بعد از و. و از برای شیعه
محمد مهدی پسر حسن بعد از و ای محمد پس این جماعت پیشوایانند بعد از تو
و علامت هدایتند. و چراغهای ظلمت و تاریکیها اند و شیعه ایشان
و دوستان ایشان پیرو حق و دوست خدا اند و دوست رسول او اند
آنچنان گروهی که انداختند باطل را. و اجتناب نمودند از و. و میل بحق کردند
و متابعت او کردند. پس متولی امور ایشان میشود حق در زندگی ایشان
و امدوشد میکنند بعد از وفات ایشان در حالتی که یاری کننده اند
همدیگر را بر محبت پیشوایان. یا بسبب محبت همدیگر رحمت الله تعالی
بدرستی که او سبحانه آمرزنده و بسیار مهربانست. پس بدانکه ذکر
نمودن یک یک از ائمه علیهم السلام را ظاهرا کنایه این باشد که چون منتسبان

برایشان

دربین جهت

شیعه

شیعه بنابر فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام سیزده فرقه اند که یک
فرقه آن ناجی و رستگار است. و باقی از اهل نارند. چنانچه در کتاب سلیم بن
قیس هلالی مذکور. و در احتجاج نیز مسطور است. پس مطلب از این شیعه
شیعه امامیه اند. و تصریح نمودن جناب نبوی یک یک را بدین جهة
باشد. یعنی شیعیان امامیه اثنی عشریه اند نه غیر ایشان تبصره پس
از این حدیث شریف مستفاد میشود اسم رافضه که بر اعظم مردمان که
مجتمع بر حق باشند یا بر اهل سواد اعظم. چنانچه اطلاق کرده و میکنند که
ظاهر و علانیه است. یعنی اینمعنی ثانی برای این طایفه دست نداد. تا
زمان ظهور شاه جنت مکان شاه اسمعیل ماضی قدس الله روحه و
جعل الجنة مثواه مع آبائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین. هرچند
سابق بر آن شیعیان بودند. نهایت علانیه با اهل سنة عداوت نمی نمودند
و تقیه از ایشان میکردند. و اجتماع در سواد اعظم و خطبه و سرکرده نداشتند
که سید و از اولاد ایشان بوده باشد. و دولت از دیگران با ایشان منتقل
گشته باشد. و عمل بفرموده ائمه علیهم السلام نموده باشند سوای این
سلسله علیه عالیه که انشاء الله تعالی دولت ایشان را بدولت قایم
آل محمد صلوات الله علیهم متصل نموده از خاصان و مخلصان الجناب
باشند بمحمد و آله. چنانچه علامه حلی علیه الرحمه در منهاج الکرامه
از پدرش نقل نموده در معجزات. و از غیب خبر دادن جناب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله حکایت هلاکو خان را. و طلبیدن اهل حله

از هلاکو خان امان و پرسیدن آن که من هنوز غالب بر حاکم شما
نگشته چرا امان میطلبید. و جواب پدر علامه که از بزرگان دین خود
بما چنین خبری رسیده لهذا بعد از آن امان نامه نوشته با ایشان
عنایت نمود. و در آخر الحدیث آنجناب میفرمایند که ثم یدفع الظفر
الی رجل من عترتی یقول الحق و یعمل به یعنی هلاکو پس رد کند ظفر را
بسوی مردی از عترت من که بگوید حق و عمل بان نماید. و از این ظاهر و
مبین است که بعد از هلاکو کسی از سادات رفیع الدرجات را این دولت
میسر نشده مگر اهل صفویه علیه عالیه را بر متامل خبیر بصیر خوش امد
و مداهنه میباید یعنی ظاهر باشد. و مؤید قول داعی دوام دولت ابد مدت
آنکه محمد بن الحسن المشهور بفاضل هندی در رساله نجات اورده از سید
جلیل نظام الدین حسن بن جعفر الحسینی بسند خود از امیر المؤمنین
و یعسوب المسلمین علیه السلام که آنحضرت فرمودند لنا فی اردبیل
کنز لیس من ذهب و لا فضة. و لکنه رجل من ولدی یرحل الی التبریز
باثنی عشر الف فارس معصب بعصابة حمراء راکبا بغلة شهباء فاذا
سمعتم به وادرکه او فی زمانه فاتوه وانصروه ولو حبوا یعنی از برای ما است
در اردبیل گنجی و نیست آن گنج از طلا و نه نقره و لیکن مردیست از اولاد
من که روان میشود بسوی تبریز با دوازده هزار سوار که سر را بسته باشد
بعصابه سرخی و سوار استر شهبا باشد. پس هر گاه بشنوید از او
ادراک کنید او را یا زمان او را یعنی زمان دولت او را. پس بیایید

بسوی او و نصرت نمایید او را. و اگرچه بچار دست و پا بروید. پس بر
متتبعان آثار اخبار آن نامدار ظاهر و مبین است که سوای آنجناب
با دوازده هزار کس و علامات قزلباشی که عصابه سرخ کنایه از واست
بعد از هلاکو خان یا پیش از آن از سادات کسی را روی نداده. پس ظاهر است
که مردم مراد از موعود وجود مسعود ایشان بوده که علم سیادت و نجابت
افراخته. و شمشیر کین برای دشمنان دین آخته متوجه آن صوب شده
بعد از فتح و نصرت در آن بلده مبارکه با بخت مسعود بر تخت سعادت
متمکن و قرار یافتند و بدولت و اقبال بر تخت پادشاهی و بادین و دادخواهی
و حق پرستی نشستند. مؤید این مقال آنکه سیوطی که از جمله علمای اهل
خلاف است در کتابش که موسوم بجامع کبیر است بسند خود از ابن
مسعود نقل نموده که گفت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انا اهل
بیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنیا. و ان اهل بیتی سیلقون من بعدی
بلاء و تشریدا. و تطریدا حتی یاتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون
الخیر فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه
حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی. و اسم ابیه اسم ابی
فیملک الارض فیملاها قسطا و عدلا کما ملؤها جورا و ظلما فمن ادرک ذلک
منکم او من اعقابکم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج. فانها رایات هدی. یعنی
بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند ما اهل خانواده ایم
که اختیار فرموده الله تعالی برای ما آخرت را بر دنیا. و بدرستی که اهل بیت

وام

الحق

ابو محمد

مرا بعد از من خواهد رسید بلاها و سختیها و محنتها و کربتها از دشمن
و دربدر شدن از خانمان و پیوسته درین بلاها و شدتها خواهند
بود تا از زمانی که بیایند و پیدا شوند جماعتی از جانب مشرق که باشد
با ایشان علمهای سیاه و پادشاهی پس از آن قوم مطالبه حق نمایند
و در بعضی نسخها خیر نمایند پس مردم قبول ننمایند پس آن قوم در مقاتله
درآیند پس نصرت داده شوند پس داده شوند آنچه را که میخواهند یعنی
حق یا خیر پس وا نمیگذارند ایشان آنچه را که مطالبه مینمودند و مالک
شوند تا آنکه بسپارند بسوی مردی از اهل بیت من که یکسانست اسم او
با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من پس مالک شود تمام زمین را پس پر کند
او را از عدل و داد همچنانچه پر شده باشد بجور و ظلم پس کسی که ادراک کند
آن را از شما یا از اولاد شما پس بیایند بسوی ایشان و اگرچه بروی چاردست
و پای روند بروی برف پس بدرستی که آن رایت رایت هدایت است
اللهم ارزقنا بخیر و عافیة و سلامة دین و دنیا بحرمتهم انک علی کل شیء
قدیر و کسی را گمان نشود که این حدیث را نقل کرده است که سیوطی برای تعریف
بنی عباس و در مدح ایشان ذکر نموده باشد بلکه نه چنین است زیرا که
باز در آن کتابش در مذمت ایشان میگوید که للطبرانی عن ابی امامه
عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال انها ستخرج رایات من المشرق لبنی
العباس اولها مثبور و آخرها مثبور لا تنصروهم لا نصرهم الله من
مشی تحت رایة من رایاتهم ادخله الله تعالی یوم القیمة جهنم الا انهم

شرار خلق الله و اتباعهم شرار خلق الله و یزعمون انهم منی الا انی منهم
بری و هم منی براء علامتهم انهم یطیلون الشعور و یلبسون السواد فلا
تجالسوهم فی الملا و لا تبایعوهم فی الاسواق و لا تهدوهم الطریق و لا
تسقوهم الماء یتاذی بتکبیرهم اهل السماء و مؤید احتمال کلی است
آنچه روایت کرده یونس بن عبد الرحمن از حضرت امام رضا علیه السلام
که فرمودند در دعای مشهور از آنجناب که اللهم صل علی ولاة عهده
و الائمة من بعده و نیز در دعای حضرت صاحب الزمان علیه السلام
که میفرمایند و صل علی ولیک و ولاة عهده و الائمة من ولده پس ولاة
در زمان و عهد آنجنابست چنانچه ظاهر عبارتست و الائمه بعد از
ظهور و در دولت آن سرور است چنانکه سابق برین ذکر شده و بدانکه
در قرب الاسناد حمیری در سؤالات بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام
میگوید که فقلت له جعلت فداک انک قلت لی فی عامنا الاول
حکیت عن ابیک ان انقضاء ملک آل فلان علی راس فلان و فلان
لیس لبنی فلان سلطان بعدهما قال قد قلت ذاک لک فقلت
اصلحک الله اذا انقضی ملکهم یملک احد من قریش یستقیم علیه
الامر قال لا قلت یکون ماذا قال یکون الذی تقول انت و اصحابک
قلت یعنی خروج السفیانی فقال لا قلت فقیام القائم قال یفعل الله
ما یشاء قلت فانت هو قال لا حول و لا قوة الا بالله و قال ان قدام
هذا الامر علامات الحدیث و غرض از ذکر این حدیث آنست که بنا

که خبر داده اند از این شیعیان در انجا که راوی میگوید ماذا پس
انجناب میفرمایند یکون الذی تقول انت واصحابك پس این خبرها
همه افادهٔ دولت صفویهٔ علیهٔ عالیه و طریقهٔ ایشان که الحمد لله والمنه
طریقهٔ شرعیهٔ صحیحهٔ شیعهٔ اثنا عشریه است مینماید پس بر هر یك از
شیعیان سعادت مآل و دوستان رسول و علی و آل واجبست شکر
این نعمت و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و دعای دوام
دولت ابد مدت این دودمان نماید تا باعث زیادتی نعمت الهی نسبت
باین کس شود زیرا که فرمودند و لئن شکرتم لازیدنکم زیرا که وجود این
پادشاهان نسبت بشیعیان نعمت عظیمی است که قدر شانرا نمیدانند
مردم مگر قلیل نادری که از معرفت نعمتهای الهی مطلعند و واجب است
دعای خیر از جهة ذات مبارکشان زیرا که شیخ عبد الصمد که پدر
شیخ بهاء الدین محمد عاملی است رحمة الله علیهم در اربعین که در مناقب
اهل بیت نوشته در اولان بسند خود از ابن بابویه نقل میکند که
وباسناده ایضا الی اسمعیل بن موسی عن ابیه موسی بن جعفر علیهم
السلام انه قال لشیعته یا معشر الشیعة لا تذلوا رقابکم بترك
طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله بقائه وان کان جائرا
فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم وان السلطان
العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم واکرهوا
له ما تکرهون لانفسکم یعنی فرمودند حضرت کاظم علیه السلام شیعیان را

که ای گروه شیعیان باید ذلیل نگردانید گردنهای خود را بترك اطاعت
سلطان خودتان پس اگر بوده باشد عادل پس سؤال نمایید از جناب
الله تبارك وتعالی بقاء اورا واگر بوده باشد جور کننده پس سؤال
نمایید از الله تعالی اصلاح حال اورا پس بدرستی که در صلاح حال
او صلاح حال شما است و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست
نسبت بخلق الله پس دوست دارید برای حال او آنچه را دوست میدارید
برای نفسهای خود یعنی هرچه برای خود خواهید برای او نیز بخواهید
از خوبیها و مکروه دارید از برای او آنچه را مکروه میدارید برای ذات خود
و نیز در مجلس پنجاه و هشتم امالی از ابن بابویه روایت کرده از حضرت
صادق علیه السلام که آنجناب از پدران خود تا رسول انام علیهم السلام
که آن سرور فرمودند قال الله جل جلاله انا الله لا اله الا انا خلقت
الملوك وقلوبهم بیدی فایما قوم اطاعونی جعلت قلوب الملوك علیهم
رحمة وایما قوم عصونی جعلت قلوب الملوك علیهم سخطة الا لا تشغلوا
انفسکم بسب الملوك توبوا الی اعطف قلوبهم علیکم یعنی فرمودند
الله تعالی که بزرگ است اندریافت جلال او که منم معبود بحق مستجمع
جمیع صفات کمالیه نیست معبودی مگر من خلق نمودم ملوك را بید قدرت
کامله خود و دل ایشان در ید قدرت منست پس هر گروهی که اطاعت
امر و بندگی من نمایند میگردانم دل پادشاهان را برایشان رحیم و مهربان
و هر گروهی که عصیان من نمایند در نواهی و غیر آن میگردانم دل پادشاهانرا

بر ایشان غضبناك آگاه باشید ای بندگان من نباید مشغول نسازید
نفسهای خود را در بدگوئی و دشنام پادشاهان توبه نمایید و باز گشت
کنید از زشتیهای خود تا ان بسوی من تا مهربان کنم دلهای ایشان را بر شما
پس برای متامل بصیر در این اخبار صادقه عبرتها است پس تامل نموده
عبرت گیرید و از در انصاف در آیید که تا تبیین نمائی و خود را خوب نموده
دیگری را مقصر مدانید و بدگوئی ایشان را واگذارید و شکر احسان را بجا
آرید تا از فوز یافتگان شوید و در عیون اخبار الرضا علیه السلام
فرموده اند که و باسناده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو
ممن کملت مروته و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غیبته
یعنی کسی که عامل باشد بر مردم پس ظلم نکند با ایشان و سخن گوید با
هر باب پس دروغ نگوید با ایشان و وعده که نماید پس خلف نکند
برای ایشان پس انشخص انچنان کسی است که کامل است مروت او و
ظاهر است عدالت او و واجب است برادری او و حرام است غیبت او
و موید است فقرات دعای حضرت صاحب الزمان علیه صلوات
الرحمن که اکثر علما نقل نموده اند که میفرمایند و علی الامراء بالعدل
والشفقة و علی الرعیة بالانصاف و حسن السیرة و بر ظاهر است
که دعای امام برای پیروانست نه غیر ان پس معلوم شد که بودن پادشاه
و امراء در کار است و دعای خیر بر ایشان واجب و لازم و اعانت و

اطاعت ایشان لازم والله تعالی یعلم و تفصیل سلوك اگر کسی خواهد
رجوع نماید برساله شیخ ابو الحسن خاتون آبادی که شرح دستور
العمل که جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله برای مالك اشتر
علیه الرحمة قلمی فرموده اند در وقتی که حکومت مصر را بان شفقت نموده
بودند شرحی بر ان نوشته و مسمی ساخته بنصایح الملوك فی آداب السلوك
الحق خوب پرداخته که بسیار ضرور است از برای پادشاهان کامکار
و ملوك ذوی الاقتدار و معززان اولی الاختیار و سایسان کفار و
اشرار و منافقان غدار و بانیان خیر و معدلت شعار طول الله تعالی
اعمارهم و ابقی فی العالمین عدلهم و برهم و احسانهم علی مفارق العالمین
صاحب بن عباد شهنشاه ما را ثنای جلیست که از جان محب علی است
بود دوست او را خدا دوست دار پس ان دوست را با جهنم چکار از ین
کرید انم ثنا بیشتر خورد بر روانم دو صد بیشتر حدیث بیست و یکم
در کافی بسند خود نقل نموده از محمد بن ابی عمیر و او از علی بن حمزه و او
از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند خرجت انا وابی
علیه السلام حتی اذا کنا بین القبر والمنبر اذا هو بالناس من الشیعة فسلم
علیهم ثم قال والله لاحب ریحکم وارواحکم فاعینونی علی ذلك بورع و
اجتهاد واعلموا ان ولایتنا لا تنال الا بالعمل والاجتهاد من ائتم منکم
بعبد فلیعمل بعمله وانتم شیعة الله وانتم انصار الله وانتم السابقون
الاخرون السابقون فی الدنیا الی ولایتنا والسابقون فی الاخرة الی

الجنة فقد ضمنا لكم الجنة بضمان الله وضمان رسول الله باعلى درجات
الجنة اجد اكثر ازواجا منكم فتنافسوا في الدرجات انتم الطيبون ونسائكم
الطيبات كل مؤمنة حوراء عيناء وكل مؤمن صديق ولقد قال امير المؤمنين
عليه السلم لقنبر يا قنبر ابشر وبشر واستبشر ولقد مات رسول الله صلى
الله عليه واله وهو على امته ساخط الا الشيعة الا وان لكل شيء عروة
وعروة الاسلام الشيعة الا وان لكل شيء سيدا وسيد المجالس الشيعة
الا وان لكل شيء اماما وامام الارض ارض تسكنها الشيعة والله لولا ما في
الارض منكم لما انعم الله على اهل خلافكم ولا اصابوا الطيبات ما لهم في
الدنيا ولا لهم في الاخرة من خلاق كل ناصب وان تعبد واجتهد فمنسوب
الى هذه الاية عاملة ناصبة تصلى نارا حامية تسقى من عين انية ليس
لهم طعام الا من ضريع لا يسمن ولا يغني من جوع كل ناصب مجتهد فعمله
هباء شيعتنا ينظرون بنور الله ومن خالفهم ينقلب والله ما من عبد
من شيعتنا ينام الا اصعد الله عز وجل بروحه الى السماء الدنيا فان كان
قد اتى عليه اجله في كنوز رحمته وفي رياض جنته وفي ظل عرشه وان كان
متاخرا عنه بعث به مع امينه من الملائكة ليؤديه الى الجسد الذي خرج
منه ليسكن فيه والله ان حاجكم وعماركم لخاصة الله وان فقرائكم لاهل
الغناء وان اغنياءكم لاهل القنوع وانكم كلكم لاهل دعوة الله واهل
اجابته يعني روزي من و پدرم عليه السلم بيرون امديم ناگاه بوديم ميان
قبر و منبر كه ناگاه بودند مردم از شيعه پس سلام نموديم بر ايشان پس گفت

نصیب

پدرم بخدا قسم هر اينه دوست ميدارم بوی شما و ارواح شما را
پس اعانت و مدد نماييد بر ان به پرهيزكاری و جهد نمودن در بندگی
و بدانيد بدرستی كه در نميابد كسی دوستی و سر كردگی ما را مگر بعمل
كردن انچه ما موريد بان و جهد نمودن در بندگی كسی كه پيروی خواهد
كند از شما بنده را پس بايد كه بعمل ارد عمل و كردار او را يعنی كسی كه پيروی
امامی بكند از شما بايد اعانت امام خود نمايد به پرهيزكاری و عمل نمودن
انچه را امام عمل نمايد و فرمايد تا فردای قيامت شرمندگی نبا دی از
برای شفاعت ايشان نكشند زيرا كه امام هر عصری با امت خود
بعرصات می ايند و در وقت حساب خجالت ميكشند در شفاعت
بجهت ان عاصی و اينمعنی كه عرض شد از مضامين احاديث و دعاء ظاهر
ميشود و شما ايد نصرت پدر و امر الله تعالی و شما ها نصرت نمايندگان
خدا ايد و شما ها سابقان ديگر ايد يعنی سبقت شما نسبت بسبقت
سابقان پيش ندارد زيرا كه هر نبی امتش هريكديگر سبقتی در بندگی دارند
پس سابقان نسبت بيكديگر در هر امت ميباشند پس سابقان امت
پيغمبر ما صلی الله عليه و اله نسبت ندارند بسابقان امم سابقه
زيرا كه اينها افضلند و بهترند و الحمد لله علی منه و تفضله سابقيد
در دنيا بسوی دوستی ما و سابقانيد در اخرت بدين سبب بسوی
بهشت بتحقيق ضامن شده ايم برای شما بهشت را بضمان خدا
و ضمان رسول خدا در اعلی درجات جنت و هريك از شما زنان بسيار

خواهید داشت پس نفیش خواهید نمود در درجات و مراتب
عالیات خود شما ها پاکانید و زنان شما پاکیزه اند هر زن مومنه
چوری اند و هر مومن صدیقست و بتحقیق فرمودند جناب امیر المؤمنین
علیه السلام مر قنبر را که ای قنبر بشارت باد ترا و بشارت ده یعنی امثال
خود را و خوشحال باش و بتحقیق از دنیا رفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و آنحضرت بر امتش غضبناک و آزرده بود مگر شیعه را
آگاه باش که بدرستی که هر چیزی را دسته ایست و دسته اسلام
شیعه است آگاه باش و بدرستی که هر چیزیرا سر کرده و بزرگیست
و بزرگ و سر کرده مجلسها مجلس شیعه است آگاه باش که بدرستی
که هر چیزیرا پیشوائیست و پیشوای اماکن مکانیست که مسکن
شیعه است و بخدا قسم که اگر نه شما بودید در زمین هر اینه انعام
و تفضل نمینمود الله تعالی بر اهل خلاف شما یعنی روزیرا و نه اضافه
مینمودند بایشان چیزهای نیکو را نیست از برای ایشان نه در دنیا
و نه در آخرت از رحمت و تفضل نصیبی و حصه هر یک از ناصبیان
هر چند عبادت و جهد نمایند پس منسوب این آیه شریفه اند که
عاملة ناصبة تا من جوع یعنی عمل کننده رنج کشنده اند داخل میشوند
در آتش بسیار گرمی آشامیده میشوند از چشمه که بکمال گرمی رسیده
نیست مر ایشانرا خوراکی مگر از ضریع که نوعیست از خار که شتر
خورد و چون خشک گردد زهر قاتل باشد یا ریم و چرک دوزخیان

فربه نکند و کفایت ننماید از گرسنگی هر ناصبی سعی نماینده ذخیره
پس عمل او هباء است یعنی نیست و نابود که بچیزی حساب نمایند
پس از فرموده خدا غافل مباش و از اینجا معلوم میشود که مردمان
تا از راه رضا و تسلیم و بندگی اهل بیت نبوت در نیایند بندگی و
عبادت فایده نمی بخشد چنین است امر و رضای خالق پس باید
اطاعت امر اهل بیت نمود تا عمل بدرجه قبول رسد پس فرمودند
شیعیان ما نظر مینمایند بنور الله تعالی و کسی که مخالفت کند ایشان را
منقلب میشود یعنی هدایت شیعیان بسبب نور ایمانیست که
جناب الهی عنایت نموده بایشان بسبب اطاعت کردن امر او سبحانه
درباره ائمه انام علیهم السلام و مخالفان شیعیان بر میگردند از حق یعنی
بر خلاف ایشانند با آنکه بسبب اطاعت ننمودن او سبحانه درباره
اهل بیت علیهم السلام کورند و حق را نمی یابند و هدایت نمی پذیرند
لهذا واگذاشته شده اند در تیه ضلالت و گمراهی پس بر عکس شیعیانست
احوال ایشان در هر باب فتأمل و لا تغفل پس فرمودند بخدا قسم که
نیست بنده از شیعیان ما اینکه بخوابد مگر آنکه بالا میبرد روح
او را الله تعالی بسوی آسمان دنیا یعنی برای دیدن بعضی چیزها
و قدرتها که یقینش زیاده شود مثل خوابهائی که راست میشود پس
اگر اینکه رسیده باشد اجل او و خواهد بود در گنج رحمت الهی و در باغ
جنت او و در سایه عرش رحمت او و اگر بوده باشد اینکه تاخیر در اجل او

برمی انگیزد با او ملکی امینی یعنی ملکی همراه روح او نموده تا انکه رد
کرده شود بسوی جسدی انچنان جسدی که بیرون امده از وتا انکه
ساکن شود در و بخدا قسم که کذاران شما و عمره بجا اورندکان شما
خاصان الهی اند و بدرستی که فقرا شما اهل قناعتند یا اهل غنا اند
یا یعنی که خود را غنی مینمایند بمردمان و ابروی خود را نکاه میدارند
از سؤال کردن و شکوه نمودن و رسوا شدن و بجائی نرسیدن و بدرستی
که اغنیا شما اهل قناعتند یا یعنی که اسراف نمینمایند و بقدر دما
بمحتاج صرف میکنند و مال خدا را از خمس و زکوة بمستحقانش میرسانند
پس هر کاه از حد خود تجاوز نکنند و شکر منعم حقیقی بجای ارند راست است
که قناعت نموده اند و بدرستی که شما و تمامی شما اهل و شایستهٔ
دعوة خدائید و شایستهٔ قبول کنندهٔ امر اوئید و این حدیث شریف را
جمعی از علما نقل کرده اند از انجمله در کافی و روضه از حضرت صادق علیه السلم
و در علل الشرایع از امام محمد باقر علیه السلم و در مجمع البیان و امالی
صدوق و عقاب الاعمال و در تفسیر علی بن ابرهیم و غیره پس تامل
نما با لطاف و شفقتهای الهی نسبت به بندکان خود بجهة ابروی حضرت
رسالت پناهی و آل اطهار عالیمقدار او ان سرکردکان کل اخیار صلوات الله
علیهم ما دام اللیل و النهار و پیروان ایشان که بچه نحو لطف و مرحمت
نموده و مینماید پس قدر و منزلت شیعیان را بفهمید و بدانید و بنا بر
سبقت در معرفت بر یکدیکر و زیادتی که دارند بنا بران رعایت جانب

هر یک

هر یک را واجب و لازم شمارید که اکر کسی خواهد شرح ان نماید از
عهده ان درین کتاب بر نیاید پس رجوع بکتاب کافی اولا و انسب
نماید و بدانکه مژده رحمت و تفضل از جانب خدا و رسول او زیاد ازین
چه چیز میتواند بود که حکایت روز بازار قیامت در کف کفایت شاه
ولایت است که مولای جمیع مؤمنانست پس سعی نما تا از مؤمنان شده
بدین مژده جان افشان که روزی حارث همدانی که از خواص انجناب بود
پیر و شکسته و ضعیف و ناتوان شده لرزان لرزان بخدمت انسرور
سرافراز کشته جناب حضرت استفسار احوال و تفقد نمودن ایشان
عرض کردند که یا امیر المؤمنین از ملاقات موت هراسانم و دل از درد از
شماتت دشمنانم حضرت بلفظ کهربار بدیهة در جواب ان پیر از عمر
برخوردار چنین فرمودند یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا تفسیر ان میدان بیقین تو حارث همدانی که انکس که رود ازین جهان فانی
ببیند بعیان جمال من نادانی که اهل نفاقست و که ایمانی یعرفنی طرفه
و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا تفسیر ان انرا که بود بوقت مردن مشهود
او بشناسد مرا و من ورا نبود معلوم شود نام و نشانش که چه بود و ان کار
کز و امده باشد بوجود حضرت فرمود و انت عند الصراط معترضی فلا تخف
عثرة و لا زللا تفسیر ان خواهد بصراط چون کذارت افتاد ای بسر راه
نواز روی وداد کویم بنوای حارث همدان بمراد از لغزش با مترس و بکذر بمراد
حضرت فرمود اقول للنار حین توقف للعرض یا نار ذریه لا تقربی الرجلا

تفسیر ان گویم چه ترا توقف افتد با نار که ای نار مکر دگر داین کس نهال
نزدیك مشو با وی او را بگذار که او راست بما درست سر رشته کار
حضرت فرمود اسقیك من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا
تفسیر ان چون تشنگیت رسد بمحشر بکمال زانگونه زکوثر دهمت
اب زلال کز روی حلاوت عسل اید بخیال وز تشنگی اید شوی فارغ بال
حضرت فرمود هذا لنا خالص لشیعتنا اعطانی الله فیهم الاملاء
یعنی این کرامت ماراست و مخصوص خالص شیعیان ما است که عطا
فرموده است خدا بما و شیعیان ما این خواهش را بیت بدین مژده گر
جان فشانم رواست که این مژده اسایش جان ما است رباعی روزی که
در جرم و خطا می بخشند تقصیر گدا و پادشا می بخشند خوش باش دلا که
معرکه خوف دلا ما را بعلی مرتضی می بخشند مؤید این مقال حدیث
پیغمبر ذی الجلال است که متفق علیه فریقین است که روایت نموده اند از انجناب
که فرمودند الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء
یعنی آگاه باش و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله پس من
کفیل اویم به بهشت با انبیا علیهم السلم و با انبیا بودن محبان غافل مباش
از مرتبه ایشان شیعه اثنی عشر هر کس نباشد جاهلست هر که شك دارد
باصل خویشتن ما در خطا است پس هر گاه محبان را حال این باشد حال
و مرتبه شیعیان خالص بطریق اولی رفیع تر و اولی تر خواهد بود و در دعوات
راوندی علیه الرحمه نیز از زید بن ارقم و او از سید الساجدین علیه السلم

روایت کرده که فرمودند ما من شیعتنا الا صدیق شهید قلت انی یکون
ذلك و هم یموتون علی فرشهم فقال اما تتلوا کتاب الله الذین امنوا
بالله و رسله اولئك هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم ثم قال علیه
السلم لو لم تکن الشهادة الا من قتل بالسیف لاقل الله الشهداء پس تامل
نما درین حدیث بین و از اینجا استنباط کن و چون چنین نباشد و
حال انکه صاحب کافی نقل نموده بسند خود از فضیل بن یسار و او از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که ان الروح و الراحة و الفلاح و العون و النجاح و البرکة
و الکرامة و المغفرة و المعافات و الیسر و البشری و الرضوان و القرب
و النصر و التمکن و الرجاء و المحبة من الله عز و جل لمن تولی علیا و ائتم به
و بریء من عدوه و سلم لفضله و للاوصیاء من بعده حقا علی ان ادخلهم
فی شفاعتی و حق علی ربی تبارك و تعالی ان یستجیب لی فیهم فانهم اتباعی
و من تبعنی فانه منی و نیز در حدیث متفق فیه طرفین وارد است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند الا و من عرف علیا و احبه
بعثه الله الیه ملك الموت کما یبعث الله الی الانبیاء و دفع عنه اهوال
منکر و نکیر و نور قبره و فسحه مسیرة سبعین عام و بیض وجهه یوم
القیمة رباعی چون در لحدم نکیر و منکر دیدند اعضای گنه کار مرا
بوسیدند چون بوی محبت علی داشت دلم از امدن خویش خجل گردیدند
حدیث بیست و دوم شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب

كافي وابن بابويه در علل الشرايع بسندهاى خودشان نقل نموده اند
وشيخ رجب برسى در مشارق الانوار ذكر كرده از ابي اسحق ليثي كه گفت
قلت لابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلم يابن رسول الله اخبرني
عن المؤمن المستبصر اذا بلغ في المعرفة وكمل هل يزني قال اللهم لا قلت
فيلوط قال اللهم لا قلت فيسرق قال لا قلت فيشرب الخمر قال لا قلت
فياتي بكبيرة من هذه الكباير او فاحشة من هذه الفواحش قال لا قلت
فيذنب ذنبا قال نعم هو مؤمن مذنب ملم قلت ما معنى ملم قال الملم بالذنب
الذنب لا يلزمه ولا يصر عليه قال قلت سبحان الله ما اعجب لا يزني ولا
يلوط ولا يسرق ولا يشرب الخمر ولا ياتي كبيرة من الكباير ولا فاحشة
فقال لا عجب من امر الله ان الله عز وجل يفعل ما يشاء ولا يسئل عما
يفعل وهم يسئلون فم عجبت يا ابرهيم سل ولا تستنكف ولا تستحيي
فان هذا العلم لا يتعلمه مستكبر ولا مستحيي قلت يابن رسول الله اني
اجد من شيعتكم من يشرب الخمر ويقطع الطريق ويخيف السبيل ويزني
ويلوط وياكل الربا ويرتكب الفواحش ويتهاون بالصلوة والصيام
والزكوة ويقطع الرحم وياتي بالكباير فكيف هذا ولم ذاك فقال
يا ابرهيم هل تختلج في صدرك شيء غير هذا قلت نعم يابن رسول الله
اخرى اعظم من ذلك فقال وما هو يا ابا اسحق قال فقلت واجد من اعدائكم
وناصبيكم من يكثر من الصلوة والصيام ويخرج الزكوة ويتابع بين الحج
والعمرة ويحرض على الجهاد ويأثر على البر وعلى صلة الارحام ويقضي

حقوق اخوانه ويواسيهم من ماله ويتجنب شرب الخمر والزنا واللواط
وساير الفواحش فمم ذاك فسره لي يابن رسول الله وبرهنه وبينه
فقد والله كثر فكري واسهر ليلي وضاق ذرعي قال فتبسم صلوات الله
عليه ثم قال يا ابراهيم خذ اليك بيانا شافيا فيما سالت وعلما مكنونا
من خزاين علم الله وسره اخبرني يا ابراهيم كيف تجد اعتقادهما قلت
يابن رسول الله اجد محبيكم وشيعتكم على ما هم فيه مما وصفته من
افعالهم لو اعطى ما بين المشرق والمغرب ذهبا وفضة ان يزولوا عن ولايتكم
ومحبتكم الى موالاة غيركم والى محبتهم ما زال ولو ضربت خياشيمه
بالسيوف فيكم ما ارتدع ولا رجع عن محبتكم وولايتكم وارى الناصب
على ما هو عليه مما وصفته من افعالهم لو اعطى احدهم ما بين المشرق
والمغرب ذهبا وفضة ان يزول عن محبة الطواغيت وموالاتهم الى
موالاتكم ما فعل ولا زال ولو ضربت خياشيمه بالسيوف فيهم ولو
قتل فيهم ما ارتدع ولا رجع واذا سمع احدهم منقبة لكم وفضلا اشماز
من ذلك وتغير لونه ورأى كراهية ذلك في وجهه بغضا لكم ومحبة
لهم قال فتبسم الباقر عليه السلم وقال يا ابراهيم هيهات هلكت العاملة
الناصبة تصلى نارا حامية تسقى من عين آنية ومن اجل ذلك قوله عز
وجل وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ويحك يا ابرهيم
اتدري ما السبب والقصة في ذلك وما الذي قد خفي على الناس
منه قلت يابن رسول الله فبينه لي واشرحه وبرهنه قال يا ابراهيم

ولم ذاك

ما ابتدع

هيهنا

ودر بعضى [illegible]
شده ودرين [illegible]
[illegible]
چنين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حديث ديگر
[illegible]
[illegible] است
والله يعلم

ان الله تبارك وتعالى لم يزل عالماً قديماً خلق الاشياء لا من شيء
ومن زعم ان الله عز وجل خلق الاشياء من شيء فقد كفر لانه لو كان
ذلك الشيء الذي خلق منه الاشياء قديماً معه في ازليته وهويته كان
ذلك الشيء ازلياً بل خلق عز وجل الاشياء كلها لا من شيء فمما خلق الله
تعالى ارضاً طيبة ثم فجر منها ماءً عذباً زلالاً فعرض عليها ولايتنا
اهل البيت فقبلها فاجرى ذلك الماء عليها سبعة ايام ثم طبقها
وعمها ثم نضب ذلك الماء عنها فاخذ من صفوة ذلك الطين طيناً فجعله
طين الائمة ثم اخذ ثفل ذلك الطين فخلق منه شيعتنا ولو ترك طينتكم
يا ابراهيم على حاله كما ترك طينتنا لكنتم ونحن شيئاً واحداً قلت يا ابن
رسول الله فما فعل بطينتنا قال اخبرك يا ابراهيم خلق الله عز وجل
بعد ذلك ارضاً سبخة خبيثة منتنة ثم فجر منها ماءً اجاجاً آسناً
مالحاً فعرض عليها ولايتنا اهل البيت فلم يقبلها فاجرى ذلك الماء
عليها سبعة ايام حتى طبقها وعمها ثم نضب ذلك الماء عنها ثم
اخذ من ذلك الطين فخلق منه الطغاة وائمتهم ثم مزجه بثفل طينتكم
ولو ترك طينتهم على حاله ولم يمزج بطينتكم لم يشهدوا الشهادتين
ولا صلوا ولا صاموا ولا زكوا ولا حجوا ولا ادوا امانة ولا اشبهوكم
في الصور وليس شيء على المؤمنين من ان يرى صورة عدوه مثل صورته
قلت يا ابن رسول الله فما صنع بالطينتين قال مزج بينهما بالماء
الاول والماء الثاني ثم عركهما عرك الاديم ثم اخذ من ذلك قبضة

فقال هذه الى الجنة ولا ابالي ثم خلط بينهما فوقع من سنخ المؤمن
وطينته ووقع من سنخ الكافر وطينته على سنخ المؤمن وطينته
فما رايته من شيعتنا من زنا ولواط او ترك صلوة او صيام او حج او
جهاد او خيانة او كبيرة من هذه الكبائر فهو من طينة الناصب
وعنصره الذي قد مزج فيه لان من سنخ الناصب وعنصره وطينته
اكتساب المآثم والفواحش والكبائر وما رايت من الناصب ومواظبته
على الصلوة والصيام والزكوة والحج والجهاد وابواب البر فهو
من طينة المؤمن وسنخه الذي قد مزج فيه لان من سنخ المؤمن وعنصره
وطينته اكتساب الحسنات واستعمال الخيرات واجتناب المآثم فاذا
عرضت هذه الاعمال كلها على الله عز وجل قال انا عدل لا اجور ومنصف
لا اظلم وحكم لا احيف ولا اميل ولا اشطط الحقوا الاعمال السيئة
التي اجترحها المؤمن بسنخ الناصب وطينته والحقوا الاعمال التي
اكتسبها الناصب بسنخ المؤمن وطينته ردوها كلها الى اصلها فاني
انا الله لا اله الا انا عالم السر واخفى وانا المطلع على قلوب عبادي
لا احيف ولا اظلم ولا الزم احداً الا ما عرفته منه قبل ان
اخلقه ثم قال الباقر عليه السلام يا ابراهيم اقرأ هذه الاية قلت يا ابن
رسول الله صـ اية اية قال قوله تعالى معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا
متاعنا عنده انا اذاً لمن الظالمين هو في الظاهر ما تفهمونه هو
والله في الباطن هذا بعينه يا ابراهيم ان للقران ظاهراً وباطناً

ومحكما ومتشابها وناسخا ومنسوخا ثم قال اخبرني يا ابراهيم عن
الشمس اذا طلعت وبدا شعاعها في البلدان اهو باين من القرص قلت
في حال الطلوع باين قال اليس اذا غابت الشمس اتصل ذلك بعود كل
شيء الى سنخه وجوهره واصله فاذا كان يوم القيمة نزع الله عز و
جل طينته مع اثقاله واوزاره من المؤمن فيلحقها كلها بالناصب
وينزع سنخ المؤمن وطينته مع حسناته وابواب بره واجتهاده من
الناصب فيلحقها كلها بالمؤمن افترى هيهنا ظلما وعدوانا قلت لا يا بن
رسول الله قال هذا والله القضاء الفاصل والحكم القاطع والعدل
البين لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون هذا يا ابرهيم الحق من ربك
فلا تكن من الممترين هذا من حكم الملكوت قال حكم الله وحكم انبيائه
وقصة الخضر وموسى عليهما السلم حين استصحبه فقال انك لن
تستطيع معي صبرا وكيف تصبر ما لم تحط به خبرا افهم يا ابراهيم و
اعقل انكر موسى على الخضر واستفظع افعاله حتى قال له الخضر عليه
السلم يا موسى ما فعلته عن امري وانما فعله عن امر الله عز وجل من
هذا ويحك يا ابرهيم قران يتلى واخبار تؤثر من الله عز وجل من رد
منها حرفا فقد كفر واشرك ورد على الله عز وجل قال الليثي فكاني لم
اعقل الايات وانا اقرؤها اربعين سنة الا ذلك اليوم فقلت يا بن
رسول الله ما اعجب هذا تؤخذ حسنات اعدائكم فترد على شيعتكم
وتؤخذ سيئات محبيكم فترد على مبغضيكم قال اي والله الذي لا اله

الا هو فالق الحب وبارئ النسمة وفاطر الارض والسماء ما اخبرتك
الا بالحق وما انبئتك الا الصدق وما ظلمهم الله وما الله بظلام
للعبيد وان ما اخبرتك لموجود في القران كله قلت هذا بعينه يوجد
في القران قال نعم يوجد في اكثر من ثلثين موضعا في القران اتحب
ان اقرا ذلك عليك قلت بلى يا بن رسول الله فقال قال الله عز وجل
وقال الذين كفروا للذين امنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم وما
هم بحاملين من خطاياهم من شيء انهم لكاذبون وليحملن اثقالهم و
اثقالا مع اثقالهم الاية قال ازيدك يا ابراهيم قلت بلى قال ليحملوا
اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم
الا ساء ما يزرون اتحب ازيدك قلت بلى يا بن رسول الله قال فاولئك
يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما يبدل الله
سيئات شيعتنا حسنات ويبدل الله حسنات اعدائنا سيئات
وجلال الله ووجه الله ان هذا لمن عدله وانصافه لا راد لقضائه
ولا معقب لحكمه وهو السميع العليم الم ابين لك امر المزاج والطينتين
من القران قلت بلى يا بن رسول الله قال اقرا يا ابرهيم الذين يجتنبون
كبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة هو اعلم
بكم اذ انشاكم من الارض يعني من الارض الطيبة والارض المنتنة فلا
تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى يقول لا يفتخر احدكم بكثرة الصلوة
وصيامه وزكوته ونسكه لان الله عز وجل اعلم بمن اتقى منكم فان ذلك

من قبل اللهم. وهو المزاج ازيدك يا ابرهيم قلت بلى يابن رسول الله قال كما بدأكم تعودون فريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله يعني ائمة دون ائمة الحق ويحسبون انهم مهتدون خذها اليك يا ابا اسحق فوالله انه لمن غرر احاديثنا وباطن سرائرنا ومكنون خزائننا وانصرف ولا تطلع على سرنا احدا الا مؤمنا مستبصرا فانك ان اذعت سرنا بليت في نفسك ومالك واهلك وولدك. يعني كفتم مر ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلم اى فرزند رسول خدا خبر ده مرا از مؤمن مستبصر يعني صاحب بصيرت وبينايى در دين خود وشناسايى حقوق اقايان خود هر كاه رسيده باشد در شناسايى وكامل كرديده باشد در ايمان ايا زنى ميكند فرمود انجناب كه بار خدايا نه. يعني زنا نميكند كفتم پس لواطه ميكند فرمود بار خدايا نه. كفتم پس دزدى ميكند فرمود كه نه كفتم پس ميخورد شراب فرمود كه نه. كفتم پس مرتكب بكبيرة از كباير يا فاحشة از فواحش ميكردد. فرمود ندنه. كفتم پس ميكند كناهى از كناهان فرمود بلى او مؤمن است كناه كار ملم يا مسلم. كفتم چيست معنى ملم فرمود كه ملم بكناه انست كه ملازمه ان نكند. واصرار بران ننمايد يا يعنى كه اكر اصرار كند كبيره خواهد بود. واصرار بر صغاير كبيره است. راوى كفت كفتم سبحان الله چه تعجب در مى اورد مرا يعني اينكه ميفرماييد كه زنا نميكند ولواطه نميكند. ودزدى نميكند. وشراب نميخورد. ومرتكب كبيره

وجناب امير المؤمنين عليه السلم در دعاى اعتصام ... ان تغفر اللهم تغفر ...

از كباير نميشود. ونه فاحشة. پس فرمود عجبى نيست از امر الله عز وجل ميكند انچه ميخواهد. وسوال كرده نميشود از انچه ميكند يعني ساحت جلال وكبرياى او سبحانه از ان رفيعتر وبرتر وعالى تر است كه كسى تواند كفت كه چرا چنين وچنانست. وايشان يعني خلايق سوال كرده خواهند شد يعني چرا چنين كرديد يا چرا چنان كفتيد. پس از چه چيز تعجب دارى اى ابرهيم سوال نماى ونتك وعار مدار وحيا مكن يعني از سوال نمودن پس بدرستى كه اين علم تعليم كرده نميشود بتكبر كننده وحيا نماينده. كفتم اى فرزند رسول خدا بدرستى كه من مى يابم از شيعيان شما كسى را كه شرب مينمايد وراه زنى ميكند وجور وستم مينمايد. وزنا ميكند. ولواطه مينمايد. وسود ميخورد. ومرتكب فواحش ميكردد وتهاون بنماز وروزه وزكوة ميكند. وقطع رحم مينمايد. ومرتكب كباير فواحش ميكردد. پس چكونه است واز براى چيست چنين. پس فرمودند اى ابراهيم ايا خلجان مينمايد در سينه تو چيزى غير اين كه كفتى كفتم بلى يابن رسول الله چيزى ديكر بزرك تر از اين است. پس فرمودند كه چيست يعني انكه ميكويى يا ابا اسحق. كفت كفتم ومى يابم از دشمنان شما وناصبيان شما انكه بسيار ميكنند از نماز وروزه. وبيرون مينمايد زكوة را. وپياپى مينمايد حج وعمره را. وحريص ميباشد بر جهاد وواپس نمى مانند از نيكويى كردن. واز صله رحم نمودن. وبعض حقوق برادران خودش. ومواسات ايشان ميكند از مال خودش. واجتناب

مینماید از خوردن شراب و زنا و لواطه کردن و سایر فواحش را. پس از
چیست و از برای چیست اینچنین تفسیر او فرما از برای من یا ابن
رسول الله. و آشکار کن او را. پس بتحقیق قسم بخدا که بسیار شد فکر من
و شب بیداری من. و تنگ شد سینه من یعنی در یافتن اینها. پس تبسم
نمود صلوات الله علیه پس فرمود یا ابراهیم فرا گیر بسوی خود بیان
شفا دهنده در آنچه سوال نمودی تو و علم پنهانی از خزاین علم الهی و سر او
خبر ده مرا ای ابراهیم چگونه یافتی اعتقاد این دو گروه را. گفتم یا ابن رسول الله
یافتم محبان شما و شیعیان شما را بر آنچیزی که هستند ایشان در آن
آنچیز بر آنکه وصف نمودم او را از افعال ایشان. یعنی با وجود آن اگر داده
شوند ما بین مغرب و مشرق را پر از طلا و نقره بجهة آنکه بیزار بشوند
از محبت و اقرار بسرکردگی شما. و گرایند بسوی موالات غیر شما هرآینه
نمیکنند. و هر چند زده شود بینیهای ایشان بشمشیرها در راه محبت
و ولایت شما. و اگرچه کشته شوند در راه شما باز نمی ایستند و بر نمیگردند
از محبت و ولایت شما. و می بینم ناصب و دشمنان را بر آنچه که بروند
از آنچه وصف کردم من او را از افعال ایشان اگر داده شود بیکی از
ایشان ما بین مشرق و مغرب پر از طلا و نقره اینکه زایل کنند از محبت
و دوستی طاغیان و سرکردگی ایشان بسوی سرکردگی و محبت شما
نمینمایند و بر طرف نمیکنند. و اگرچه زده شوند بدماغهای ایشان
شمشیرهای در راه محبت و موالات ایشان. و اگرچه کشته شوند

درباره

درباره ایشان باز داشته نمیشوند و بر نمیگردند. و هرگاه بشنود یکی
از ایشان منقبتی درباره شما و فضیلتی را منقبض میشود از آن و
متغیر میگردد رنگشان. و دیده میشود کراهیت آن در روی او. از
رهگذر عداوت بر شما. و محبت از برای ایشان. گفت پس تبسم نمودند
حضرت باقر علیه السلام و فرمود یا ابراهیم دوری باد یعنی از رحمت
الهی هلاک باشد عمل کننده رنج کشنده. داخل میشوند در آتش بسیار
گرمی آشامیده میشوند از چشمه بسیار گرمی. و از برای اینست فرموده
خدای عز و جل که و وارد میشوند بما با آنچه عمل نموده اند از کردارها
پس میگردانیم ما آن عمل و کردار او را هباء پراکنده شده. یعنی از جهة
آنکه از راهش در نیامده اند بسوی بندگی و اطاعت. زیرا که او سبحانه
بابی و امری و سرکرده تعیین نموده آن در و امر و سرکرده را گذاشته
بدیگری چسپیده. و از در دزدی در آمده. و عمل بقول آن غولان
ضلالت نموده لهذا این جزای عمل اوست که از و قبول نمیفرمایند
زیرا که اصل را گذاشته و فروع ناقص را بجای آورده. پس امام علیه السلام
فرمودند که خوشا بحال تو ای ابراهیم یعنی که اطاعت امر ما را میشناسی
و از دزدی که خدا مقرر نموده در نمی آیی. آیا نمیدانی چیست سبب و
قصه طینت. فرمودند ای ابراهیم بدرستی که الله تبارک و تعالی همیشه
دانا و قدیم بوده آفرید اشیا را نه از چیزی. یعنی بی ماده خلق مخلوقات
فرمودند. و کسی که گمان نماید اینکه الله عز و جل آفرید مخلوقات را از ماده

وچیزی پس بتحقیق که کافر شد از برای انکه انچیز اگر می بود چیزی انچنان
چیز که افریده شده از و چیزها قدیم با او در ازلیت او و هویت او بود
انچنان چیز الهی یعنی این خلاف مطلوبست زیرا که با او سبحانه چیزی
نبوده که اگر بوده پس اله ثانی خواهد بود چنانچه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام در بعضی از خطبهایش میفرماید لو کان قدیما لکان الها
ثانیا و صدوق در کتاب توحید میگوید القول بقدیم غیر الله عز و جل
کفر بالاجماع و میر داماد در قبسات میفرماید القول بقدم العالم
نوع شرک و در موضع دیگر میگوید انه الحاد و در خبر دیگر از حضرت
صادق علیه السلام راوی میپرسد که فعلی ای شیء الثری فقال هیهات
عند ذلک ضل علم العلماء اقول فکذا الحال فی انقطاع الزمان و جمیع
الموجودات فی جهة الماضی لا یتصور فیه امتدادا اصلا لا موجود کما
زعم الحکماء و لا موهوم کما توهم المتکلمون فلا یمکن فیه حرکات
کما استدل الحکماء علی عدم التناهی الزمان بل لا شیء مطلق و عدم
صرف کما روی عنهم علیهم السلام احادیث کثیرة فی هذا المعنی الحاصل
بلکه خلق نمود الله عز و جل جمیع چیزها را و همگی از لا من شیء خلق نمود
الله تعالی زمین پاکیزه پس منفجر ساخت بر ان زمین اب گوارای
صافی را پس عرض نمود بر ان زمین ولایت ما اهل بیت را پس قبول
نمود ان زمین سر کردگی ما را پس جاری ساخت این اب را بر ان
زمین هفت روز پس سرشت ان زمین را با ان اب و همه جای ان رسانید

پس دور داشت این ابر را از ان زمین پس فرا گرفت از خالص ان و
برگزیده ان گل کلی را پس گردانید او را طینت امامان علیهم السلام
پس فرا گرفت از ثفل ان گل پس خلق فرمود از ان شیعیان ما را و
اگر وامیگذاشت طینت شما را ای ابراهیم بر حال خودش هر اینه
واگذاشته بود طینت ما ائمه را هر اینه ما و شما یک چیز بودیم یعنی
بر یک و تیره بودیم گفتم یا ابن رسول الله پس چه کرده شد بطینت ما
شیعیان فرمود خبر دهم ترا ای ابراهیم خلق فرمود الله عز و جل
بعد از ان زمین شوری خبیثه منتنه پس جاری نمود او را اب
تلخ گرم شوری پس عرض نمود بر ان ولایت ما اهل بیت را پس
قبول ننمود پس جاری گردانید بر و هفت روز تا انکه سرشته گردانید
او را و همه جای او رسانید ان ابرا پس دور داشت این ابر را از این
زمین پس فرا گرفت از این زمین گلی را پس خلق نمود از ان طاغیان
و پیشوایان ایشان را پس امیخت ان گل را بثفل طینت شما و اگر واگذاشته
شود طینت ایشان بر حال خود و امیخته نمیشد بطینت شما شهادت
نمیدادند شهادتین را و نماز نمینمودند و روزه نمیگرفتند و زکوة
نمیدادند و حج نمیگذاردند و ادا و ارد نمیکردند امانت را و شبیه
نمیشدند با شما در صورتها و نبود چیزی بر مؤمنین از اینکه
به بینند صورت دشمن خود را مثل صورت او گفتم یا ابن رسول الله
پس چه کرد باین دو طینت فرمود امیخت میانه ایشان باب اول

و آب ثانی پس مالید این هر دو طینت را مالیدنی پوست پس فرا
گرفت ازین قبضه پس فرمود مال کار بسوی بهشت و چه حال آنکه باک
ندارم و فرا گرفت قبضه دیگر و فرمود مال کار این بسوی آتش
سوزان و چه حال آنکه باک ندارم. پس بر هم زده آمیخت هر دو را باهم
این دو طینت را پس واقع شد از اصل مؤمن و طینت او بر اصل کافر
و طینت او. و واقع شد از اصل کافر و طینت او بر اصل مؤمن و طینت او
پس آنچه می‌بینی از شیعیان ما کسی که زنا کند و لواطه نماید یا ترک نماز
و یا روزه و یا حج و یا جهاد یا خیانت یا کبیره از کبایر کند پس او از طینت
ناصب و عنصر اوست آنچنان طینت و عنصری که ناگاه آمیخته
شده در وی یعنی در مؤمن از برای آنکه از سنخ ناصب و عنصر او و
طینت اوست اکتساب معاصی و فواحش و کبایر یعنی نه اصل طینت
و عنصر مؤمن است. و آنچه دیده تو از ناصبی و مواظبت او بر نماز و روزه
و زکوة و حج و جهاد و ابواب نیکویها پس آن از طینت مؤمن و از
اصل اوست آنچنان طینت و اصلی که ناگاه آمیخته شده در وی یعنی
در کافر ناصب از برای آنکه از اصل مؤمن و عنصر او و طینت او اکتساب
حسنات و استعمال خیرات و دوری نمودن از مظالم است پس هر گاه
عرض کرده شود این اعمال و همگی آن یعنی در روز عرض اکبر بر الله عز و
جل میفرماید منم عادلی که جور نمینماید و منصفی که ظلم نمیکند و حکم
نماینده که حیف و میل واقع نشود و نه جور و ظلم و دوری از حق ملحق

نماید اعمال سیئه را آنچنان سیئه که کسب کرده مؤمن بسبب اصل
طینت کافر ناصب باو. و ملحق نماید اعمال حسنه را آنچنان حسنه
که کسب کرده ناصبی بسبب طینت مؤمن و اصل او باو. و رد کنید
همه اعمال هر یک را بصاحب اصل طینت او. یعنی اعمال نیک مؤمن
بمؤمن که صاحب نیکیها است از اصل. و اعمال بد ناصب بناصب که
صاحب بدیها است از اصل. پس بدرستی که منم معبود بحق مستجمع
جمیع صفات کمال. و نیست معبودی سزای پرستش و بزرگواری بغیر من
منم داننده سر و پنهانی. و منم مطلع بر خزاین دلهای بندگان خود. و
نمینمایم میل و نه ظلم و جور. و نمیکنم ملازم احدی مگر آنچه دانسته
باشم از وی باو پیش از آنکه بیافرینم او را. پس اگر کسی شبهه نماید بآنکه هر گاه
حق تعالی در ازل علم دارد به بد کردن کسی پس محالست که نکند که
اگر نه لازم آید نعوذ بالله علم خدا جهل یا خلاف واقع باشد و هر گاه
این محال باشد که نکند پس مضطر خواهد بود در کردن آن و قادر بر
ترک نخواهد بودن. پس باید که مجبور و یا معذور باشد در آن و معقول
نباشد عقاب او بر آن. جواب آنست که علم حق تعالی تابع افعال و
چیزهائیست که واقع میشود از عباد باختیار و قدرت بر آن. و
وقوع آنها تابع علم خدا نیست. پس کسی که بد کند و چون بد خواهد
کرد علم داشت خدا هر چند قدرت بر نکردن آن داشته باشد آن
بنده. و اگر نمیکرد علم بر نکردن با قدرت آن داشت در ازل پس

چنانچه اشاعره و جبریه میگویند

علم داشتن او سبحانه باعث و سبب کردن و نکردن نشود بیقین
پس فرمود باقر علیه السلام ای ابراهیم آیا خوانده این آیه شریفه را
گفتم یا ابن رسول الله کدام آیه فرمود فرموده الله تعالی یعنی در حکایت
یوسف علیه السلام که پناه میبرم بخدا اینکه فرا گیرم مگر کسی را
که یافتیم متاع خود را نزد او بدرستی که ما هرگاه چنان نکنیم یعنی آن
کسی را نگیریم که متاع ما نزد او یافته شده و دیگری را خواهیم در عوض
بگیریم. درین هنگام باشیم از ظالمان و زیانکاران این آیه در ظاهر
اینچنین است که میفهمید شما او را یعنی از حکایت یوسف و برادرانش
واما در باطن اینست بخدا قسم در باطن همینست بعینه ای ابراهیم
بدرستی مر قرآن را معانی ظاهری میباشد و باطنی میباشد و محکم و
متشابه و ناسخ و منسوخ میباشد پس فرمود خبر ده مرا ای ابراهیم
از بر آمدن آفتاب وقت در آمدنش و پیدا شود و بتابد شعاع آن
در شهرها آیا آن بایست از قرص آفتاب گفتم در حال طلوع او بایست
فرمود آیا نیست هرگاه غایب شود آفتاب متصل شود آن شعاعش
همچنان بر میگردد و عود مینماید هر چیز بسوی اصل شیخ خود و جوهر
خود و اصل خود راوی گوید گویا از زمین بر خواسته حدیث کل شیء یرجع
الی اصله فتامل و تدبر پس هرگاه شود روز قیامت نزع کند الله عز و
جل طینت او را یعنی ناصبی را با گناهان او و وزرهای او از مؤمن
پس ملحق سازند همگی آنرا بناصبی و بیرون می آرند و نزع مینمایند

شیخ

شیخ مؤمن و طینت او را با حسنات او از هر کار نیکوئی و جهدی
که نموده یعنی در خوبیها از ناصبی پس ملحق نمایند همه آنرا بمؤمن
آیا پس می بینی تو در اینجا ظلمی و عدوانی گفتم نه ای فرزند رسول
خدا فرمودند اینمعنی بخدا قسم قضائیست فضل کننده و حکمیست
قطع نماینده و عدلیست ظاهر شونده سؤال کرده نمیشود جناب
احدیت از آنچه میکنند یعنی زیرا که آنچه میکند محض خوبی بندها هست
و میل میکند و ایشان یعنی بندگان سؤال کرده میشوند یعنی
زیرا که اسباب را برای او مهیا و در حکم او نموده در تکلیفات پس
خودی خود میل میکند به بدی و عمل می آرد از جهت زیاده سری
پس از این رهگذر است آنچه می بیند روایت نموده اند که روزی شخصی
در تعریف جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چیزها عرض کرد
از آنجمله گفت تو کردی بدو دست خود از خوبیها آنچه کردی پس حضرت
فرمودند نکرده ام مگر بر نفس خود یعنی بیک دست جهاد کردی
در راه خدا و بدست دیگر عطا نمودی در راه خدا آنحضرت فرمودند
نکرده ام از برای کسی مگر از برای ذات مقدس خود زیرا که چون مرا
مختار نموده اند بنا بر تکلیف بجهت ثواب و عقاب پس من اختیار
خوبیها کرده کردم و ثواب آن عاید بخودم خواهد بود پس اینست آنچه
گفته اند بیت آنچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی کس نکند بجان تو
آنچه تو خود بخود کنی پس حضرت فرمودند اینکه گفته شد ای ابرهیم

یا فرا گیرای ابراهیم که آنچه وصدقست از پروردگار تو پس مباش از جمله
برید‌ه شدگان یا شک کنندگان از حق یا در حق این حکمیست از حکم
ملکوت فرمودند حکم نموده الله تعالی و حکم کرده اند انبیاء او بین
در حال قصهٔ خضر و موسی علیهما السلام در وقتی که موسی طلب مصاحبت
نمود با خضر پس خضر در جواب او گفت هرگز طاقت مصاحبت مرا
نداری و صبر بدان نتوانی کرد و چگونه صبر توانی نمود بر آنچیزی که
احاطه نکرده باو دانش را بفهم ای ابراهیم و تعقل نما یعنی اینمعنی را
که تا کسی چیزیرا ادراک نکند انکار آن نتیمایند انکار نمود موسی بر خضر
و سخت و زشت شمرد کارهای او را تا اینکه گفت مر موسی را خضر که
نکردم من او را یعنی آنچه کردم از پیش خود و خواهش خود اینست و
جز این نیست که کردم من او را از امر و فرمان خدای عز و جل کیست
که انکار این کند خوشا حال تو ای ابرهیم یعنی باذعان این قرآنیست
تلاوت کرده میشود و آخباریست که نقل کرده میشود از جانب
خدای عز و جل کسی که رد کند چیزی از آنها را پس بتحقیق کافر شده
و شرک آورده و رد نموده بخدای عز و جل گفت لیثی یعنی ابراهیم
راوی که پس گویا که من تعقل نمیکردم آیات بیّنات را هرگز و حال
آنکه من میخواندم چهل سال او را مکرر هر روز پس گفتم یا ابن رسول الله
چه عجب می آوردم را اینکه فرا گرفته میشود حسنات دشمنان شما
پس رد کرده میشود بشیعیان شما و فرا گرفته میشود سیئات

حرف

دوستان شما پس رد کرده میشود بمبغضان شما فرمودند آری بخدا
قسم آنچنان خدائی که نیست خدائی مگر او که شکافنده دانه و آفریننده
بنده و خلق کنندهٔ زمین و آسمانست که خبر نداده ام ترا مگر بحق و بیان
نکردم بر تو مگر براستی و نکرده ظلم الله تعالی و نیست الله ظلم کننده
مر بندگان را و بدرستی که آنچه خبر دادم ترا همه اینها موجودند در قرآن همگی
آن گفتم این بعینه یافت شود در قرآن فرمودند بلی یافت شود در بیشتر
از سی موضع از قرآن آیا دوست میداری اینکه بخوانم از آنها بر تو گفتم
بلی یا ابن رسول الله پس فرمود فرمود خدای عز و جل و گفتند آنانکه کافر
شدند مر آنانرا که ایمان آوردند متابعت کنید طریق ما را و باید که
برداریم گناهان شما را و نباشند ایشان بردارندگان از گناهانشان
هیچ چیز بدرستی که ایشانند هر آینه دروغگویان و هر آینه برمیدارند
بارهای گناهان ایشانرا و بارهای گناهی با بارهای گناهشان و هر آینه
پرسیده میشوند روز قیامت از آنچه بودند که افترا میبستند فرمودند
آیا زیاد کنم برای تو ای ابرهیم گفتم بلی فرمود تا بردارند بار گناهانشانرا تمام
روز قیامت و از بارهای گناه آنانکه گمراه میکنند آنها بدون علم آگاه
باشید که بد است آنچه برمیدارید آیا دوست میداری اینکه زیاد
کنم برای تو گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمودند پس آنگروه بدل میفرماید
الله تعالی بدیهایشان را نیکو باشد خدا آمرزندهٔ مهربان بدل میفرماید الله تعالی
سیئات شیعیان ما را بحسنات و بدل میفرماید بحسنات دشمنان

در سورهٔ عنکبوت

در نحل

در فرقان

ایشانرا بخوبیهاشان

مارا بسیئات و قسم بجلال خدا و وجه خدا. بدرستی که این امر همانیه
از عدل و انصاف اوست سبحانه. نیست برگرداننده مر قضا و حکم او را
و نیست بازدارنده و بعقب اندازنده مر حکم او را و اوست شنوا و دانا
یعنی در کارها و کردارها که همه حق میکنند. آیا نکردم بیان از برای تو امر
مزاج طینتی را از قران. گفتم بلی یا ابن رسول الله. فرمود بخوان ای ابراهیم
انکسانی که اجتناب نمودند کبیرهای گناه را و کارهای زشت را مگر
صغیره. بدرستی که پروردگار تو وسیع مغفرتست او داناتر است بشما
هنگامی که بپدید اورد شما را از زمین یعنی از زمین طیبه و از زمین منتنه
پس پاک مشمارید نفسها تان را او داناتر است بکسی که پرهیزکاری کرد
میفرماید باید فخر نکند هیچیک از شما ببسیاری نمازش و روزه اش
و زکوتش و نیکوهایش. از برای انکه خدای عز و جل داناست بکسی که
پرهیزکاری کرد از شما. پس بدرستی که این از قبیل لمم است. و او مراجعت
آیا از یاد کردی ای ابراهیم یعنی بیانرا. گفتم بلی فرمود چنانکه نخست آفرید
شمارا چنان عود خواهد کرد. گروهی را هدایت کرد و گروهی را ثابت کرد
بر ایشان گمراهی را. بدرستی که ایشان فرا گرفتند شیاطین را دوستان
از غیر خدا یعنی سرکرده دون سرکرده حق را. و می پندارند که ایشان هدایت
کرده شدانند. فرا گیر اینها را بسوی خود ای ابا اسحق. پس بخدا قسم که این حدیث
از جمله برگزیدهای احادیث ما اهل بیت است. و باطن سرایر ماست
و مکنون خزاین ما است. و انصراف نما یعنی بسوی خانه و کار بازخود

در نجم

در اعراف

دباید

و باید مطلع نکنی بر سرها احدیرا مگر مؤمن مستبصر را. پس بدرستی که
تو اگر اینکه ضایع کنی سرهارا مبتلی خواهی شد در نفست و مالت و
اهلت و ولدت. یعنی در بلیه خواهی افتاد. و از ارخواهی کشید از دشمنان
بدفعال والله یعلم تنبیه بدانکه از این حدیث شریف که مؤیدات بسیار
دارد چند چیز ظاهر میشود اول انکه مؤمن مستبصر کامل العقیده مرتکب
معاصی کبیره نمیشود بچند جهت یکی انکه حیا دارد و حیا مانع است دوم
معرفت دارد و معرفت عمده موانعست اما با یقین سیم صبر دارد و صبر
اما با توکل آن نیز مانعست چهارم غیرت دارد و غیرت نیز مانعست
و با عقلست تمامی خوبیها. و دلیل این مدعا حدیث شریف امیر المؤمنین
که انجناب برای همام وصف مؤمن کرده و ان طولی دارد. و در کافی موجود
جوینده یابنده است. دویم انکه مؤمن مستبصر چنانکه گناه کبیره نکند
صغیره کند. و در صغایر نیز مصر نباشد که اگر مصر باشد ان نیز کبیره
خواهد شد. و یک معنی لمم انست که اصرار در صغایر نباشد پس
چون این را دانستی. پس بدانکه تعجب راوی از اینست که من میبینم
جمعی از اهل ایمانرا که مرتکب کبایر میشوند. و شما میفرمایید که مؤمن
مستبصر مرتکب نمیشود. پس راوی مؤمن مستبصر را نشناخته
و جناب حضرت قطع نظر از ان نموده سبب ارتکاب مؤمنان
که مستبصر و کامل نیستند میفرمایند سبب ارتکاب ایشان
همان مزاج روز الستست که باعث ان گشته که اگر ان نبود و شما را

پنجم عقل دارد و عقل از جمله مواهب است

است

است

وا میکذاشتند بحال خود البته مرتکب نمیشدید چنانچه در حدیث
شریف کذشت . و سبب مزاج چند چیز میتواند بود اول انکه این اصلح است
از برای نظام عالم زیرا که اگر چنین نمیبود هیچ وجه میان خوبان و بدان
رابطه و الفتی نبود . و چون رابطه نباشد در دفع همدیگر بالکلیه سعی
مینمودند پس از دفع همدیگر نظام عالم بهم خورده برطرف بودند و
مقصود کلی که نظامست برطرف میشد دویم انکه اگر امر مزاج نبود
مناط تکلیف و ثواب نمیبود . زیرا که هرگاه نیک و بدی در میان نباشد
و حق و باطل بهم امیخته نباشد بچه امر کنند و از چه نهی نمایند . و تمیز
میان نیک و بد چون تواند شد سیم انکه برای مصلحت حال عباد
نیک و بد بودن در میان نقصی نمیدارد . و آن باعث ارتکاب بالذات
در خوبی و بدی نمیباشد . بلکه این امور بجهت تمیز میان خودشان
برای خودشانست . نه از برای انکه خدا خود بداند که که خوب میکند
و که بد میکند تا حجتی بین و ظاهر باشد . بجهة وقتی که برای نیکان
تفضلات و کرامات واقع شود . و همچنین برای بدان عذاب و سخط
واقع کردد هیچیک ازین دو طایفه را حجتی بر جناب احدیت نباشد
و خودشان دانند که خود باعث ان شده اند . چنانکه جناب الهی
حکایت می فرمایند از بدکاران . رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ
كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ . و نکویند که چرا فلانی را مرحمت نمودند و چرا
فلانی را زحمت فرمودند چهارم انکه چون جناب اقدس الهی از هر

صنفی مخلوقی دارد . مثلا بعضی بالذات خوبند چون ملائکه و بعضی
نه خوبی منظور است در ایشان و نه بدی . بلکه مقصود بالذات
بودن ایشان از برای اصلاح عمارت دنیا برای بنی نوع انسانست چون
حیوانات . و در هر یک از نوع حیوانات از حلال و حرام و موذی و
غیر موذی انواع اصلاح بنی نوع انسان میباشد . و فی الجمله شرح
انرا اگر کسی خواهد رجوع بکتاب توحید مفضل نماید . و از انجا
استنباط میتوان کرد . و شرح انرا این مختصر کنجایش ندارد . و بعضی را نیز
خواستند که بین بین ان دو جنس از مخلوقات باشد لهذا انسانرا خلق
نمودند که قدری از ملکیت و قدری از بهیمیت داخل باشند بیت
ادمی زاده طرفه معجونیست . کز فرشته سرشته و ز حیوان . کر کند میل این
شود کم ازین . ور کند میل ان شود به ازان . و چون نوع حیوانی را خلق
نمودند و انچه ما یحتاج تکلیفست در نوع بود بعث نهادند . و ترا بر
مخلوقات تفضیل داده سر کرده کردند چنانکه میفرمایند وَلَقَدْ كَرَّمْنَا
بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ الآیه پس هرگاه اینرا دانستی پس بدانکه
حکمت و مصلحت الهی در خلق ادمی و تکلیف او بسیار است و بعضی
ازان ظاهر است و ان چند چیز است یکی انکه معرفت پروردکار
خود را حاصل کنی و بندکی او نمائی چنانچه فرموده اند . وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ . بعضی از مفسرین فرموده اند ای لیعرفون
و راقم عرض مینماید که ظاهر اینست که معرفت لازم دارد عبادت را و عبادت

حق ملزوم معرفت است و در اخبار لیعبدون بر ظاهر که عبادتست
روایت شده چنانچه در علل از ابی عبد الله علیه السلام نقل شده که سألت
عن قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون قال خلقهم لیأمرهم
بالعبادة و بروایت دیگر خلقهم للعبادة قلت خاصة ام عامة
قال لا بل عامة پس لیعرفون ولیعبدون بهر دو معنی میتواند باشد
چنانکه احکام الهی نیز بران قرار یافته که هر دو در کار نه انکه عبادت
بدل معرفت باشد و پس دویم انکه برای ابتلا و امتحان خلق کرده اند چنانچه
جای دیگر میفرمایند الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ
عَمَلًا چنانچه در جلد دویم علل الشرایع از ابی جعفر علیهما السلام روایت
شده در خلقت آدم علیه السلام و علت اختلاف بنی نوع انسان و سوال
کردن آدم علیه السلام و فرمودن جناب اقدس الهی علتی را که طولی
دارد و در آخر حدیث میفرمایند وانا الله الملک القادر ولی ان
امضی جمیع ما قدرت علی ما دبرت ولی ان اغیر من ذلک ما شئت
الی ما شئت فاقدم من ذلک ما اخرت واوخر ما قدمت وانا الله
الفعال لما ارید لا اسئل عما افعل وانا اسئل خلقی یعنی سؤال بسبب
اختیاریست در امور تکالیفی که اینکس دارد و این امریست که هر
طفلی را ظاهر است سیم انکه اظهار قدرت کامله خود نموده و
مختلف خلق کرده و اختلاف خلقت برای انست که دیگر هیچ
ملحدی را مجال نرسد که جناب اقدس الهی عاجز است از خلق نمودن

چنان خلقی که نموده چنانچه در علل روایت کرده از ابی الحسن الرضا
علیه السلام که راوی گوید قلت لم خلق الله عز وجل الخلق علی انواع
شتی ولم یخلقه نوعا واحدا فقال لان لا یقع فی الاوهام انه عاجز
ولا یقع صورة فی وهم ملحد الا وقد خلق الله عز وجل علیها خلقا
لئلا یقول قائل هل یقدر الله عز وجل علی ان یخلق صورة کذا وکذا
لانه لا یقول من ذلک شیئا الا وهو موجود فی خلقه تبارک وتعالی
فیعلم بالنظر الی انواع خلقه انه علی کل شیء قدیر پس کردن تسلیم و رضا
نهادن بامری که ترا مامور نموده اند به پیروی چنانچه در کافی از ابی عبد الله
علیه السلام روایت شده که فرمودند امر الناس بمعرفتنا والرد الینا
والتسلیم لنا ثم قال وان صاموا وصلوا وشهدوا ان لا اله الا الله
وجعلوا فی انفسهم ان لا یردوا الینا کانوا بذلک مشرکین پنجم انکه ترا
بجهت ان مامور ساخته اند که زیاده سری را از سر بدر کنی و بفهمی که
بنده عاجزی و بهر چه امر کنند بچشم گفته از روی طوع و رغبت بجا
آوری و کردن تسلیم و رضا بحکم قدر و قضا در نهی و از حد خود تجاوز
نکنی و نیز یک علت تکلیف و عمده آن انست که با وجود این همه عجز
و بیچارگی دعوی الوهیت ننمایی چنانچه روایت شده از جناب ابا
عبد الله علیه السلام که عبد الله بن فضل الهاشمی گفت قلت لابی
عبد الله علیه السلام لای علة جعل الله عز وجل الارواح فی الابدان
بعد کونها فی ملکوتها الاعلی فی ارفع محل فقال علیه السلام ان الله

تبارك وتعالى علم انّ الارواح فی شرفها وعلوّها متی ترکت علی
حالها نزع اکثرها الی دعوی الربوبیّة دونه عزّ وجلّ فجعلها بقدرته
فی الابدان التی قدّر لها فی ابتداء التقدیر نظراً لها ورحمةً بها واحوج
بعضها الی بعض وعلّق بعضها علی بعض ورفع بعضها فوق بعض درجات
وکفی بعضها ببعض وبعث الیهم رسله واتّخذ علیهم حججه مبشّرین
ومنذرین یامرون بتعاطی العبودیّة والتّواضع لمعبودهم بالانواع
التی تعبّدهم ونصب لهم عقوبات فی الاجل ومثوبات فی العاجل و
مثوبات فی الاجل لیرغّبهم بذلك فی الخیر ویزهدهم فی الشرّ ولیذلّهم
بطلب المعاش والمکاسب فیعلموا بذلك انّهم بها مربوبون وعباد
مخلوقون ویقبلون علی عبادته فیستحقّون بذلك نعیم الابد وجنّة
الخلد ویأمنوا من الفزع الی ما لیس لهم بحقّ ثمّ قال علیه السّلم یابن
الفضل انّ الله تبارك وتعالی احسن نظر العبادة منهم لانفسهم
الا تری انّك لا تری فیهم الّا محبّاً للعلوّ علی غیره حتّی تری منهم لمن
قد نزع الی دعوی النبوّة بغیر حقّها ومنهم من نزع الی دعوی الامامة
بغیر حقّها وذلك مع ما یرون فی انفسهم من النّقص والعجز والضّعف
والمهانة والحاجة والفقر والالام والمناوبة علیهم والموت الغالب
لهم والقاهر لجمیعهم یابن الفضل انّ الله تبارك وتعالی لا یفعل
بعباده الّا الاصلح لهم ولا یظلم النّاس شیئاً ولکنّ النّاس انفسهم
یظلمون ششم انکه اگر حکایت امتزاج نمیبود ظاهر است که اکثر

فی العاجل وعقوبات هم

کارها

کارها معطّل و باطل بود چنانچه در قشون عقل وجهل واقع گشته
مثل انکه اگر غضب نبود جهاد واقع نمیشد و اگر حرص نبود مرتکب
امور دنیوی کسی نمیشد و اینها هر یك بقدر ضرورت در جای خود
در کار و ضرور و لازم است و همچنین چیزهای دیگر پس هرگاه
اینها را دانستی پس بدانکه حق اینست از برای بندهٔ عاقل مطیع
که همچنانکه در حکایت عقل از عقل ناشی شد که بعد از خلق شدن
فرمودند پیش ای پیش امد و فرمودند برگرد برگشت و هیچ نپرسید
که چرا پیش ایم و چرا برگردم پس این یك معنیست اشاره بانکه
بنده را بجز اطاعت کاری نیست بچون و چرا چنانچه در کلام مجید
نیز اشاره بان شده در انجا که میفرمایند لا یسئل عمّا یفعل وهم
یسئلون و همچنین در صد حدیث امام علیه السّلم اقتباس از
کلام الهی نموده همین را میفرمایند و از احادیث بسیار
همین معنی ظاهر و هویداست برای متتبّع اثار اهل بیت علیهم السّلم
پس مردمان مکلّفند بسه چیز چنانچه در کافی از سدیر روایت
شده که گفت قلت لابی جعفر علیه السّلم انّی ترکت موالیك
مختلفین یبرأ بعضهم من بعض قال فقال وما انت وذاك انّما
کلّف النّاس ثلثة معرفة الائمّة والتسلیم لهم فیما ورد علیهم
والردّ الیهم فیما اختلفوا فیه و بعد از معرفت خدا و رسولش عباد
مکلّف باین سه چیز اند و از اینجا ظاهر میشود همه چیزها بیت

خاک بهتر بود از تاج شهنشاهی را که گدایی زد در شاه ولایت نکند
و چون و چرا چنین نباشد و حال آنکه چون و چرا با امثال خود می باشد
نه بر خالق زیرا که او سبحانه مستجمع جمیع صفات کمالست و غنی الذات
من جمیع الجهات و مبرا و معرا از همه نقایص و عیوب ذاتی و صفاتی
و مهربانتر با خلقش از نفسهای خود شان بخود شان و حکیم علیم قادر
بمصالح حال مخلوقاتش پس خلق نمود خلقش را از راه تفضل و مرحمت
بی آنکه هیچ مخلوقی با او سبحانه سابقه یا حقی بوده باشد و بر ایشان
تکلیفی چند فرموده که هرگاه آنچنان نمایند باعث مرحمت و مغفرت
و تفضل شوند و اگر نکنند بر خلاف آن شوند با وجود این مراتب آیا
واجبست که او سبحانه اطاعت کرده شود یا نه با وجودی که دفع ضرر
مکلف را از خود واجبست و این معنی در نهایت ظهور است برای
عاقل منصف که چنین ذات مقدس بجز اطاعت و انقیاد و رضا و تسلیم
چیز دیگر جایز نیست چنانچه روایت کرده صاحب کافی در کافی از
کاهل و او از ابی عبد الله علیه السلم که فرمودند لو انّ قوما عبد الله
تعالی وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجوا البیت
و صاموا شهر رمضان ثم قالوا الشیء صنعه الله او صنعه رسول الله
صلی الله علیه و آله الا صنع بخلاف الذی صنع او وجدوا ذلک
فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین ثم تلا هذه الآیه فلا و ربک لا
یؤمنون حتی یحکموک الآیه ثم قال ابو عبد الله علیه السلم علیکم

ضلیکم بالتسلیم و همچنین است حال با ائمه اطهار غافل مباش و دل خود را
مخراش بیت نیست دردت لاف انسانی مزن * درد باید تا ترا انسان
کند * عجز کن تا التفات لطف دوست * آتشت را چشمه حیوان کند *
در مناجات آنکه دل خواهد نگل * او گدائی را به از سلطان کند * پس اگر
چنین نکند و در صدد سوال در آید از دو وجه بیرون نیست سوال
یا سوال میکند وجه را اگر صرفه دارد میکند آنچیز را و اگر نه رد میکند
همچنانچه کار اکثر اهل ابنای زمانست یا اینست که میفهمد وجه را
و شک و شبهه ابلیس راه میدهد در دل و فایده بر آن مترتب نشده
آن نیز رفته رفته در شک افتاده از راه بدر رود و از این جهه است که
جناب الهی نهی میفرمایند از اکثر سوالها در آنجا که میفرمایند لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم الآیه و جای دیگر میفرمایند قد سالها
قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین و با وجود این معانی باز تفضل و تعطف
و ترحم نموده میفرمایند علت نیک و بد طینت سبق علم او تعالی است
بر خلقش پیش از خلق نمودن ایشان چنانچه در حدیث اول میفرمایند انا عالم
السر و الخفی و انا مطلع علی قلوب عبادی لا احیف و لا اظلم و لا الزم
احدا الا ما عرفته منه قبل ان اخلقه و در حدیث سوال آدم علیه السلم
جناب او سبحانه میفرمایند انا الله الملک القادر و لی ان امضی جمیع ما
قدرت علی ما دبرت و لی ان اغیر من ذلک ما شئت الی ما شئت *
فاقدم من ذلک ما اخرت و اوخر ما قدمت و انا الله الفعال لما ارید

لا اُسئَلُ عمّا اَفعَلُ وَاَنَا اَسئَلُ خَلقی و از اینها است که اراده و مشیت
و بدا و تکلیف ظاهر است و ناشی میباید شود تا جناب او سبحانه
قادر مختار باشد و اولی بتصرف در خلقش باشد و الا محتاج و عاجز
و ناقص خواهد بود و خدا بودن را نخواهد شایست تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا **بیت** ما کنه کار یم او صاحب کرم : چاکست و آنچه خواهد
آن کند : عالی شادند و ما امیدوار : التفاتش تا گدا سلطان کند و برای
متامل بصیر و متتبع احادیث اهل بیت علیهم السلام ثابت و هم موافق
کتاب خدا است و آیه یَمحُو اللهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثبِتُ وَ عِندَهُ اُمُّ الکِتَابِ
و همچنین آیه اِنَّ اللهَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ مشعر بر اینها است تا واضح
باشد و زیاده از این خوض نمودن مکابره و مشاجره و بیجا نیست و
چیزی دیگر حاصل نخواهد شد و یا در قضا و قدر گذاشته حیرت
بر حیرت افزوده غرق دریای گمراهی خواهد شد **بیت** اگر نیک و
بدی بینی مزن دم : که هم ابلیس میباید هم آدم **بیت** هر کسی را در جهان
مشغول کاری کرده اند : در کمین عاقلان دیوانه هم بیکار نیست
طینت بد خلق را رنگینی ظاهر چسود : هیچ کس را چشم بر نقش نگار
مار نیست : پس ملاحظه نما پرسیدن امام علیه السلام اعتقادات
این دو طایفه را : و عرض نمودن ابراهیم لیثی اعتقادات هر دو
طایفه را بخدمت آنجناب خود عالم بود از برای آنکه بفهماند باو
که از رهگذر نافرمانی و سرسختی و اطاعت نکردن ناس است که امر

طینت بدین نحو مقرر گشته و شده و اطاعت نکردن امر خدا و رسول
و ائمه هدی علیهم السلام که بهترین جمیع مخلوقاتند و همگی مخلوقات
مامور بامر ایشان باشند پس هر کس اندر تسلیم و رضا و معرفت
درآمد بمطلب دنیا و آخرت فایز میگردد چنانچه روایت نموده
در کافی از زید شحام و او از ابی عبد الله علیه السلام که گفت قلت
له انّ عندنا رجلاً یقال له کلیب فلا یجیء عنکم شیء الا قال انا
اسلّم فسمّیناه کلیب تسلیم قال فترحّم علیه ثم قال اتدرون ما التسلیم
فسکتنا فقال هو والله الاخبات قول الله عزّ و جلّ الّذین آمنوا و
عملوا الصّالحات وَ اَخبَتُوا اِلَی رَبِّهِم پس ترجم نمودن معصوم بر و
دلیل ایمان اوست و معنی تسلیم را دلیل از قرآن آوردن نیز دلیل
بر ایمان او پس هر که مؤمن است خیر دنیا و آخرت بحال او شامل است
و دلیل بر این مدعا بسیار و این مختصر گنجایش آن ندارد **رباعی** یک ذره
زالکن دل و ابلق نتوان کرد : حق را بفسان باطل و ناحق نتوان کرد
سر رشته بکس تا نه هند از خط تسلیم : رازی که نهانست محقق نتوان
کرد : و اگر از تکبر و خود پرستی از در هوا و قیاس مثل شیطان در آید
و حسد و جهل را شعار خود نماید و رد امر الهی و حضرت رسالت
پناهی و حضرات ائمه انام علیهم السلام را کند خواهد بود مثل شیطان
و شبیه او و مثل شبهات شیطان پس او شکر منعم حقیقی خود را نکرده
و قدر نعمت او را ندانسته لابد و ناچار است که آن نعمت را از و باز گیرند

ونیکی کرامت فرمایند که قدر بدانند وشکرش را نمایند. ولهذا این
نیز وجه عمده ایست برای طینت پیش عقل ونظر. واینست که روایت
شده از جناب اباعبدالله علیه السلام در کتاب توحید ابن بابویه که
فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه وآله سبق العلم العمل وجفّ
القلم ومضی القضاء. وتمّ القدر بتحقیق الکتاب وتصدیق الرسل
بالسعادة من الله لمن امن واتقی وبالشقاء لمن کذب وکفر بالولایة
من الله للمؤمنین. وبالبراءة من المشرکین. پس انچه ظاهر است از
کتاب خدا وسنت رسول خدا انست که روایت نموده ابی سلمه
از عبدالله علیه السلام که گفت سمعته یقول نحن الذین فرض الله
طاعتنا لایسع الناس الا معرفتنا. ولا یعذر الناس بجهالتنا من عرفنا
کان مؤمنا. ومن انکرنا کان کافرا. ومن لم یعرفنا ولم ینکرنا کان
ضالا حتی یرجع الی الهدی الذی افترض الله علیه من طاعتنا
الواجبة. فان یمت علی ضلالته یفعل الله به ما یشاء. پس اکرام
طینت چنین نمیبود هر اینه خواهست بود اینمعنی بیت نکویی با
بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان. واین در نظر
عقل ونقل قبیح است. ولهذا باندک تامل ظاهر میکردد تبدیل
سیئات بحسنات. وتبدیل حسنات بسیئات اگر اضافی باشد
بر متفکر خبیر. ووجه دیگر انست که امتزاج طینتین فی الحقیقه
دخل در بد کردن وخوب کردن ندارد دلیل برین مدعا اولا فرموده

امام علیه السلام است که فرمودند در خطبه اش که الذی خلق
خلقه لعبادته. واقدرهم علی طاعته بما جعل فیهم. وقطع عذرهم
بالحجج فعن بینة هلک من هلک. وبمنه نجا من نجا. ولله الفضل مبدئا
ومعیدا. ودویم همان امتزاجست. وبعد از امتزاج قبضه یمین را
اهل جنت. وقبضه شمال را اهل نار فرمودند. پس ممزوج هم بودن
ان هر دو طینت. واز اهل سعید داخل در شقی وشقی در سعید مجا
که هر دو یا سعید باشند یا شقی. وحال انکه هیچیک بالکلیه نیستند
بلکه بعد از عمل این داخل ان وان کو داخل این نشود. چنانچه ابن بابویه
علیه الرحمه در کتاب توحید روایت کرده در حدیث طولانی
ودر اخر ان میفرمایند که ان الله تبارک وتعالی ینقل العبد من
الشقاء الی السعادة. ولا ینقله من السعادة الی الشقاء. ونیز در
محاسن برقی از ابی بصیر واو از ابی عبدالله علیه السلام که فرمودند
که فرمودند ان الله خلق خلقه. فخلق قوما لحبّنا لو ان احدهم خرج
من هذا الرای لردّه الله الیه. وان رغم انفه. وخلق قوما لبغضنا
لا یحبوننا ابدا. ودر فقره اخر نکته ایست بانکه اگر خواهند داخل
محبین میتوانند شد. چنانچه در فقره ازین ودر حدیث سابق صریح
بانست. وجناب الهی قادر بر ان ومناط تکلیف نیز بانست. ودر
دعاها نیز اشعار ان شده چنانچه روایت کرده اند در کتاب دعای
کافی. وابن بابویه علیه الرحمه در ثواب الاعمال در باب تسبیح و

تقدیسی که جناب باری نسبت بخود میفرمایند و هر که شقی
باشد و از انجا اند سعید کردد. و در غیر ان دعا و از انجمله است
دعاهای شبهای ماه مبارک رمضان. پس از مضامین قران و
حدیث و دعا همین ظاهر است سعید میباشد و شقی میباشد
و ازین دو کروه هر کدام که تابع امر الهی و رسول و ائمه اند سعیدا ست
و هر که تابع نیست شقی است. و این معنی در علم عالم الغیب والشهادة
ظاهر است. پس حقست فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله
الشقی من شقی فی بطن امه. و السعید من سعد فی بطن امه. و السعید
من سعد فی بطن امه. پس از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدند
از معنی این حدیث انسرور فرمودند الشقی من علم الله. و هو فی بطن
امه انه سیعمل اعمال الاشقیاء. و السعید من علم الله. و هو فی بطن
امه انه سیعمل اعمال السعداء. و هیچ یک از شقی و سعید در خارج مقیّز
نیستند مکر بعد از اعمال خیر و شر. پس سعی نما و ایمان بیاور و الطاعت
نما و خیر کن من ضامن بضمان خدا و رسول و ائمه که از اهل سعادت
باشی. و اکر ایمان نیاری و خیر و اطاعت نکنی از اهل شقاوت
کردی. پس حقیقت حال انست که الطاف و رحمت الهی سبقت
کرفته بر اعمال ما و انچه و حجت بان تمام تواند شد کرامت نموده اند
بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست. ورنه تشریف
او بر بالای کس کوتاه نیست. پس حقیقة و واقعا اصل حکایت طینت

دخل در عمل خوب نمودن یا بد کردن ندارد. مثال ان انست که
شخصی دو بنده دارد بیکی لباس خوب کرامت کرده. و بیکی لباس
بد عنایت نموده. و بعد از ان میفرماید که فلان کار را بکنید
و در کردن انکار هر دو مساویند. اما ان لباس انکار را میکند. یا
ان قوای که در ان مندرجند. پس ظاهر است که ان قوتها باعث ان
کار است. و حال انکه چه در ظاهر امر ملاحظه میکنیم همکی در شناخت
الهی بانچه مامور نموده اند. و در تحصیل شناخت نبی و نایب نبی
یکسانیم. و در کردن فعل و ترک ان نیز یکسانیم. پس خود قبول فعل
و ترک ان مینماییم نه انکه زاجری او را زجر کند که بکن یا مکن. و
این معنی در نهایت ظهور و مبیّن است. و اکر چیزی غیر ان باشد
که من عند الله مقدر باشد چنانکه در کردن ان و نکردن اختیاری
نباشد فردای قیامت از هیچکس او را باز خواست نمینماید چنانچه
در کتاب توحید ابن بابویه رحمه الله اذنیه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که قلت له جعلت فداك ما تقول فی
القضاء و القدر. قال اقول ان الله تبارك و تعالی اذا جمع العباد
یوم القیمة سالهم عما عهد الیهم. و لم یسالهم عما قضی علیهم. و
در حدیث دیکر میفرمایند در باب نفی جبر و تفویض که ان الله
عز و جل خلق الخلق فعلم ما هم صایرون الیه. و امرهم. و نهاهم. فما امرهم به
من شیء فقد جعل لهم السبیل الی الاخذ به. و ما نهاهم عنه من شیء فقد جعل

لهم السبیل الی ترکه ولا یکونوا اخذین ولا تارکین الا باذن الله

وحقیقت که بفرموده او سبحانه فرا میگیریم زیرا که فرموده فرا گیر

اینرا و بفرموده ان تارکیم زیرا که فرموده ترک کن او را یا آنکه بقوای که

او سبحانه کرامت نموده ودر فرمان ما کرده ما میکنیم ان کار را و ترک

ان مینماییم پس اذن الله باین معنی بدان مثال دیگر اگر فرض کنیم

اصل طینت نیز دخل در فعل داشته باشد بدانکه انچه بر پیغمبر خدا

تکلیف نموده اند از جناب اهل بیت نخواسته اند وانچه از اهل بیت

خواسته از تو نخواسته اند وانچه از تو خواسته اند از ذی حیوة دیگر

نخواسته پس در بعض از تکالیف همه مکلفیم ودر بعض مکلف

نیستیم مثلا پیغمبر واهل بیت وامت همه شریکند در انسانیت

وتکلیف معرفت واطاعت مثل در اوامر ونواهی واما در نبوت

وامری که بر پیغمبری منوط است از هیچ کس از امت نخواسته اند که چرا

این وحی را نرسانیدی یا چرا رسانیدی یا چرا اینرا حلال گفتی ویا او را

حرام کردی از این قبیل چیزها نسبت بجناب رسول الله صلی الله

علیه واله دارد وبس وهمچنین در امر خلافت وامامت که با اهل

بیت رسول صلی الله علیه واله مرجوع است وایشان باید حراست

دین خدا را نمود از کم وزیاد وتغییر نگاه دارند ومردم را زجر وامر

نموده حدود الهی را جاری نمایند واز این قبیل انچه بامر امامت

منوط است واز ایشان خواسته اند از امت ایشان مکلف نیستند

ونخواسته اند واما امت پس از ایشان اطاعت وتسلیم ورضا

خواسته اند وانچه ایشان فرمایند امت باید بجای آورند پس این

حکایتها دخل بطینت ندارد طینت هرچه خواهد باشد تو در

بندگی واطاعت را آماده باش که او سبحانه بنده پروری داند چنانچه

در خصال از رسول متعال روایت است که فرمودند قال الله تعالی

یا ابن ادم اطعنی فیما امرتک ولا تعلمنی ما یصلحک واو قادر است

بانکه هرگاه شقی در سعادت سعی نماید سعید شکنند واگر سعیدی

نیز سعی در شقاوت کند اگر بجودش واگذارند شقی خواهد شد چنانکه

حدیث ان سابقا مذکور شد از کتاب توحید وحق اینست که روایت

نموده احمد حنبل در کتاب فضایل علی علیه السلام ودر مسندش که خرج

صلی الله علیه واله علی الحجیج عشیة عرفة فقال لهم ان الله باهی

بکم الملائکة عامة وغفر لکم عامة وباهی بعلی خاصة وغفر له خاصة

انی قایل لکم قولا غیر محاب فیه لقرابتی ان السعید کل السعید حق

السعید من احب علیا فی حیوته وبعد موته پس تامل نما در حدیث

شریف وبیقین بدان که همینست همین والحمد لله علی

هدایته **بیت** بر در ش از سجده ریزی هیچ کس را عار نیست ابرو

جز خاک سارا نرا درین در بار نیست باکنه کاران کرم را التفات

دیگر است حجتی روشن تر از توفیق استغفار نیست اینست

مجمل حکایت طینت والسلام علی من اتبع الهدی حدیث بیست وسیم

درکافی از محمد بن سلیمان و او از پدرش روایت کند که گفت کنت
عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه ابو بصیر وقد حفزه
النفس فلما اخذ مجلسه قال له ابو عبد الله علیه السلام یا با محمد ما
هذا النفس العالی فقال جعلت فداک یا ابن رسول الله کبر سنی
ودق عظمی واقترب اجلی مع اننی لست ادری ما اورد علی من امر
اخرتی فقال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد وانک لتقول هذا
قال جعلت فداک وکیف لا اقول فقال یا ابا محمد ان الله تعالی
یکرم الشباب منکم ویستحیی من الکهول فقال یکرم والله الشباب
ان یعذبهم ویستحیی من الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت
فداک هذا لنا خاصة ام لاهل التوحید قال فقال لا والله الا
لکم خاصة دون العالم قال قلت جعلت فداک فانا قد نبزنا بنبز
انکسرت له ظهورنا وماتت له افئدتنا واستحلت له الولاة
دماءنا فی حدیث رواه لهم فقهاؤهم قال فقال ابو عبد الله علیه
السلام الرافضة قال قلت نعم قال لا والله ما هم سموکم به بل الله سماکم
اما علمت یا ابا محمد ان سبعین رجلا من بنی اسرائیل رفضوا فرعون
وقومه لما استبان ضلالهم فلحقوا بموسی علیه السلام لما استبان
لهم هداه فسموا فی عسکر موسی علیه السلام الرافضة لانهم رفضوا
فرعون وکانوا اشد اهل ذلک العسکر عبادة واشدهم حبا لموسی
وهرون وذریتهما علیهما السلام فاوحی الله تعالی الی موسی ان اثبت

لهم هذا الاسم فی التوریة فانی قد سمیتهم به ونحلتهم ایاه فاثبت
موسی علیه السلام الاسم لهم ثم ذخر الله تعالی لکم هذا الاسم حتی
نحلکموه یا ابا محمد رفضوا الخیر ورفضتم الشر افترق الناس کل فرقة
وتشعبوا کل شعبة فانشعبتم مع اهل بیت نبیکم علیهم السلام وذهبتم
حیث ذهبوا واخترتم من اختار الله لکم واردتم من اراد الله فابشروا
ثم ابشروا فانتم والله المرحومون المتقبل من محسنکم والمتجاوز عن مسیئکم
من لم یأت الله تعالی بما انتم علیه یوم القیمة لم یتقبل منه حسنة ولم
یتجاوز له عنه سیئة یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت جعلت فداک زدنی
فقال یا ابا محمد ان لله ملائکة یسقطون الذنوب عن ظهور شیعتنا کما
تسقط الریح الورق فی اوان سقوطه وذلک قوله تعالی الذین یحملون
العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین امنوا
استغفارهم والله لکم دون هذا الخلق یا ابا محمد فهل سررتک قال
قلت جعلت فداک زدنی قال یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه فقال
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا انکم وفیتم بما اخذ الله علیه
میثاقکم من ولایتنا وانکم لم تبدلوا بنا غیرنا ولو لم تفعلوا لعیرکم الله
کما عیرهم حیث یقول جل ذکره وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان
وجدنا اکثرهم لفاسقین یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت جعلت
فداک زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه فقال اخوانا علی

سُرُرٍ متقابلين. والله ما اراد بهذا غيركم. يا با محمد فهل سررتك
قال قلت جعلت فداك زدني. فقال يا با محمد الاخلاء يومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقين. والله ما اراد بهذا غيركم. يا با محمد فهل سررتك
قال قلت جعلت فداك زدني. قال يا با محمد لقد ذكرنا الله تعالى و
شيعتنا وعدونا في اية من كتابه فقال هل يستوي الذين يعلمون
والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب. يا با محمد فهل سررتك
قال قلت جعلت فداك زدني. فقال يا با محمد والله ما استثنى الله عز
ذكره باحد من اوصياء الانبياء ولا اتباعهم ما خلا امير المومنين عليه السلام
وشيعته. فقال في كتابه وقوله الحق يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا
ولا هم ينصرون الا من رحم الله يعني بذلك عليا عليه السلام وشيعته
يا با محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني. قال يا با محمد لقد
ذكركم الله في كتابه اذ يقول يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور
الرحيم. والله ما اراد بهذا غيركم. فهل سررتك يا با محمد. قال قلت
جعلت فداك زدني. فقال يا با محمد لقد ذكركم الله في كتابه فقال
ان عبادي ليس لك عليهم سلطان والله ما اراد بهذا الا الائمة
عليهم السلام وشيعتهم. فهل سررتك يا با محمد قال قلت جعلت فداك
زدني. قال يا با محمد لقد ذكركم الله في كتابه فقال فاولئك مع الذين
انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين.

وحسن اولئك رفيقا فرسول الله صلى الله عليه وآله في الاية
النبيون. ونحن في هذا الموضع الصديقون والشهداء وانتم الصالحون
فتسموا بالصلاح كما سماكم الله تعالى. يا با محمد فهل سررتك. قال قلت
جعلت فداك زدني. قال يا با محمد لقد ذكركم الله اذ حكى عن
عدوكم في النار بقوله. فقالوا ما لنا لا نرى رجالا كنا نعدهم
من الاشرار اتخذناهم سخريا ام زاغت عنهم الابصار والله ما
عنى الله ولا اراد بهذا غيركم. صرتم عند هذا العالم اشرار الناس
وانتم والله في الجنة تحبرون وفي النار تطلبون. يا با محمد فهل سررتك
قال قلت جعلت فداك زدني. قال يا با محمد ما من اية نزلت تقود الى
الجنة ولا تذكر اهلها بخير الا وهي فينا وفي شيعتنا وما من اية والله
نزلت تذكر اهلها بشر ولا تسوق الى النار الا وهي في عدونا ومن
خالفنا فهل سررتك يا با محمد قال قلت جعلت فداك زدني. قال
يا با محمد ليس على ملة ابراهيم الا نحن وشيعتنا وساير الناس من ذلك
براء. يا با محمد فهل سررتك. ودر روايت ديكر انست كه راوي ميكويد
فقال الحسني يعني بودم نزد ابي عبد الله عليه السلام كه ناكاه داخل
بر امام عليه السلام ابو بصير درحالتي كه تنك شده بود نفسش. پس چون
فرا كرفت جاي نشست خود را فرمود باو حضرت كه يا با محمد چيست
اين نفس زدن عالي. پس عرض نمود ابو بصير كه بكردم من فداي تو اي
فرزند رسول خدا بزرك شد سن من وباريك شد استخوان من و

ولا تجدون

نزدیک شد اجل من با این حال بد دستی که نمیدانم چه وارد میشود
بر من از امر آخرت من. پس فرمود ابی عبدالله علیه السلام یا ابا محمد و
بد دستی تو آیا میکویی اینرا کفت فدای تو کردم و چکونه نکویم. پس
فرمود ای پدر محمد بد دستی که الله تعالی کرامی میدارد جوانان از شما را
و حیا مینماید از پیران شما. کفت کفتم فدای تو کردم پس چکونه کرامی
میدارد جوانان را و حیا مینماید از پیران. پس فرمود کرامی میدارد
بخدا قسم جوانان شما را از اینکه عذاب نماید ایشانرا. و حیا مینماید از
پیران اینکه حساب ایشان نماید. کفت کفتم فدای تو کردم این مخصوص
ما است یا اهل توحید را نیز شامل است. کفت پس فرمود نه بخدا قسم
نیست مکر مخصوص از برای شما دون عالم. کفت کفتم فدای تو کردم
پس بد دستی ما یعنی شیعه ملقب بلقبی شده ایم که شکسته آن لقب
پشت ما را. و مرده بسبب آن دلهای ما. و حلال نموده اند بسبب آن
امرا جور خونهای ما را در حدیثی که روایت کرده اند از برای ایشان فقهای
ایشان. کفت پس فرمود ابو عبدالله علیه السلام که آن رافضه است
یعنی لقبی که میکویی کفتم بلی فرمود نه بخدا قسم نیستند ایشان اینکه
شما را نامیده باشند باین اسم بلکه جناب الله تعالی نامید شما را
باین اسم آیا نمیدانی ای پدر محمد اینکه هفتاد مرد از بنی اسرائیل ترک
نمودند فرعون و قوم او را هنکامی که ظاهر شد از برای ایشان کمراهی
ایشان یعنی فرعون و اتباع او. پس پیوستند بموسی علیه السلام

هنکامی که ظاهر شد و هویدا کشت از برای هفتاد نفر راه راست
موسی علیه السلام. پس نامیدند آن هفتاد نفر را در قشون موسی
علیه السلام برافضه. یعنی ترک کننده فرعون و قوم او و از برای آنکه
ترک نمودند فرعون را. و بودند سختتر اهل سپاه از روی عبادت
و سخت تر بودند ایشان برای دوست داشتن مر موسی و هرون
و ذریه ایشان علیهما السلام را. پس وحی نمود الله تعالی بسوی
موسی ع اینکه ثابت کند یعنی بنویسد در توریة این اسم را. پس
بد دستی و بتحقیق که نامیدیم ما ایشانرا باین اسم و کوارا نمودیم
و عطا کردیم باو. پس ثبت نمود موسی علیه السلام این اسم را برای
ایشان. پس ذخیره نمود الله تعالی این اسم را از برای شما. تا آنکه
عطا نمود باو. یا ابا محمد ترک نمودند و وا کذاشتند یعنی نواصب
خیر را که کنایه از معرفت و هدایت باشد. و وا کذاشتید و ترک
نمودید شما شر را که کنایه از ضلالت و کمراهی باشد. و بروایت
عمار دهنی سبب نام رافضی از حضرت صادق علیه السلام آنست

روایت نموده

که روزی عمار وارد شد بمحکمه قاضی ابی لیلی برای شهادت. پس
بعد از ادای شهادت ابی لیلی کفت تو رافضی شهادت تو مقبول
نیست. پس عمار بعد از ارتعاد فرایصش کریست. ابی لیلی کفت
تو مردی از اهل علم و حدیث اکر تو را بد می اید بخود را نسبت
دادند. پس ترک کن آن یعنی رافضی بودن. و تو نیز از برادران ما

باش. پس گفت عمار باو که نرفته‌ام هرگز بخدا قسم راهی که تو رفته‌ و لیکن
میکرم بر تو و بر خودم اما که تو بر خودم انکه منسوب نمودی مرا
بر تبه شریفه که نیستم اهل ان گمان تو اینست که من رافضیم. وای
بر تو بتحقیق هر اینه حدیث کردم جناب حضرت صادق علیه السلم
کان من سمی الرافضه السحرة الذین لما شاهدوا ایة موسی علیه
السلم فی عصاه امنوا به واتبعوه ورفضوا امر فرعون واستسلموا
لکل ما نزل بهم. فسماهم فرعون الرافضه لما رفضوا دینه. فالرافضی
من رفض کلما کرهه الله وفعل کلما امره الله. واین فی الزمان مثل
هذا. فانما تکسبه علی نفسی خشیة ان یطلع الله عز وجل قلبی وقد
تقبلت هذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاتبنی ربی عز وجل و
یقول یا عمار اکنت رافضا للاباطیل عاملا للطاعات کما قال لک.
فیکون ذلک مقصرا بی فی الدرجات ان سامحنی موجبا لشدید
العقاب علی ان ناقشنی الا ان یدارکنی موالی الشفاعتهم. واما بکاء
علیک فلعظم ذلک فی تسمیتی بغیر اسمی وشفقتی الشدیدة علیک
من عذاب الله ان صرفت اشرف الاسماء الی ان جعلته من ارذلها.
پس تامل نما درین خبر الحاصل حضرت فرمودند متفرق شدند مردمان
بهر فرقه. ومنشعب گشتند بهر شعبه. پس منشعب گشتید شما
با اهل بیت پیغمبر شما علیهم السلم ورفتید هرجا ایشان رفتند
یعنی اهل بیت. وبرگزیدید واختیار نمودید انچه را الله تعالی برگزید.

اختیار

واختیار فرمود. واراده کردید انچه را خدا اراده فرمود. پس مژده باد
شما را پس مژده باد شما را. پس شما بخدا قسم از مرحومانید قبول
طاعت مینمایند از نیکوکاران شما. ودر میگذرند از بدکاران شما
کسی که نیاید پیش خدا بد انچه شما برایند یعنی از اعتقادات حقه و
اطاعت امر امامان خود روز قیامت قبول نمینمایند از و نیکوئیهای
اورا. ودر نمیگذرند از گناهان او. ای ابا محمد پس ایا خوشحال نمودم ترا
گفت گفتم فدای تو گردم زیاد نما از برای من یعنی بیان وخوشحالی
وبشارت را. پس فرمودند ای ابا محمد بدرستی که جناب الله تعالی را
ملائکه چند هست که فرو میریزند گناهان را از پشت شیعیان ما
همچنانچه میریزد باد برگ درختان را در اوان سقوطان. وچنین است
فرموده الله تعالی. یعنی انچه که فرموده انانکه بر میدارند عرش را وانکه
پیرامون اویند تسبیح مینمایند بستایش پروردگار شان وطلب
امرزش مینمایند از برای انکسانی که ایمان اورند استغفار ایشان
بخدا قسم برای شما است نه غیر شما از خلق. یا ابا محمد پس ایا خوشحال
نمودم ترا. گفت گفتم بگردم من فدای تو زیاد کن ان از برای من فرمود
ای ابا محمد بتحقیق هر اینه ذکر فرموده شما را جناب الله تعالی در کتابش
پس فرموده از مومنان مردانی اند که راست نمودند انچه را بیمان
بستند با خدا بران. پس از ایشان کسی هست که بسر اورد مدت
پیمانش را. واز ایشان کسی هست که انتظار میکشد. وتغییر نداد

تغییر دادنی. بدرستی که شما وفا نمودید با نچه فرا کرفت خدا بر اینچنین
عهد و پیمان شما را از ولایت ما یعنی بسر کردکی ما و بدرستی که
شما تغییر ندادید غیر ما را بر ما. و اکر نمیکردید هر اینه تغییر و سرزنش
میفرمود شما را خدا چنانچه سرزنش نموده ایشانرا انجا که فرموده جل
ذکره. و نیافتیم برای اکثرشان هیچ عهدی و پیمانی و اکرچه یافتیم اکثر
ایشانرا از فاسقان: یا با محمد ایا خوشحال نمودم ترا. کفت کفتم فدای تو کردم
من زیاد کردان برای من: پس فرمودند یا با محمد هر اینه یاد فرموده
شما را خدا در کتابش. پس فرموده برادران بر سریرها مقابل هم یعنی
نشسته صحبت دارند بخدا قسم اراده نفرموده باین غیر از شما را
یا با محمد ایا خوشحال نمودم ترا کفت کفتم فدای تو کردم. زیاد کردان برای من
پس فرمود یا با محمد دوستان در روز قیامت بعضشان مر بعضی دیکر را
دشمنند مکر پرهیزکاران بخدا قسم اراده نموده اند باین یعنی به پرهیز
کاران بخدا قسم غیر شما را یعنی شماها باید پرهیزکاران: یا با محمد ایا
خوشحال نمودم ترا. کفت کفتم فدای تو کردم زیاد کردان برای من: فرمود
یا با محمد هر اینه بتحقیق یاد نموده خدا شیعیان ما. و دشمنان ما را در
ایه از کتابش. پس فرموده تعالی شانه ایا یکسانند انانکه میدانند و
انانکه نمیدانند جز این نیست پند میکیرند صاحبان خردها یعنی
عقلها میفهمند و میدانند که صاحب دانش و دین بهتر و سزاوار
تر است برای هر نیکی نه جاهلان بیدانش و بی دین: یا با محمد ایا خوشحا[ل]

کردم

کردم ترا. کفت کفتم فدای تو کردم زیاد کردان برای من. پس فرمود
یا با محمد بخدا قسم استثنی ننمود خدای عز ذکره بیکی از اوصیاء
انبیا و نه پیروان ایشانرا سوای امیر المؤمنین علیه السلام و شیعه
اورا. پس فرموده در کتابش و فرموده او حقست یعنی و راست است
روزی که کفایت نکند دوستی از دوستی چیزیرا و نه یاری کرده
شوند مکر کسی را که رحم کند خدا و خواسته باین علی علیه السلام
و شیعه اورا. یا با محمد ایا خوشحال نمودم ترا. کفت کفتم فدای تو کردم
زیاد کردان برای من: فرمود یا با محمد بتحقیق یاد نموده خدا در کتابش
هنکامی که فرموده ای بندکان من انچنانی که اسراف کرده اند بر
نفسهای خودشان نباید نا امید نباشند از رحمت خدا بدرستی
که خدا می امرزد کناهان از همه. بدرستی که او وست امرزنده و رحم کننده
بخدا قسم اراده ننموده باین غیر شما را. پس ایا خوشحال نمودم ترا ای
ابا محمد: کفت کفتم فدای تو کردم زیاد کردان برای من: پس فرمود
ای ابا محمد بتحقیق یاد نموده خدا در کتابش. پس فرمود بدرستی که
بندکان مرا نیست ترا بر ایشان تسلطی بخدا قسم اراده ننموده باین
مکر ائمه علیهم السلام و شیعه ایشانرا. پس ایا خوشحال نمودم ترا ای
ابا محمد: کفت کفتم فدای تو کردم زیاد فرما برای من فرمود یا با محمد
بتحقیق یاد کرده شما را خدا در کتابش: پس فرموده پس انها اند با انانکه
انعام کرده خدا بر ایشان از پیغمبران. و صدیقان. و شهدا. و صالحان

وخوبندان گروه برای رفاقت ومصاحبت. پس رسول الله صلی الله
علیه وآله در این باب نیکو نوشت وما ایم درین موضع صدیقون وشهدا
وشما یعنی جماعت شیعه صالحانید. پس نشان کرده شوید بصلاح
یعنی صالح شوید بهمانکه نام نهاده شما را خدای تعالی یا ابا محمد. پس آیا
مسرور کردم ترا. گفت گفتم فدای تو گردم زیاد فرما برای من. فرمود
یا ابا محمد بتحقیق ذکر فرموده شما را خدا هنگامی که حکایت نموده از
دشمنان شما در آتش جهنم در گفتارش. پس فرموده که چیست ما را
که نمی بینیم مردانی را که بودیم ما که میشمردیم ایشانرا از اشرار. یعنی
وبدترین خلق که فرا میگرفتیم ایشانرا باستهزا یا کردید از ایشان دیدها
یعنی که نمی بینیم ما ایشانرا در آتش جهنم بخدا قسم نخواسته خدا وآراده
نموده غیر شما را یعنی باین قول گشته اید نزد خلق عالم شریرترین مردم
یعنی بسبب اطاعت خدا ورسول وائمه صلوات الله علیهم شما
ردترین خلقید باعتقاد فاسد مخالفان شما وشما را بدترین خلق
میدانند چنانچه در زمان خود ملاحظه کردیم ودیدیم. وشنیدیم
که شیعیانرا سگ یهود وخر یهود مینامیدند وحال آنکه خودشان
سزاوارند باین نامها زیرا که چنانچه از حضرت ابا عبدالله علیه السلام
روایت شده در حدیثی که در اول کتاب روضه فرموده اند که
فان سر کم امر الله فیهم الذی خلقهم له فی الاصل اصل الخلق من
الکفر الذی سبق فی علم الله ان یخلقهم له فی الاصل ومن الذین

سماهم الله فی کتابه فی قوله وجعلناهم ائمة یدعون الی النار
فتدبروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فانه من یجهل هذا واشباهه
مما افترض الله علیه فی کتابه مما امر الله به ونهی عنه ترک دین الله و
رکب معاصیه فاستوجب سخط الله فاکبه الله علی وجهه فی النار
چنانچه بعضی از این وجوه در حدیث طینت گذشت فتامل وتدبر
لعنهم الله تعالی الحاصل امام علیه السلام میفرمایند وشما بخدا قسم
در جنت مسرور ومتنعم وخوشحال خواهید بود ودر آتش طلب مینمایند
یعنی مخالفان شما ونمی بینند یکی از شما را. یا ابا محمد آیا خوشحال نمودم
ترا گفت گفتم فدای تو گردم زیاد کردن برای من فرمود یا ابا محمد نیست
هیچ آیتی که نزول یافته که بکشد بسوی بهشت یعنی مآلش ونه که
ذکر شد اهل او بخیری مگر اینکه در شان ما است وشیعیان ما
ونیست هیچ آیتی بخدا قسم که نزول یافته ویاد کرده اهل آنرا از روی
بدی ونکشاند بسوی آتش سوزان یعنی مآلش مگر آنکه در شان
دشمنان ما است ومخالفان ما. پس آیا خوشحال نمودم ترا یا ابا محمد
گفت گفتم فدای تو گردم زیاد کردن برای من فرمود یا ابا محمد نیست بر
ملت ابراهیم علیه السلام مگر ما وشیعیان ما وسایر ناس از آن
امت بری اند. یا ابا محمد آیا خوشحال نمودم ترا. ودر روایت دیگر زیادتی
دارد وآن اینست که پس گفت راوی بحضرت علیه السلام که بس است
مرا مؤید این حدیث است آنچه روایت نموده در کافی از میسر که گفت

دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال کیف اصحابك فقلت جعلت
فداك لنحن عندهم شر من الیهود والنصاری والمجوس قال وکان
متکیا فاستوی جالسا ثم قال کیف قلت قلت والله لنحن عندهم
شر من الیهود والنصاری والمجوس قال وکان متکیا فاستوی جالسا
والله اشرکوا فقال اما والله لا یدخل النار منکم اثنان لا والله ولا
واحد والله انکم الذین قال الله تعالی وقالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من
اهل النار ثم قال طلبوکم والله فی النار والله فما وجدوا منکم احدا
بیت عزتت در وصف چون آید که در قران خدای خوانده ذات ترا
ز عزتت نفس خیر المرسلین دشمنان جاه تو در نار روز قوم و جحیم
دوستان در کهف در صد رجنت متکین تنبیه بدانکه هر یك از
فقرات حدیث سابق را مؤیدات بسیار است که اگر بذکر آنها مشغول
کردیم این اربعین تاب آن ندارد زیرا که امام علیه السلام خود میفرماید
در آخر الحدیث شریف که در کتاب خدا هر یك از آیات که برای
اهل بهشت است همگی در شان ما و شیعیان ما است و هرچه
برای اهل عقابست همگی در شان دشمنان ایشان پس همین معنی
کافیست از برای مرد منصف با دین و از آنجمله است که در کتاب
کافی از مالك جهنی روایت شده که گفت قال لی ابو عبد الله یا
مالك اما ترضون ان تقیموا الصلوة و تؤتوا الزکوة و تکفوا و
تدخلوا الجنة یا مالك انه لیس من قوم ائتموا بامام فی الدنیا الا جاء

یوم القیمة یلعنهم و یلعنونه الا انتم ومن کان علی مثل حالکم یا مالك
ان المیت والله منکم علی هذا الامر لشهید بمنزلة الضارب بسیفه
فی سبیل الله بدانکه تکفوا سه احتمال دارد یکی از معصیت اینکه
خود را نگاه دارد دویم آنکه زبان را از ما لا یعنی یا از راه تقیه نگاه
داری از اینکه با مردم مجادله نمائی و ایشان را هجو خوانی در وقتی که
فایده بر آن متصور نباشد و با وجود آن احتمال الضرر نیز باشد سیم
اینکه کف از اظهار دین خود نمائی و مراعات تقیه بجای آوری چنانچه
هر یك از این احتمالات مؤیدی دارد جویند یابنده است و نیز در کافی از
محمد بن النعمان عجلی مرویست قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن قول الله تعالی وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ قال هم والله شیعتنا حین صارت
ارواحهم فی الجنة واستقبلوا الکرامة من الله تعالی علموا واستیقنوا انهم
کانوا علی الحق وعلی دین الله تعالی فاستبشروا بمن لم یلحقوا بهم من اخوانهم
من خلفهم من المؤمنین الا خوف علیهم ولا هم یحزنون پس ای عزیز من
چون دانستی الطاف جناب اقدس الهی را که بسبب و وسیله حضرت
رسالت پناهی و آل برگزیده اش و این همه شفقت و مرحمت و این
همه مژده مغفرت فرموده اند پس باید اندیشه نموده فکر صایبی کرده
بدانی که مردم اصیل نجیب نجف سعید بکار هائی که رضای آن بزرگواران
در آن نباشد مرتکب نشوند زیرا که باز فایده آن به بین بتو عاید میگردد

یابان عزیزان دنیا و آخرت. پس اگر بتو عابد خواهد گشت آنچه فرمایند
بکن. و اگر عابد بایشان گردد خواهی کن خواهی مکن. ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنین را فهم کن. پس مرد عاقل هرچند مهربانی را بیشتر می‌بیند
از در بندگی و اطاعت بیشتر در می‌آید تا آنکه این چند روز فانی را
طی نموده چون بمنزل رسی باساتو آمدگی خود را بگیر آنقدر که هرگز
بتنگ نیایی. و آنچه خواهی در خور استعداد بلکه از راه ترحم و تفضل
مقدور و میسر خواهد شد. و باید نعمتهای الهی و حقوق رسالت
پناهی و جناب امیر المؤمنین و ائمه طیبین صلوات الله علیهم اجمعین
منظور نظر بوده بشکر ایشان قیام نمای تا بموجب فرموده او سبحانه
و تعالی لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم وَلَئِن کَفَرتُم اِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ زیاد کردن
نعمت خود را ببینی و الا اگر کفران نمایی و تغافل کرده بنعمتها و رضا
نشوی از تو گرفته بدیگری عنایت خواهد شد چنانچه فرموده و اگر
نکیر بد ترو ترا در استدراج افکنده چون کرکسان جیفه خوار تمام
میلت بجیفه دنیا خواهد گشت او را بتو و ترا با و ارزانی داشته
چندروزی که ضَعُفَ الطّالِبُ وَالمَطلُوبُ خواهی بود. و آخر سر انجام
در آخرت از آنهایی که وَما لَهُم فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ از آخرت نصیبی نخواهی
داشت زیرا که چنین میفرمایند وَمَن یُرِدْ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها
وَما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ. و جای دیگر میفرمایند مَن کانَ یُرِیدُ
حَیوةَ الدُّنیا وَزِینَتَها نُوَفِّ اِلَیهِم اَعمالَهُم فِیها وَهُم فِیها لا یُبخَسُونَ

اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار رباعی دنیا طلبد هر آنکه
ناکس باشد. ما را ز جهان با خدا بس باشد. هر کس که خدا کسش نباشد
باشد. بیکس همه عالم اگرش کس باشد رباعی از دوری راه خویشتن
کن یادی. آماده ز بهر سفرت کن زادی. در راه طلب چه خفته ای
غافل. برخیز که از قافله دور افتادی حدیث بیست و چهارم در کتاب
کافی از ابی حمزه گفت که سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا قال
المؤمن لأخیه اف خرج من ولایته واذا قال انت عدوی کفر احدهما
لانه لا یقبل الله تعالی من احد عملا فی تثریب علی مؤمن نصیحة ولا
یقبل من مؤمن عملا وهو یضمر فی قلبه علی المؤمن سوء ولو کشف الغطاء
عن الناس فنظروا الی وصل ما بین الله وبین المؤمن خضعت للمؤمنین
رقابهم وتسهلت لهم امورهم ولانت لهم طاعتهم ولو نظروا الی
مردود الاعمال من الله تعالی لقالوا ما یتقبل الله تعالی من احد عملا
وسمعته یقول لرجل من الشیعة انتم الطیبون ونساؤکم الطیبات کل
مؤمنة حوراء عیناء وکل مؤمن صدیق وسمعته یقول شیعتنا
اقرب الخلق من عرش الله یوم القیمة بعدنا وما من شیعتنا احد یقوم
الی الصلوة الا اکتنفه فیها عدد من خالفه من الملائکة یصلون علیه
جماعة حتی یفرغ من صلوته وان الصائم منکم لیرتع فی ریاض الجنة
تدعو له الملائکة حتی یفطر وسمعته یقول انتم اهل تحیة الله بسلامه
واهل اثرة الله برحمته واهل توفیق الله بعصمته واهل دعوة الله

بطاعته لاحساب علیکم ولاخوف ولاحزن انتم للجنة والجنة لکم
اسماؤکم عندنا الصالحون والمصلحون وانتم اهل الرضا عن الله تعالی
برضاه عنکم والملائکة اخوانکم فی الخیر فاذا اجتهد ثم ادعوا واذا غفلتم
اجتهدوا وانتم خیر البریة دیارکم لکم جنة وقبورکم لکم جنة للجنة خلقتم
وفی الجنة نعیمکم والی الجنة تصیرون یعنی شنیدم که ابی عبد الله ع
علیه السلام میفرمود هرگاه گوید مؤمنی مر برادر مؤمنش را اف
بیرون رود از دوستی او وهرگاه گوید که تو دشمن منی کافر گردد یکی از
دو تا از برای انکه نمیکند قبول الله تعالی از احدی عملی را که در سرزنش
بر مؤمن وفضیحت حال او کوشد وگوید وقبول نفرماید عملی را از
مؤمنی که ان مؤمن پنهان دارد در دل از برای مؤمنی بدیرا واگر برداشته
شود پرده از برای مردمان پس ببینند بسوی وصل انجم میان خدا
ومیان مؤمن است خاضع ومنقاد میکردید برای مؤمنان گردنهای
مردمان یعنی در اطاعت نمودن چاره بجز اطاعت کردن وحرف شنیدن
ومطیع بودن نداشتند از اجلال واکرام مؤمن در پیش جناب خداوند
عالمیان واسان وسهل مینمودند امور خود شانرا یعنی مردمان
برای مؤمنان ونرم میشد برای مؤمنان کردن اطاعت نمودن
مردمان واگر ببینند از قبول نشدن اعمال از جانب خدای تعالی
یعنی مردمان یا مؤمنی که در بدی وفضیحت برادر مؤمن خود سعی کند
یا هر دو از مؤمنان ومردمان هر اینه گویند قبول نمیفرمایند

خدا یتعالی از احدی عملی را یعنی بجهة نافرمانی واطاعت امر
مؤمن ننمودن یا در فضیحت وبدی او کوشیدن یا بدی از و دردل
گرفتن نعوذ بالله من ذلک وراوی گوید شنیدم از امام علیه السلام
که میفرمود مر مردیرا از شیعه که شماها پاک وپاکیزه گانید وزنان
شما پاک وپاکیزه گانند هر زن مؤمنه حوری چشم سیاهی است و
هر مرد مؤمن صدیقیست وشنیدم میفرمود شیعیان ما نزدیکترین
مردمانند بعرش الهی در روز قیامت بعد از ما امام گوید ملاحظه
نما فضل شیعیان ما از این فقره وفقرات اینده وغافل مباش ونیست
از شیعیان ما کسی که برخیزد بسوی نماز مگر انکه فرو گیرند در ان
نماز بعدد مخالفان ان مؤمن از ملائکه که بر وصلوات میفرستاده
باشند جماعة ملائکه تا انکه فارغ شود از نمازش وبدرستی روزه
دار از شما میچرد در ریاض بهشت ودعا مینمایند از برای او ملائکه
تا انکه روزه کشاید وشنیدم که میفرمود که شما اهل تحیت
جناب الهی اید بسلام او واهل موضع عطای الهی اید برحمت او
واهل توفیق خدا یید بعصمت او واهل دعوة الهی اید بطاعت او
نیست حسابی بر شما ونیست ترسی ونه اندوهی بشما وبر شما
شماها از برای بهشتید وبهشت از برا شماها است نامهای شما
نزد ما صالحان وبصلاح اورندگانست وشما از اهل رضایید
از جناب خدا وجناب الله تعالی رضا است از شما وملائکه برادران

شما اند در خیر یعنی معاون و مددکاراند در خیر پس هرگاه جهد
کنید در بندگی خدا دعا کنید و هرگاه غافل گردید جهد نمایید کران
غفلت در آیید و شما بهترین خلقید یعنی بعد از انبیا و اوصیا
یا انکه گویا شما نیز بمنزله ایشانید بعد از ما دیار شما برای شما
بهشت است و قبور شما برای شما بهشت است از برای بهشت
خلق شده اید شما و در بهشت تنعم شما و بسوی بهشت است
بازگشت شما والحمد لله رب العالمین تبصره بدانکه ازین حدیث شریف
عالی چند چیز ظاهر است برای شیعیان و دوستان محمد و آل محمد
اول انکه نسبت بایشان کسی اهانت نرساند که اگر برساند از دوستی
او بیرون رفته خواهد بود و از دوستی دوست ایشان بیرون رفتن
از دوستی ان بزرگواران بیرون رفتن است و مال ان معلومست
زیرا که در کافی از جناب رسول صلی الله علیه و آله روایت است
که فرمودند قال الله عز و جل قد نابذنی من اذل عبدی المؤمن
و بروایت دیگر از ابی عبد الله علیه السلام فرمودند ان الله تبارک
و تعالی یقول من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی و انا اسرع شیء
الی نصرة اولیائی و بروایت دیگر ایضا از انحضرت مرویست
فرمودند من حقر مؤمنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل الله عز و
جل حاقرا له ماقتا حتی یرجع عن محقرته اياه و ایضا از ان جناب
روایت است که فرمودند قال الله عز و جل لیاذن بحرب منی من اذی

و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند اذا اقشعر جلدك و دمعت عيناك و وجل قلبك فدونك دونك فقد قصد قصدك ادع بحاجتك

عن محقرته اياه

عبدی المؤمن و لیأمن غضبی من اکرم عبدی المؤمن و لو لم یکن من
خلقی فی الارض فیما بین المشرق و المغرب الا مؤمن واحد مع امام
عادل لاستغنیت بعبادتهما عن جمیع ما خلقت فی ارضی و لقامت
سبع سموات و ارضین بهما و لجعلت لهما من ایمانهما انسا لا
یحتاجان الی انس سواهما و نیز ان جناب فرمودند اذا کان یوم القیمة
نادی مناد این الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم
فیقال هؤلاء الذین اذوا المؤمنین و نصبوا لهم و عاندوهم و
عنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم دویم انکه هرگاه گفتن انکه
فلان دشمن منست یا در صدد فضیحت و بدگویی مؤمن در اید کسی کافر گردد
یکی از ان دو نفر وجه ان معلومست یا راست گفته مؤمن که
ان دشمن اوست و چون دشمنی کند کافر شود یا دروغ گفته و بهتان
زده ان نیز کافر گردد چنانچه فرمودند ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما
السلام اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین
فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعنفه بها یوما ما و از جناب رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند لا تطلبوا عثرات المؤمنین
فانه من تتبع عثرات اخیه و تتبع الله عثراته یفضحه و لو فی بیته و
حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند من بهت مؤمنا او مؤمنة
بما لیس فیه بعثه الله فی طینة خبال حتی یخرج مما قال قلت و ما طینة
خبال قال صدید یخرج من فروج المومسات پس اجتناب از اینها

خلقته

لبسوا

واجب باشد زیرا که فرموده اند جناب ابی عبد الله علیه السلم
که من قال فی مؤمن ما رأته عیناه وسمعته اذناه فهو من الذین
قال الله عز وجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا
لهم عذاب الیم سیم آنکه اکر مردمان بدانند قدر و منزلت مؤمن را
در نزد خداوند عالمیان هر آینه ذلیل و مطیع میشوند مردمان زیرا که
مؤمن از آن عزیزتر است در نزد خدا که شرح آن توان شد از انجمله است
آنچه روایت کرده در عیون اخبار الرضا از رسول خدا که مثل المؤمن
عند الله تعالی کمثل ملک مقرب وان المؤمن عند الله اعظم من ذلک
ولیس شیء احب الی الله تعالی من مؤمن تائب ومؤمنة تائبة و در
بحار از کتاب الطرف از انس روایت نموده و او از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که فرمودند ان الله تبارک وتعالی یبعث اناسا وجوههم من نور
علیهم ثیاب من نور فی ظل العرش بمنزلة الانبیاء ولیسوا بالانبیاء
وبمنزلة الشهداء ولیسوا بالشهداء فقال رجل انا منهم یا رسول الله
قال لا فقال آخر انا منهم قال لا قیل من هم یا رسول الله قال فوضع یده علی
راس علی ع وقال هذا وشیعته وابن طاوس علیه الرحمه در سعد
السعود به بیست و شش طریق روایت نموده که اولئک هم
خیر البریة وانها فی مولانا علی وشیعته و در حدیث طولانی
که در بحار از کتاب فر نقل نموده از رسول خدا که در شب معراج
میفرمایند فسمعت منادیا ینادی من عند ربی محمد خیر الانبیاء

و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خیر الاولیاء و اهل ولایته خیر
البریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا رضی الله عن علی و اهل ولایته هم المخصوصون برحمة الله
الملبسون نور الله المقربون الی الله طوبی لهم ثم طوبی لهم یغبطهم
الخلایق یوم القیمة بمنزلتهم عند ربهم اللهم اجعلنی منهم بحرمتهم
و از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست که فرمودند رسول خدا
صلی الله علیه و آله که بدرستی مؤمن در آسمانها معروفست و می
شناسند او را اهل آسمانها چنانچه میشناسند اهل زمین اهل
و فرزندان خود را و بدرستی که مؤمن گرامی تر است نزد حق تعالی از ملک
مقرب و روایت کرده صاحب امالی از ابن عباس که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله خطاب بسید اصفیا یعنی علی مرتضی نموده
فرمودند یا علی ان الله اکرمک اکراما وکرامة لم یکرم بها احدا من
خلقه زوجک الزهراء من فوق عرشه واکرم محبیک بدخول الجنة
بغیر حساب واعد لشیعتک ما لا عین رأت ولا اذن سمعت و
وهب لک حب المساکین فی الارض فرضیت بهم شیعة ورضوا بک
اماما فطوبی لمن احبک وویل لمن ابغضک یا علی اهل مودتک
کل اواب حفیظ وکل ذی طمرین لو اقسم علی الله لابره یا علی شیعتک
تزهر لاهل السماء کما تزهر الکواکب لاهل الارض تفرح بهم الملائکة
وتشتاق الیه الجنان ویفر منه الشیطان یا علی محبوک جیران الله

فی الفردوس الاعلی یا علی انا ولی لمن والاک وعدو لمن عاداک
یا علی حربک حربی وسلمک سلمی یا علی بشر اولیائک ان الله
قد رضی عنهم اذ رضوا بک یا علی شیعتک حزب الله وخیرة الله من
خلقه یا علی انا اول من یحیی واول من یکسی غدا تحیی اذا حییت و
تکسی اذا کسیت صدق وبالحق نطق ص وعبد الله بن سنان از
جناب صادق علیه السلام پرسید که ملائکه افضلند یا فرزندان
آدم فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمودند حق
تعالی ترکیب کرده است در ملائکه عقل را بی شهوت و ترکیب
نموده در حیوانات شهوت را بی عقل و ترکیب کرده در فرزندان آدم
هر دو قوت را پس هر که از فرزندان آدم غالب کرداند عقل را بر شهوت
بهتر از ملکست و هر که غالب کرداند شهوت را بر عقل ملک بهتر
از واست سبحان الله بیت کر کند میل ان شود به از آن ور کند میل
این شود کم از این کالانعام بل هم اضل سبیلا تمیمی در کتاب
کافی حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرمایند عظموا اصحابکم و
وقروهم ولا یتجهم بعضکم بعضا ولا تضاروا ولا تحاسدوا
وایاکم والبخل کونوا عباد الله مخلصین پس تعظیم هم نمایید در
راه خدا واعانت هم کنید و دست کیری فقرا نمایید تا از مزرعه
دنیا زاد آخرت بر داشته روانه شوید عنقریبست که همه
اختیار از دست رفته با عمل خود محشور خواهی بود وتتمه حدیث

خود ش در بارهٔ تعریف شیعیان ومؤمنان کافیست وزیاد از این
اکر کسی خواهد رجوع بکافی نماید تنبیه پس هر کاه قدری دانستی نعمتهای
الهی را اکر مؤمنی بنسبت بخود پس بتنهائی قول راضی مشو که کوئی
من مؤمنم بلکه تعریف ایمانرا عرض نمودم که اقرار بزبان وعمل بارکان
و یقین بجنانست پس عمل خیر را لتخسیر و تقصیر منما و هر روز از محاسبهٔ
نفس خود غافل مباش زیرا که در کافی از حماد بن عیسی واو از سماعه
واو از ابی الحسن الماضی علیه السلام روایت کرده که قال لیس منا
من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنة استزاد الله تعالی
وان عمل سیئة استغفر الله تعالی منها وتاب الیه یعنی نیست از ما
انکسی که حساب نفس خود در هر روز نکند پس اکر عمل نیکو کرده
طلب زیادتی کند از جناب اقدس الهی واکر عمل بد نموده طلب
مغفرت نماید از خدا یتعالی از ان کناه و توبه کند بسوی او سبحانه
وایضا در کتاب کافی از ابی عبد الله علیه السلام قدراج روایت
نموده که فرمودند ما من یوم یاتی علی ابن ادم الا قال له ذلک
الیوم انا یوم جدید وانا علیک شهید فقل فی خیرا واعمل فی
خیرا اشهد لک به یوم القیمة فانک لن ترانی بعد هذا ابدا
یعنی هیچ روزی نیست که بیاید بر پسر ادم مکر انکه کوید انروز
مر او را منم روز تازه ومنم بر تو شهادت دهنده پس بکو در ظرف
زمان من خیر را وعمل نما در من خیر را شهادت میدهم بکرامت

روز قیامت. پس بدرستی نخواهی دید مرا بعد ازین هرگز. و بروایت
دیگر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز نقل شد و در حدیث
دیگر است مجمل معنی آنکه روز قیامت از برای کسانی که حساب ایشان
کنند بیست و چهار خزانه حاضر نمایند یعنی هر ساعتی خزینه باشد
وآنچه در هر ساعت نموده در آنجا مضبوط است و آن نقل محسوب
خواهد شد. و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند
جناب امیر المؤمنین در هر شب هزار رکعت نماز میکردند و سلیمان
بن مغیره از سوریه نقل کند که شبهای احیاء آنحضرت سواء بود اگر
ماه مبارک رمضان بود و اگر شوال یعنی همه شب آنجناب احیا
میداشت حتی در شب لیلة الهریر با وجود جهاد شمشیر میزد و
نماز سواره میگذارد. و معویه ملعون میگفته که هزار تکبیر امشب
از آنحضرت شنیدم. حاصل اهتمام او در بندگی خدا چنین بوده
با وجود فرمودن رسول خدا. لضربة علی یوم الخندق افضل من
عبادة الثقلین. و جناب سید الساجدین علیه السلام در هر شب
هزار رکعت نماز میفرموده. و چون صحیفه کردار عمل حضرت امیر
المؤمنین ملاحظه میکرده می انداخت بزمین و میگفت کیست مثل
تو کند. حاصل کلام آنکه هر یک از سروران خود را که ملاحظه نمایی
و تفرس احوال خیر مآل آن بزرگواران کنی چنین خواهی یافت. پس
تو که شیعه ایشان میخواهی باشی صد یک آنچه ایشان میکردند بکن

تا شاید شباهتی بهم رسانده بموجب من تشبه بقوم فهو منهم از
ایشان شوی و با ایشان باشی در درجه ایشان. زیرا که شیعه را
چنانچه فرموده اند علامات چند میباشد از آنجمله آنچه روایت شده
از جناب حسن بن علی علیهما السلام که قال رجل للحسن بن علی ع انا
من شیعتکم فقال الحسن علیه السلام یا عبد الله ان کنت لنا فی اوامرنا
وزواجرنا مطیعاً فقد صدقت وان کنت بخلاف ذلک فلا تزد فی
ذنوبک بدعواک مرتبة شریفة لست من اهلها لا تقل انا من شیعتکم
ولکن قل انا من موالیکم ومحبیکم ومعادی اعدائکم وانت فی خیر الی
خیر. و بروایت دیگر باز شخص دیگر گفت یا ابن رسول الله انا من شیعتکم
قال ع اتق الله ولا تدعین شیئاً یقول الله لک کذبت وفجرت فی دعواک
ان شیعتنا من سلمت قلوبهم من کل غش ودغل. ولکن قل انا من موالیکم
ومحبیکم. و در روایت دیگر فرمودند آنجناب اعرف الناس بحقوق
اخوانه واشدهم قضاءً لها. واعظمهم عند الله شأناً من تواضع
فی الدنیا لاخوانه فهو عند الله من الصدیقین ومن شیعة علی بن ابی طالب
حقاً بعد از آن وارد شدن دو برادر مؤمن پدر و پسر و نشستن
جناب امیر در میان هر دو. و اکرام و اطعام نمودن و دست پدر را
خود آب ریختن و بدست پسر محمد حنفیه را فرمودن که بریزد نقل
فرمودن. پس فرمودند فمن اتبع علیاً علیه السلام فهو الشیعی حقاً و
اینها نمونه ایست که نقل شد. پس عبرت گرفته از ایشان شو انشاء الله



بیت لطف عامش کرده بر جانها سبیل : کوثر و تسنیم را با سلسبیل

ذرهٔ مهرش به از هر طاعتست : بیشتر از هر کثیر است این قلیل

چون طبیب علت دلها ویست : جمله را باید شدن از جان علیل

جان و دل مجذوب مهر حیدر است : مغز اینها و دگرها قال و قیل

حدیث بیست و پنجم در بحار از کنز نقل کرده از عطیة العوفی
از ابی جعفر علیه السلام که فرمودند فان رسول الله صلی الله علیه
وآله لما اخذ بید علی علیه السلام بغدیر خم فقال من کنت مولاه
فعلی مولاه کان ابلیس لعنه الله حاضرا بعفاریته فقالت له حیث
قال من کنت مولاه فعلی مولاه والله ما هکذا قلت لنا لقد اخبرتنا
ان هذا اذا مضی افترق اصحابه وهذا امر مستقر کلما اراد ان یذهب
واحد بدا آخر فقال افترقوا فان اصحابه قد وعدونی ان لا یقروا
له بشیء مما قال عز وجل ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه
الا فریقا من المؤمنین یعنی بدرستی چون رسول خدا وقتی که گرفت
دست علی علیه السلام را در غدیر خم پس فرمودند رسول هر کسی را
که من مولای اویم پس علی مولای اوست بود ابلیس که لعنت خدا
باد بر او حاضر با عفاریتش پس گفتند با ابلیس عفاریت او هنگامی
که فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه بخدا قسم چنین نگفتی
برای ما یعنی تو ما را چنین خبر نداده بودی که رسول خدا آن
عالیحضرت را نصب خواهد نمود بخلافت بلکه بتحقیق خبر کردی ما را

بدرستی که چون برود این یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله
از دنیا متفرق شوند اصحاب او و این نصب خلافت مستقر و
قایم نمود و چون اراده کند یکی بدر رفتن از دنیا نمایان شود دیگری
و برپا شود یعنی امامی بعد از امامی برپا شود و کار ما خوب نشود
یا آنکه هر یک از اصحاب هرگاه اراده کنند از راه بدر رفتن را دیگری
مانع گشته نخواهد گذاشت که از دین در روند پس گفت ابلیس
که تلبیس منفرق شوید یعنی مترسید پس بدرستی که اصحاب
آنجناب وعدهٔ تحقیقی بمن نموده اند آنکه مقر نشوند از برای علی و آل
علیهم السلام چیزی را از خلافت یعنی اقرار بخلافت آنجناب نکنند
و با او نگذارند اینها از آنجاست که خدای عز وجل فرموده ولقد صدق
علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی و بتحقیق
راست کرد ابلیس گمانش را در ایشان پس متابعت او نمودند مگر
گروهی از مؤمنان که تصدیق آن ملعون نکردند و مؤید اینست آنچه
روایت کرده علی بن ابراهیم در تفسیرش از ابی جعفر علیه السلام وقتی
که پرسیدند از معنی فرمودهٔ خدای عز وجل ولقد صدق الآیه
قال لما امر الله نبیه صلی الله علیه وآله ان ینصب امیر المؤمنین
للناس وهو قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته اخذ رسول الله صلی الله
علیه وآله بید علی علیه السلام بغدیر خم وقال من کنت مولاه

فعلى مولاه. حثت الابالسة التراب على رؤسها فقال لهم ابليس
الاكبر لعنه الله ما لكم. قالوا قد عقد هذا الرجل عقدة لا يحلها
انسى الى يوم القيمة. فقال ابليس لعنه الله كلا الذين حوله قد وعدوني
فيه عدة. ولن يخلفوني فيها فانزل الله سبحانه هذه الاية. ولقد
صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين يعني بامير
المؤمنين وعلى ذريته الطيبين. ودر آخر حديث طويل الذيلي در
بحار اورده كه قال العالم موسى بن جعفر عليهما السلم اذا قيل لهؤلاء
الناكثين للبيعة في يوم الغدير. لا تفسدوا في الارض باظهار نكث
البيعة لعباد الله المستضعفين. فتشوشون عليهم دينهم وتحيرونهم
في مذاهبهم قالوا انما نحن مصلحون. لاننا لا نعتقد دين محمد ولا غير
دين محمد صلى الله عليه وآله. ونحن في الدين متحيرون فنحن نرضى
في الظاهر بمحمد باظهار قبول دينه وشريعته. ونقضي في الباطن
على شهواتنا فنتمتع ونتركه ونعتق انفسنا من رق محمد ونفكها
من طاعة ابن عمه علي لكي ان ابدا امره في الدنيا كنا قد توجهنا عنده
وان اضمحل امره كنا قد سلمنا على اعدائه. قال الله عز وجل الا انهم
هم المفسدون بما يفعلون امور انفسهم لان الله تعالى يعرف نبيه
صلى الله عليه وآله نفاقهم فهو يلعنهم ويأمر المسلمين بلعنهم
ولا يثق بهم ايضا اعداء المؤمنين لانهم يظنون انهم ينافقونهم
ايضا كما ينافقون اصحاب محمد صلى الله عليه وآله فلا يرتفع عنده

فتشوشون

منزلة ولا يحلون عندهم محل الثقة. قوله عز وجل واذا قيل لهم
آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء الا انهم هم
السفهاء ولكن لا يعلمون. قال الامام عليه السلم واذا قيل لهؤلاء
الناكثين البيعة قال لهم خيار المؤمنين كسلمان والمقداد وعمار
وابي ذر آمنوا برسول الله وبعلي الذي اوقفه موقفه واقامه مناط
مصالح الدين والدنيا كلها. فآمنوا بهذا النبي وسلموا لهذا الامام
وسلموا له ظاهره وباطنه كما آمن الناس المؤمنون كسلمان والمقداد
وابي ذر وعمار. ولكنهم يذكرون لمن يفضون اليهم من اهلهم الذين
يثقون بهم من المنافقين والمستضعفين او من المؤمنين الذين هم
بالستر عليهم واثقون بهم. يقولون لهم انؤمن كما آمن السفهاء
يعنون سلمان واصحابه الخ. واحاديث بسيار است از حد و حصر
بيشمار چه در طريق مخالفان وچه در طريق شيعيان در انكه ابي
بكر وعمر وعثمان وغير ايشان از اصحاب پيغمبر آخر الزمان كه نكث
بيعت نمودند وحق را بعد رهاي لاطايل بودند واز دين حق
بر گشتند. لهذا خداوند عالميان مهلت داد ايشان را چنانچه
شيطان ودجال ونمرود وشداد. وفرعون وغير ايشان را مهلت
دادند زيرا كه دار امتحانست تا مهلتي نباشد امتحان كرده نميشوند
پس اگر كسي خواهد كه بر معايب ومثالب وتغلب آن بدبختان
دنيا وآخرت مطلع گردد بكتاب علماء طرفين رجوع كند تا [?]

از برای عبرت از مقوله تمّت اشیی چند روایت اکتفا میکند اول
آنکه در تجهیز و تکفین رسول خدا حاضر نشدند بلکه بخلاف
امر خدا رفتند در بنی سقیفه شدند و کردند آنچه کردند در تفسیر
طبرسی علیه الرحمه در تحت تفسیر آیه شریفه در سوره مریم فَخَلَفَ
مِن بَعدِهِم خَلفٌ اَضاعُوا الصَّلوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوفَ
یَلقَونَ غَیّا که مراد از اضاعوا الصلوة نمودن ابابکر و عمر و
عثمان و سایر منافقان نماز جنازه بر پیغمبر آخر الزمان و بر بهترین
زنان عالمیان و مراد از واتّبعوا الشهوات رفتن برای استعداد
امر خلافت و لهذا جناب امیر المؤمنین میفرمایند خلقت الارض
لسبعة بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان
والمقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود قال علی علیه السلام
انا امامهم و هم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه علیها السلام
و بجهة آنکه مبادا امر خلافت برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه
قرار گیرد و نتوانند بمراد خود بودن غیبت و مشغول بودن آنحضرت را
غنیمت عظمی دانستند و قول عمر بابی بکر که البدار البدار قبل البوار
مشهور است و بعد از سه روز بر قبر آنجناب نماز کردند تنبیه و
ممکن است منع آنجناب که قبر مرا قبله مکنید و نماز مکذارید بلکه
وجه آن این باشد که من راضی از این جماعت نیستم دویم آنکه هرگاه
باتفاق مخالف رسول خدا خلیفه تعیین ننمود پس چرا تنها کردند

و بعد از ابی بکر چرا او عمر را تعیین کرد و عمر چرا بشوری حواله نمود
پس بقول خودشان خلاف قول و فعل رسول نموده اند پس
لعنتی اند و اگر گویند ضرور بود از برای حفظ و نظام دین که خلیفه
تعیین شود پس بایست جناب امیر المؤمنین علیه السلام را تعیین
نمایند و احتیاط قول رسول نمایند که بانواع شتّی و الفاظ مختلف
و مقامها معیّن تعیین آنجناب فرمودند چنانچه خودشان در کتابهای شان
بتواتر نقل نموده اند پس اصحاب که بزرگان دنیا و دین بودند بایست
احتیاط نمایند زیرا که برای بزرگان دین احتیاط واجب و لازم است
پس نیست این معنی مگر اغماض عین از حق و عداوت بدین و
شیر خدا و بر ایشان باد لعنت حق سیم آنکه بر خود نهادند اسمی را
که خدا و رسول اختیار کرده بودند برای جناب ولایت مآب علی بن
ابی طالب که آن امیر المؤمنین و خلیفة الرسول و سیف الله بوده
باشد که ابوبکر را خلیفه رسول گفتند و عمر و غیر او را بعد از آن
امیر المؤمنین گفتند و خالد ولید را سیف الله گفتند و همچنین
صدّیق و فاروق نیز از اسمای آنجناب است و چنانچه روایت کرده
ثعلبی در تحت تفسیر والسّابقون السّابقون الایه عن عباد بن عبد الله
قال سمعت علیّا علیه السلام یقول انا عبد الله و اخو رسول الله
و انا الصدّیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذّاب مفتر صلّیت
قبل الناس بسبع سنین و در کتاب شرف النبی از خرگوشی نقل

کند بسند خود که انّه اخذ النبی صلّی الله بید علیّ فقال الا انّ هذا اوّل من آمن بی وهذا اوّل من یصافحنی یوم القیمة وهذا الصدّیق الاکبر وهذا فاروق هذه الامّة یفرق بین الحقّ والباطل وهذا یعسوب المسلمین والمال یعسوب الظالمین. وهمین حدیث ابن مردویه در کتاب خود واحمد بن اسمعیل قزوینی در اربعینش بسندهای خود نقل نموده یکی از ابی ذر ویکی از عبد السلم بن صالح. وقتاده از ابن عبّاس در تفسیر والذین آمنوا بالله ورسوله اولئک هم الصدّیقون. قال ابن عبّاس صدّیق هذه الامّة علیّ بن ابی طالب هو الصدّیق الاکبر والفاروق الاعظم ثمّ قال والشهداء عند ربّهم وهم علیّ وحمزة وجعفر فهم صدّیقون وهم شهداء الرسل علی اممهم انّهم قد بلّغوا الرسالة. ودر کتاب فضایل نبی صلّی الله علیه وآله بسند خود روایت کرده که سلمان وابی ذر ومقداد بر خوردند مردی را که طلب هدایت میکرد در زمان خلافت عمر بن الخطّاب واین مرد از اهل کوفه بود. پس نشست در پیش ایشان وگفت قسم میدهم شما را بکتاب خدا پس ایشان گفتند. وعلیک بکتاب الله فالزمه وعلیک بعلیّ بن ابی طالب علیه السلم فانّه مع الکتاب لا یفارقه فانّا نشهد انّا سمعنا رسول الله صلّی الله علیه وآله یقول انّ علیّاً مع الحقّ والحقّ معه یدور کیف ما دار به. فانّه اوّل من آمن بالله واوّل من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدّیق الاکبر والفاروق بین الحقّ والباطل وهو وصیّی

وخلیفتی فی امّتی من بعدی. ویقاتل علی سنّتی فقال لهم الرجل ما بال الناس یقولون ابا بکر الصدّیق وعمر الفاروق فقالوا له الناس یجهل حقّ علیّ کما جهل خلافة رسول الله صلّی الله علیه وآله جهلاً. وهو احقّ بامیر المؤمنین وما هو لهما باسم لانّهما اسم غیرهما. والله انّ علیّاً وهو الصدّیق الاکبر والفاروق الازهر وانّه خلیفة رسول الله صلّی الله علیه وآله وانّه امیر المؤمنین علیه السلم امرنا وامرهم به رسول الله صلّی الله علیه وآله فسلّمنا الیه جمیعاً وهما معاً بامرة المؤمنین. وبروایت خاصه در بحار از اسمعیل رازی مرویست که گفت قال دخل رجل علی ابی عبد الله علیه السلم فقال السلم علیک یا امیر المؤمنین فقام علی قدمیه فقال مه هذا اسم لا یصلح الّا لامیر المؤمنین صلّی الله علیه الله سمّاه به ولم یسمّ به احد غیره فرضی الّا کان منکوحاً وان لم یکن به وهو قول الله تعالی فی کتابه ان یدعون من دونه الّا اناثاً وان یدعون الّا شیطاناً مریداً. قال قلت فما ذا یدعی به قائمکم قال یقال له السلم علیک یا بقیّة الله السلم علیک یابن رسول الله. ودر روایتی سیع پرسید عمر از رسول خدا صلّی الله علیه وآله ومن امیر المؤمنین قال علیّ بن ابی طالب قال عن امر الله وامر رسوله قال صلّی الله علیه وآله نعم. وبطریق دیگر عبد الله بجلی روایت کند از علی علیه السلم که فرمود دخلت علی رسول الله صلّی الله علیه وآله قبل ان یضرب

الجناب وهو في منزل عايشه فجلست بينه وبينها فقالت يابن
ابي طالب ما وجدت لاستك مكانا غير فخذي امط عني فضرب
رسول الله صلى الله عليه واله بين كتفيها ثم قال لها ويلك
ما تريدين من امير المؤمنين وسيد المسلمين وقايد الغر المحجلين
واين كونه احاديث از طريق عامه وخاصه بسيار كه همه دلالت
ميكند بمخصوص بودن اين اسمها بانجناب كه اكر كسي خوض كند
كتاب عليحده بايد قلمي شود زيرا كه هر يك از احاديث حديث ديكر را
تقويت ميكند ميفهمد انكه مي فهمد پس معلوم است كه بنا حق
غصب ان نيز كردند **چهارم** انكه در خانه انجناب را اتش زدند و
درخانه مباكرا شكسته بر شكم حضرت سيدة نساء العالمين
زدند و محسن نام ولد ارجمندش را سقط كردند وتازيانه بر كتف
مباركش زدند واز ان ازار والم برحمت الهي پيوست وحال انكه
خود نقل مينمايند از رسول خدا كه فرمودند فاطمة بضعة مني من
اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وبموجب فرموده خدا
وَمَنْ اذَى اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ حبط عمله ودرجاي ديكر ميفرمايد
اِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَه لعنهم الله فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَ
اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا وبروايت شيخ طبرسي در تفسيرش كويد
روزي خطاب نمودند رسول خدا صلى الله عليه واله فاطمه زهرا
كه من اذى شعرة منك فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله

ومن اذى الله فعليه لعنة الله پس بنا بر فرموده خدا ورسول خدا
لعنت الهي در هر دو سرا براي ان غاصبان وناصبيانست و
هر كه لعنشان نكند ان هم با ايشانست فلعنة الله عليهم **مثنوي**

بدل هر كه بغض علي كرد جاي ... زمادر بود عيب ان تيره راي
كه نا پاك زاده بود خصم شاه ... اكر چند باشند بر ايوان كاه
قلم بر سر ان برزن هيچو من ... كه كم باد نامش ز هر انجمن

نظم

من ان امام نخواهم كه اتش افروزد ... بر استانه صدر كلام وكهف انام
من ان امام نخواهم كه بهر باغ فدك ... كند ز حرص بفرزند مصطفى ابرام
من ان امام نخواهم كه بر خلا وملا ... برند تا با بد هر دمش بلعنت نام
حديث عايشه بكذار وبيعت اجماع ... چرا اعتبار بقول زن وتعصب عام
ميانه حق وباطل چكونه فرق كند ... مقلدي كه نداند حلال تا بحرام

پنجم انكه غصب فدك كردند وحال انكه بفرموده خدا وات ذا
القربى حقه رسول خدا فدك را بحضرت فاطمه عنايت نمود نه از
خواهش نفس خود واز خدا ورسول حيا نمودند وكواهي جناب امير
المؤمنين را با حسنين وقول فاطمه را صلوات الله عليهم وشهادت
ام ايمن را كه رسول او را از اهل بهشت شمرده همه را رد كردند
وكفتند شهادت شوهر وفرزند چون بنا بر انتفاع خود شانست
اعتباري ندارد وام ايمن زنست از ان نيز اعتباري نيست با وجود

انکه خود مدعی بودند و سیدة نساء عالمیان صاحب ید بوده
شاهد خود شان با بست بیاورند نه حضرت فاطمه صلوات الله
علیها و با وجود اینچنان ظلمی کردند و حق آن معصومه را بودند
که مبادا چیزی داشته باشند و مردم روی با ایشان اورند و
خلافت از ایشان برگردد پس بنابر فرموده خدا ومن یعص الله و
رسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها مخلد در جهنم خواهند
بود زیرا که بر خلاف حکم از و انتزاع فدک کردند و بر کذب خدا و
رسول حکم نمودند بجهة انکه خداوند عالمیان شهادت بتطهیر
ایشان داده در انجا که میفرماید انما یرید الله لیذهب الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا و اینها عین تکذیب قول خدا و رسولش
کردند و قبول شهادت ان بزرگواران ننمودند پس عاصی و ملعونند
و بدانکه درین باب چندی طعن متوجه ایشانست که باندک
تاملی ظاهر است غافل مشو مثنوی از فدک هر که منع زهرا کرد
خویش را در زمانه رسوا کرد انکه او خصم مرتضی باشد
اصل او بیشک از خطا باشد چون وجودش ز آب پاک نبود
انچنان کردهاش پاک نبود تو نگویی که او ز اصحابست
سگ همانست اگرچه در بابست چند گویی که یار غار بود
از چنین خلقتی نه غار بود سگ باصحاب کهف شد همدم
یار غار از خری نشد ادم انکه بدتر بود ز جیفه تو

خود بگو چون بود خلیفه تو لعنت بیشمار بیحد و مر بر ابوبکر و
ان دو یار دگر ششم انکه تخلف از جیش اسامه نمودند و چنانکه خود
نقل میکنند که رسول خدا فرمود جهزوا جیش اسامة فمن تخلف عنه
فعلیه لعنة الله پس بروایت دیگر انکه فرمودند جهزوا جیش
اسامة لعن الله من تخلف عنه بهر طریق چون تخلف کردند ملعونند
پس ملعون خدا خلافت را نشاید و از جناب صادق آل محمد منقول
که فرمودند فمن ادعی الامامة فلیس بامام فهو الظالم الملعون و بطریق
عامه از رسول خدا مرویست که فرمودند من نازع علیا الخلافة بعدی
فهو کافر پس ایشان ظالم و مرتد و کافر باشند هفتم انکه خمسی که
خداوند عالمیان بخود اسناد داده در انجا که میفرماید واعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول ولذی القربی پس جناب
الهی حصه منسوبه بخودش را باز برسول و آل او عنایت نموده
و پیغمبر نیز باآلش عنایت نموده و در زمان رسول خدا جاری بوده
انملعونان برطرف کردند و از آل پیغمبر باز گرفتند و بنابر این شریفه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و دیگر باز همین ایه را
در اخرش میفرمایند فاولئک هم الفاسقون و همچنین جای دیگر
میفرمایند فاولئک هم الکافرون پس بفرموده خدا هم ظالمند
و هم فاسقند و هم کافر اند پس اگر تفصیل این امور را خواهد
رجوع بکتاب انساب النواصب و غیر او نماید زیرا که هر یک از این

درجای

مطلبها رساله میشود هشتم آنکه مکرر از جنگها فرار کردند در
حضور رسول خدا مثل جنگ احزاب و جنگ احد و حال آنکه
خدا میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا
فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او
متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر
از آنجمله در جنگ خیبر رایت را مرتبه بابی بکر داد و رفت و چون
قوم مخالف را دید بی آنکه جنگ کند ترسیده برگشت و بعمر داد
او نیز مثل برادرش کرد بعد از آن پیغمبر خدا آزرده شده فرمودند
که لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله
کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه فاعطاها علیا ففتح
علی یدیه و جناب امیر المؤمنین آزار چشم داشت پس فردا که شد
طلبید آنحضرت را و آب دهن مبارک خود را در چشم آنحضرت عالمیان
کرده شفا یافتند بقدرت کامله الهی و رایت را بایشان کرامت
فرموده و ایشان نیز فتح نمودند و حکایت آن مشهور و در کتب
طرفین مسطور مثنوی در فضل و کمال و فخر آنشاه این نکته ترا
بس است والله مانند علی شهی دلاور تصدیق مکن که نیست باور
در بدر و حنین و روز خیبر حقا که نبود هیچ حیدر در روز
احد که بود کرار از جمع مهاجرین و انصار برای تو به شستن
اجمال اخفا مکنش ز اهل اضلال او ضارب و ثابت و مصاحب

باقی همه بوده اند هارب نصرت همه جا شعار او بود فیروزی و فتح
کار او بود محبوب نبی ولی حق اوست لبست علی و دیگران
پوست آثار کمالش چنین است برهان امامتش متین است
پس کر بحثن ایشانرا با وجود هواداری ابن ابی الحدید در قصیدهٔ
که در تعریف ایشان گفته یاد نموده و این یک بیت از وست بیت
ولیس ینکر فی حنین فراره فی احد قد فر خوفا و خیبرا پس بنابر
قول خدا ملعونند پس لعن ایشان نمودن واجب است بموجب
اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و
در کتاب ملتقطات از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
فرمودند من جاء بالحسنة فله عشر امثالها لعن فلان و فلان که هر که
بر ایشان یکمرتبه لعن کند خداوند عالمیان ثواب کسی را عنایت
کند که ده مرتبه لعن نموده باشد که یکی در ده شود بیت آنکه ترا
نوشته میدهد از تو یکی خواهد و صد میدهد و روایتست
که هر که صبح لعن بر ابی بکر و عمر کند هفتاد هزار هزار حسنه در نامهٔ
عملش ثبت نمایند و هفتاد هزار هزار سیئه محو کنند و هفتاد
هزار هزار درجه بلند کنند و همچنین در شب و نیز برآورده شود
هفتاد هزار حاجت او و نوشته نشود بر آنکس گناهی در آن روز
یا در آن شب والله واسع کریم بیت غنیمت شمار این گرامی نفس
که بر لعن دشمن برآرش نفس پس بدانکه اکثر مطاعنی که گذشت

هر سه شریک کنند و از برای هر کدام نیز ذکر میکردند تا باعث آزار ایشان
و هواخواهان ایشان و باعث خوشحالی شیعیان و دوستان امیر
مؤمنان شود. در کتاب غیبة شیخ علی علیه الرحمه نقل است که روزی در
حضور جمعی از مخالفان از جناب حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از حال شیخین آنجناب فرمودند هما امامین عادلین قاسطین کانا
علی الحق وماتا علی الحق ورحمة الله علیهما یوم القیمة پس بعد از
تفرقه مخالفان شخصی از شیعیان عرض نمود که فدای تو شوم بیان فرما
معنی اینها را. پس آنجناب فرمودند قصد من این آیات بود که خداوند
عالمیان فرموده. وجعلناهم ائمة یدعون الی النار. واما الذین کفروا
بربهم یعدلون. واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا. واما آنکه
گفتم کانا علی الحق یعنی بر غصب خلافت امیر المؤمنین بودند که
کردند و بران مردند و مسلط بودند و حق او را رد نمودند. و رحمت
خدا که پیغمبر آخر الزمانست بموجب وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
روز قیامت خصم ایشان و بر ضرر ایشان خواهد بود. آنمرد خوشحال
شده دعا کرد و رفت. پس این نیز دلیل عمده است بر لعن و طغیان
ایشان چون نکو بنگری در باعی ملعون جهنمی ابابکر لعین. میدان
سگ بیحیا عمر را بیقین. عثمان پلید مایه عصیانست. این جمله
زبینات اسماست مبین. اما مطاعن ابی بکر پس یکی آنکه نقل
نموده اند که چون جماعتی از اصحاب رسول در روز بیعت ابی بکر

حاضر

حاضر نبودند و در روز سیم حاضر شده باستصواب امیر المؤمنین
منع بلیغ نمودند که حکایت آنها طولی دارد بعد از آن پشیمان گشته
گفت اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم و این سخن دو احتمال دارد
یکی آنکه میگوید معزول نمایید مرا که نیستم بهتر از شما تا علی علیه السلام
درمیان شما است یعنی تا آنجناب درمیان شما زنده است این
امر از من متمشی نمیتواند شد باعتبار اینکه هر روز جمعی را بر می انگیزد
و حجتها بمن می آورند و مرا آزار میدهند و نمیگذارند و دلیل بر این
مدعا حکایت خالد ولید پلید که او را بازی داده بقتل آنجناب
مامور نمودند مشروط بانکه چون سلام نماز صبح را بگوید بی فاصله
آنملعون بان اقدام نماید. پس آن شقی شمشیر خود را برداشته بقصد
آنحضرت در پهلوی حضرت جای نماز گرفت. و ابی بکر چون بتشهد
نشست بفکر دور و دراز فرو رفت. و حضرت نماز خود را تمام
فرمود. و ابی بکر لاعلاج گشته بی آنکه سلام داد. پس جناب امیر حضرت از
خالد پرسید که این چه فعل بود که بتو نهی نمود آنملعون گفت قتل
تو حضرت فرمود اگر منع نمیکرد اقدام بان مینمودی گفت آری
حضرت دو انگشت معجز نما را انداخت پوست شکم شومش را
گرفته فرو کشید. و شمشیر از و گرفته بمشت و لگد زدن گرفت
و حلق شومش را گرفت که خفه کند عباس عمش و حسنین را از
خانه اش آورده بشفاعت ایشان دست از آن ملعون برداشتند

در همکفت یا خالد لا تفعل ما امرتک پیش سلام

وتا سه روز کسی را یارای مسجد رسول نبود و بعد از سه روز با جمعیت
شمشیرها کشیده کروه کروه امدند و باز اصحاب چند نفری که
بودند شروع بمنع ابی بکر کردند از آنجمله سلمان بود عمر قصد
سلمان نمود حضرت کرفت کریبان شومش را و زد بر زمین و شمشیر
از دست عمر افتاد او را نیز بالتماس خلاص نمودند حضرت طرح
نموده بدولت سرای خود رفتند و اصحاب را فرمودند بروند و بخانهای
خود بنشینند و قسم یاد نمود تا امر ضروری نباشد سوای زیارت و
نماز بمسجد تشریف نیارند و اینها طولی دارد مختصر مجملی عرض شد
و یک احتمال دیگر انکه راست کفته باشد که من بهتر از شما
نیستم و حال انکه بهتر از من و شما علی بن ابی طالب است علیه السلام
و او سزاوارتر است بامر خلافت و امامت او را نصب کنید و
از منبر بزیر امده تا سه روز بیرون نیامد تا شیطانش در بین سه روز
حیلها نموده و تدبیرها کرده منافقان را جمع کرد و او را بیرون اورد
با شمشیرهای کشیده داخل مسجد کردند پس عمر صدا بلند کرد
که هرکه امروز مثل دیروز حرف زند سرش را باین شمشیر بردارم
لهذا نمونه سابق ذکر شد حکایت قصد سلمان و زدن عمر را
امیر مومنان صلوات الله علیه پس بهر طریق قابل خلافت نیست
در احتمال اول قصد قتل انسرور که شاید مردم بحمیت ایند و
قصد انجناب نمایند وبال این معلوم و احتمال دویم هرکاه خود

اقرار

اقرار کند که من بهتر از شما نیستم پس یا راست کفته یا دروغ با اندک
تاملی بهر دو معنی خلافت ان باطل و لایق ریش سنیان خواهد بود
و اینها که عرض شد در طریق و کتب طرفین مضبوط و ثابت است
جوینده یابنده است و از اینکه نقل نمودیم هریک را چند طعن لازم
می اید بعضی بموجب کلام الهی و بعضی بموجب فرموده رسول الله
صلی الله علیه و آله صدا بلند نمودن یکی در مسجد و یکی در برابر
رسول صلعم و شمشیر کشیدن یکی در مسجد و یکی در برابر رسول و
یکی بر روی مؤمن که اینها اتفاقی فریقین است و الا بطریق شیعه
همکی واجب القتلند و چیزهای دیکر نیز دارد که بر لبیب پوشیده
نیست دویم از مطاعن ابی بکر قتل مالک بن نویره است و حکایت
ان مجملا چنین است که مالک سرکرده قبیله بنی حنیف بود و از صحابی
روزکار و شجاع نامدار و در زمان رسول اسلام اوردند و در غدیر
خم حاضر بوده و از دوستان و محبان اهل بیت نبوت بود و بشرف
صحبت رسول خدا مکرر مشرف کشته بود و چون شنید که
ابی بکر خلیفه شده کفت مردم را چه شده امد بمدینه اتفاق روز
جمعه بود امد بمسجد رسول خدا و ابوبکر را بر منبر رسول خدا دید
پیش امده کفت یا ابن ابی قحافه بر نفس خود زیاده از قدر طاقت
بار مکن و در کوشه خانه خود نشسته طلب امرزش کناه خود
بکن و حق را بصاحب حق بسپار ایا شرم نمیداری از انکه بر مکان

ومقامی یا میکذاری که خدا ورسول اورا بر دیگران مقدم کرده حافظ
تکیه بر جای بزرکان نتوان زد بکزاف مکر اسباب بزرکی همه اماده کنی
ایا فراموش کردی سلام کردن وبیعت نمودن خودرا در روز غدیر
بعلی بن ابی طالب باین نحو السلام علیک یا امیر المؤمنین ودست بدست
او نهاده بیعت نمودی ای آل مهاجر وانصار اکر حق را بمرکز اصلی قرار
ندهید کارها بر شما ها شاق ودشوار خواهد شد ابی بکر چون
انسخنان شنید براشفته کفت خاموش باش که تو از اهل سابقه
نیستی ودر راه اسلام مجاهده نکرده واز صحابه دایمی رسول نیستی
مالك کفت ترا از اینها چه نصیب وبهره است تا بدیکر افتخار کنی و
همیشه آل تیم که قوم تو بودند از ادنی واراذل وتابع دیکران بوده اند
ابو بکر از درشت کویی مالك براشفت رو بحاضران نموده کفت
که کفایت کنید ودور سازید این اعرابی بول کننده بر پاشنه خود را
پس جماعتی بمالك او یختند واورا بکتك ولکد خواهی نخواهی از مسجد
در کردند وآورد در انحال ایشان را تهدید نموده این ابیات را انشا کرد
اطعنا رسول الله ما کان بیننا ویا قوم ما شانی وشان ابی بکر
اذا مات بکر قام عمر مقامه فتلك وبیت الله قاصمة الظهر وچون
ابی بکر بخانه رفت طلبید خالد ولید پلید را ودرمیان خالد و
مالك در جاهلیة سابقه وکینه بود باو کفت هر قدر ادم خواهی همراه خود
بردار ومالك را با مردمش به بهانه منع زکوة بقتل ار ودیگر انرا

اسیر کرده بزودی نزد من ار که مبادا از او وقومش خللی بکار ما راه
یابد که تدارك ان نتوان نمود پس خالد صد سوار همراه بر داشته چون
میان قوم رسید صرفه در جنك ندید زیرا که مالك شجاع ومردم دانا
بود پس کفت من جانی مامورم امشب در پیش شما مهمانم لاجرم
مالك وقومش ان لعین محیل را مهمانی کرده شب انجا ماندند وچون
شب شد خالد شمشیر کشیده بر سر مالك امده اورا در خواب بغدر
کشته لشکریانرا سوار نموده اکثر مردانرا در انشب بغدر وحیله کشت
وبعضی که جستند بدر رفتند وزنان واطفال مسلمانانرا اسیر نموده با
اموال ایشان برده متوجه ابا بکر شدند ودر همانشب با زن مالك خواهی
نخواهی خلوت نمود وچون ابا بکر این شجاعت ودلاوری از او دید
اورا سیف الله نام نهاد که بکردنش خورد وشرم وحیا نکرد وچون
عمر را با مالك اشنایی بوده این خبر بان رسید آمد بمسجد دید که خالد
جامه پوشیده که از نساپیل زده زنك کرفته وسه تیر بر سر زده ودر مسجد
از روی تکبر وتبختر وخوشحالی بکشتن مالك راه میرود پس عمر کفت
ای دشمن خدا ورسول در مسجد خدا ورسول متکبرانه ومستانه
میخرامی وحال انکه تعدی بر مرد مسلمان کردی وبغدر اورا کشتی
وزن اورا همانشب فجور نمودی انکاه دست دراز کرده تیرها را
از عمامه شومش بدر اورده بشکست واورا از مسجد بیرون کرد
وکفت والله اکر مرا قدرتی بهم رسد ترا بخون مالك خواهم کشت

پس خالد گریان و نالان پیش ابی بکر آمده احوال با او گفت ابو بکر
عمر را طلبیده نصیحت کرد و گفت خالد را درین واقعه ملامت مکن
که او شمشیر ما است و آنچه کرده با امر من کرده و مصلحت در آن بود
لاجرم عمر در آن باب دیگر چیزی نگفت و چون نوبت خلافت بعمر رسید
در صدد قتل خالد بود تا آنکه روزی در باغی قزان تحسین اتفاق
افتاد عمر بخالد گفت تو آنکسی که مالک را کشتی و با زن وی زنا کردی
خالد گفت میان من و او عداوت قدیم بود و آورا بامر ابی بکر و
جهة تشفیه نفس خود کشتم اما از برای تشفیه ابو بکر و نفس تو
سعد بن عباده را نیز کشتم عمر از کشتن او گذشته نوازش کرد و
گفت یا خالد انت سیف الله و باین لقب در میان عرب مشهور شد
پس ملاحظه کن و ازین نیز چند طعن بهر یک میرسد و باندک تاملی
مفهوم میگردد و اما عمر پس یکی حکایت متعه است و از طرفین
ثابت و باتفاق امت حق و کتاب خدا بآن ناطق در آنجا که میفرماید
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة من الله و بگفته
خودش نیز ثابت است که میگوید متعتان کانتا محللتین علی
عهد رسول الله فانا احرمهما واعاقب علیهما پس خود اقرار داد
آن بدبخت که در عهد پیغمبر هر دو حلال بودند و خود میگوید
من حرام میکنم و من عقاب میکنم و این حکایت هیچ دلیل و بینه
نمیخواهد زیرا که در کتاب خدا بتحلیل آن ثابت و بقول خودش

که شاهد است در زمان پیغمبر بوده پس بچه دلیل حرام میکند
رباعی آن باختر ایمان که عمر بودش نام در بغض علی و آل او بود تمام
در بیضه اسلام دگر نتوان یافت سر سخت و شکسته تر چو او
آن تخم حرام حکایت در یکی از کتابهای معتبر دیدم که نقل کرده بودند
که روزی عمر زن شده شهوت برو غلبه کرد شیطان ملعون
بصورت عرب بدوی بر خورد و گفت متعه میشوی زنکه گفت
بلی پس او را وطی نموده از آزادی کرد که ما فوق او متصور نباشد
و هر آزادی که شیطان از بنی نوع انسان کشیده بود همه را از
دماغ عمر برآورد لهذا بعد از آن که بصورت خود گشت قسم یاد نمود
که اگر دست یابم متعه را بر طرف کنم نظم عقل بعد از سالها در حجله
کفر و نفاق عاقبت ابلیس را بهر تو شوهر یافته عقل انسان
اجر لعن ذات ملعون ترا از ثواب جمله اذکار برتر یافته
در ثبوت و ثواب متعه علمای امامیه رسالها نوشته و بدلائل
ثابت و محکوم به نموده اند و در کتابهای فقهی هم جا فتوی داده
رجوع بآنها نمایند طعن دیگر آنکه روزی در ایام خلافتش رفت
که یک کاری حق کند الحمد لله توفیق نیافته چندی ناحق کرد
مجمل حکایت آنکه از در خانه میگذشت خنده و صدای چند شنید
بگمان اینکه شاید شراب میخورده باشند نردبانی طلبیده
از دیوار بالا رفت و چون بر کماهی حالات واقف شد چیزی

نبود. سوای خوش طبعی وخنده وبازی. لهذا صاحب خانه
بعد از وقوف بر حرکت آن روی باو آورده گفت کجا بودی و بچه
کار آمده خدام جلافت دستگاه وآن سیه بخت روسیاه گفت
بمظنه آنکه شما شاید بنا مشروعی اقدام مینموده باشید آمدم
که شما را منع وزجر نمایم اجماعت گفتند ع توبه فرمایان چرا
خود توبه کمتر میکنند. گفتند ای خلیفه ناحق وای کافر مطلق
باستخفاف وزجر تونی از ما اولی والیق. زیرا که خدا فرموده. ولا
تجسسوا. تو تجسس احوال مومنان کردی وفرموده. لا تدخلوا
بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا. تو بی رخصت واذن داخل شدی
وفرموده‌اند. وتسلموا علی اهلها. وتو سلام نکردی. وفرموده‌اند
ان بعض الظن اثم. وتو گمان بد بردی. وفرموده‌اند. وان جاءکم
فاسق بنباء فتبینوا. تو تحقیق ناکرده بر سر ما آمدی. وفرموده‌اند
ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها. وتو از بام آمدی و
فرموده‌اند. ولکن البر من اتقی. واتوا البیوت من ابوابها. تو
از در در نیامدی. وتو چون از جنس انس نیستی حاشا وکلا
که ما را با تو انسی باشد رباعی دیو وحشت یابد از دیدار تو
انس را حیرت فزاید کار تو. چونکه نبود بهر حق انکار تو. لعن
حق بر کار و بر دیدار تو. پس اولی وانسب آنست که شب روی
وعسسی اختیار کنی. وبا خلافت کار نداری. زیرا که شیوه خلیفه

بجای پدر بودن میباشد وستار ومهربان میباید باشد تو
کجا وخلافت کجا نظم تراچه حد که نهی پا بر مقام رسول. ترا رسد که
کنی شب روی وعیاری. چه فرق نیست بر پیشت حلال را
زحرام. چرا تو دست ازین کار بر نمیداری. تو مست باده جهلی
زعقل وهوش ملاف. سخن ز دانش خود بر زبان چرا آری. بسان
عقرب کاشان کژ نه‌ای تا کی. چه مار دم زده تا چند مردم آزاری.
پس ملاحظه کن وفی الحقیقه عبرت کبری که هر گاه کار از بهر خدا نبوده
باشد اینکس باین بلیها گرفتار میگردد. ووقت یک ثواب کند
چندین گناه کرد نعوذ بالله من اغواء الشیاطین. ولعنة الله
علی عدو آل محمد اجمعین. پس ازین استنباط نما که هر گاه کار ثوابش
این باشد کارهای معصیتش چه خواهد بود. از آنجمله است
آزار بنت او که مشهور ودر کتابهای اهل خلاف مسطور واز طرق
شیعه نیز ظاهر است اما مطاعن عثمان بی ایمان یکی آنکه کسانی
که رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرود واخراج کرده بود از مدینه
منوره اورا عود نمود ومهربانیها کرد. مجملی آنکه حکم بن ابی العاص که عم
عثمانست ومروان بن حکم. وحارث بن حکم. پسران عم او بودند
اکثر اوقات غیبت رسول خدا مینمودند. وبغض وعداوت باطنی
خود را ظاهر میساختند. لاجرم جناب رسول صلعم لعن نموده مقرر
فرمود که ایشانرا از مدینه اخراج نمایند. وهرگز ایشانرا در مدینه راه

ندهند و تاکیدات در نهی از استرجاع آن ملعونان فرمودند.
و فرمودند که لعنت خدا بر کسی است که من بعد ایشانرا در مدینه
برگرداند. و عثمان ملعون در حیوة آنجناب مکرر التماس کرد و فایده
نمود. و بعد از آن جناب بابی بکر و عمر التماس کرد ایشان در عوض
برگردانیدن هر کدامی دوازده فرسخ از آنجا که رسول بیرون نمودند
و در حیات آنجناب ماوی گرفته بودند دورتر کردند ببیست و پنج
فرسخ دیگر. و چون خود خلیفه شد ایشانرا طلب نموده دو هزار
دینار برای خرج راه ایشان فرستاد. و استقبال و تعظیم و تکریم
ایشان کرد. و خوشحالی زیاد نموده گفت علی رغم آنکسانی که شمارا
مطرود ساخته بودند شمارا برگردانیدم. و پدر را که حکم باشد
میان قبر و منبر آنجناب جای داد. و در روز اول صد هزار درهم
از بیت المال مسلمانان باو ارزانی داشت. و خمس افریقیه را که
مبلغ کلی بود باو داد. و مروان پسر اورا کاتب و صاحب تدبیر
و وزیرش کرد. و مهر شوم خودرا باو سپرد و دختر خودرا باو داد
و عمل بازار مدینه را بهمه ساله باو واگذاشت و روز اول صد هزار
دینار باو بخشید. و برادر دیگر اورا که حارث بن حکم باشد در
اول مال بسیار باو بخشید. و ارضی از مدینه که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بجهة اسواق مسلمانان تصدق کرده بود و آن زمین را
مهزور گویند باقطاع او داد. پس مروان بعد از قتل عثمان در ایام

وازار خاندان نبوت و رسالت کوشید تا بسبب او امام حسن
علیه السلام مسموم گردید. و بعد از آنکه بمسند امارت و حکومت
رسید در خون ریزی فرزندان رسول و اظهار کینه و عداوت
زوج بتول نهایت سعی و اهتمام مینمود. و چند معصوم را از اولاد او
مسموم ساختند. و رخنه عظیم در دین خدا و رسول صلی الله علیه
و آله انداختند. و آن شیعه تا نتوانستند از زمین برانداختند
و حدیثهای دروغ بر زبان رسول در زمان دولت آن ملاعین وضع
نمودند که شئومت اینها تا انقراض عالم باقی و برجاست فلعنت الله
علیهم قاطبة الی یوم القیمة. زیرا که شجرهٔ ملعونه اینهایند. پس باعث
چندین فتنه و فساد عثمان بود. و این یک طعن است که در ضمن
آن چندین طعن ظاهر میشود و نتیجهٔ اینها تا قیامت روز بروز زیاد
میگردد اگر کسی بنظر تامل نگرد. رباعی فرزند زنا محب عثمان باشد
کارش چه عمر همیشه عصیان باشد. بی شبهه و شک پیرو بوبکر
لعین. چون پیر خودش زتخم شیطان باشد. طعن دویم اخراج
نمودن عثمان نسبت مر ابی ذر غفاری را که از اصحاب جلیل القدر
و المنزله بود در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله. و فرمودند در
باره او که ما اظلت الخضراء. و لا اقلت الغبراء. من ذی لهجة
اصدق من ابی ذر. و نیز در خصال از بریده روایتست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که ان الله عز و جل امرنی بحب اربعة

فقلنا یا رسول الله سمهم لنا فقال علیّ منهم وسلمان وابوذر
والمقداد امرنی بحبهم واخبرنی انه یحبهم. ودر حدیث دیگر فرموده
که ابی ذر صدّیق هذه الامّة. ودر حدیث دیگر فرموده ابوذر
فی امتی شبیه عیسی بن مریم فی زهده. وهمچنین در احادیث دیگر
که ذکر آنها باعث طول کلامست ظاهر است. ودر خوبی ابی ذر موافق
ومخالف متفق اند وکسی را خلافی نیست. پس آن ملعون اخراج کرد
اورا از شام بمدینه. واز مدینه بربذه که الحال بصفرا مشهور و
درمیان مکه ومدینه معمور است. وسبب آن بود که چون در
زمان عمر از کردار زشت آثار الشقی بدش می آمد لاعلاج بهانهٔ
جهاد متوجه شام شد. ودر آنجا اسود تا زمان عثمان. وچون
اعمال ذمیمه عثمان متواتر بگوشش میرسید. وافعال ناشایست
معاویه را برای العین میدید لهذا بنا بر نهی منکر کردار آن دو
مدبر را درمیان مردم ذکر مینمود. ومردم را خبر میکرد که این
اعمال بد است. پس معویه لعین نامه بعثمان برکین نوشت
مضمون بعضی ابوذر بر تو تباه کردانید شام را. ودر مجالس ومحافل
عیب وبدگویی تو میکند. وثنا ومنقبت علی علیه السلم می نماید
که علی سزاوار مسند خلافت وامامت است وعثمان وخلفای
متقدمین قابل این نبودند وبنا حق متصرف شدند. پس عثمان
درجواب نوشت که چون نامه بتو رسد در ساعت اورا بشتر

برهنه درشت رفتاری با دلیل عنیف بدکرداری همراه نموده بفرستی
وعنف وتعدی بما رسانند. پس آن ملعون بنوشته عثمان مطعون
عمل کرده روانه نمود. وابا ذر علیه الرحمه مرد بلند قامتی لاغر اندامی
بود. وبسیار ضعیف ونحیف ومحاسن سفید ومسن بود. واز
غایت سختی وناخوشی ودرشت رفتاری شتر رانهای مبارکش
سائیده زخم شد. وآزار وتعب بسیار کشید تا بمدینه منوره رسید
وعثمان ملعون چون اورا دید گفت هیچ چشم بیدار تو روشن
مباد وخدا ترا خوش عیش وشادان مداراد یا جندب. ابوذر
گفت من جندب بن جناده ام. ورسول الله صلی الله علیه وآله مرا
عبدالله نام نهاده. پس میان او وعثمان گفتگوی فراوان روی داد
که مشروحا در ترجمه فتوح ابن اعثم کوفی مذکور. ودر افواه والسنه
مشهور. ودر روضة الواعظین از حضرت صادق علیه السلم
روایت است که عثمان روزی بدست غلامان دو همیان زر
فرستاد که در هر همیانی صد دینار بود که از برای ما یحتاج خود صرف
کند. وچون آوردند اباذر فرمودند که آیا آنچه برای من فرستاده
بهریک از مسلمانان میدهد یا نه زیرا که برمن روا نیست زیادم
از آنها گیرم. غلامان گفتند که عثمان میگوید این از مال خاص
خود است. وقسم میخورد که در آن هیچ حرامی مخلوط نیست وهمه
از وجه حلال است. پس اباذر فرمود مرا حاجت باین نیست.

برای اباذر

ومن غنی ترین مردمانم غلامان کفتند که ما هیچ چیز در خانه تو
نمی بینیم نه اندك ونه بسیار. پس در جواب فرمود که در زیر بوریا
قرص نانی دارم. وچند روزی با او اوقات میکذرانم وبتحقیق که من
صبح میکنم وغنی ام بدوستی علی بن ابی طالب وعترت او علیهم السلم
که هدایت مینمایند مردمانرا براه راست ومن از پیغمبر شنیدم که
عثمان دروغکو است. پس بر کردانید این دو همیانرا جهة صاحب
خود وبکوئید که مرا احتیاج باین نیست ونه آنچه در پیش اوست
تا آنکه بخدای خود برسم واو حکم کند میان من وعثمان ودر کاشف
الحق واحسن الکبار مسطور است بلکه از طرفین منقول که
روزی اباذر بجهة کاری وارد عثمان شد ومبلغ کلی حاضر
کرده بودند که بر بنی امیه قسمت کند. پس خطاب بابی ذر نموده
کفت هیچ میدانی که این زر چیست کفت نه کفت صد هزار درم است
و انتظار میکشم که مثل اینرا بیارند وبهر که خواهم بدهم اباذر کفت
امر از تست ولیکن بیاد داری که صبحی بخدمت رسول صلی الله
علیه وآله رفتیم وآنجناب دلکیر وآزرده بود وهیچکس جرات
نکرد که از وجه آن پرسد وآخر روز که بخدمتش رفتیم خوش وقت
وخوشحالش دیدیم. پس سبب دلکیری صبح وخوشحالی آنوقت را
پرسیدیم فرمودند که صبح بیت المال را بجهة قسمت نمودم وچهار
دینار باقی مانده بود ومستحق آن حاضر نبود که باو تسلیم نمایم

از آنجهة محزون بودم. ولحظه قبل ازین بمصرفش رسانیدم وبسبب آن
مسرور شدم. پس عثمان متوجه کعب الاحبار شده کفت چه حرج باشد
امامی را که بیت المال بمستحق رساند وبعضی را حفظ نماید تا بمرور
ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب کفت حرجی واثمی نیست
ابوذر علیه الرحمه کفت یا کعب تو احکام شریعت را میدانی و آیه
شریفه وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُونَهَا فِی
سَبِیلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیمٍ برو خواند. پس عثمان کفت
این بار بجهة مصاحبت رسول از تو معاف نمودم اکر بار دیکر در حضور
من چنین حرفها بزنی ترا خواهم کشت. ابوذر کفت تو بر کشتن من قادر
نیستی. ولیکن رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا خبر نموده که
چون آل عاص بسی تن رسند قرآنرا برای خود تاویل نمایند و
دین خدا را تباه کنند. وترا که ابوذری از بلاد اخراج نمایند عثمان
از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت آنچه
اباذر کفت انجماعت از جهة رعایت خواطر نامبارك عثمان کفتند
نه عثمان کفت حضرت علی علیه السلم را حاضر کنند تا ازو تحقیق
نمایم که ابوذر صادقست یا کاذب. وچون حضرت حاضر شدند
کفت یا ابا الحسن آنچه اباذر میکوید تو از حضرت شنیده فرمودند
من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود. سایه
نینداخت آسمان وبرنداشت زمین صاحب زبانی را که راست

یا اباذر

کوترا ابوذر باشد صحابه که انجا حاضر بودند همکی تصدیق انجناب
نمودند وابوذر بکریست وکفت الحمد لله که من دروغ کو نیستم
عثمان کفت برخیز واز شهر ما بیرون شو ابوذر کفت چنان کنم
بمرد همسایکی چون توئی بودن مرا سخت ناخوش می اید عثمان کفت
بحق رسول صلی الله علیه وآله بکو که در کجا میخواهی اقامت کنی
وانجا کراهیت داری اباذر کفت اما اقامت پس در زمین حرمین
میخواهم که بعبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول خدا صلی الله
علیه وآله مرا خبر داده که ترا از حرمین بیرون خواهند کرد وترا بربذه
خواهند فرستاد وتو در انجا تنها زندکانی خواهی نمود وتنها خواهی
مرد وتنها محشور خواهی شد وتنها بعرصه قیامت خواهی امد وتنها
ببهشت داخل خواهی شد وچون بعالم بقا ارتحال نمائی جمعی از عراق
خواهند رسید وترا تجهیز وتکفین خواهند نمود ورسول خدا
در غزوه تبوک مرا مطلع کرده پس انملعون کفت تا او وامروان بشتر
زشت رفتار با دلیل بد فعال بعنف وتعدی روانه ربذه کند و
مانع شود که کسی همراهش مشایعت نکند پس چند نفر با جناب
امیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام وعبد الله بن عباس وعمار بن
یاسر ومقداد بن اسود با جمعی دیکر مشایعت کردند وهر یک
وصیتی ونصیحتی میکردند از انجمله حضرت صلی الله علیه وآله
فرمودند شعر واصبر علی الظلم السفیه وللزمان علی خطوبه تا اخر

روایت. پس ملاحظه کن بر ظلم ان فاسق فاجر که اخر بهترین اصحاب
بر وخروج نموده. مثل سکش کشتند. ودر مزبله اش افکندند
وسکان مدینه ازین بهره بردند واخر در پنهانی در کوکبه هو (دش)
دفن کردند. ودر زمان معاویه ملعون. واستیلای ان میشوم
دیوار را از میان برداشته داخل مقابر بقیع نمودند. والحال
چلپا سکان مسکن دارند. ودربدی افعال ان مضل ضال
دوست ودشمن اتفاق دارند فلعنت الله علیه وعلی اخویه
ومحبیه. وتابعیه وعمه وبنیه رباعی عثمان افروخت اتش عصیان را
انجا بجز سوخت بسی قران را اخراج نمود بی سبب بوذر را اورد
طرید مصطفی مروان را. پس مناسبت تمام دارد هفت بندی که
ملا عباس قاجار در لعن ایشان تضمین نموده از روی
هفت بند ملا حسن کاشی مشهور فرحمت الله علیهم

لعن بر ذات تو ای مردود رب العالمین
مرکز پرکار لعنت منکر اداب دین

دشمن نفس پیمبر کافر ابتر عمر. مهبط لعن خدا از حضرت روح الامین
مرتد هرچار دفتر رانده هر هشت خلد. کافر هر شش جهت یعنی لعین بن لعین
منکر علم سلونی خار راه لوکشف. دشمن نفس نبی مردود ارباب یقین
مقطع تیغ تبرا موضع شمشیر لعن. مهبط لعن الهی قاطع حبل المتین
صورت خولک ضلالت معنی الحاد نار. روسیاه دوزخی مردود خیر المرسلین

بر مریدان تو ابر لعن بارد ز اسمان ∴ از مطیعان ثواب کفر جو عند اوفین
از ازل از ظلمت جهل ظلالت کوشه کیر ∴ تا ابد از خرمن کفر تو شیطان خوشه چین
ز ابتدای عالم ایجاد تا پایان دهر ∴ کی نویسد غیر لعنت را کرام الکاتبین
نیست ز لفظ عمر جز معنی لعنت عیان ∴ میکشد بر لوح برهان عقل این نقش متین
کرده از نام تو نفرت موسی دریا شکاف ∴ کرده بر روح تو لعنت عیسی کردون نشین
ز انکه کفر و نفاقت هر دو عالم سوختی ∴ کر نمی بودی محمد رحمة للعالمین

انکه ایزد دشمن و خصمش رسول الله بود
دست لعنت از کریبانش چه سان کوته بود

ای نبوده غیر شیطان در جهان مثل تو کس ∴ در ازل از بهر ذاتت شعله و نیران و بس
تا بر امد مهره مهر از کلوی اسمان ∴ صبح صادق کی زند بی لعنت ذاتت نفس
در بیابان تبرا ساربان لعنتت ∴ هفت دوزخ را بپای ناقه بندد چون جرس
ذات نحست با خلافت چون تواند کشت جمع ∴ کی زند در اوج دعوی بال با عنقا مکس
کر کناهت را بمیزان شقاوت بر کشند ∴ کمتر است اعمال شیطان پیش او از یک عدس
قد کشیده نخلهای لعنت از باغ فدک ∴ کرده تا دشمنی با آل پیغمبر هوس
داخل دوزخ چه کردی هست در روز جزا ∴ ز ایت نکبت ز پیش و ایت لعنت ز پس
بوده سرکشته در بحر ضلالت تا ابد ∴ ز ان بهر سو افکند موج نفاقت همچو خس
چون کشایی بال ایمان در هوای اعتقاد ∴ هست مرغ کفر را چون پیکر نحست قفس
چون مقدم می نشینی بر شهنشاهی که هست ∴ بد ایمان از فروغ نور مهرش مقتبس
بی نصیبی از نصیب مهر آل مصطفی ∴ ساعد دین ترا شیطان ازان کیرد مجس

از غرور مکر بودی بر خر شیطان سوار ∴ تا بمیدان خلافت تاختی آخر فرس

هر زبان هر سر موی تو کرد اشکار
لم یکن زال الشقا الا عمر من اهل نار

ای جهنم از عذابت زیب و زیور یافته ∴ ز آتش قهر الهی فرق افسر یافته
کرده هر کس لعن بر ذات پلیدت صبح و شام ∴ در حقیقت نسخه کوکرد احمر یافته
عمرها بیهوده شیطان وادی کفر و نفاق ∴ در بیابان ضلالت چون تو کمتر یافته
هر کجا مرغ شقاوت بال لعنت کرد باز ∴ ذات ملعون ترا در زیر شهپر یافته
بود چون ذات تو در فطرت حرام بن حرام ∴ عقل او را دشمن آل پیمبر یافته
ساخته هر کس بفطرت جد و خالت را پدر ∴ عمه و اخت ترا بهر تو مادر یافته
میکند لعنت بذاتت هر که در آداب دین ∴ دایم از مهر علی دل را توانکر یافته
بحر کفرت هر نفس چون موجه طغیان زند ∴ صد چه شیطان را در او چون بط شناور یافته
عقل بعد از معرفت در صورت ایجاد تو ∴ معنی شرک و نفاق و کفر مضمر یافته
عقل انسان اجر لعن ذات ملعون ترا ∴ از ثواب جمله اذکار برتر یافته
ذات نحست را چه نسبت با خلافت ای لعین ∴ در خزف کی کس صفای آب کوهر یافته
عقل بعد از سالها در جمله کفر و نفاق ∴ عاقبت ابلیس را بهر تو شوهر یافته

کر نبودی ذات ملعون تو دوزخ را سبب
بر نمی افروختی نار جهنم از غضب

ای نموده لعن بر روحت روان مصطفی ∴ کشته خصمت در قیامت خاندان مصطفی
طینت ناپاک و ذات ناقص العقل تو بود ∴ باعث کفر و ضلالت در زمان مصطفی

زاتش کفر و نفاق خرمن اسلام سوخت ∴ تا نشستی از شقاوت بر مکان مصطفی
نونهالی را که از آب نبوت سبز بود ∴ داده پژمردگی در بوستان مصطفی
از خزان بغی و شرک و کفر و طغیان تو بود ∴ هر گلی پژمرده شد در گلستان مصطفی
تا خلافت کرد از مکرت ابوبکر لعین ∴ میکند لعن تو ایزد از زبان مصطفی
تا امامت یافت عثمان از ظهور کفر تو ∴ نیست جز لعن تو در محبان مصطفی
نیست غیر از اسفل دوزخ مقامات ای شقی ∴ گرچه مدفون گشته در استان مصطفی
دشمنی کردی بشاه دین امیر المؤمنین ∴ کز علو قدر او را بود شان مصطفی
شعله خس را چه نسبت ای لعین بن لعین ∴ با فروغ افتاب اسمان مصطفی
فطرت ذات تو چون بود از تا روز ازل ∴ تیر لعنت را هدف شد از کمان مصطفی
غیر لعنت نیست بر ذات تو یا ابن الزانیه ∴ بکند چون نام نجست بیان مصطفی

میکند لعنت بذاتت چون سر هر موی من
اب رحمت میشود جاری مدام از جوی من

ای برانده مرحبایت یا امیر الفاسقین ∴ خوانده کافر مصطفایت یا امیر الفاسقین
زان عمر کردند نامت کز نفاق و شرک و کفر ∴ هفت دوزخ گشت جایت یا امیر الفاسقین
هست چون بیماریت از علت بغض علی ∴ نیست جز دوزخ دوایت یا امیر الفاسقین
اهل دوزخ از عذابت در عقاب افتاده اند ∴ تا چه باشد خود سزایت یا امیر الفاسقین
چون برون رفتی ز خلد مهر آل مصطفی ∴ خلق شد دوزخ برایت یا امیر الفاسقین
چون ابوبکر از نفاقت شد امام سنیان ∴ نیست جز دوزخ جزایت یا امیر الفاسقین
کشت چون عثمان ز مکرت مقتدای اهل کفر ∴ لعن کردند انبیایت یا امیر الفاسقین

بوده اند از بغض آل مصطفی مروانیان ∴ پیرو نفس و هوایت یا امیر الفاسقین
همچو سرگین با پلیدت اند جهنم سوختن ∴ نیست جز لعنت ثنایت یا امیر الفاسقین
در ازل غیر از نفاق و شرک و طغیان نخواست ∴ از دل کفر آزمایت یا امیر الفاسقین
بود دنیا باقی از بهر ظهور لعن تو ∴ باد در دوزخ بقایت یا امیر الفاسقین
کی ز مهر آل پیغمبر دلت روشن شود ∴ رفت چون از رو حیایت یا امیر الفاسقین

ای عمر چون نوا نم کرد ازادت ترا
صد جهنم بر تنت بد فتح کرد ادترا

ای ابوبکر و عمر اسلام ویران شما است ∴ باعث کفر و نفاق بغض ایمان شما ست
انجمن بر آل نبی زال ابی سفیان گذشت ∴ جمله از کفر و نفاق و بغی و عدوان شما ست
هر کجا بارید ز آب کفر باران شقاق ∴ دایم از کیفیت آثار طوفان شما است
خوانده از لوح ضلالت هر که درس بغی کفر ∴ مبدء اش از راه تعلیم دبستان شما است
یافت در قرآن بهر جا آیة لعنت نزول ∴ از کمال بغی و کفر و شرک در شان شما است
گر دهر کس از شقاوت ظلم بر آل رسول ∴ منبعش سر چشمه ایام دوران شما است
ازره کفر و شقاوت بغض آل مصطفی ∴ همچو آتش تا ابد افتاد در جان شما است
فی الحقیقه آتش قهر الهی شعله ور ∴ در قیامت از خس و خاشاک ابدان شما ست
هر فسادی را که شد در امت خیر البشر ∴ هر یک از راه یقین برهان بطلان شما ست
کی دهد تا حشر جز خار شقاوت میوه ∴ نخل دین هر که سر سبز از گلستان شما ست
مبدء طوفان ظلم عترت خیر البشر ∴ تا قیامت از تنور بغی عصیان شما است
چون ملایک روز و شب لعنت بذاتت میکنند ∴ هر نفس ناسخ هم از لعنت ثنا خوان شما ست

لعنت از ذات لعین مستور نتوان داشتن
غافلی بنود ز ملعون لعن پنهان داشتن

ای عمر شد تا سقر ذات پلیدت را مقام ∴ شد بهشت خلد بر اصحاب و احبابت حرام
باعث الحاد دوزخ چون تو بودی از ازل ∴ از تو باشد جمله اهل جهنم را نظام
از گریبان تو دست لعن چون کوته شود ∴ با فنا ماهیتت از جوهر لعنت قوام
گر چه از شهد خلافت کام شیرین کرده ∴ در جهنم کشته است آماده زهر انتقام
ای عمر در پیش کفرت از مقامات ضلال ∴ کفر فرعونی چه و اضلال نمرودی کدام
در خلافت ساختی چون کعبه دین را خراب ∴ میکند لعنت بذاتت زمزم و بیت الحرام
ای دغی بن دغی در مذهب اهل یقین ∴ دین حق بی لعنت ذات تو باشد ناتمام
لعن باید کرد دایم ای شقی ذات ترا ∴ کرده چون لعنت بذاتت بارها خیر الانام
از عبادات تو هرگز کی تواند شد قبول ∴ کثرت حج و زکوة و صوم در روز قیام
تا قیامت لعنهای اولین و آخرین ∴ باد بر ذات پلید ثانی ای حرام بن حرام
هست واجب لعن بر ذات پلیدت ای شقی ∴ کشته نازل بر شقی لعنت خیر الکلام
هر که لعنت میکند بر دشمنان اهل بیت ∴ دین حق باشد همین و روز قیامت والسلام
دوستان بشنوند از هر منادی روز دین ∴ ادخلوها یا اشقیا فی جهنم خالدین

حدیث بیست و ششم در کتاب کافی از ربعی و او از حضرت ابی جعفر علیه السلم روایت کرده که سئل فی قول الله عز و جل ولو انهم اقاموا التورية والانجیل وما انزل الیهم من ربهم فی الولایة لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم الآیة یعنی سؤال کرده شد آنجناب از معنی قول خدای عز و جل که میفرماید که

بدرستی ایشان اقامه مینمودند حکم توریة و انجیل و سایر کتب انبیا که بایشان نازل شده از جانب پروردگار ایشان در باب ولایت هر آینه میخوردند از بالای سرشان و از پایین پایشان یعنی از آسمان و زمین نازل میشد و برکتها ظاهر شده بخوبی بعیش و زندگانی میکردند و این همه زحمت نمیکشیدند ∴ و در تفسیر عیاشی نیز بدین نحو مذکور است ∴ و در فردوس دیلمی از ابن عباس و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنجناب فرمودند انما دفع الله القطر عن بنی اسرائیل بسوء رایهم علی الانبیاء ∴ و ان الله عز و جل منع القطر عن هذه الامة ببغضهم علی بن ابی طالب علیه السلم ∴ و در کتاب سلیم بن قیس و احتجاج از جناب امیر المؤمنین علیه السلم روایتست که در روز شوری احتجاج با اهل شوری فرمودند و گفتند بطلحه و غیر او ∴ و لو ان الامة منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله اتبعونی و اطاعونی لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم الخ ∴ و نیز در احتجاج شیخ طبرسی مذکور است در احتجاج معاویه علیه اللعنه که حضرت امام حسن علیه السلم فرمودند ایها الناس ان معاویة یزعم انی رایته للخلافة اهلا و لم ار نفسی لها اهلا کذب معاویة انا اولی الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان نبی الله ∴ و اقسم بالله لو ان الناس بایعونی و اطاعونی و نصرونی لاعطتهم السماء قطرها والارض برکتها ∴ و لما طمعت یا معویه و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما ولت امة امرها رجلا قط و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل

امرهم سفالا لج پس ازین مؤیدات ظاهر است معنی حدیث در ولایت
اهل بیت نبوت است وتعیش بخوبی وخوشی کردن چنانکه در زمان قایم
علیه السلام خواهد بود انشاء الله تعالی از اینجا قیاس نما ظلم ایشان را که
بر تمامی عالمیان کرده اند وباعث گمراهی خلق شده اند چنانکه در کافی
از ابی عبد الله علیه السلام مرویست در قول خدای عز وجل که فرمودند
الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بما جاء به محمد صلی الله علیه وآله
وسلم من الولایة ولم یخلطوها بولایة فلان وفلان فهو الملبس بالظلم
پس کدام ظلم از این بدتر است که آدمی هرگاه مقر بامامت ائمه طاهرین
باشد نباید از دین خدا بدر رود واقرار بما جاء به النبی نباید کرد زیرا که
ما جاء به النبی ولایت اهل بیت است صلوات الله علیهم نه غیر ایشان
ونیز در کافی از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام مرویست در قول
خدای عز وجل که ومن یطع الله ورسوله فی ولایة علی فقد فاز فوزا
عظیما هکذا نزلت وایضا در کافی عن الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام
قال اوحی الله الی نبیه صلی الله علیه وآله وسلم فاستمسک بالذی
اوحی الیک انک علی صراط مستقیم قال انک علی ولایة علی وعلی هو
الصراط المستقیم پس هرگاه یافتی که ولایة آنجناب است باعث نجات
دنیا واخرت پس ایشان کافر شدند بولایة آنجناب واز دین خدا
در رفتند چنانکه مکرر عرض شد وایضا در کافی از ابی عبد الله السلام
مرویست در قول خدا تعالی ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم

کفروا ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم قال علیه السلام نزلت فی فلان
وفلان وفلان امنوا بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اول الامر وکفروا
حیث عرضت علیهم الولایة قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من
کنت مولاه ثم امنوا بالبیعة لامیر المؤمنین علیه السلام ثم کفروا حیث
مضی رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا
باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الایمان شیء یعنی
بدرستی آنانکه ایمان آوردند پس کافر شدند پس ایمان آوردند پس
کافر شدند پس زیاد نمودند کفر را هرگز قبول نشود توبه ایشان حضرت
فرمودند نازل شد درباره فلان وفلان وفلان که ابی بکر وعمر وعثمان
باشند ایمان آوردند به پیغمبر صلی الله علیه وآله یعنی ظاهرا وطمعا
در اول امر رسالت وکافر شدند وقتی که عرض فرمود بر ایشان ولایت را
یعنی روز غدیر خم یا غیر آن وفرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله که هرکه من
مولای اویم پس این علی مولای اوست پس ایمان آوردند به بیعت
نمودن یعنی در ظاهر مر امیر المؤمنین علیه السلام را پس کافر شدند
وقتی که گذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا پس اقرار ننمودند
به بیعت نمودن یعنی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وبا وجود آن
اکتفا بآن ناکرده پس زیاد کردند کفرشان را بفرا گرفتن بیعت یعنی از
برای خودشان از تابعین امیر المؤمنین علیه السلام پس این گروه را
نماند باقی در ایشان از ایمان چیزی پس تامل نموده بر احوال این ملاعین

مطلع شده از روی دلیل و بصیرت دشمن ایشان و پیروان ایشان شود
ولعن ایشان مینموده باش تا بثواب لعن ایشان که در احادیث کذشته
قدری مذکور شد فایز شوی والا اکر از روی بصیرت و حجت لعن ایشان
نکنی احتمال دارد ثواب چندانی نباشد بلکه احتمال اثم نیز باشد
و محض تقلید بکار نمی اید زیرا که مرویست در علل از جناب امیر المؤمنین
علیه السلم و آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لبعض اصحابه ذات یوم یا عبد الله احب
فی الله و ابغض فی الله و وال فی الله و عاد فی الله فانه لا تنال ولایة الله
و لا ولایة الله الا بذلک و لا یجد رجل طعم الایمان و ان کثرت صلوته و
صیامه حتی یکون کذلک وقد صارت مواخات الناس یومکم هذا
اکثرها فی الدنیا علیها یتوادون و علیها یتباغضون و ذلک لا یغنی عنهم من الله شیئا
فقال و کیف لی ان اعلم انی قد والیت و عادیت فی الله عز و جل حتی اوالیه
و من عدوه حتی اعادیه فاشار له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الی علی علیه السلم فقال اتری هذا فقال بلی قال ولی هذا ولی الله
فواله و عدو هذا عدو الله فعاده و وال ولی هذا و لو انه قاتل ابیک
و ولدک و عاد عدوه هذا و لو انه ابوک و ولدک و ایضا در علل از
طریق مخالفان روایتست که عن الحکم بن ابی لیلی قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه
و یکون عترتی الیه احب من عترته و یکون اهل بیتی احب من اهله

و تکون ذاتی احب الیه من ذاته و فقره آخر ظاهر است و نیز در علل
از ابن عباس روایتست که کفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی پس این
احادیث را دستور العمل خود نموده که دوست خدا را هر چند دشمن تو باشد
دوست و دشمن خدا را هر چند دوست تو باشد دشمن دار اکر چه بد رویش
باشد و از برای دنیا با دوست خدا دشمنی منما برای خدا که وبال آن
عاید نفست خواهد شد پس هر کاه خواهی دوست خدا را بشناسی
دوستی آنکس را با اهل بیت نبوت ملاحظه کن که چونست پس اکر او را
در دوستی اهل بیت صلوات الله علیهم ثابت یابی بدانکه دوست خدا است
از دشمنی او احتراز نما و الا تو مبدل انی و محبت بی جزای انرا و در کتاب
مقتضب در حدیث طویل الذیلی مذکور است که بجناب امیر المؤمنین
علیه السلم جائی نمیدادند اصحاب که بنشیند پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله ملاحظه آن نموده فرمودند ایها الناس هذا انتم تفعلون
باهل بیتی فی حیوتی ما اری فکیف بعد وفاتی و الله لا تقربون من
من اهل بیتی قربة الا قربتم من الله منزلة و لا تباعدون خطوة و تعرضون
عنهم الا اعرض الله عنکم ثم قال ایها الناس اسمعوا الا ان الرضا
و الرضوان الخ که سابقا ذکر شده به بینند پس افراط و تفریط املا حظه
نموده باخبر باش با دوست دوست و با دشمن دشمن باش تا دوستی
حق سبحانه و تعالی نصیب شود و لذت ایمان از ایمانی و از دنیا و آخرت

احبوا

دوست دار

برخوردار شوی و در بحار الانوار از کتاب مناقب محمد بن سیرین نقل
نموده که ان علیا قال لابنه الحسن اجمع الناس فاخطب فاجتمعوا
فاقبل فخطب الناس فحمد الله واثنی علیه وتشهد ثم قال ایها الناس
ان الله اختارنا لنفسه وارتضانا لدینه واصطفانا علی خلقه وانزل علینا
کتابه ووحیه وایم الله لا ینقصنا احد من حقنا الا انقصه الله من حقه
فی عاجل دنیاه واخرته ولا یکون علینا دولة الا کانت لنا العاقبة
ولتعلمن نباه بعد حین ثم نزل فقال علیه السلم بابی وامی ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم مطلب از ایراد این خبر معتبر اینست که
بدانی که ایشان برگزیدگان خدایند پس هر که نقض حق ایشان نماید
در هر باب که خیال کنی نقض احوال خود میکند انکس هم در دنیا
برای دنیای خودش وهم در اخرت برای اخرتش پس فضل ایشان و
دوستان ایشانرا ناقص مکن ومدان وزشتی دشمنان ایشان
ودوستان دشمنان ایشانرا نیز ناقص مکن وناقص مدان که همان
حکم اول دارد خوب در باب اینمعنی را پس مباش از مقوله جماعتی
که در کافی از جناب ابی عبد الله علیه السلم مرویست در فرموده
جناب اقدس الهی که چون پرسیدند از معنی ان الذین ارتدوا علی
ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی پس فرمودند فلان وفلان
وفلان ارتدوا عن الایمان فی ترک ولایت امیر المؤمنین علیه السلم
قلت قوله تعالی ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم

فی بعض الامر قال نزلت والله فیهما وفی اتباعهما وهو قول الله تعالی
الذی نزل به جبرئیل علی محمد صلی الله علیه واله وسلم ذلک بانهم
قالوا للذین کرهوا ما نزل الله فی علی علیه السلم سنطیعکم فی بعض الامر
قال دعوا بنی امیة الی میثاقهم ان لا یصیروا الامر فینا بعد النبی صلی الله
علیه واله وسلم ولا یعطونا من الخمس شیئا وقالوا ان اعطیناهم ایاه
لم یحتاجوا الی شیء ولم یبالوا ان لا یکون الامر فیهم فقالوا سنطیعکم
فی بعض الامر الذی دعوتمونا الیه وهو الخمس ان لا نعطیهم منه شیئا
وقوله کرهوا ما نزل الله والذی نزل الله ما افترض علی خلقه من ولایة
امیر المؤمنین علیه السلم وکان معهم ابو عبیدة وکان کاتبهم فانزل الله ام ابرموا
امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم
یکتبون وانکسانی مباش که در بعضی از چیزها ایمان داشته باشی
ودر بعضی نداشته باشی وبعضی را که صرفه ات کند قبول نمایی وبعضی را
قبول نکنی که هرگاه چنین کنی باین جماعت کور محشور خواهی شد وبلکه
حضرت سیادت ونجابت پناه علامی فهامی میر سید شمس الدین
سلمه الله تعالی بعضی از افعال واعمال زشت کردار ایشانرا در رشته
نظم کشیده برای تنبیه قلمی نموده شد که باعث عبرت عزیزان باشد واز اینها
استنباط دین وکفر ایشان توان کرد واغراقی ندارد **قصیده**

وُلِدتَ یا ابنَ خطّابٍ مِنَ الزِّنا ... بِسَبعِ زَنیةٍ مِنَ الزَّوانی وَعَهرةٍ
نَزَلتَ یا زَنیمُ مِن اُختِكَ وَعَمَّتِكَ ... كَما فَعَلَ المَجوسُ ذاكَ وَاَصَرَّ

وصار جدك خالك وأباك ∴ نسبت بالخنى الزواني وشهر
فمن سجين روحك وطينتك ∴ فأنت واصل بالنار وسقر
وصرت أشقى الأشقياء كما ∴ قد صار في ثمود بما عقر
وغرتك الدنيا وما وليت به ∴ بجبر وغصب وزور بلا خبر
لا نص في خلافتكم ولا قول النبي ∴ ولا من ذي العرش إخبار ولا أثر
منعت من الدوات والقرطاس للنبي ∴ نسبته بالهجر والهذيان والهذر
أوصى النبي فقلت قولك السخيف ∴ قد ضل ويهجر سيد البشر
ولستا أبا بكر أصاب قلم ∴ يهجر وقد أوصى إلى عمر
وألزمت بيعة اللعين على ∴ جميع الخلق واشخصت البصر
وأنت قلت في وقوع خلافته ∴ كانت فلتة بقولك الأنكر
وادعيت الاجماع في بيعة الشقي ∴ ببيعتك وبيعة أربع نفر
وقد سمى اسمه خليفة الرسول ∴ وقد أحرى أن يسمي خليفة عمر
وقال أقيلوني فلست بخيركم ∴ وعلي فيكم يا أيها الزمر
يا ليتني تركت بيت فاطمة ∴ عند الموت ورؤيت نار السقر
وقال لي شيطان إلى آخر المقال ∴ وكرر هذا القول فوق المنبر
وقد رده النبي من أداء سورة ∴ فكيف يصلح للرياسة والدين لاتقى
وتقول في غصب فدك الزهراء ∴ بقول لا نورث على الرسول الأ
ووضعت الشورى بين ستة ∴ وذممت كل واحد من النفر
ودبرت حيلة فيها ومكرا ∴ فآلت الخلافة إلى الأعرج الأبتر

وارتكب الفسق والفساد علانية ∴ حتى قتلوه الصحابة والزمر
واطرحوه ثلثة أيام بعد قتله ∴ فواروه في مقبر اليهود الأفجر
واستعمل الوليد وابن عاص ∴ وابن أبي صرح والجماعة الأشر
ورد طريد الرسول إلى المدينة ∴ ونفى أبا ذر من المكان الأطهر
وأقدم على ابن مسعود وعمار ∴ بالضرب والطعن والزجر الأزجر
وعطل حد الزنا على ابن عمر ∴ وقتل الهرمزان عمدا بلا جذر
وأبرم برجم امرأة لولادتها ∴ لستة أشهر بلا دليل ولا نظر
وأبطل نكاح زوجة النبي بعده ∴ ولم ينظر حكم القرآن ولا أثر
وأنكرت قول بخ في حكايات الغدير ∴ لإمرة الأمير وساقي الكوثر
وغصبت الفدك من خير النساء ∴ وقلت لا إرث لفاطمة ولا ثمر
ومزقت القرطاس وما كتب ∴ الشقي الذي تقدمك في المكر
كذبت يا ابن الزواني فما تقول ∴ في يوم الحساب لحاكم المحشر
وضربت الباب على بضعة الرسول ∴ وسقط المحسن بضربك المنكر
وقد سمعت قول النبي في حقها ∴ ومن آذاها إلى آخر الخبر
فواجب عليك اللعن أيها اللعين ∴ لعانا عدها لا يحصى ولا يحصر
ورددت في نحلة بنت الرسول ∴ شهادة علي وشبير وشبر
وقلت قد شككت في أمر النبي ∴ في بيعة الرضوان وبيعة الحيدر
وقد تخلفت من جيش الأسامة ∴ وهربت من الحروب وحرب الخيبر
ألم تسمع قول النبي في التخلف ∴ لعن الله من تخلف ومن فر

فعليك اللعن والويل والعذاب ٭ ملأ كل شيء ما يخفى وما ظهر
وملأ الأرض والعرش والسماء ٭ وملأ الفلوات والبحار والشجر
ووزن كل شيء خفيف وثقيل ٭ من جرم وجسم وكبير وصغير
وأمرت برجم مجنونة وحاملة ٭ فقلت لولا علي لهلك عمر
ومنعت من المغالات في المهر ٭ فقلت المخدرات أفقه من عمر
وقد تسورت على قوم للتجسس ٭ وتركت لا تأتوا البيوت والأثر
وعطلت الحد في ابن شعبة ٭ وأمرت بضرب الرقاب بالظفر
وحرمت الخمس على آل أحمد ٭ وأعطيت حفصة أنفاس الغرر
وقضيت في الجد بسبعين قضية ٭ كلها خلاف الشرع والنظر
وحكمت بالظن والرأي والحدث ٭ وما عملت بالقرآن وتركت الأثر
ونهيت متعة الحج والنساء ٭ ونسخت الكلام بقولك الأبتر
وأبدعت في الدين ما لا يجوز ٭ وترضى كل الفواحش ولا تذر
وكتبت في استيصال بني هاشم ٭ إلى معاوية الباغي اللعين الأبجر
فآل الأمر إلى قتل الأئمة الرشد ٭ ومن قتل ظلما إلى يوم المحشر
وخربت الدين وأساس النبوة ٭ فأنت كافر رجيم كثير الضرر
أغرتك رتبة في قومك ومرتبة ٭ أم ألهاك كفر ونفاق في الزمر
أغفلك من الحق بعبادة الصنم ٭ أم الحقد والحسد سدك ونهر
أهزك عفريت للكفر والقبائح ٭ أم الخناس وسوس في صدرك وأمر
يا أيها الإخوان منه تبرأوا ٭ لأنه أخفض الشرع وأحقر

وما آمن طرفة عين من الزمان ٭ وكذب بيوم الدين وما أقر
وكان مفتونا بداء ابنة ردي ٭ وداوى بماء الرجال ولم يزجر
والشهوة والفحول كالكلاب ٭ وأطفى سورتها بأفلح المنكر
فأثبتوا بهذا القبيح حلما له ٭ وتأولوه في المسجد فوق المنبر
وكل ما قلته في طعن الثلاثة ٭ رواه الجمهور وتابعوها من الأثر
ولما رأى الأهوال يقول الكافر ٭ يا ليتني كنت عذرة ولا بشر
ويوم غلوه وصلوه في الجحيم ٭ ما تنفع له شفاعة ولا مفر
ويوم يسحب على خديه في السعير ٭ فيقول المالك ذق مس سقر
فعليه اللعن ثم الويل والغضب ٭ عدد النبات والورق والشجر
وعدد الجن والإنس والدواب ٭ ومن مضى ومن يأتي ومن حضر
وعدد كل ريح وأنفاس ونفخة ٭ وعدد كل ذرة من الأرض والمدر
وعدد كل ساعة وآن من الزمان ٭ وعدد كل صوف وشعر ووبر
وعدد كل برق ورعد وشهاب ٭ وعدد كل قطرة من الماء و
وعدد كل من البراري والبحار ٭ وعدد كل رمل وصخرة وحجر
وعدد كل نعمة من جنات النعيم ٭ وعدد كل جزء من النار والشرر
وعدد الأيام والليالي والدهور ٭ وعدد العشي والرواح والسحر
وعدد كل طلوع وغروب وأفول ٭ من كل نجم وشمس ودري وقمر
وعدد كل فجر وزوال وأصيل ٭ وعدد كل مساء وغدو وبكر
وعدد كل نفس ولفظ وحرف ٭ من قيل وقال ويقال وما يزبر

وعدد كل فعل وقول واشارة ٭ وعدد كل نطق وما فى القلب خطر
وعدد كل شیء وما به احاط ٭ علم الله تعالى العلام الاكبر
وما قلت فى لعن هذا للعين ٭ ارجوا به الثواب والرحمة الاوفر
وشفاعة جدى وابى وجدتى ٭ فى فزع الاكبر ونظائر المحشر
ولا تظن ان اللعن بلا اجر ٭ بل هو من اعظم العبادة الازهر
واجره عند رب الجزاء معادل ٭ بعبادة الف سنة بل الاكثر
ولا يقبل الله طاعة بلا تبرء ٭ وفى الميزان اخف من ذرة واصغر
ومن لم يعتقد باللعن والتبرى ٭ فخارج عن ربقة الاسلام الاطهر
ومن احبى بدعته وما اخترع ٭ فشريكه فى اللعن والعذاب الازجر

بدانكه در كتاب سليم ودر احتجاج ٭ در احتجاج معاويه ملعون
با حسنين عليهما السلام وعبد الله بن جعفر بن ابى طالب عليهم السلام
كه روزى در حضور ان بزرگواران معاويه ملعون گفت بعبد الله
كه چه بسيار تعظيم مينمائى حسنين را ٭ وحال انكه ايشان از تو
بهتر نيستند ٭ وپدرشان از پدر تو بهتر نيست ٭ ومادرشان
از مادر تو بهتر نيست نهايت دختر رسول الله است صلى الله
عليه وآله ٭ عبد الله بن جعفر بن ابى طالب بى تاب شده گفت
چه بسيار كمست معرفت تو نسبت به پدر ايشان ومادر ايشان
وخود شان ٭ واى بر تو بدرستى كه من طفل بودم در خدمت رسول الله
صلى الله عليه وآله با ايشان كه پيغمبر فرمودند من اولايم از

مؤمنان

مؤمنان بنفسهاى ايشان ٭ وبعد از ان خطاب بامير المؤمنين عليه
السلام كرده فرمودند تو اولايى بعد از من بمؤمنان از نفسهاى ايشان
وبعد از تو اولاست حسن بمؤمنان بنفسهاى ايشان ٭ وبعد از و
برادرش حسين اولاست بمؤمنان بنفسهاى ايشان ٭ وبعد از و
پسرش على اولاست بمؤمنان بنفسهاى ايشان ٭ وهمچنين شمرد
عبد الله تا حضرت صاحب عليهم السلام را پس فرمود ٭ نص فرمودند
رسول خدا در حق ايشان ٭ وبعد از فقره چند گفت فرمودند رسول
خدا صلى الله عليه وآله ٭ بدرستى كه از براى امت من دوازده امام
ضلالت است همه ايشان ضال ومضلند ٭ يعنى خود وتابعان همگى
گمراهند ٭ ده نفر از بنى اميه ودو نفر از قريش وگناه دوازده امام حق
وآنچه را كه گمراه كنند در گردنهاى ايشانست ٭ پس شمرد رسول خدا
امام ضلالت را با اسمشان ٭ پس معاويه ورفيقانش الحاح نموده به
عبد الله كه بگو اسم ايشانرا وتصريح نما كه ميدانيم كه تو دروغ
نميگويى ٭ پس عبد الله فرمودند اما ابى بكر وعمر وعثمان وصاحب
سلسله يعنى حكومت كه معويه باشد وپسرش وهفت نفر از
اولاد حكم بن عاص لعنهم الله ٭ معاويه گفت اگر اينكه بوده باشد
آنچه گفتى راست وحق ٭ فقد هلكت وهلكت الثلثة قبلى
وجميع من تولاهم من هذه الامة ٭ ولقد هلك اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وآله من المهاجرين والانصار والتابعين غيركم

اهل البيت ومو شيعتكم قال ابن جعفر فان الذي قلت والله حق سمعته
من رسول الله صلى الله عليه وآله قال معاويه للحسن والحسين وابن
عباس والفضل وابن ام سلمه واسامه فقال كلكم على ما قال ابن جعفر
قالوا نعم پس بعد از گفتگوی بسیار که میان معاویه وابن عباس شده
وحجت آوردن ابن عباس بر معاویه از آیه وحدیث که طولی دارد روی آورد
معاویه بامام حسن عليه السلام وگفت ما تقول يا حسن قال يا معاويه
قد سمعت ما قلت وما قال ابن عباس العجب منك يا معاويه ومن
قلة حيائك ومن جرأتك على الله حين قلت قد قتل الله طاغيتكم
ورد الامر الى معدنه فانت يا معاويه معدن الخلافة دوننا ويل
لك يا معاويه وللثلثة من قبلك الذين اجلسوك في هذا المجلس
وسنوا لك هذه السنة لاقولن كلاما ما انت اهله ولكني اقول
لتسمعه بنوا ابي هؤلاء حولي پس فرمودند که بدرستی که مردم جمعیت
واتفاق نمودند بر امور بسیاری که نیست در میان ایشان
اختلافی ونه نزاعی ونه تفرقه مثل اقرار بر شهادة ان لا اله الا
الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله وعبده ونماز پنجگانه
وزكوة مفروضه وصوم شهر رمضان وحج بيت الله پس چیزها
بسیار از عبادت را که نمی شمارد از او بغیر خدا وهمچنین اجماع نمودند
بر حرام بودن زنا وسرقه وقطع رحم وکذب وخیانت کردن
وچیزهای بسیاری از معاصی الهی را که نتوانند شمرد کسی ازنا

مگر جناب اقدس الهی واختلاف نمودند در سنتی از سنتها وکشش
مینمایند در او وگشتند فرقه فرقه که بعضی مر بعضی را لعن میکنند یعنی
بر سران والولايت يعني سرکردگیست وحکومت وبجهة آن تبرا
مینمایند بعضی مر بعضی را ومیکشند بعضی مر بعضی را کدام یک احق
واولی بآن مگر کسی که تابع کتاب خدا وسنت رسول الله صلى الله عليه
وآله بوده باشد یعنی احق واولی آنکسی است که تابع کتاب خدا وسنت
رسول الله بوده نص نموده باشد پس فرمودند فمن اخذ بما عليه اهل القبلة
التي ليس فيه اختلاف ورد علم ما اختلفوا فيه الى الله سلم ونجا به من النار
ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن عليه واحتج عليه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من الائمة من ائمتهم ومعدن العلم اين هو فهو عند الله سعيد
وهو عند الله ولي وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله رحم الله
والله ولي
امرء عرف حقا فقال فغنم او سكت فسلم نحن نقول اهل البيت ان الائمة
منا وان الخلافة لا تصلح الا فينا وان الله تبارك وتعالى جعلنا اهلها
في كتابه وسنة نبيه وان العلم فينا ونحن اهله وهو عندنا مجموع كله بحذا
فيره
وانه لا يحدث شيء الى يوم القيمة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب
باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وبخط علي عليه السلام بيده وزعم قوم
انهم اولى بذلك منا حتى انت يا ابن هند تدعي ذلك وبعد از گفتگوی بسیار
وحجت آوردن آنجناب بآن ملعون میفرمایند وزعم كل صنف من مخالفينا
من اهل هذه القبلة انهم معدن الخلافة والعلم دوننا فنستعين بالله على

من ظلمنا وجحدنا حقنا وركب رقابنا وسن للناس علينا ما يحتج مثله
وحسبنا الله ونعم الوكيل. انما الناس ثلثة مؤمن يعرف حقنا ومسلم لنا
ويأتم بنا فذلك ناج محب لله ورسوله. وناصب لنا العداوة يتبرأ منا
ويلعننا ويستحل دماءنا ويجحد حقنا ويدين الله بالبراءة منا فهذا كافر
مشرك فاسق. وانما كفر واشرك من حيث لا يعلم كما يسبوا الله عدوا بغير علم
كذلك يشرك بالله بغير علم. ورجل اخذ بما لا يختلف فيه ورد علم ما
اشكل عليه الى الله تعالى مع ولايتنا. لا يأتم بنا ولا يعادينا ولا يعرف
حقنا. فنحن نرجوا ان يغفر الله له. ويدخله الجنة فهذا مسلم ضعيف
پس راه نجات ورستگاری این جناب درین حدیث وحق را از باطل فرق
ظاهر وبین کرده است پس فرا گیر این طریق را واستعانت نما از خدا توفیق آنرا
وغنیمت شمار وشکر کن. ومادام الحیوة بر آن مستقر باش وازدنیا
بآن برو که انشاء الله تعالی ترا هیچ باکی نیست. والحمد لله على هدايته
والصلوة والسلام على محمد وعترته حدیث بیست وهفتم ابن بابویه
در اکمال الدین واتمام النعمة بسند خود روایت نموده از حسین بن
خالد که گفت قال علي بن موسى الرضا عليهما السلام لا دين لمن لا ورع
له. ولا ايمان لمن لا تقية له وان اكرمكم عند الله اعملكم بالتقية. فقيل
له يا ابن رسول الله الى متى. قال الى يوم الوقت المعلوم. وهو يوم خروج
قائمنا فمن ترك التقية قبل خروج قائمنا فليس منا. فقيل له يا ابن رسول الله
ومن القائم منكم اهل البيت. قال الرابع من ولدي ابن سيدة الاماء

يطهر الله عز وجل به الارض من كل جور ويقدسها من كل ظلم. وهو الذي
يشك الناس في ولادته وهو صاحب الغيبة قبل خروجه فاذا خرج
اشرقت الارض بنوره. ووضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم احد
احدا. وهو الذي يطوى له الارض ولا يكون له ظل. وهو الذي
ينادي مناد من السماء يسمعه جميع اهل الارض بالدعاء اليه الا ان
حجة الله. قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه وفيه. وهو قول
الله عز وجل ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم
لها خاضعين. یعنی فرمودند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
که نیست دین کسی را که ورع نباشد اورا. ونیست ایمان کسی را که نباشد
تقیه اورا. وبدرستی که گرامی ترین شما نزد حضرت الله تعالی آنکسی است
که بهتر عمل کند بتقیه. پس گفته شد مر اورا یا ابن رسول الله تا کی تقیه
باید نمود فرمودند که تا وقت معلوم معین وآن روز خروج قائم ما
علیه السلام است. پس کسی که ترک نماید تقیه را پیش از خروج قائم ما. نیست
آنکس از ما پس گفته شد مر اورا که ای فرزند رسول خدا کیست قائم
از شما اهل بیت. فرمودند چهارمین از پسرهای من پسر سیده کنیزان
پاک وپاکیزه میفرماید الله عز وجل بسبب او زمین را از هر جور وپاک کند
میفرماید زمین را از هر ظلمها. واوست آنکسی که شک مینمایند مردمان
در ولادت او. واوست صاحب غیبت پیش از خروجش پس هرگاه
خروج کند روشن میشود زمین بنور او. ومیگذارد میان مردمان

میزان عدالت را پس ظلم نمینماید کسی کسی را. و اوست آنکسی که برهم
پیچیده میشود از برای او زمین یعنی بجهت سرعت سیر او. و نمیباشد
از برای او سایه. و اوست آنکسی که ندا مینماید ندا کننده از آسمان
میشنوند همه اهل زمین یعنی آن ندا را که میخواند بسوی او یعنی مردم را
و میگویند آن منادی آگاه باشید بدرستی که حجت خدا بتحقیق ظاهر
و هویدا شد در نزد خانه خدا. پس متابعت نمایید او را پس بدرستیکه
که حق با اوست. و در روست. و آنست فرموده خدای عز و جل
که اگر خواهیم فرو فرستیم بر ایشان از آسمان نشانه. پس گردد گردنها
شان مر آنرا خضوع کنندگان. یعنی ترک سرکشی کرده فروتنی نمایند
و ظاهرا مراد آنجنابند و میتواند بود که مراد صیحه نیز باشد که در اول
روز بشنوند مردمان. و آنروز بیست و سیم رمضان باشد و قیام
آنجناب روز عاشورا باشد و نماند خفته مگر آنکه بیدار شود و بر پا
شده مگر آنکه بنشیند. و نشسته مگر آنکه بر پا شود چنانچه ابن
شاذان در اثبات الرجعه بسند خود از ابن عمر رضوان الله علیهم
روایت نموده از ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام که فرمودند
ینادی باسمه لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان و یقوم یوم
عاشورا. فلا یبقی راقد الا قام. و لا قائم الا قعد. و لا قاعد الا قام
علی رجلیه من ذلک الصوت. و هو صوت جبرئیل علیه السلام و یقال
للمؤمن فی قبره یا هذا قد ظهر صاحبک فان تشاء ان تلحق به فالحق و ان

از آیه

قاعد

تشاء ان تقیم فاقم. و حدیث دیگر قریب باین ابن شاذان نقل کرده.
و شیخ طوسی در اواخرهای کتاب الغیبه روایت نموده از حضرت صادق
علیه السلام و ابن بابویه همان حدیث اول را در اکمال الدین ذکر فرموده
و دیگر سایه نداشتن آنجناب تنها نیست بلکه هر یک از ائمه علیهم
السلام سایه نداشتند. چنانچه در حدیث نهم اربعین مذکور شد
و نیز در خصال نقل کرده بسند خود از مهران و او از حضرت صادق
علیه السلام که فرمودند عشر خصال من صفات الامام العصمة و النصوص
و ان یکون اعلم الناس و اتقاهم لله. و اعلم بکتاب الله و ان یکون صاحب
الوصیة الظاهرة. و یکون له المعجزة و الدلیل. و تنام عینه و لا ینام
قلبه. و لا یکون له فیء. و یری من خلفه کما یری من بین یدیه. و امنیت
راهها و عدالت آنجناب روایت نموده ابن شاذان در کتاب مذکور
بسند خود از هشام بن الحکم و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت
نموده که فرمودند اذا قام القائم صلوات الله علیه حکم بالعدل.
و ارتفع فی ایامه الجور. و امنت به السبل. و اخرجت الارض برکاتها
و رد کل حق الی اهله. و لم یبق اهل دین حتی یظهروا الاسلام. و یعترفوا
بالایمان. اما سمعت الله عز و جل و له اسلم من فی السموات و الارض
طوعا و کرها و الیه ترجعون. و حکم فی الناس بحکم داود علیه السلام
و حکم محمد صلی الله علیه و آله. فحینئذ تظهر الارض کنوزها. و تبدی
برکاتها. فلا یجد الرجل منکم یومئذ موضعا لصدقته و لا لبره لشمول

الغنی جمیع المؤمنین ثم قال انّ دولتنا اخر الدول ولم یبق اهل بیت لهم
دولة الا حکموا قبلنا لئلا یقولوا اذا راوا سیرتنا اذا ملکنا سرنا
مثل سیرة هؤلاء وهو قول الله عزّ وجلّ والعاقبة للمتّقین بخنا
جناب حضرت صادق علیه السّلام فرموده بیت لکلّ اناس دولة یرقبونها
ودولتنا فی اخر الدهر یظهر وا وبدانکه داود باین معنی است که در
اکمال الدین روایت کرده از ابی عبد الله علیه السّلام اذا قام القائم
علیه السّلام حکم بین النّاس بحکم داود ولا یحتاج الی بیّنة یلهمه الله
تعالی فیحکم بعلمه ویخبر کلّ قوم بما استبطنوه ویعرف ولیّه من عدوّه
بالتوسّم قال الله عزّ وجلّ انّ فی ذلک لآیات للمتوسّمین وانّها لبسبیل
مقیم الحلبی عن ابی عبد الله علیه السّلام قال اذا قام قائمنا اشرقت
الارض بنوره واستغنی العباد عن ضوء الشّمس وذهب الظلمة ویعمّر
الرّجل فی ملکه حتّی یولد له الف ذکر لا یولد له فیها انثی وتظهر
الارض کنوزها حتّی یراها النّاس علی وجهها ویطلب الرّجل منکم
من یصله بماله ویاخذ منه حدیث بیست وهشتم شیخ فضل بن
شاذان بن الخلیل قدّس الله روحه بسند خود از محمّد بن مسلم
واو از ابی جعفر محمّد باقر علیهما السّلام روایت نموده که انّه قال یملک
المهدی علیه السّلام ثلثمائة وتسع سنین کما لبث اهل الکهف
فی کهفهم ویکون کوفة دار ملکه ویمضی قبل القیمة باربعین یوما یعنی
بدرستی که او فرمودند که پادشاهی وسلطنت ظاهری خواهد نمود

حضرت مهدی علیه السّلام سیصد ونه سال همچنانکه درنگ کردند
اصحاب کهف در کهف خود یعنی از زمان دقیانوس تا انزمان که باز
زنده شدند وان زمان اردشیر بود وولی خدا در انوقت وصیخا
ابن انشوا بن میکخا ابن دانیال علیه السّلام بود وکوفه دار ملک
انجناب خواهد بود ورحلت خواهد نمود پیش از قیامت بچهل روز
ودر بعضی از احادیث عوض لفظ یمضی یموت واقعست ومؤیّد اینست
اینکه روایت نموده باز شیخ مذکور بسند دیگر از ابی جارود واو از
ابو جعفر علیه السّلام که فرمودند انّ القائم یملک ثلث مائة وتسع
سنین کما لبث اصحاب الکهف فی کهفهم یملأ الارض عدلا وقسطا
کما ملئت ظلما وجورا ویفتح الله له شرق الارض وغربها ویقتل
النّاس حتّی لا یبقی الا دین محمّد صلّی الله علیه وآله یسیر بسیرة سلیمان
بن داود ثم قال الفضل الحدیث طویل اخذنا موضع الحاجة و
ظاهر اکثر انست سیرت سلیمان علیه السّلام سرعت سیر انجناب و
وممالک شدن روی زمین کل باشد چنانچه از احادیث بسیار
اینمعنی معلوم است پس بدانکه احادیث مختلفه در مدّت ملک
انجناب وارد است چنانچه از انجمله است که شیخ مفید علیه الرّحمة
روایت کرده از عبد الکریم واو از ابی عبد الله علیه السّلام که فرمودند
در جواب راوی یملک سبع سنین بطول الایّام له واللیالی الخ
ودر بعضی دیگر وارد است که تسع سنین بطول الایّام له واللیالی

بی بیّنه حکم کردن

الخ. و چون اینها از طریق عامه. و انهای سابق از طریق خاصه است
لهذا تلقی بقبول نمودن احادیث اولی و انسب باشد. زیرا که
اهل سنت از رسول خدا روایت کرده اند که آنجناب فرمودند که
اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب هر آینه دراز گرداند حق تعالی
آن شب را تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم
او با اسم من. و اسم پدر او با اسم پدر من پر گرداند زمین را از عدل و داد
چنانکه پر شده باشد از جور و بیداد. و تقسیم نماید مال را بسویه
و بیفکند خوف حق تعالی را در دلهای این امت. پس مالک شود
هفت سال یا نه سال. و خیر نخواهد بود در زیستن بعد از مهدی
و لهذا ائمه علیهم السلام اگر هفت سال یا نه سال فرموده باشند
از راه تقیه احتمال هست یا آنکه مؤول خواهد بود. و شیخ مرحوم
مذکور بعد از حدیث نه سال یا هفت سال که روایت کرده میفرماید
این حدیث مؤول است و آن حدیث را شیخ طوسی علیه الرحمه در اواخر
کتاب الغیبه نیز نقل نموده. و شیخ مفید علیه الرحمه در اواخر ارشاد
میفرماید که قد روی ان مدة دولة القائم علیه السلام تسع عشرة سنة
یطول ایامها و شهورها علی ما قدمناه. پس آنچه محمد بن مسلم روایت نموده
او اعتماد را شاید. چنانچه از ابی الجارود نیز مؤید آن ذکر شد. و اما
بعد از فوت آنجناب روایت کرده فضل بن شاذان علیه الرحمه
از سلمان فارسی علیه الرحمه که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله

الا ابشرکم ایها الناس بالمهدی. قالوا بلی. قال فاعلموا ان الله تعالی یبعث
فی امتی سلطانا عادلا. و اماما قاسطا یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت
جورا و ظلما. و هو التاسع من ولد ولدی الحسین اسمه اسمی و کنیته
کنیتی الا و لا خیر فی الحیوة بعده و لا یکون انتهاء دولته الا قبل القیمة
باربعین یوما. یعنی فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا بشارت
ندهم شما را ای مردمان بمهدی گفتند بشارت بفرما. پس فرمودند
بدانید که بر خواهد انگیخت خدا تعالی در میان امت من پادشاه
عادلی. و امام قاسطی را که پر کند زمین را از عدل و داد. آنچنانکه
پر شده باشد از جور و ظلم و بیداد. و او نهمین است از اولاد فرزند
من حسین اسم او اسم منست. و کنیت او کنیت منست. و بدانید
و آگاه باشید که نیست خیر و خوشی در زندگانی بعد از او. و نخواهد
بود انتهای دولت او الا پیش از قیامت بچهل روز. و شیخ مذکور
مغفور حدیث لا خیر فی الحیوة بعد المهدی را از حضرت امیر المؤمنین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهم روایت
نموده. و حافظ ابو نعیم اصفهانی در اربعینش بسند خود و صاحب کشف
الغمه از و نقل نموده که الخامس و الثلثون فی قوله علیه السلام لا خیر فی
العیش بعد المهدی. پس حدیث را نقل میکند که افاده همین معنی
مینماید. و از کتاب محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز حدیثی که نقل
کرده که در آن حدیث واقع است که ثم لا خیر فی العیش بعده. او قال ثم

لاخير في الحيوة بعده. بهر حال سني وشيعه تمامي قايل باشند كه خير
وخوبي بعد از رحلت حضرت صاحب عليه السلام نيست. واحاديث
بسيار است كه همه افاده اين معني مينمايند. پس از اين معني نيز غافل
مباش وسابق بر اين نيز در اين اربعين مذكور شد. ودانسته باش
كه هر يك از احاديث يكديگر را تقويت مينمايند پس ظاهر اين
اولي باشد بقبول از انكه بعضي نقل نموده اند كه بعد از رحلت آنجناب
دولتها وخوبيها خواهد بود در زندگاني وحال انكه احاديث صحيحه
وغير صحيحه واتفاق علماي اماميه بلكه جماعت اهل سنت نيز از محققين
ايشان واقع است پس متفق فيه اولي بقبول از مختلف فيه خواهد بود
والسلام على من اتبع الهدى. حديث بيست ونهم ابن شاذان عليه الرحمة
والغفران بطريق خود از محمد بن مسلم روايت كند كه قال سال رجل
اباعبدالله عليه السلام متى يظهر قائمكم قال صلى الله عليه وآله اذا
كثر الغواية. وقل الهداية وكثر الجور والفساد. وقل الصلاح والسداد
واكتفى الرجل بالرجال. والنساء. ومال الفقهاء الى الدنيا. واكثر الناس
الى الاشعار والشعراء. ومسخ قوم من اهل البدع حتى يصيروا قردة
وخنازير. وقتل السفياني. ثم خرج الدجال. وبالغ في الاغواء والاضلال
فعند ذلك ينادى باسم القائم عليه السلام في ليلة ثلث وعشرين
من شهر رمضان. ويقوم في يوم عاشوراء. فكاني انظر اليه قائما
بين الركن والمقام. وينادي جبرئيل بين يديه البيعة لله. فيقبل

بالنساء م

شيعته اليه من اطراف الارض تطوى لهم طيا حتى يبايعوه. ثم يسير
الى الكوفة فينزل على نجفها. ثم يفرق الجنود الى الامصار لدفع عمال
الدجال. فيملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما. قال فقلت
له فداك ابي وامي ايعلم احد من اهل مكة من اين يجيء قائمكم اليها
قال لا. ثم قال لا يظهر الا بغتة بين الركن والمقام. يعني راوي گفت
مردي پرسيد از حضرت ابي عبدالله عليه السلام كه قائم شما كي ظهور
خواهد نمود آنجناب فرمود كه چون بسيار گردد گمراه شدن. وكم
شود راه راست گرفتن. وبسيار گردد جور وفساد. وكم شود صلاح
وسداد. واكتفا نمايند مردان بمردان. وزنان بزنان. وميل كنند
فقها بدنيا. وبيشتر مردمان بشاعران وشعرها. ومسخ كردند قومي
از اهل بدعتها. تا آنكه بصورت خوكان وبوزينگان شوند. وكشته
شدن سفياني بعد از ان خروج كند دجال. ومبالغه نمايد در
اغوا واضلال. يعني كوشش نمايد در گمراه ساختن مردمان.
پس در آن زمان ندا كنند باسم قائم عليه السلام در شب بيست و
سيم ماه مبارك رمضان وقيام نمايد آنحضرت در روز عاشوراء
پس گويا مي بينم حضرت قائم عليه السلام را ايستاده ميان ركن ومقام
ومنادي ميكند جبرئيل عليه السلام در پيش آنحضرت كه بيعت مر
خدا راست. يعني هر كه با آنجناب بيعت كند چنان دارد كه با خدا
بيعت كرده. پس روي خواهند آورد شيعيان آنجناب بسوي او

ج

از اطراف بلاد زمین. ودرهم پیچیده خواهد شد زمین از برای شیعیان
درهم پیچیدنی. تا در اندک زمانی خود را بانسرور رسانیده تا آنکه بیعت
کنند. پس سیر فرمایند بسوی کوفه پس نازل شوند در نجف اشرف
پس متفرق فرمایند جنود با مسعود را بسوی شهرها از برای دفع عمال
دجال. پس پر کنند زمین را بداد و عدل همچنانچه پر شده باشد از ظلم
وبیداد. راوی گفت پس گفتم بانحضرت که ای فرزند رسول خدا ام
پدر و مادرم فدای تو باد آیا خواهد دانست کسی از اهل مکه که
قایم شما از کجا می اید بمکه آنجناب فرمودند که نه یعنی کسی از ایشان
نخواهد دانست پس فرمودند ظاهر و هویدا نخواهد شد مگر ناگاه
و بیخبر در میان رکن یعنی حجر و مقام ابرهیم علیه السلم یعنی در مکه
تنبیه پس از این حدیث صحیح عالی چند چیز ظاهر میگردد اول خفای
وقت ظهور آنجناب چنانچه کسی را معلوم نیست سوای خازنان علم
الهی را و مصلحت ندانسته اند و مرخص نشده اند از جناب الهی که وقت
از برای ظهور آن خورشید امامت و خلافت قرار فرمایند و در عوض
وقت قرار فرمودن علامات چند مقرر فرموده اند چنانچه گذشت
و نیز بعد ازین هم عرض خواهد شد و دلیل بر آنکه وقت قرار نداده اند
آنست که همین شیخ عالیشان یعنی فضل بن شاذان علیه الرحمة و
الغفران در کتابش بسند خود روایت میکند از منذر جواز و
او از ابی عبد الله علیه السلم که قال کذب الموقتون. ما وقتنا فیما

مضی ولا نوقت فیما یستقبل یعنی فرمودند دروغ گفتند وقت قرار
دهندگان ما در زمان گذشته قرار نداده ایم. و در زمان اینده وقت
قرار نخواهیم داد. و شیخ مذکور بچند سند صحیح همین حدیث را نقل
نموده. و شیخ طوسی علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث میفرماید
و بهذا الاسناد عن عبد الرحمن ابن کثیر قال کنت عند ابی عبد الله
علیه السلم اذ دخل علیه مهزم الاسدی فقال اخبرنی جعلت فداک
متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال یا مهزم کذب الوقاتون
وهلک المستعجلون. ونجی المسلمون. والینا یصیرون الحاصل احادیث
درین باب بسیار است رجوع بکتاب کافی وغیر آن نمایند دویم
آنکه علامات منحصر درین چند علامت نیست. وحصری از ین حدیث
ظاهر نمیشود و انشاء الله تعالی شاید بتقریبی بعد ازین بلا در احادیث
اینده نیز مذکور گردد که زیاده برین است سیم آنکه اکثر علامات آن
جناب چنانچه ذکر شده بر ترتیب شرط نیست ترتیب آن. بلکه
تقدیم و تاخیر و حتمی و غیر حتمی هست چنانچه ذکر میشود چهارم آنکه
قتل سفیانی ملعون پیش از خروج دجال و ظهور آنجناب خواهد بود
چنانچه فرمودند و منادی باسم آنجناب بعد از خروج دجال ملعون
خواهد شد انشاء الله تعالی. و شیخ مفید در ارشاد بسند خود روایت
کند از ابن حمزه که قال قلت لابی جعفر علیه السلم خروج السفیانی من
المحتوم قال نعم والنداء من المحتوم وطلوع الشمس من مغربها محتوم واختلاف

واکمال الدین

بنی عباس فی الدّلالة مختوم و قتل النفس الزکیة مختوم و خروج قایم من ال محمّد مختوم. قلت و کیف یکون النّداء قال ینادی مناد من السّماء اوّل النّهار الا انّ الحقّ مع علیّ و شیعته ثمّ ینادی ابلیس فی اخر النّهار من الارض الا انّ الحقّ مع عثمن و شیعته فعند ذلك یرتاب المبطلون و نیز حدیث سیف بن عمیره و غیره نیز بر ندا مشعر و مؤیّد است و بعد از قتل سفیانی خروج دجّال است و بعد از دجّال ظهور انجناب است

پنجم انکه ظهور انجناب در روز عاشورا است روز جمعه چنانچه از احادیث بسیار ظاهر است و روز شنبه نیز گفته اند نکته انکه چون در انجیل روز شنبه وارد شده و شنبه جمعه نصارا است بنا برین حمل سبت بر یوم جمعه اطلاق میتوان نمود باعتبار انکه سبت در معنی از کار و بار ایستادن و ببر بندگی قیام نمودن است و لهذا جمعه اهل اسلام نیز برین منعقد است پس جمعه را باعتبار این شنبه توان گفت و روز نوروز و سال طاق باشد چنانچه اخبار معتبره درین باب وارد است انشاء الله تعالی درین حدیث ندا کننده جبرئیل است و در بعضی اخبار وارد است که ندا کننده جناب امیر المؤمنین علیه السّلم است و جمع دو حدیث محتملست که باین نحو باشد که چون بفرمان خدا امر برسول مرجوع است و از رسول بجناب ایشان و از جناب ایشان بحضرت جبرئیل علیهم السّلم لهذا جبرئیل باشند حقیقةً و امیر المؤمنین باشند مجازاً میتواند بود و الله یعلم بحقیقة الامور ششم انکه

شیعیان بدو نوع بخدمت انجناب فایز شوند یکی انکه در ابر نشسته و ابر ایشان را ببرد چنانچه حدیث دیگر که ابن بابویه علیه الرحمه در اکمال الدّین روایت کرده از مفضّل بن عمر که گفت قال ابو عبد الله علیه السّلم لقد نزلت هذه الایة فی المفتقدین من اصحاب القایم علیه السّلم قوله عزّ و جلّ اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً انّهم لمفتقدون عن فرشهم لیلاً فیصبحون بمکة و بعضهم یسیر فی السّحاب یعرف اسمه و اسم ابیه و حلیته و نسبه قال فقلت جعلت فداك ایّهم اعظم ایماناً قال الّذی یسیر فی السّحاب نهاراً. دویم انکه زمین در هم نوردیده شود و بروند چنانچه گذشت و وهب نیز از ابی بصیر و او از ابو عبد الله علیه السّلم روایت نموده که قال علیه السّلم ینادی باسم القائم فی لیلة ثلث و عشرین و یقوم فی یوم عاشوراء و هو الیوم الّذی قتل فیه الحسین علیه السّلم لکانّی به فی یوم السّبت العاشر من المحرّم قائم بین الرّکن و المقام جبرئیل عن یمینه ینادی بالبیعة له فیصیر الیه شیعته من اطراف الارض تطوی لهم طیّاً حتّی یبایعوه فیملاء الله به الارض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً و از غیر اینها از احادیث نیز ظاهر است

هفتم انکه صریح است از ینحدیث دیگر که انجناب همه کس غافل از او خود را دفعةً ظاهر مینماید نه انکه بزی چند پیش از اخذ داخل مکّه شوند چنانچه بعضی از فضلا نقل نموده اند و امّا متفرّق فرمودن قشون باطراف بلاد پس در ارشاد نقل نموده از ابی بکر الحضرمی از

حضرت باقر علیه السلام که فرمودند کانی بالقائم علی نجف الکوفه
وقد سار الیها من مکة فی خمسة الف من الملائکة جبرئیل عن یمینه و
میکائیل عن شماله والمؤمنون بین یدیه وهو یفرق الجنود فی البلاد
بهر حال هر یک ازین احادیث بتنهائی مؤید حدیث اول میتواند
بود حدیث سیم فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران بسند
خود از مفضل بن عمر واو از حضرت صادق علیه السلام وآنجناب از
آبای کرام تا امیر المؤمنین علیه السلام که آنجناب فرمودند سُئِلَ
رسول الله صلی الله علیه وآله عن الدجال قال انه یخرج فی قحط شدید
من بلدة یقال لها اصفهان من قریة تعرف بالیهودیة عینه الیمنی ممسوحة
والاخری فی جبهته یضیء کانها کوکب الصبح فیها علقة ینادی
باعلی صوته یسمع کل من کان ما بین الخافقین من الجن والانس یقول الی
اولیائی انا الذی خلق فسوی وقدر فهدی انا ربکم الاعلی ففی اول یوم
من خروجه یتبعه سبعون الفا من الیهود والاعراب والنساء واولاد
الزنا والمدمنین بالخمر والمغنین واصحاب اللهو ویجتمع عنده سحرة الجن
والانس ویکون معه ابلیس ومردة الشیاطین وکل شیء من الاطعمة
والاشربة ویذبح له ولاصحابه من البقر والغنم والجداء والحملان
ویحلب لهم البان البقر والغنم فی ای وقت اراده وهو فی کل یوم
یقتل احدا من اصحابه او غیرهم فیواریه احد من الشیاطین ویری
الناس نفسه بصورته فیخیلهم الدجال انه یحیی ویمیت وبذلک یغویهم

روایت نموده‌ام

یریدون

اشد الاغواء فیطوف البلدان راکبا علی حمار اقمر والشیاطین معه
مع الطبول والمزامیر والبوقات وکل آلة من آلات اللهو فیبیح الزنا
واللواط وسایر المناهی حتی یباشر الرجال النساء والغلمان فی طرق
الشوارع عریانا وعلانیة ویفرط اصحابه فی اکل لحم الخنزیر وشرب الخمور
وارتکاب انواع الفسوق والفجور ویسخر آفاق الارض الا مکة والمدینة
ومراقد الائمة علیهم السلام فاذا بلغ طغیانه وملأ الارض من جوره و
جور اعوانه یقتله من یصلی خلفه عیسی بن مریم علیهما السلام یعنی سؤال
کرده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله از دجال یعنی چگونگی احوال
آن مضل ضال را آنجناب فرمودند که در سالی که قحط سختی باشد خروج
خواهد نمود دجال در اصفهان از دهی که آن دیه معروف باشد بیهودیه
چشم راستش هموار باشد یعنی چشم راست او را نباشد وجای چشم
راست با پیشانی یکسان باشد وچشم دیگرش در پیشانی باشد
ودرخشنده چون ستارهٔ صبح باشد ودر آن لخت خونی باشد ندا
کند دجال به بلند تر آواز خود چنانکه هر کس از جن وانس که ما بین
خافقین باشند بشنوند وبگوید بسوی من ایدای دوستان
من منم آنکسی که آفرید پس بر پا داشت واندازه آن نمود پس هدایت
کرد منم پروردگار بزرگ شما پس در اول روز از خروج او متابعت
نمایند هفتاد هزار از یهود واعراب وزنان واولاد زنا وکسی که
مداومت بر شراب کند یا کسی که شراب خورد وکسی که غنا کند و

اصحاب هر لهو و بازی و جمع شوند در نزد او سحره جن و انس و بوده
باشد با او ابلیس پر تلبیس و مرده شیاطین و هر چیزی از اطعمه و
اشربه و ذبح نمایند برای او و از برای اصحاب او از گاو و گوسفند
و بز و شتران و بدل و شنند برای ایشان شیر گاو و گوسفند در هر
وقتی که اراده نمایند و آن ملعون در هر روزی بکشد شخصی از اصحاب
خودش را یا غیر را پس پنهان نمایند او را یکی از شیاطین و نماید
خود را بصورت آن شخص پس بخیال اندازند دجال آنکه مرده را آنکه
می میراند و زنده مینماید و بسبب آن اغوی میکند ایشانرا اشد
اغواء پس میکردد شهرها را در حالتی که سوار باشد خر اقمر را و
شیاطین با او باشند باطبلها و مزمارها و بوقها و هر آلتی از
آلات لهو پس مباح کرداند زنا و لواطه و سایر مناهی را و مباشرت
نمایند مردان با زنان و غلمان در اطراف شوارع در حالتی که عریان
و علانیه باشند و افراط کنند اصحاب او در خوردن گوشت خوک و شرب
خمر و ارتکاب انواع فسوق و فجور و مسخر کرداند آفاق کل زمین را مگر
مکه و مدینه و مراقد ائمه علیهم السلام را پس هر گاه برسد طغیان او
بحد کمال و پر کند زمین را از جور خود و اعوان او بکشد آنکسی که
نماز کند در پشت سر او عیسی بن مریم علیهما السلام یعنی حضرت
مهدی علیه السلام و نقل کرده حسن بن عبد الرزاق در رساله اش
که دجال ملعون کافری ساحری در نهایت مهارت سحر است

و در علم سحر مثلی ندارد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
متولد شد و روزی آنجناب بدهی که در دو فرسخی مدینه است و ردم
شدند فرمودند دجال از این ده خواهد بود و در اینجا متولد خواهد
شد نام پدرش صیاد و بروایتی صاید و نام مادرش کاهنه و یهود
قطامه گویند و همه یهودیند و این را روز جمعه فرموده در آن هفته
روز چهارشنبه آن هفته آن ملعون متولد شد در وقت زردی آفتاب
و چون بزمین آمد فی الحال نشست و حرف زد و خود را وصف کرد
و هر چه کسی چیزی بخاطر میکرفت میکفت و ساعت بساعت بزرگ
میشد و یک چشم او مانند دانه انگور که بر سر آب باشد بیرون آمده
و چشم دیگرش هموار با روی شومش و ریش دراز داشت و او را
دجال نام کردند یعنی دروغگو و فریبنده و در آن ایام عبد الله بن
مسعود و محمد بن مسلمه بان ده رسیدند و آشوب و غوغایی شنیدند
از سبب آن پرسیدند حقیقت حکایت را با ایشان گفتند ایشان
برای دیدن او بدر خانه اش رفتند دیدند که بر پیشانی او نوشته بخط
صنع که الکافر بالله و بروایت دیگر کاف و فِ و رِ بحرف جدا جدا
از آنجا بخدمت سید کاینات مشرف گشته عرض نمودند چگونگی
احوال زشت مآل آن مضل ضال را روز دیگر آنجناب با ابن
مسعود بان ده تشریف بردند و عمر خطاب همراه بود عمر حلقه بر در زده
مادر دجال آمده ایشانرا بدرون برد و در وقت رفتن حضرت

با رفیقان آلن و حم دخان را بخاطر کرفتند تا دجّال را امتحان کنند
که چه میکوید چون داخل شدند دیدند که دجّال مربّع نشسته
بادنجی در دست کرفته خود را باد میزند و لحظه بلحظه بزرك میشود
و با مردم از هر باب سخن میکوید حضرت فرمودند ای دجّال بکوی
اشهد ان لا اله الا الله وانّی رسول الله دجّال ملعون کفت تو
برسالت از من اولی نیستی تو شهادت بده که من رسول خدایم و
بروایت دیکر کفت که ای محمّد تو شهادت ده که من خدایم سیّد عالم
صلّی الله علیه وآله فرمودند تعسًا لك یا ملعون یعنی هلاك شوی
ای ملعون و مرتبه دیکر او را بشهادت دعوت نمود جواب آنجناب
همان هذیان را کفت سیم مرتبه فرمودند بکو لا اله الا الله محمّد
رسول الله دجّال همان بیهودهٔ اوّل و دویم را کفت چون آنجناب
از اسلام ان مرتاب مایوس شد آنچه بخاطر مبارك کرفته بود
استفسار نمودند دجّال باستعجال کفت الدّخ وحم دخان حضرت
مقدّس نبوی صلّی الله علیه وآله فرمودند قاتلك الله پس عمر
شمشیری بر سر دجّال زده در واصلا اثر نکرد و شمشیر برکشته بر
سر عمر خورد و خون روان شد حضرت فرمود تو رد قضا نتوانی
نمود دست مبارك بر جراحت او کشیده صحیح شد و از آنجا بیرون
آمده بمدینه مشرّف توجّه نمود و دجّال بد افعال از عقبان برکرفته
ایزد متعال نعلین عدوان پوشیده و عصای طغیان بدست

کرفته بجانب مدینه رفت چون خلایق ان خلقت عجیب را و هیات
غریب را دیدند کروه انبوه بر وجع کردیدند دجّال بسر کوه دوید و
سنکی کران برداشت و بر سر راه ایشان کذاشت و در میان ان کوه
محبوسشان کردانید عمر ملعون ترسان و لرزان بخدمت رسول منّان
آمده حقیقت حال بموقف رسول متعال عرض نمود آنجناب با حضار
متوجّه کوه شده دست بدعا برداشته کفت خداوندا شرّ این شریر
از امّت من تا وقتی که خود میدانی دفع فرما فی الحال مرغی از اسمان
پیدا شده دجّال را بچنکال نکال در ربود و باوج هوا برد و هر چند
تضرّع
نمود سود نبود تا اخر باشارت آنجناب در چنکال ان عقاب در عقاب
مانده از آن دیار ببرد برده در جزیره ان جزایر محبوس نمود بفرموده خدا
ودود و بروایت دیکر حضرت جبرئیل علیه السّلام آمده او را از میان یهود
در ربود و او را برد تا از نظر ایشان غایب شد و در جزیره انداخت و
در انجا محبوس ساخت تا روزی که جناب الهی مرخص نماید پس
بدانکه جناب الهی او را نیز برای ابلا و امتحان خلق فرموده چنانچه شیطان
ملعون را مهلت داده او را نیز مهلت داده تا وقتی که خروج نموده مردم
از مایش شوند و ابن بابویه در اکمال الدّین روایت نموده بطریق عامه
از نزال بن سبره که کفت خطبنا علی بن ابی طالب علیه السّلام فحمد الله
واثنی علیه ثمّ قال سلونی ایّها النّاس قبل ان تفقدونی ثلثا فقام الیه
صعصعة بن صوحان فقال یا امیر المؤمنین متی یخرج الدّجّال فقال له

علي عليه السلام اقعد فقد سمع الله كلامك وعلم ما اردت والله
المسئول عنه باعلم من السائل ولكن لذلك علامات وهيئات يتبع
بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل وان شئت اخبرتك بها. قال نعم
يا امير المؤمنين فقال عليه السلام احفظ فان علامة ذلك اذا امات
الناس الصلوة واضاعوا الامانة واستحلوا الكذب واكلوا الربا
واخذوا الرشا وشيدوا البنيان وباعوا الدين بالدنيا واستعملوا
السفهاء وشاوروا النساء وقطعوا الارحام واتبعوا الاهواء واستخفوا
بالدماء وكان الحلم ضعفاً والظلم فخراً وكانت الامراء فجرة والوزراء ظلمة
والعرفاء خونة والقراء فسقة وظهرت شهادات الزور واستعلن الفجور
وقول البهتان والاثم والطغيان وحليت المصاحف وزخرفت
المساجد وطولت واكرام الاشرار وازدحمت الصفوف واختلفت
الاهواء ونقضت العقود واقترب الموعود وشارك النساء ازواجهن
في التجارة حرصاً على الدنيا وعلت اصوات الفساق واستمع منهم
وكان زعيم القوم ارذلهم واتقي الفاجر مخافة شره وصدق الكاذب
واؤتمن الخائن واتخذت القيان والمعازف ولعن آخر هذه الامة اولها
وركب ذوات الفروج السروج وتشبه النساء بالرجال والرجال
بالنساء وشهد الشاهد من غير ان يستشهد وشهد آخر قضاء لذمام
بغير حق عرفه وتفقه لغير الدين وآثروا عمل الدنيا على الآخرة ولبسوا
جلود الضان على قلوب الذئاب وقلوبهم انتن من الجيف وامر من الصبر

ابنائك

فعند

فعند ذلك الوحا الوحا العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس
ليأتين على الناس زمان يتمنى احدهم انه من سكانه فقام اصبغ بن نباتة
فقال يا امير المؤمنين من الدجال فقال الا ان الدجال صائد بن
الصيد فالشقي من صدقه والسعيد من كذبه يخرج من بلدة يقال لها
اصبهان من قرية يقال لها اليهودية عينه اليمنى ممسوحة والاخرى في
جبهته تضيء كانها كوكب الصبح فيها علقة كانها ممزوجة بالدم بين عينيه
مكتوب كافر يقرؤه كل كافر وامي يخوض البحار وتسير معه الشمس بين
يديه جبل من دخان وخلفه جبل ابيض يرى الناس انه طعام يخرج في
قحط شديد تحته حمار اقمر خطوة حماره ميل تطوى له الارض منهلاً منهلاً
لا يمر بماء الا غار الى يوم القيمة ينادي باعلى صوته يسمع ما بين
الخافقين من الجن والانس والشياطين يقول الي اوليائي انا الذي
خلق فسوى وقدر فهدى انا ربكم الاعلى وكذب عدو الله انه الاعور
يطعم الطعام ويمشي في الاسواق وان ربكم عز وجل ليس باعور ولا
يمشي ولا يزول الا وان اكثر اشياعه يومئذ اولاد زنا واصحاب
الطيالسة الخضر يقتله الله عز وجل بالشام على عقبة تعرف بعقبة
افيق لثلث ساعة من يوم الجمعة على يدي من يصلي المسيح عيسى بن
مريم خلفه الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى قلنا وما ذلك يا امير المؤمنين
قال خروج دابة من الارض من عند صفا معها خاتم سليمان وعصى
موسى تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً وتضعه

على وجه كل كافر فكتب فيه هذا كافر حقا حتى ان المؤمن لينادي الويل
لك يا كافر وان الكافر ينادي طوبى لك يا مومن وددت اني اليوم مثلك
فافوز فوزا عظيما. ثم ترفع دابة راسها فيريها من بين الخافقين باذن الله
عز وجل بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة
تقبل ولا عمل يرفع. ولا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت
في ايمانها خيرا. ثم قال عليه السلم لا تسئلوني عما يكون بعد ذلك
فانه عهد الي حبيبي ص ان لا اخبر به غير عترتي. فقال النزال بن سبرة
لصعصعة ما عنى امير المؤمنين عليه السلم بهذا القول فقال صعصعة
يا ابن سبرة ان الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم. هو الثاني عشر من
العترة التاسع من ولد الحسين بن علي وهو الشمس الطالعة من مغربها
يظهر عند الركن والمقام. يطهر الارض ويضع ميزان العدل فلا يظلم
احد احدا. فاخبر امير المؤمنين عليه السلم ان حبيبه رسول الله صلى الله
عليه واله عهد اليه ان لا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته
الائمة ع. وبسند ديگر همين حديث را از ابن عمر واو از رسول
خدا صلى الله عليه واله روايت نموده بي كم و زياد. ونيز حديث ديگر
ابن بابويه عليه الرحمه از ابن عمر روايت كرده غير انچه گذشت ودر ان
حديث حضرت رسول صلى الله عليه واله ميفرمايند ايها الناس
ما بعث الله نبيا وقد انذر قومه الدجال وان الله عز وجل قد اخره الى
يومكم هذا. فمهما تشابه عليكم من امره فان ربكم ليس باعور انه يخرج

رمز ظهور القائم عليه السلم بكون خطابه دابة الارض

على حمار عرض ما بين اذنيه ميل يخرج ومعه جنة و نار وجبل من خبز
ونهر من ماء. اكثر اتباعه اليهود والنساء والاعراب يدخل افاق
الارض كلها الا مكة ولابتيها والمدينة ولابتيها. پس از اين احاديث
شريفه ظاهر است طغيان ان ملعون. وفي الجمله چگونگي احوال
ان وعلامات خروج ان. پس با حذر باش. وچون از اين دجال
با حذري از دجالان ديگر نيز غافل مباش زيرا كه معنى لفظ دجال را
يافتي كه دروغ گوي فريبنده. پس هر دروغ گوي فريبنده دجالي است
انكه شدت وضعف ميدارند در فريبندگي. از انجمله جمعي كه گذشتند
از خلفا وغيرايشان. وجمعي نيز باقي مانده اند كه بعضي از ايشان انشاء الله تعالى
مذكور خواهد شد. چنانچه روايت كرده صاحب احتجاج در احتجاج
امير المؤمنين صلوات الله عليه از ان سرور عالميان كه يحيى حضرمي
ميگويد سمعت عليا عليه السلم يقول كنا جلوسا عند النبي صلى الله
عليه واله وسلم وهو نائم وراسه في حجري قيل لي ما الدجال
فاستيقظ النبي صلى الله عليه واله محمرا وجهه. فقال لغير الدجال
انا اخوف عليكم من الدجال الائمة المضلون. وسفك دماء عترتي
من بعدي انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم والعاقبة للتقوى
حديث سي و يكم ابن شاذان عليه الرحمة والغفران بسند خود
روايت كند از عبد الله بن عباس كه گفت قال رسول الله صلى الله
عليه واله ان للساعة علامات منها السفياني والدجال والدخان

وخروج القائم علیه السلام ونزول عیسی علیه السلام وخسف
بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزیرة العرب وطلوع الشمس
من مغربها ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر یعنی فرمودند
رسول الله صلی الله علیه وآله که قیامت را نشانها است سفیانی
ودجال ودودی وخروج حضرت قائم علیه السلام وفرود آمدن
عیسی علیه السلام وفرو رفتن جمعی بزمین در مشرق وجمعی در مغرب
وجمعی در جزیرهٔ عرب وطلوع آفتاب از مغربش وآتشی که بیرون آید
از قعر عدن که شهریست از شهرهای یمن نزدیک دریا وبراند آن
آتش مردمان را بسوی محشر وایضاً بسند دیگر از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کند که فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه و
آله عشر قبل الساعة لابدّ منها السفیانی والدجال والدخان و
الدابة وخروج القائم وطلوع الشمس من مغربها ونزول عیسی علیه
السلام وخسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزیرة العرب
ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر مفاد هر دو یکی است
الا آنکه درین حدیث دابة الارض زیاد است وبا او یازده است
واحتمال دارد که کاتب یا راوی لفظ احدی را از متن حدیث انداخته
باشند ولفظ لابدّ دلالت بر حتم نشانها دارد چنانچه از حدیث
دیگر ظاهر است که نشانها بعضی حتمی است وبعضی مشروط
بشرطی که هر گاه شرط بعمل آید مشروط نیز بعمل خواهد آمد والله

فیه مشیئة پس این حدیثها دلالت دارد بر بطلان قول بعضی که
میگویند بعد از قائم علیه السلام دولتها است زیرا که ظهور آنجناب
از علامات قیامتست ودانستی که میان رحلت آنجناب وقیامت
بیش از چهل روز نیست واز لفظ منها که در حدیث واقع است
معلوم میگردد که علامات قیامت منحصر در اینها نیست بلکه
زیاد بر این است چنانکه سابقا گذشت ونیز مذکور خواهد شد
وشیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب الغیبة همین حدیث را نقل
نموده وابن بابویه بطریق دیگر در کتاب خصال ذکر کرده وچند
تن از علمای امامیه وبسیار کسی از فضلای عامه این حدیث را
روایت کرده اند اما با اختلاف ترتیب علامات وعلامت آن
باشد که مکرر آنحضرت خاتم الانبیاء صلعم تکلم باین کلام معجز نظام فرموده
باشند ودر هر مرتبه ذکر بعضی از علامات را فرموده باشند
زیرا که علامات قیامت بسیار است واین را احادیث بسیار
مؤید است اگر بنظر تأمل نگری چند حدیث درهمین اربعین
یافت میشود ونیز از آنجمله است حدیث اشراط الساعة که
در روضهٔ کافی روایت شده وهمچنین صاحب کنز الفواید بحدیث
دیگر ذکر نموده وابن شاذان حدیث طویل الذیلی نقل کرده
هر که خواهد رجوع بآنها نماید **حدیث سی ویکم** فضل بن شاذان
رحمة الله علیه از زرارة بن اعین بسند خود نقل نموده واو از

ابی عبدالله علیه السلام که آنجناب فرمودند استعیذ بالله من شر
السفیانی والدجال وغیرهما من اصحاب الفتن قیل له یا بن رسول الله
اما الدجال فعرفناه وقد بین من مضامین احادیثکم شانه فمن
السفیانی وغیره من اصحاب الفتن وما یصنعون قال علیه السلام
اول یخرج منهم رجل یقال له اصهب بن قیس یخرج من بلاد الجزیرة
له نکایة شدیدة فی الناس وجور عظیم ثم یخرج الجرهمی من بلاد
الشام ویخرج القحطانی من بلاد الیمن ولکل واحد من هؤلاء
شوکة عظیمة فی ولایتهم ویغلب علی اهلها الظلم والفتنة منهم
فبینا هم کذلک اذ یخرج علیهم السمرقندی من خراسان مع الرایات
السود والسفیانی من الوادی الیابس من اودیة الشام وهو من
ولد عتبة بن ابی سفیان وهذا الملعون یظهر الزهد قبل
خروجه ویتقشف ویتقنع بخبز الشعیر والملح الجریش ویبذل
الاموال فیجلب بذلک قلوب الجهال والارذال ثم یدعی الخلافة
فیبایعونه ویتبعهم العلماء الذین یکتمون الحق ویظهرون الباطل
فیقولون انه خیر اهل الارض وقد یکون خروجه وخروج الیمانی
من الیمن مع الرایات البیض فی یوم واحد وشهر واحد وسنة
واحدة فاول من یقاتل السفیانی القحطانی فینهزم ویرجع الی
الیمن فیقتله الیمانی ثم یفر الاصهب والجرهمی بعد محاربات
کثیرة من السفیانی فیتبعهما ویقهرهما ویقهر کل من ینازعه

ویحاربه الا الیمانی ثم یبعث السفیانی جیوشا الی الاطراف و
یسخر کثیرا من البلاد ویبالغ فی القتل والفساد ویذهب الی الروم
لدفع الملک الخراسانی ویرجع منها منتصرا فی عنقه صلیب ثم یقصد
الیمانی فینهض الیمانی لدفع شره فینهزم السفیانی بعد محاربات
عدیدة ومقاتلات شدیدة فیتبعه الیمانی فتکثر الحروب وهزیمة
السفیانی فیجده الیمانی فی آخر الامر مع ابنه فی الاساری فیقطعهما
اربا اربا ثم یعیش فی سلطنته فارغا من الاعداء ثلثون سنة
ثم یفوض الملک بابنه السعید ویأوی مکة وینتظر ظهور قائمنا
حتی یتوفی فیبقی ابنه بعد وفات ابیه فی ملکه وسلطانه قریبا من
اربعین سنة وهما یرجعان الی الدنیا بدعاء قائمنا علیه السلام
قال زرارة فسألته عن مدة ملک السفیانی قال علیه السلام تمتد
الی عشرین سنة یعنی پناه بریم بجناب خداوند عالمیان از شر سفیانی
ودجال وغیر ایشان از اصحاب فتنها گفته شد بآنجناب یا بن رسول الله
صلی الله علیه وآله ما شناخته ایم از مضامین ومعانی احادیث
شما دجال را پس بیان فرمایید از برای ما که کیستند سفیانی و
غیر او از اصحاب فتنها وچه کارها خواهند کرد آنحضرت فرمودند
اول کسی که خروج کند از ایشان مردیست که گفته میشود اصهب بن
قیس بیرون خواهد آمد از جزیره ومر او راست بد اندیشی در باب
مردمان وجورش عظیم خواهد بود بر ایشان پس خروج کند جرهمی

ازبلاد شام. وخروج کند قحطانی ازبلاد یمن وهریك ازایشان را
دردولایتشان شوکت وقوت عظیم خواهد بود. وغالب خواهد
شد براهل انولایات ظلم وفتنه دراثنای انحال. ومهیا شدن ان
چند کروه ضال. ازبرای محاربه وقتال ناکاه خروج خواهد کرد
برایشان سمرقندی ازخراسان باعلمهای سیاه وسفیانی از
وادی یابس که ازوادیهای شامست واین سفیانی ازنسل اولاد
عتبه بن ابی سفیانست واینملعون پیش ازانکه خروج کند اظهار
زهد خواهد کرد. وبجامه درشت بسر خواهد برد. وبنان خشك
جو ونمك نیم کوفته قناعت خواهد نمود. ومالها بمردمان خواهد
بخشید. وباین افعال دلهای جهال وارازل را جلب نموده خواهد
کرد. وبخود مایل خواهد ساخت. پس ادعای خلافت خواهد نمود
پس بیعت نموده متابعتش خواهند کرد علمائی که حق راپنهان
دارند. وباطل را اشکار کنند تابع جهال وارزال خواهند شد و
تتبع ایشان نموده سر برخط فرمان سفیانی ملعون خواهند
کذاشت. پس خواهند کفت ان علمای دین بدنیا فروخته که سفیانی
بهترین اهل زمین است. وچنان اتفاق خواهد افتاد که روزی
که سفیانی درشام خروج کرده باشد یمانی دریمن باعلمهای سفید
خروج کند واول کسی که باسفیانی جنك کند قحطانی خواهد بود
پس قحطانی شکست یافته بیمن مراجعت نماید ودردست یمانی

کشته شود. بعد ازان بعد ازجنکهای بسیار که درمیان اصهب
وجرهمی وسفیانی نابکار واقع کردد. اصهب وجرهمی ازسفیانی
بکریزند. وسفیانی تعاقب نموده ایشانرا مقهور سازد. وهرکس
که باسفیانی نزاع نماید سفیانی اورا مغلوب ومقهور کرداند
الایمانی که بااو برنیاید پس سفیانی لشکرهای بسیار باطراف
عالم بفرستد. وشهرهای بسیار مسخر سازد. ودرقتل وفساد
مبالغه نماید. وبرود بسوی روم ان میشوم برای دفع خراسانی وبر
کردد ازانجا درحالتی که نصرت یافته باشد. ویا نصرانی شده بکردن
صلیب انداخته باشد. پس ازین حدیث چنان مستفاد میکردد
که سمرقندی ملك رومرا مسخر کرده. پس سفیانی متوجه دفع او کشته
بر ونصرت یافته باشد. زیراکه دراخر حدیث چنین معلوم میکردد
که یمانی بعد ازدفع سفیانی. درپادشاهی خود فارغ بال ازدشمنان
بدما بعد ازان بنشینند که اکر سفیانی اورادفع نکرده باشد ایشان
فارغ نخواهند نشست. همچنانکه ازلفظ منتشر این مفهوم می کردد
بهرحال پس سفیانی قصد یمانی کند. ویمانی ازجهة دفع شر او
ازجا درآید. وبرنیت فرونشاندن اتش فتنه او نهضت فرماید.
وبعد ازمحاربات عدیده. ومقاتلات شدیده سفیانی بکریزد. و
یمانی ازپی او برود. وجنکها وکریختن سفیانی بسیار ومکرر شود
پس بیاید یمانی دراخر الامر سفیانی را باپسرش درمیان اسیران

وبفرمايد كه ايشانرا ازبند جدا كنند پس در پادشاهي وزندگاني
خود فارغ بال از دشمنان بد مال سي سال بخوشي زندگاني كنند
پس تفويض كند ملك را به پسرش سعيد نام و ماوي كند در مكه
معظمه و منتظر ظهور قايم ما باشند تا آنكه وفات نمايد پس باقي ماند
پسرش بعد از وفات پدرش در پادشاهي و ملك خودش قريب بچهل
سال و او نيز رحلت نموده بدعاي قايم ما عليه السلم رجوع بدنيا
خواهند نمود هر دوشان. گفت زراره پس سوال كردم از مدت
ملك سفياني فرمودند مدت ملك ان بر بيست سال و مؤيد
اين حديث شريف است آنچه نقل كرده شيخ فضل بن شاذان در اثبات
الرجعه و شيخ ابو جعفر طوسي در كتاب الغيبة و شيخ مفيد در ارشاد
باسناد خودشان از محمد بن الازدي و او از ابي عبد الله عليه
السلم كه فرمودند خروج الثلثة الخراساني والسفياني واليماني
في سنة واحدة في شهر واحد فليس فيها راية باهدي من راية اليماني
تهدي الى الحق يعني خروج سه نفر كه خراساني و سفياني و يماني
باشند در يك سال و يكماه و يك روز باشد پس نيست درميان
انها علمي راه نماينده تر از علم يماني هدايت ميكند بسوي حق و نيز
شيخ مفيد در ارشاد بسند خود باين نحو روايت كند كه الفضل بن
شاذان عمن رواه عن ابي حمزه قال قلت لابي جعفر عليه السلم خروج
السفياني من المحتوم قال نعم والنداء من المحتوم وطلوع الشمس من

مغربها محتوم واختلاف بني العباس في الدولة محتوم وقتل النفس
الزكية محتوم وخروج القائم من آل محمد محتوم قلت وكيف يكون
النداء قال ينادي مناد من السماء اول النهار الا ان الحق مع علي
وشيعته ثم ينادي ابليس في آخر النهار من الارض الا ان الحق مع عثمان
وشيعته فعند ذلك يرتاب المبطلون و نيز از جابر جعفي ع قال
الزم الارض ولا تحرك يدا ولا رجلا حتى ترى علامات اذكرها لك
وما اريك تدرك ذلك اختلاف بني العباس ومناد ينادي من السماء
وخسف قرية من قرى الشام تسمى الجابية ونزول الترك الجزيره ونزول
الروم الرملة واختلاف كثيرة عند ذلك في كل ارض حتى تخرب
الشام ويكون سبب خرابها اجتماع ثلث رايات فيها راية الاصهب
وراية الابقع وراية السفياني پس اختلاف بني عباس خود ظاهر است
ونزول ترك ظاهرا تيمور بوده باشد چنانكه ميان او و پادشاه
روم جنگ شده آخر گرفتار شد پادشاه روم يا هلاكو نيز محتمل است
ونزول روم برملة احتمال آل عثمانيه ميرود يا آنكه فرنگان روم
نيز احتمال دارد والله يعلم ورسوله وحجته صلوا الله عليهما پس
بدان اي محب شاه مردان واي شيعه شير يزدان كه احاديث علامات
ظهور آن امام انس وجان وآن حجة الله الرحمن وآن برگزيده قادر
سبحان يعني ابو المظفر والمنصور من عند الملك المنان يعني حضرت
صاحب الزمان صلوات الله على آبائه الى يوم الجنان بسيار است

واگر چنانچه هر یك را مشروحاً کسی خواهد ذکر کند بطول می
انجامد. پس بعضی از مضامین معجز قرین بلاغت آیین آنها را چنانچه
شیخ مفید علیه الرحمه در آخر ارشاد ذکر کرده عرض میشود برای تنبیه
واعتبار خویش نگاه دار. شیخ میفرمایند بعضی از علامات زمان
قیام قایم علیه السلام خروج سفیانیست. وقتل حسنی واختلاف
بنی عباس در ملك. وکسوف شمس در نصف رمضان. وخسوف
قمر در آخر ماه بر خلاف عادات. وفرو رفتن جمعی از مردمان بزمین
در بیدا. وگروهی در مغرب. وفرقه در مشرق. ورکود آفتاب نزد
زوال یعنی ایستادن آن تا وسط اوقات عصر. وطلوع آن از مغرب
وقتل نفس زکیه که بظهور آید در پشت کوفه در میان هفتاد کس
از صالحان. وکشته شدن مرد هاشمی در میان رکن ومقام. و
خراب شدن دیوار مسجد کوفه. واقبال رایات سیاه از قبل
خراسان. وخروج یمانی. وظهور مغربی بمصر. ومالك شدن او
شامات را. ونزول ترك بجزیره. ونزول روم برمله. وطالع شدن
ستاره بمشرق که نور دهد مثل نور قمر بعد از آن منعطف گردد
چنانچه نزدیك باشد که دو طرف آن بهم رسد. وسرخی ظاهر شود
در آسمان که آفاق را فرو گیرد. وآتشی ظاهر شود طولانی در مشرق
که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز. وکندن عرب عنانهای
خود را ومالك شدن ایشان بلاد را. وخروج ایشان بر سلطان

عجم. وکشتن اهل مصر امیر خود را. وخرابی شام. وآمد و شد سه رایات
درو. ودخول رایات قیس وعرب بمصر. ورایات کنده بخراسان. وورود
خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود بفناء حیره. واقبال رایات سیاه. از
مشرق وغرق زیادتی فرات تا آب داخل شود در کوچهای کوفه. وخروج
شصت کذاب که همه دعوای نبوت کنند. وخروج دوازده نفر از
آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند از برای خود. واحراق مردی
عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان جلولا وخانقین. وبستن
جسر آنچه در پلی کرخ است بمدینه بغداد. وارتفاع باد سیاه
در آنجا در اول روز. وپیدا شدن زلزله تا منخسف شود بسیاری
از خلایق. وترسی که شامل اهل عراق باشد. وموت بسرعت و
ونقص انفس واموال وثمرات. وپیدا شدن ملخ در اوان ودر غیر
اوان. تا بیاید بر زرع وغلات. وکمی کشت وزراعتی که مردم کنند
واختلاف عجم. وریختن خون بسیار در میان یکدیگر. وبیرون
آمدن بندگان از طاعت سیدان. وکشتن ایشان خواجگان را
ومسخ قومی از اهل بدع که بگردند بوزینگان وخوکان. وغلبه کردن
عبید بر بلاد سادات. وندا کردن از آسمان که بشنوند آنرا اهل
زمین اهل هر لغتی بلغت ایشان. یعنی آن ندا را هر طایفه بزبان
خود بشنوند بقدرت الهی. وروی وسینه ظاهر شود از برای
مردمان در عین الشمس. ومردگان بر انگیخته شوند از قبور تا رجوع

بدنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و تزویج کنند راقم گوید
که گمان نکنی ازین قول که همه مردم زنده خواهند شد بلکه رجعت
جمعیست از مؤمن محض و کافر محض بعد از ان ختم شود ان
به بیست و پنج باران پیاپی پس زنده شود زمین بعد از مردن
او و معلوم گردد برکات ان و زایل شود بعد ازین هر آفت و
عاهتی که باشد از معتقدان چون یعنی شیعه اثنی عشریه حضرت
مهدی علیه السلم پس بدانند نزد این علامات امامت و خلافت
را بمکه پس متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او و همچنانکه
اخبار باین ورود یافته و بعضی از جمله اخبارات متحتم اند و بعضی مشترط
والله اعلم بما یکون و ما ذکر کردیم اینها را بر حسب انچه ثابت شده
در اصول و تضمن نموده اورا اثر منقول و بالله نستعین و نسال
التوفیق پس باید بدانند شیعیان خیر مال و دوستان رسول
و آل که اینهمه وقایع ایا واقع تواند شد درمیان وعد ظهور انجناب
تا ظهور آن افتاب عالمتاب که بعضی از فضلا و منجمین تحدید و
تعیین نموده اند یا نه پس بدانند دوستان که اول وعده که
میرزا جعفر منجم باشی سابق نموده بودند مع بود با وعده نمودن
و قرار دادن میر محمد صالح شیرازی مشهور بساداتی دست غیبی در
کتابش موسوم بتکمیل الایمان که در سال هزار و صد و پانزده
باشد و الحمد لله بنظر خود ملاحظه انرا نمودیم چون خلاف قول

معصوم بود مطلب و مراد حاصل نشد دویم اخوند مرحوم
و همچنین شعری را منسوب میسازند بخواجه نصیر مرحوم اینکه او
فرموده باشند در سال غلص اگر بمانی ببینی ملک و ملک و
ملت و دین برگردد که سال هزار و بیست بوده باشد که الحال
درمیانیم و ملاحظه مینماییم که الحمد لله و المنه عالم در نهایت امن
و امان و ارامیدگی است و سال بیست و یکم اخوند مرحوم
مانده خدا حیات بخشد تا او را نیز به بینیم و از قید او نیز فارغ
کردیم بهر حال انچه بخیال داعی دوام دولت قاهره راقم اربعین
میرسد هر چند بران نیز اعتمادی نیست نهایت نکته ایست
که خالی از چیزی نیست و ان اینست که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده اند حدیثی را که متفق علیه فریقین است
که بعضی از مضمون ان اینست که شبیه است حکایت و احوال
این امت با امت موسی و بنی اسرائیل مثل پر تیر به پر تیر و نعل
اسب به نعل اسب و ازین نهایت مشابهت بهم فهمیده می شود
پس چون اینرا دانستی بدانکه حضرت صاحب الزمان علیه السلم
از هر پیغمبری یک سنتی با اوست چنانچه روایت کرده صاحب
اکمال الدین در ان انحضرت سید الساجدین علیه السلام که
انجناب فرمودند فی القائم سنة من نوح و هو طول العمر
و ایضا در ان کتاب انحضرت ابی محمد العسکری علیه السلم روایت

کرده که فرمودند ان ابنی هو القائم من بعدی وهو الذی یجری فیه
سنن الانبیاء علیهم السلام بالتعمیر والغیبة حتی تقسی قلوب لطول
الامد ولا یثبت علی القول به الا من کتب الله عز وجل فی قلبه
الایمان وایده بروح منه و در باب طول عمر نوح علیه السلام ایضا
روایت کرده در ان کتاب که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
عاش ادم ابو البشر تسعمائة وثلثین سنة وعاش نوح الفی سنة
واربعمائة وخمسین سنة الخ وباز در اکمال الدین از حضرت صادق
علیه السلام نقل نموده که فرمودند عاش نوح الفی سنة وخمسمائة سنة
پس حاصل نتیجه معنی این خواهد بود که انجناب اقلا دو هزار سال و
کسری عمر بکنند واز تاریخ ولادت باسعادتش که الحال تحریر این
اربعین است نوزکه از تاریخ هجرت در رود هشتصد و شصت و
چهار باقی میماند پس از اینها فی الجمله منقطع میتوان شد و دیگر
مشابهت ملک بنی اسرائیل از زمان موسی تا پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله نیز دلیلی است روشن بر اینمدعا زیرا که از زمان موسی علیه
السلام تا زمان پیغمبر ما قریب دو هزار و دویست وسی ویک سال
نقل کرده اند چنانکه ابن جوزی در تلقیح ذکر نموده پس باید که زمان
هریک در امتداد نیز مثل هم یا قریب بهم باشند حاصل اصل کلام
انست که بغیر از خدا که صاحب اختیار کل است وخازنان علم او سبحا
که هرگاه خواهند بدانند میدانند که کی ظهور مینماید و عدهای

موقتین هم کذب بست وافترا واعتماد را نشاید چنانکه سابقا گذشت
والله تعالی اعلم بما یکون **حدیث سی وسیم** فضل بن شاذان علیه
الرحمة والغفران بسند خود از عبد الله سنان روایت کند که او گفت
سالی عن ابی عبد الله علیه السلام عن السلطان العادل قال هو من
افترض الله طاعته بعد الانبیاء والمرسلین علی الجن والانس اجمعین وهو
سلطان بعد سلطان الی ان ینتهی الی السلطان الثانی عشر فقال
فقال رجل من اصحابه صف لنا منهم یا ابن رسول الله قال هم الذین
قال الله تعالی فیهم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم والذی
خاتمهم الذی ینزل فی زمن دولته عیسی علیه السلام من السماء ویصلی
خلفه وهو الذی یقتل الدجال ویفتح الله علی یدیه مشارق الارض و
مغاربها ویمتد سلطانه الی یوم القیمة یعنی سؤال کرد پدرم از ابی
عبد الله علیه السلام از سلطان عادل انجناب فرمودند او انکسیست
که واجب نموده اطاعت مر او را بعد از انبیا و فرستاده شدگان بر
جمیع ادمیان وجنیان واو سلطانیست بعد از سلطانی تا انکه منتهی
شود بسلطان دوازدهمین پس مردی از اصحاب انجناب گفت که
وصف فرما از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا آن
سرور فرمود که ایشان انکسانند که خدا تعالی درباره ایشان فرموده
که اطاعت نمایید خدا را واطاعت نمایید رسول خدا را وصاحبان
امر وفرمان از شما را وانکسانی اند که خاتم ایشان انکسی است که عیسی

درزمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد کذارد
در پس پشت او و اوست آنکسی که خواهد کشت دجال بدفعال را
و مفتوح خواهد ساخت خدای تعالی بدست او مشارق و
مغارب زمین را و نخواهد کشید پادشاهی او تا بروز قیامت
پس از این حدیث شریف نیز چند چیز بین است اول واجب
بودن اطاعت امر امامان مر ثقلین را بفرموده خدا که و اولی
الامر منکم باشد دویم اطلاق اسم سلطان العادل مطلقا در
احادیث ظاهرا امام زمان باشد نه غیر ایشان مکر قرینه صریحه
برخلاف باشد سیم نزول عیسی و منقاد بودن آنحضرت مر جناب
حضرت صاحب الامر را چهارم کشتن آنجناب بدست مبارک
خود دجال شقاوت اثر را پنجم امتداد سلطنت آن عالی مقام الی
یوم القیام همچنانکه مکرر درین اربعین کذشت و باز ابن شاذان
علیه الرحمة والغفران بسند خود از جمیل بن دراج و او از حضرت
صادق علیه السلام و آنجناب از آبای کردون قباب تا امیر جناب
روایت نموده که آنجناب فرمودند الاسلام والسلطان العادل
اخوان توأمان لا یصلح واحد منهما الا بصاحبه الاسلام اس
والسلطان العادل حارس وما لا اس له فمنهدم وما لا حارس له فضائع
فلذلک اذا رحل قائمنا لم یبق اثر من الاسلام واذا لم یبق اثر من الا
سلام لم یبق اثر من الدنیا یعنی اسلام و پادشاه عادل برادران

توأمند و توأم دو طفلی را کویند که از یک شکم آیند یکی بعد از دیکری
شایسته نیست یکی از ایشان یعنی بتنهایی مکر با یار و صاحبش
اسلام اساس است و سلطان عادل نکهدارنده و پا
سبان آن آنچه او را اساس نیست منهدم است و آنچه او را
حارس و پاسبان نیست نابود و ناچیز است پس از این جهت است
که چون رحلت خواهد کرد قایم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام
و چون نماند اثری از اسلام باقی نخواهد ماند اثری از دنیا و از این حدیث
نیز چند چیز ظاهر است اول سلطان عادل که کنایه از امام عصر است
دویم باقی بودن دنیا با بقای آن سیم آنکه اسلام و امام لازم و
ملزوم همند همچنانکه در حدیث عقل ایمانی با آن شد چهارم انتهای
دنیا همچنانکه سابق برین کذشت و نیز روایت کرده صاحب محاسن
برقی رحمه الله تعالی در آن کتاب بسند خود از عبد الله بن سلیمان
العامری و او از ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند ما زالت الارض
الا ولله فیها حجة یعرف الحلال والحرام ویدعو الی سبیل الله ولا
ینقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما قبل یوم القیمة فاذا
رفعت الحجة اغلق باب التوبة ولم تنفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل ان ترفع الحجة واولئک شرار من خلق الله وهم الذین تقوم
علیهم القیمة مطلب از ایراد این خبر معتبر دو چیز است اول آنکه
فاصله میان رفع حجت تا قیام قیامت از چهل روز زیاد نیست

دوم انکه بعد از دفع حجت ایمان اوردن فایده ندارد و بسته میشود

در توبه که دیگر توبه کسی را قبول نمیفرمایند و نیز ابن بابویه علیه

الرحمه در اکمال الدین بسند خود روایت کند از ابی بصیر و او از

ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند ان الله اجل و اعظم من ان یترک

الارض بغیر امام عادل و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در

کتاب کافی بسند خود از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام

بی کم و زیاد همین حدیث را نقل نموده و ابن بابویه در معنی و فی

معجم از حضرت امام رضا علیه السلام روایت میکنند که انجناب

فرمودند و النسآء تمام الامر بقائم ال محمد علیهم السلام پس احادیث

بسیار است در اینکه سلطان عادل و امام عادل یکی اند و

دولت انجناب متصل است بقیام قیامت و فاصله بغیر از

چهل روز نقل نشده و اگر شده با احادیث صحیحه معارضه نمی تواند

نمود پس بعضی فضلا که قایلند بپادشاهی پیغمبر و ائمه بلکه تمامی

انبیا و اوصیا بعد از رحلت قایم علیهم السلام بصورت نیست و

اعتماد را نشاید و موید اینست انچه روایت نموده صاحب کتاب

احتجاج در خطبه غدیر خم از رسول الثقلین صلی الله علیه و آله

که بعضی از آن اینست در اواخر خطبه که فرمودند الا و ان منا القائم

المهدی الا انه الظاهر علی الدین الا انه المنتقم من الظالمین الا انه

فاتح الحصون و هادمها الا انه غالب کل قبیلة من اهل الشرک الا

قائل

انه المدرک بکل ثار لاولیاء الله الا انه الناصر لدین الله عز و جل

الا انه الغراف من البحر العمیق الا انه الواسم کل ذی فضل بفضله و

کل ذی جهل بجهله الا انه خیرة الله و مختاره الا انه وارث کل علم

و المحیط بکل فهم الا انه المخبر عن ربه و المنبه بامر ایمانه الا انه

الرشید السدید الا انه المفوض الیه الا انه قد بشر به کل سلف

من بین یدیه الا انه الباقی حجة و لا حجة بعده و لا حق الا معه و لا

نور الا عنده الا انه لا غالب له و لا منصور علیه الا و انه ولی الله

فی ارضه و حکمه فی خلقه و امینه فی علانیته و سره و در دیوان

منسوب بجناب امیر اجباب در نصیحت فرزند سعادت

مندش خطاب نموده میفرمایند سقی الله قائمنا صاحب القیمة

و الناس فی دأبها هو المدرک الثار لی یا حسین بل لک فاصبر لا تعبا

لکل دم الف الف و ما یقصر فی قتل احزابها و الحمد لله وحده علی هذا

و صلی الله علی محمد و آله و لعنة الله علی اعدائهم فضل بن شاذان علیه

الرحمة و الغفران بسند خود از محمد بن حمران و او از حضرت صادق

علیه السلام روایت کنند که انجناب فرمودند ان القائم منا علیه السلام

منصور بالرعب موید بالنصر تطوی له الارض و تظهر له الکنوز

کلها و یظهر الله به دینه علی الدین کله و لو کره المشرکون و یبلغ

سلطانه المشرق و المغرب فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر و ینزل

روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام فیصلی خلفه قال ابن حمران

المصباح

بها

حدیث سی و چهارم

قيل له يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم. قال اذا تشبه الرجال بالنسآء
والنسآء بالرجال. واكتفى الرجال بالرجال. والنسآء بالنسآء. وركب
ذات الفروج السروج. وقبلت شهادة الزور. وردت شهادة
العدول. واستخف الناس بالدمآء. وارتكاب الزنا. واكل الربا
والرشا. واستيلاء الاشرار على الابرار. وخروج السفياني من
الشام. واليماني من اليمن وخسف بالبيدآء. وقتل غلام من آل محمد صلى
الله عليه وآله بين الركن والمقام. اسمه محمد بن محمد ولقبه نفس
الزكية. وجاءت صيحة من السمآء بان الحق مع علي وشيعته فعند
ذلك خروج قائمنا. فاذا خرج اسند ظهره الى الكعبة واجتمع عنده
ثلث مائة وثلث عشر رجلا. واول ما ينطق به هذه الاية بقية
الله خير لكم ان كنتم مؤمنين. ثم يقول انا بقية الله وحجته وخليفته
عليكم. فلا يسلم عليه احد الا قال السلام عليك يا بقية الله في ارضه فاذا
اجتمع له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج من مكة فلا يبقى في
الارض معبود من دون الله عز وجل من صنم ووثن وغيره الا وقعت
فيه نار فاحترق وذلك بعد غيبة طويلة. يعني بدرستي كه قائم آل
محمد عليه السلام منصور است برعب يعني نصرت يافته است
از جانب خدا بترس انداختن او در دلها. ودر حديث ديكر
هست كه بمحض آوازه آنجناب تا دو ماهه راه از خوف بهم مي
رسانند چنانچه در ايام رسول خدا صلى الله عليه وآله بود

ومؤيد است بنصرت يعني ملائكه وجن مامور اند كه آنجناب را
نصرت دهند چنانكه بعضي از ان سابقا مذكور شد. ودر هم پيچيده
شود بامر خدا زمين تا در اندك زماني مسافت بعيده را خود ولشكر
ظفر اثرش طي فرمايند. وظاهر وهويدا كردد از براي آنجناب كنجها
همه. وغالب خواهد كرد بسبب او الله تعالى دينش را بر تمام اديان
باطله. هر چند كاره باشند مشركان ونخواهند ماند الا وخواهد رسيد
سلطنت آنجناب بمشرق ومغرب دنيا. ودر روي زمين خرابه و
موضعي ويرانه نخواهد ماند مكر آنكه در زمان آن سرور عاليشان
معمور وآبادان كردد وفرود آيد روح الله عيسى بن مريم عليهما السلام
پس نماز كذارد در پشت سر آنجناب يعني اقتدا كند واين معني دليل
واضح وبين است بافضيلت آنحضرت نسبت بحضرت عيسى عليه
السلام وانا بجا سرايت ميكند بانبيآء ديكر عليهم السلام پس راوي
كفت كه كفته شد بحضرت صادق عليه السلام كه اي فرزند رسول خدا
قائم شما كي خروج ميفرمايد آنجناب وقتي تعيين ننمودند بلكه علامات
چند را ذكر فرمودند. كه هر كاه مانند كنند خود را مردان بزنان. وزنان
بمردان. ومردان بملامست مردان وزنان بمساحقت زنان اكتفا
نمايند وصاحبان فروج. يعني زنان بر سروج نشينند يعني براسب
وبا استر زين كرده سوار كردند. وكواهي دروغ را قبول كنند. وشهادت
عدول را رد كنند. وسبك وآسان كيرند خون ناحق ريختن وزنا

کردن. و ربا خوردن و رشوه ستدن را یعنی پروا از گناه آنها
نکنند و سهل پندارند و حال آنکه گناه کبیره است. و در حدیث
هست مضمون آنکه یک درهم ربا خوردن گناهش برابر است با
هفتاد زنا با مادر خود در جوف کعبه. و رشوه فرموده اند سحت است
یعنی حکم گناه ربا را دارد. و زنا کردن خود معلوم است. و مستولی
شدن شریران بر نیکوکاران. و خروج سفیانی از شام. و
و خروج یمانی از یمن. و فرو رفتن جمعی از اهل عدوان در زمین
بیدا. و کشته شدن پسری از آل محمد در میان رکن و مقام که نامش
محمد بن محمد و لقبش نفس زکیه باشد. و بیاید ندا از آسمان با نکه
حق با علی و شیعه اوست. پس نزد ظهور آن بیرون آید قائم ما.
پس هرگاه خروج فرماید و بدهد پشت مبارک خود را بکعبه
و جمع شوند در خدمتش سیصد و سیزده مرد مردانه. و اول چیزی
که تکلم فرمایند بگویند بقیة الله الخ. بعد از آن بیان فرمایند که منم
بقیه خدا در زمین خدا. و حجت او و خلیفه او بر شما. پس سلام نکند
برو مگر باین روش که سلام بر تو باد ای بقیه خدا در زمین او.
پس هرگاه مجتمع شود برای او عقد و آن ده هزار مرد مردانه دین دار است
بیرون آید از مکه. پس باقی نماند در زمین معبودی سوای خدای
عز و جل از صنم و بت و غیر آنها. از چیزهایی که می پرستند مشرکان
مگر آنکه آتش در آن افتاده بسوزد. و این بعد از غایب بودن دور

دراز

و دراز خواهد بود بدانکه این حدیث را از محمد بن مسلم ثقفی از ابی
عبدالله علیه السلام نقل نموده. و شیخ ابن بابویه ره بسند دیگر از
حضرت ابی جعفر علیه السلام در اکمال الدین ذکر کرده. و بعضی از
فضلا گمان کرده اند که نفس زکیه محمد مذکور محمد بن حسن مثنی است
و آن غلط است زیرا که این حدیث بعد از کشته شدن او ورود یافته
دویم آنکه اگر او میبود بجای لفظ غلام اطلاق لفظ رجل میفرمودند
سیم آنکه قتل او میان رکن و مقام نبود چهارم آنکه نام پدر او محمد است
و آنکه در بعضی حدیث بنام حسن مذکور است ممکن که جدش یا
جد اعلایش مراد باشد والله یعلم و رسوله و اوصیائه تنبیه
بدانکه از این حدیث شریف نیز چند چیز مبین است اول نزول
عیسی علیه السلام و در خدمت جناب صاحب بودن. و او را یاری
نمودن. و مامور آنجناب بودن دویم پرسیدن سائل که کی ظهور
میکند قائم شما. در جواب وقتی قرار نفرمودند بلکه علامات چندرا
مذکور فرمودند که هرگاه آن علامتها ظاهر گردد آنجناب ظهور
فرماید. پس اگر کسی وعده نماید اعتماد را نشاید چنانکه سابقا در
اربعین مذکور شد. و نیز دلیل برین از آنجمله است آنچه را از شیخ
مغفور یعنی ابن شاذان در کتابش بسند خود روایت کرده از حسن
مجتبی و آنجناب از رسول محمد مصطفی صلوات الله علیهم که سألت
جدی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن الائمة بعده

فقال علیه السلم الائمة بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر
اعطاهم الله علمی وفهمی وانت منهم یا حسن. فقلت یا رسول الله فمتی
یخرج قائمنا اهل البیت. قال یا حسن مثله مثل الساعة اخفی الله
علمها علی اهل السموات والارض لا تاتی الا بغتة. پس درین حدیث
سه جا آنجناب ظاهر کرده ندانستن آنرا اول تشبیه نمودن قیام آن
جناب را بمثل قیام قیامت که نمیدانند آنرا مگر ذات اقدس الهی دوم
پنهان داشتن علم او را از اهل سموات و ارض سیم آنکه نمی آید مگر
ناگاه و بی خبر یعنی کسی نمیداند مدت آنرا. پس تاکید را ملاحظه نما
که چون مکرر میفرمایند. و در هر یک از کافی و اثبات الرجعة و اکمال
الدین و محاسن برقی بابیست در نهی توقیت رجوع بآنها نماید هر که
زیاد ازین خواهد. و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبة میفرماید
مضمون آنکه پس خروج قائم علیه السلم نیست معلوم ما بتفصیل
بلکه غایب است از ما. یعنی دانستن آن تا آنکه اذن دهد الله تعالی
بفرج آن. و بعد از آن چند حدیث درین باب ایراد نموده. و ابن بابویه
در اکمال الدین روایت نموده بسند خود از علی بن همام که گفت سمعت
محمد بن عثمان العمری قدس الله روحه. یقول خرج التوقیع بخط
اعرفه یقول من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله قال
علی بن همام وکتبت اسئله عن ظهور الفرج متی یکون فخرج
التوقیع. کذب الوقاتون سیم آنست که علامات ظهور آنجناب

منحصر درین چند علامت نیست بلکه زیاد برین است چنانچه
سابقا عرض شد. و همچنین ترتیب علامات چنانچه در حدیث
وارد شده ضرور نیست. و همچنین بعضی حتم اند و بعضی مشروط
چهارم آنکه سرافراز شدن بخدمت سراسر سعادت حضرت صاحب
علیه السلم منحصر در سیصد و سیزده تن نیست بلکه جمعی کثیر و جم
غفیر بان سرافراز خواهند شد انشاء الله تعالی چنانکه از لفظ
عقد و معنی آن ظاهر است. و از احادیث دیگر نیز هویدا است. ه
امید از درگاه جناب احدیت آنکه بخیر و عافیت بزودی نود روزی
کند دیدار خیر منظر و اثر آنجناب را بر شیعیان و دوستان آنسرور
بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین حدیث سی و پنجم
شیخ فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران من الملک المنان بسند
خود روایت کند از عبد الله بن سنان. و او از ابی عبد الله علیه السلم
که فرمودند المفقودون عن فرشهم ثلث مائة وثلث عشر رجلا
عدة اهل بدر فیصبحون بمکة. وهو قول الله عز وجل اینما تکونوا
یات بکم الله جمیعا. وهم اصحاب القائم علیه السلم. یعنی گم شدگان
از رخت خواب خود سیصد و سیزده مردند بشماره اهل بدر که
از خوابگاه ایشان مفقود گردیده. پس صبح را بمکه خواهند نمود. و
اینست فرموده خدا در کلامش که هر جا بوده باشید می آورد
خدا همگی را. یعنی بیکجا جمع میفرماید. و ایشان اصحاب قایمند

و حاضر شدن اصحاب آنجناب اول معجزه ایست در ظهور که از آنحضرت
صادر شود بعون الله الملک الوهاب و بدانکه در باب سیصد و سیزده
کس که هر یک از کجا باشند احادیث مختلف وارد گشته. از آنجمله مضمون
حدیث شریفی که محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج کبیر ش
نقل کرده روایت میشود. بسند خود روایت کند که جابر بن عبد الله
الانصاری پرسید از جناب امیر المؤمنین علیه السلم که آن
سیصد و سیزده تن هر یک از کجا باشند آنجناب فرمودند ۴
تن از مکه و ۴ تن از مدینه و ۴ تن از بیت المقدس و ۷ تن از یمن
و ۸ تن از مصر و ۳ تن از حلب و ۱۲ تن از اهل بادیه و ۳ تن از آذر
بایجان و ۴ تن از خوارزم و ۱۲ تن از طالقان و ۷ تن از دیلمان
و ۳ تن از بصره و ۳ تن از بورسه روم و ۷ تن از جرجان و ۷ تن
جیلان و ۷ تن از طبرستان و ۴ تن از خوزستان و ۴ تن
از ری و ۱۲ تن از قم و ۱ تن از اصفهان و ۱۳ تن از سبزوار و ۳
تن از همدان و ۴ تن از کرمان و ۱ تن از مکران و ۳ تن از غزنین
و ~~تن از غزنین~~ و ۳ تن از کاشان و ۳ تن از قزوین و ۱۰ تن از
هندوستان و ۳ تن از ماوراء النهر و ۷ تن از فارس و ۷ تن
از نیشابور و ۷ تن از طوس و ۳ تن از دامغان و ۳ تن از حبشه
و ۷ تن از بغداد و ۲ تن از مداین و ۱۲ تن از بلاد مغرب و ۱۲ تن
از حله و ۱۲ تن از مدفن من صر و ۵ تن از مدفن فرزندم حسین ص

یعنی مازندران

از

و ۵ تن از طرسوس و ۳ تن از طبریه و ۳ تن از بدخشان و ۴ تن
از بلخ و ۲ تن از بخارا و ۲ تن از سمرقند و ۳ تن از سیستان و
۲ تن از کاشغر و ۷ تن از قیروان و ۵ تن از قشمیر و ۴ تن از بوشنج
و ۶ تن از طبس و ۴ تن از کتام و ۲ تن از کابل و ۵ تن از بغراج و
۲ تن از مراغه و ۴ تن از جوین و ۳ تن از بروجرد و ۶ تن از قومس
و ۳ تن از نسا و ۲ تن از ابیورد. و در همان روز چهار تن از
پیغمبران نزد آنجناب حاضر شوند حضرت عیسی ع و حضرت ادریس ع
و حضرت خضر ع. و حضرت الیاس علیهم السلم بیت دوان اندر
رکابش خضر و عیسی. هم خدمت نما و مدح گستر. ز یمنش جمله
ملتها مسلمان. ز جودش جمله درویشان توانگر. و روایتست
که بیست و هفت تن را از برای آنحضرت زنده میگردانند که انصار
او باشند. پانزده تن از آنها که حضرت حق تعالی در شان ایشان
میفرماید و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون. و
هفت تن که ایشان را اصحاب کهف گویند. و یوشع بن نون و سلمان
فارسی و ابوذر غفاری و مقداد اسود کندی و مالک اشتر
نخعی رحمة الله تعالی علیهم. و در بعضی روایت بجای ابوذر ابو
دجانه الانصاری واقعست و آن ضعیف السند است. و ابن
شاذان و شیخ مفید و ابن بابویه بسندهای خود روایت نموده اند
از وهب بن حفص و او از جناب حضرت ابی عبد الله علیه السلم

حدیثی که سابقا ذکر شده مضمون بعضی از ان انکه جبرئیل علیه السلم
ندا کند در دست راست او که بیعت نمایید مر خدا برا یعنی از برای
خدا با او بیعت کنید که حکم بیعت با خداست پس روان کردد بسوی
انحضرت شیعه او و در هم نوردیده شود از برای ایشان زمین تا بیعت
کنند او را پس پر کرداند خدا با او زمین را از عدل وداد همچنانکه پر
شده باشد از جور و بیداد حدیث بیست و ششم ابن شاذان علیه
الرحمة والغفران در کتابش بسند خود از زرارة و او از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم روایت کند که فرمودند ان الله عز وجل خلق اربعة
عشر نورا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له
یا بن رسول الله ص من الاربعة عشر فقال محمد و علی و فاطمة والحسن
والحسین والائمة من ولد الحسین الذین اخرهم القائم الذی یقوم
بعد غیبة طویلة فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم
یعنی بدرستی که خدای عز وجل افرید چهارده نور پیش از خلق خلق
بچهارده هزار سال پس او ارواح ما بود پس کفته شد مر انحضرت را
ای فرزند رسول خدا کیستند این چهارده نور پس فرمودند محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و پیشوایان از اولاد حسین
انحضرت پیشوایانی که اخر ایشان قایمست انحضرت قایمی که قیام نماید
بعد از غیبت نمودن دور و دراز پس بکشد دجال را و پاکیزه کند
روی زمین را از لوث هر پلید و هر جور و ظلم و ابن طاوس

علیه الرحمة طریق عامه در طرایفش نقل کند که احمد بن حنبل در مسند
خود از زاذان بن سلمان که کفت سمعت حبیبی رسول الله صلی الله
علیه واله یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق
ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی ادم علیه السلم قسم
ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی و میفرماید سید که روایت
کرده صاحب فردوس از ابن شیرویه دیلمی و روایت کرده شافعی
بن مغازلی در کتاب مناقبش و در انجا کفته که فلما خلق الله تعالی
ادم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة باز ابن مغازلی
بطریق دیکر از جابر بن عبد الله انصاری و او از رسول خدا صلی الله
علیه واله و در اخر او کفته که حتی قسمه جزئین فجعل جزءا فی صلب
عبد الله وجزءا فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا و
صیا و ابن بابویه در اواخر خصال روایت کرده از ابن نباته و او از حضرت
ابی جعفر و او از جدش موسی بن جعفر علیهم السلم قال بینا رسول الله
صلی الله علیه واله جالس اذ دخل علیه ملک له اربعة وعشرون
وجها فقال له رسول الله حبیبی جبرئیل لم ارک فی مثل هذه الصورة
فقال الملک لست جبرئیل انا محمود بعثنی الله عز وجل ان ازوج
النور من النور قال من ممن قال فاطمة من علی علیهما السلم فلما ولی
الملک فاذا بین کتفیه مکتوب محمد رسول الله علی وصیه فقال

رسول الله صلّی الله علیه وآله منذ کم کتب هذا بین کتفیك
قال من قبل ان یخلق الله ادم باثنین وعشرین الف عام. وسابق
بربن از کتاب بحار الانوار در حکایت خم غدیر از ابن عباس و
او از جناب رسول خدا صلّی الله علیه وآله روایت شده که
در اخر الحدیث میفرمایند مامررت بباب من ابواب الجنّة
الّا و رایت مکتوبا علیه علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین من قبل
ان یخلق ادم ع بسبعین الف عام تنبیه پس ازین اخبار کثیر الانوار
چنین مستفاد می شود که مکرّر جناب رسول خدا صلّی الله علیه
در خور حوصله هریك از اصحاب وسایلین تقدّم نور خود و جناب
امیر المؤمنین علیهم السّلام فرموده باشند. پس بنا برین مکرّر
این حدیث وارد شده و چون بنظر تامّل ملاحظه نماییم میدانیم این را
که در جنب ازل و ابد این مدّتها چیزی نیست. زیرا که مرویست
از جناب امیر المؤمنین علیه السّلم که شیخ ابو جعفر طوسی در
مصباح الانوارش ذکر نموده که روزی در مسجد کوفه آن حضرت
خطبه میفرمودند و در اثنا خطبه فرمودند. سلونی قبل أن
تفقدونی فانّی لا اسئل الّا اجبت عمّا دون العرش. پس مردی
برخواسته از آنجناب سؤالها نموده تا در اخر پرسید که. فکم
مقدار عرشه علی الماء من قبل ان یخلق الله الارض والسّماء.
قال اتحسن ان تحسب. قال الرّجل نعم قال امیر المؤمنین علیه السّلم

ارایت لو کان حبّة من خردل حتّی تسدّ الهوی. وما بین الارض والسّماء
ثمّ قیل لك علی ضعفك ان تنقله حبّة حبّة مقدار من المشرق ومدّ
فی عمرك. واعطیت القوّة فی ذلك حتّی نقلته واحصیته لکان
ایسر من احصاء عدد مالبث عرشه علی الماء من قبل ما یخلق الله
الارض والسّماء. وانّما وصفت لك عشر العشر من مائة الف جزء
واستغفر الله من التقلیل فی التحدید الخ. پس هرگاه آنجناب بعد
خلق شدن عرش و آب خواهند این مثل را برای تحدید زمان آن
بیان فرمایند. و با وجود عجز از تحدید آن مردم را جناب او ص
طلب مغفرت فرمایند بمحض مثل زدن. پس چون توان بود ادراك
پیش از خلق عرش و ماء را. زیرا که حدیث عجب ازین غریب تر و
عجیب تر است و روایت کرده ولیّ بن نعمة الله الحسینی الرضوی رحمه الله
در کتاب بدر المطالب و غرر المناقب فی فضایل علیّ بن ابی طالب
علیه السّلم. از حضرت صادق علیه السّلم از پدرش از جدش از
جدش از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین که فرمودند.
انّ الله تبارك وتعالی خلق نور محمّد قبل ان یخلق السّموات والارض
والعرش. والکرسی. واللوح. والقلم. والجنّة. والنّار. وقبل ان یخلق
ادم. ونوحا. وابراهیم. واسمعیل. واسحق. ویعقوب. وموسی. و
عیسی. وداود. وسلیمان. وکلّ من قال الله عزّ وجلّ فی قوله. ووهبنا
له اسحق ویعقوب الی قوله. وهدیناهم صراطا مستقیما. وقبل

ان یخلق الانبیاء باربع مائة الف عام وأربع وعشرین الف سنة
وخلق الله معه اثنی عشر حجابا الخ وحدیث دیگر هست که سابقا
درین اربعین در ضمن حدیث سیم قلمی گشته که فرموده اند پیش از
خلق شدن اینها جناب قدر القادر این انوار ایشان را هزار دهر پیش از
خلق ایجاد فرموده پس بنابرین این روایتها وهمگی اینها حقست
زیرا که دو هزار سال وچهار هزار سال وهفت هزار سال وزیاد
برینها چنانچه همه اینها روایت شده داخلند در ظرف زمان دهر
هرچند که دهر وزمان باهم نبوده اند وبحیثیتی که اگر میبود اینها دا
خل ان میتوانند شد پس از قدرت کامله الهی بعید نباید شمرد
واز در انکار ومکابره وجحود نباید درآمد که باعث کفر این کس
خواهد بود وگمان نبری که پس نور اقدس ایشان قدیم بالذات
باشند یا با ذات احدیت مع باشند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
بلکه هیچ نبوده اند مثل سایر موجودات وبنابر حدیث قدسی که
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق آنکه عدم انوار
مقدس ایشان را پیش از همه مخلوقات خلق نموده چنانچه سابقا
در حدیث عقل گذشت که جناب رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده اند
اول ما خلق الله نوری پس ایشان ملکی الذات والهی الصفات اند
تا واسطه باشند میان خلق وخالق والا نمیتوانند بود واسطه اگر چنین
نباشند وان طولی دارد بنابرین ایشان را سرکرده فرموده

وچهارده هزار سال

پادشاه

پادشاه فرشته ها چه در عالم ذر وچه درین دنیا وچه در آخرت
در همه جا مقدمند وسرکرده اند وپیشوا اند هر که اطاعت کرد
وقبول نمود واز در تسلیم ورضا درآمد ناجی شد واز ایشان گشت
وهر که از در انکار وعناد درآید از عذاب ابدی ایمن نبود وغرض از
ایراد این حدیثها انست که بشناسی فی الجمله بزرگواری وحقوق
آقایان واقعی خود را واز در ایشان بدر دیگران نروی زیرا که سد
ابواب مردم از مسجد رسول خدا کنایه از اینست که درهای
مردم را بست وآن جناب امیر مؤمنان باز گذاشت که سوای در
ان عالیجناب امت بدر دیگران نروند وبدانند که دیگران هیچند
بودن ونبودن دیگران را علی السویه دانند که فایده از انها مترتب
نیست سوای خذلان وضلال وممکن است که بیچاره را بخیال
برسد که ممکن الوجود با وجود نبودن مکان وزمان بچه نحو می
تواند بود جواب آنکه ممکن است وهمچنانکه عرش اعظم است ثم
تواند بود که بقدرت کامله الهی موجود ومحفوظ خواهد ماند
وهرجا عرش ساکن است وقایمست انوار مقدس ایشان نیز
بطریق اولی قایم تواند شد وبود یفعل الله ما یشاء بقدرته
ویحکم ما یرید بعزته وهو علی کل شیء قدیر وبکل شیء محیط وحفیظ
و چند بیت از قصیده اذری برای مثال مرقوم رقم قلم شکسته بسته
گشت بیت چنانکه هست فلک را دوازده تمثال که آفتاب بران دوره

میکنده وسال ز آفتاب نبوت صدور این انجم مثال صورت
تمثیل آمد از اجمال قضا چه آینه روح احمدی میر بخت بر بخت
ز آینه او دوازده تمثال ستارگان سپهر ولایت و شرفند که
ایمنند ز نقصان احتراق و وبال بر آسمان ولایت دوازده برجند
چه آفتاب نبوت همه باوج کمال شهان بی سپه و خسروان بی شمشیر
ملوک بی حشم و اغنیای بی اموال هر انچه حکم کنند از اوامر و نواهی
ملایک از پی او میروند با استعجال علیست آنکه بکنه حقیقتش
نرسد بغیر ذات نبی و ایزد متعال ملک چه قدر کمالات او
بپیماید فلک مثابه کیل اید و ملک مکیال کند تصور مثلش
خیال و گوید عقل زهی تصور باطل زهی خیال محال کمال
فضل علی را چه حاجت تعریف که هست یوسف ما را جمالش از دلال
نگین دولتشان مهر دفتر ارزاق مطیع رایتشان مهر لشکر اجال
سپهر فضل و شرف هر یکی باستغنا جهان علم و عمل هر یکی باستقلال
مجاوران صوامع نشین عالم قدس مقربان سراپرده بارگاه و جلال
هر انچه عقل کل از فهم او فرومانده ز مشکلات ضمیر منیرشان حلال
حدیث معرفتشان بمردم نا اهل همان حکایت ابست و قصه غربال
بهادیان تو هی اقتدا کن اذری و مباش ز پیروان کسانی که میکنند ضلال
باهل بیت نبی اقتدا کن از مردمی که صوم عیسی خوشتر است ز دعوت
دجال وبال و زر عدو شما نشاید حمل اگرچه گاو زمین باشد و چون حمال

چه اشتران قطاری کشند در دوزخ مخالفان شما در سلاسل
اغلال بدوستان شما نیست هیچ رو جزا سوای جنت و جود
جاه و جلال حدیث سی و هفتم از انس مالک و او از معاذ
جبلی و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند
ان الله عز و جل خلقنی و علیا و فاطمه و الحسن و الحسین قبل ان
یخلق الدنیا بسبعة الاف عام قلت فاین کنتم یا رسول الله قال
الله قال قدام العرش نسبح الله عز و جل و نحمده و نقدسه و نمجده
قلت علی ای مثال اشباح نور حتی اذا اراد الله عز و جل ان یخلق
صورنا صیرنا عمود نور ثم قذفنا فی صلب ادم ثم اخرجنا الی
اصلاب الاباء و ارحام الامهات و لا یصیبنا نجس الشرک و لا
سفاح الکفر یسعد بنا قوم و یشقی بنا اخرون فلما صیرنا الی
صلب عبد المطلب اخرج ذلک فشقه بین نصفین فجعل نصفه
فی عبد الله و نصفه فی ابی طالب ثم خرج نصف الذی لی فی
امنه بنت وهب و نصف الاخر الی فاطمه بنت اسد فاخرجتنی
امنه و اخرجت فاطمه علیا ثم اعاد العمود الی فخرجت منی
فاطمه ثم اعاد الله عز و جل العمود الی علی فخرج منه الحسن و
الحسین
یعنی من النصفین جمیعا فما کان من نور علی فصار فی ولد
الحسن و ما کان من نوری صار فی ولد الحسین فهو ینتقل
فی الائمه من ولده الی یوم القیمه یعنی بدرستی که الله تعالی خلق

کرد مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیش از آنکه
بیافریند دنیا را بهفت هزار سال راوی گفت که پس کجا بودید
ای رسول خدا فرمودند پیش عرش تسبیح خدای عز و جل و
تحمید او میکردیم و تقدیس و تمجید او مینمودیم گفتم بچه مثال
و صورت بودید فرمودند مثال اشباح نور بودیم تا آنکه اراده
فرمود جناب خدای عز و جل آنکه بیافریند صورتهای ما را گردانید
نور ما را عمودی از نور پس انداخته شدیم در صلب آدم علیه السلام
پس برآورده شدیم بسوی اصلاب پدران و ارحام مادران یعنی
از صلبی برحمی و از رحمی بصلبی منتقل میگشتیم و نرسید بما نجاست
شرک و نه سفاح کفر یعنی کسی از آباء و امهات ما کافر نبودند د
چنین انتقال ما از صلب برحم و از رحم بصلب و سفاح کفر
دامن گیرشان نبوده بلکه همیشه مؤمن و مؤمنه بوده اند و سعید
میشوند بسبب ما گروهی و شقی میشوند بسبب ما گروهی
دیگر یعنی جمعی که در سلک آباء و اجداد و امهات ما بودند بسبب ما
سعید شدند و همچنین جماعتی که اطاعت آبای ایشان نمودند نیز
سعید شدند و جمعی که عداوت آنها کردند شقی گشتند و همچنین
بعد از تولد ایشان بطریق اولی آنانکه اطاعت کردند و میکنند
سعیدند و آنانی که عداوت ورزیدند و میورزند شقی اند نعوذ
بالله من خذلان الله پس چون وارد شد نور ما بصلب عبد المطلب

بیرون آورده شدیم در حالتی که دو حصه شده بود آن نور پس گردید
نصف آن نور در صلب عبد الله و نصف آن در صلب ابی طالب پس
بیرون آورده شد نور من در آمنه دختر وهب و نصف دیگر بسوی
فاطمه بنت اسد پس بیرون آورد آمنه مرا و بیرون آورد فاطمه علی را
پس عود نمود عمود نور یعنی بقدرت الهی بسوی من پس بیرون آمد
فاطمه علیها السلام از من پس عود نمود خدای عز و جل عمود نور را بسوی
علی علیه السلام پس بیرون آمدند از او حسن و حسین یعنی از نصفهای
آن نور جمیعا پس آنچه بود از نور علی علیه السلام پس گردید در فرزندان
حسن علیه السلام و آنچه بود از نور من گردید در اولاد حسین علیه
السلام پس آن نور منتقل گردد در ائمه علیهم السلام از پسران او تا روز
قیامت یعنی امامی بعد از امامی و لهذا امامت در صلب حضرت
امام حسین علیه السلام شد دون حسن یک سبب اینست اگر
بنظر تأمل بنگری و نکته آنکه اولاد آنجناب را یعنی حسین علیه السلام
یا ابن رسول الله گویند و جهتش این میتواند بود هرچند نظر بظاهر
همه سادات از اولاد حسین را شاملست باعتبار مادرشان فاطمه
علیها السلام نهایت در ائمه علیهم السلام بیشتر جاریست نه در غیر
ایشان فتأمل پس از این حدیث شریف نیز چند چیز ظاهر است اول
این آنکه خلق نمودن جناب الهی این پنج نور را پیش از همه مخلوقات
از هر چه خیال نمایی پیش از زمان و مکان و سکون و حرکت و غیر از آن

پس خصوصیّت این چهارده نفر نسبت بباقی ائمه علیهم السّلام برسول
خدا صلّی الله علیه وآله ظاهرا بنابرین بوده باشد ولهذا فرمودند
الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنّة وابوهما خیر منهما وبروایت
دیگر فرمودند الحسن والحسین خیر اهل الارض بعدی وبعد ابیهما
وامّهما افضل نساء اهل الارض وهرچند بعد از پدر بزرگوارشان علی
بن الحسین واَئمّه علیهم السّلام بهترین همه اشیا اند سوای رسول وجدّشان
وعموشان وهرچند از این نور اند نهایت معنی سبقت باعث آن شده که
ایشان بهتر اند بالنّسبه چنانچه باندک تاملی ظاهر است دویم آنکه
ایشان اند اوّل مسبّحین ومحمّدین ومقدّسین وممجّدین واز ایشان بباقی
مخلوقات سرایت کرده واز ایشان تعلیم گرفته اند واز ایشان بدیگران
رسیده چنانکه بعد ازین ظاهرتر خواهد شد انشاء الله تعالی
پس بنابراین شریفه السّابقون السّابقون اولٰئک المقرّبون ایشان
مقرّب تر اند از سایر مخلوقات سیم آنکه همه پدران ومادران ایشان
مؤمن ومؤمنه بوده اند پیش از آنکه نطفه ایشان در اصلاب و
ارحام آبا وامّهات ایشان منتقل شوند هرچند قبل از انتقال کافر
بوده باشند پس بایمان مشرّف گشته بعد از آن منتقل شده
چهارم آنکه بسبب محبّت واطاعت ووجود ایشانست سعید
باسعادت چه در دنیا وچه در عقبی وبسبب محبّت نداشتن
واطاعت ایشان نکردن وایشان از سایر مخلوقات تفضیل

وترجیح ندادن شقی است باشقاوت چه در دنیا وچه در عقبی
ودر کشف الغمّه در حدیث مولد فاطمه علیها السّلام از جابر انصاری
روایت کند که گفت سمعت رسول الله صلّی الله علیه وآله یقول
انّ الله عزّ وجلّ خلقنی وخلق علیّا وفاطمة والحسن والحسین من
نور فعصر ذلک النّور عصرة فخرج منه شیعتنا فسبّحنا وسبّحوا
وقدّسنا فقدّسوا وهلّلنا فهلّلوا ومجّدنا فمجّدوا ووحّدنا فو
حّدوا ثمّ خلق السّموات والارضین وخلق الملائکة فمکثت الملا
مائة عام لا تعرف تسبیحا ولا تقدیسا فسبّحنا وسبّحت شیعتنا
فسبّحت الملائکة وکذلک فی البواقی فنحن الموحّدون حیث لا مو
غیرنا وحقیق علی الله عزّ وجلّ کما اختصّنا واختصّ شیعتنا ان ینز
لنا وشیعتنا فی اعلی علّیّین انّ الله اصطفانا واصطفی شیعتنا
من قبل ان نکون اجساما فدعانا فاجبنا فغفر لنا ولشیعتنا من
قبل ان نستغفر الله تعالی الخ ومؤیّد این حدیثست آنچه روایت
کرده آخوند مرحوم در بحار الانوار از کتاب مقتضب از سلمان فارسی
رحمة الله علیهما که گوید دخلت علی رسول الله صلّی الله علیه وآله
فلمّا نظر الیّ قال یا سلمان انّ الله عزّ وجلّ لم یبعث نبیّا ولا رسولا
الّا جعل اثنی عشر نقیبا قال قلت یا رسول الله قد علمت هذا من
الکتابین قال یا سلمان فهل علمت نقبائی الاثنی عشر الّذین
اختارهم الله تعالی للامامة من بعدی فقلت الله ورسوله اعلم قال

ملائکة

جد

وترجیح

یا سلمان خلقنی الله من صفاء نوره فدعانی فاطعته وخلق من نوری
علیا فدعاه الی طاعته فاطاعه وخلق من نوری ونور علی فاطمة فدعاها
فاطاعته وخلق منی ومن علی وفاطمة الحسن والحسین فدعاهما الی طاعته
فاطاعاه فسمانا الله بخمسة اسماء من اسمائه فالله المحمود وانا محمد
والله العلی وهذا علی والله فاطر وهذه فاطمة والله الاحسان و
هذا حسن والله المحسن وهذا حسین ثم خلق من نور الحسین تسعة
ائمة فدعاهم فاطاعوا قبل ان یخلق الله سماء مبنیة او ارضا مدحیة
او هواء او ماء او ملکا او بشرا وکنا بعلمه انوارا نسبحه ونسمع له و
نطیع فقال سلمان قلت یا رسول الله بابی انت وامی ما لمن عرف
هؤلاء فقال یا سلمان من عرفهم حق معرفتهم واقتدی بهم فوالی
ولیهم وتبرا من اعدائهم فهو والله منا یرد حیث نرد ویسکن حیث
نسکن قلت یا رسول الله یکون ایمانا بهم بغیر معرفتهم باسمائهم
وانسابهم قال لا یا سلمان فقلت یا رسول الله فبین لی بهم فبینه
الخ یعنی داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله پس چون
نظر فرمودند بطرف من گفتند ای سلمان بدرستی خدای عز و
جل مبعوث نفرمود هیچ نبی ورسولی را مگر اینکه گردانید از
برای او دوازده نقیب گفت سلمان گفتم ای رسول خدا دانستم
اینرا از مضامین دو کتاب یعنی هر یک از نبی ورسولی را دوازده
نقیب ووصی میباشد واین دو کتاب احتمال دارد که توریة

بتحقیق

وقرآن باشد یا توریة وزبور باشد یا توریة وانجیل باشد ویا با
هر یک از اینها قرآن باشد نیز اگر از اینها ظاهر میشود سبقت خلقت
انوار ایشان چنانکه برای متتبع ومفسر اینها ظاهر است پس فرمودند
ای سلمان پس دانستند نقبای دوازده که نزد من آنها اند نقبانی که
اختیار نموده وبرگزیده الله تعالی ایشان را از برای امامت وسرور
کردگی یعنی امت من وغیرهم بعد از من پس عرض نمودم که خدا ورسول
او داناترند فرمود ای سلمان آفرید خدا تعالی از صفای نور خودش
یعنی از نوری که در علم او ظاهر بود خلق شدن نورها پس از نور
برگزیده اش مرا خلق کرد پس خواند مرا پس اطاعت وقبول امر او نمودم
وخلق فرمود از نور من علی را پس خواند او را یعنی بسوی فرمان برداری
امرش پس اطاعت وانقیاد نمود امر او سبحانه را پس اگر ملاحظه
کند عاقل بنظر تامل بر احوال خیر مآل آن برگزیدگان ملك منان
پس یقین حاصل میکند بر صحت این حدیث شریف اگر بصیرتی
دارد حاصل فرمودند جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که و
خلق نمود از نور من وعلی فاطمه را پس خواند فاطمه را پس اطاعت و
انقیاد نمود فاطمه علیها السلام او را وآفرید از نور من وعلی وفاطمه
حسن وحسین را پس خواند هر دو را بسوی انقیاد واطاعت
امرش پس اطاعت وقبول نمودند هر دو امر او سبحانه را پس نامید
ما را خدای تعالی به پنج نام از اسمائش پس الله تعالی محمود است ومن محمد

وخدا علی است واین علی وخدا فاطر است واین فاطمه است.
وخدا احسانست واین حسن وخدا محسن است. واین حسین
پس آفرید از نور حسین نه نفر سر کرده. پس خواند ایشانرا بسوی
امرش پس اطاعت وانقیاد نمودند امر اورا. پیش از انکه بیافریند
آسمان بنا کرده شده یا زمین کشیده شده یا هواء یا آب آفریده
شده یا ملک یا انسانی مخلوق شده. وبودیم ما بسبب علمش در
علمش انواری چند که تسبیح میکردیم اورا ومی شنیدیم امر اورا
ومطیع بودیم فرمان برداری اورا. پس گفت سلمان گفتم یارسول الله
پدر ومادرم فدای تو باد چه چیز است از برای کسی که بشناسد
این جماعت را. پس فرمودند ای سلمان کسی که بشناسد ایشانرا
حق شناختن ایشان وپیروی وفرمان برداری نماید ایشانرا.
پس دوست دارد دوست ایشانرا. وبیزاری جوید از دشمنان
ایشان. پس انکس بخدا قسم از ما است راقم گوید تامل کن در این فقره
وغافل مشو که این معنی را میرساند برای مومنان که مثل السلمان
منا اهل البیت. واین معنی را مویدات هست جوینده یابنده است
وفرمودند که وارد میشود انکس انجا که ما وارد میکردیم وساکن
میشود در انجا که ما ساکن میکردیم. گفتم یا رسول الله میباشد
ایمان بمعرفت ایشان بغیر معرفت ایشان. وشناختن نامها و
نسبهای ایشان. فرمودند نه ای سلمان یعنی ایمان نمی باشد تا

نامهای ایشان وپدران ومادران ایشانرا کسی نداند. پس گفتم
یارسول الله پس بیان فرما برای من ایشانرا. پس بیان فرمودند صلوات
الله علیهم اجمعین تا اخر حدیث را. ودر مصباح الانوار شیخ طوسی
علیه الرحمه از انس روایت کرده حدیث طویل الذیلی در باب
تفسیر این شریفه فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین الایه فقال اما النبیون فانا واما الصدیقون فاخی
علی واما الشهداء فعمی حمزة. واما الصالحون فابنتی فاطمه واولادها
الحسن والحسین قال وکان العباس حاضر الحدیث نیز موید است
این حدیث را طول المقال لکشف الحال پس بدان ای برادر دینی
بنابر فرموده جناب اقدس الهی که ویؤت کل ذی فضل فضله. و
نیز جای دیگر فرموده که. قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا
یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب. عقل را حکم نموده ملاحظه
نما احادیث بسیاری که همه افاده این معنی مینمایند که وجود شریف
وارواح لطیف ایشان اقدم مخلوقاتند چه از روی خلقت وچه
بجهت خلق پس ایشانرا فی الجمله چنانچه خود فرموده اند باید اذعان
نموده شناخت وقدرت کامله جناب اقدس الهی را ملاحظه باید
نمود که این چه خلقی است. واین چه قدرتیست که بکار برده وچه
نرکیبیست که ایجاد نموده فتبارك الله احسن الخالقین. پس از این
حدیث شریف نیز معلوم است سبقت هر یك بر دیگری واین

سبقت معنوی ظاهر میشاید سبقت ظاهر بر اینست بنا بر این اول
رسول خداست سرکرده و امیر بر تمامی مخلوقات بعد از آن جناب
امیر المؤمنین است و در تلو آنجناب است سیده نساء العالمین فاطمه
بنت محمد امین صلوات الله وسلامه علیهم چنانکه جناب الهی میفرماید
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ الآية قال ابن عباس
مرج البحرين يلتقيان قال علي وفاطمة بينهما برزخ لا يبغيان قال
رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال
الحسن والحسين عليهما السلام و در تفسیر ثعلبی از سفیان ثوری
گوید مرج البحرين فاطمة وعلي يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن
والحسين قال الثعلبي وروى هذا ايضا عن سعيد بن جبير و قال
وبينهما برزخ لا يبغيان محمد صلى الله عليه وآله و بروایت دیگر
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و نیز بطریق دیگر
از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا وارد گشته و بطریق دیگر
از ابی ذر غفاری نقل شده پس از اینجا میرسد تفضیل آنجناب
یعنی فاطمه علیها السلام بعد از ایشان بر سایر خلایق خواه انبیا
باشد و خواه اوصیا و نیز روایت شده در مصباح الانوار
از حضرت ابی جعفر علیه السلام که سائلی سؤال کرد از آن حضرت
که لم سمیت فاطمة الزهراء زهراء فقال لان الله عز وجل خلقها
من نور عظمته فلما اشرقت اضاءت السموات والارض بنورها

وغشيت ابصار الملائكة وخرّت الملائكة لله ساجدين و
قالوا الهنا وسيدنا ما هذا النور فاوحى الله اليهم هذا نور من
نوري اسكنته في سمائي خلقته من عظمتي اخرجه من صلب
نبي من انبيائي افضله على جميع الانبياء واخرج من ذلك
النور ائمة يقومون بامري يهدون الى خلقي واجعلهم خلفائي
في ارضي بعد انقضاء وحيي ومثل این حدیث در درر النظیم
جابر از ابی عبد الله علیه السلام نقل نموده و روایت کرده صاحب
کتاب تحفة الابرار در فضل فاطمه علیها السلام پس از این حدیث
شریف صریحست تفضیل آنحضرت بر انبیا و در بحار نقل
میکند اخبار از کتابی که علامت آن اینست م که از مجموعه
ورام باشد که قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما سوى الله
قط امرأة برجل الا ما كان من تسوية الله فاطمة بعلي عليه السلام
والحاقها وهي امرأة بافضل رجال العالمين وكذلك ما كان من
الحسن والحسين عليهما السلام والحاق الله اياهما بالافضلين
الاكرمين لما ادخلهم في المباهلة قال رسول الله صلى الله
عليه وآله فالحق الله فاطمة بمحمد وعلي في الشهادة والحق الحسن
والحسين عليهم السلام قال الله تعالى فمن حاجك فيه من بعد
ما جاءك الآية و در بحار از ابو نعیم حافظ روایت کرده بسند
و او از ابی هریره و او گفت قال علي بن ابي طالب عليه السلام يا

رسول الله ایّما احبّ الیک انا ام فاطمة قال فاطمة احبّ الیّ منک
وانت اعزّ علیّ منها فکانّی بک وانت علی حوضی تذود عنه النّاس و
انّ علیه اباریق عدد نجوم السّماء وانت والحسن والحسین وحمزة
وجعفر فی الجنّة اخوانا علی سرر متقابلین وانت معی وشیعتک
ثمّ قرا رسول الله صلّی الله علیه وآله فی صدورهم من غلّ اخوانا
علی سرر متقابلین. ودر حدیث دیگر از جناب امیر المؤمنین
علیه السّلام روایت است که آنجناب فرمودند قال رسول الله
صلّی الله علیه وآله انّ الله تبارک وتعالی خلقنی وعلیّا وفاطمة
والحسن والحسین من نور واحد. ودر حدیث دیگر راوی گوید و
نظر رسول الله صلّی الله علیه وآله یومًا الی الحسن والحسین
وقد اقبلا. فقال هذان سیّدا شباب اهل الجنّة وابوهما خیر
منهما انّ اخیر النّاس عندی واحبّهم الیّ واکرمهم علیّ ابوکما
ثمّ امّکما. ولیس عند الله احد افضل منّی واخی ووزیری وخلیفتی
فی امّتی وولیّ کلّ مؤمن بعدی علیّ بن ابی طالب الحدیث. پس
فرمودن آنجناب اخیر النّاس عندی واحبّهم الیّ واکرمهم علیّ
ابوکما ثمّ امّکما. ثمّ امّکما دلیل بر این مدّعا است. وکراجکی در کنز
روایت کند از ابی هریره واو از رسول خدا که فرمودند خیر هذه
الامّة من بعدی علیّ بن ابی طالب وفاطمة والحسن والحسین فمن قال
غیر هذا فعلیه لعنة الله. واین نیز مفهوم است که ائمّه علیهم السّلم

داخل امّتند پس هرگاه افضل امّت باشند عمومًا. افضل ایشان نیز
هستند وهرگاه افضل ایشان باشند بطریق اولی افضل از انبیا
خواهند بود. ودر کتاب فضایل النّبی صلوات الله علیه روایت
کرده از عایشه که گفت کنت عند رسول الله صلّی الله علیه وآله.
فذکرت علیّا. فقال یا عایشة لم یکن قطّ فی الدّنیا احد احبّ الی الله
والیّ منه ومن زوجته فاطمة ابنتی ومن ولدیه الحسن والحسین اتعلمین
یا عایشة ایّ شیء رایت لابنتی فاطمة ولبعلها قالت اخبرنی یا رسول الله
قال یا عایشة انّ ابنتی سیّدة نساء اهل الجنّة وانّ بعلها لا یقاس بالنّاس
وانّ ولدیه الحسن والحسین هما ریحانتای فی الدّنیا والآخرة یا عایشة
انا وفاطمة والحسن والحسین وابن عمّی علیّ فی غرفة بیضاء. اساسها
رحمة الله. واطرافها رضوان الله وهی تحت عرش الله. وبین علیّ وبین
نور الله باب ینظر الی الله. وینظر الله الیه. وذلک وقت یلجم الله النّاس
بالعرق علی راسه تاج قد اضاء ما بین المشرق والمغرب یرفل فی حلّتین
حمراوین وقال الله تعالی خلقتک وعلیّا من طینة العرش ثمّ خلقت
ذرّیّته ومحبّیه من طینة تحت العرش وخلقت مبغضیه من طینة
الخبال وهی طینة من جهنّم. پس از این حدیث نیز فضیلت او بر سید
مرسلین بر انبیا نیز اکه پیغمبر مایند لم یکن قطّ فی الدّنیا احد احبّ
الی الله والیّ منه ومن زوجته فاطمة ابنتی که اگر فاضلتر از ایشان
میبود میبایست اوّل او را دوست داشت وآخر ایشان را ومحبّت

آنجناب مثل سایر الناس نیست که محض غرض هوای نفس خود بوده
باشد بلکه محبت او محبت خدا بیست و هر که افضل است اقدم است
و جناب ابی عبد الله علیه السلام خطاب بیونس بن ظبیان فرموده
گفتند لولا ان امیر المؤمنین تزوجها ما کان لها کفو الی یوم القیمة
علی وجه الارض من ادم فمن دونه و بروایت صاحب فردوس از
ام سلمه رضی الله تعالی عنها و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمودند لو لم یخلق علی ما کان لفاطمة کفو یعنی اگر آفریده نمی شد
علی علیه السلام نبود از برای فاطمه علیها السلام هم تائی و نیز مؤید اینها است
حدیث متفق علیه الفاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و محقق است
ایذای رسول الله باعث لعنت ابدیست بقول خدا و کدام اذیت
از این زیاد تواند بود که نعمتی را که جناب الهی بآنحضرت روا داشته
اینکس روا نداشته باشد و تفضیلی را که خدا اکرامت نموده باشد
اینکس حسد نموده ابا نماید و روایت کرده صاحب کتاب تحفة الابرار
فی مناقب اهل بیت الاطهار از فخر خوارزم محمود بن عمر الزمخشری باسناد
خودش از رسول مدنی که قال رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة
بهجة قلبی و ابناها ثمرة فوادی و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها
امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من السماء الی الارض من
اعتصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوی و در تفسیر ملا میرزا محمد
مشهور بخیاط رحمه الله تعالی در تحت تفسیر ایه شریفه علی سرر

متقابلین روایت کند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند
از رسول خدا که یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة
احب الی و انت اعز علی الخ ملاحظه کن از روی تامل و بصیرت
جوابان عالی جناب را یقین حاصل است از سوق کلام که کلام حبیب
الله است چنانچه سابق نیز بر این عرض شد و مؤید دو حدیث اول
باز حدیثی است که عبد الله بن فضل الهاشمی از جعفر بن محمد و او از
پدرش و او از جدش صلوات الله علیهم روایت کنند از رسول خدا
که کان رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم جالسا و عنده علی و
فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال و الذی بعثنی بالحق بشیرا
ما علی وجه الارض خلق احب الی الله عز و جل و لا اکرم علیه منا ان
الله تبارک و تعالی شق اسما ئه فهو محمود و انا محمد و شق لک یا علی اسما
من اسمائه فهو العلی الاعلی و انت علی و شق لک یا حسن اسما من اسمائه ثم
فهو المحسن و انت حسن و شق لک یا حسین اسما من اسمائه فهو
ذو الاحسان و انت حسین و شق لک یا فاطمة اسما من اسمائه فهو
الفاطر و انت فاطمة ثم قال علیه السلام اللهم انی سلم لمن سالمهم
و حرب لمن حاربهم و محب لمن احبهم و مبغض لمن ابغضهم و عدو لمن
عاداهم و ولی لمن والاهم لانهم منی و انا منهم و خدا بیامرزد کسی را
که این شعر را انشا نموده و چه بسیار خوب گفته شعر خیر البرایا
کلها ادم و خیر حی بعده هاشم و خیرة الرحمن من خلقه محمد و ابنته

فاطمة وجيد الكرار وابناهما وقايم يتبعه قايم منهم الى الحشر فمن قال
لا فقل له لا افلح النادم. حديث سى وهشتم ابن بابويه رحمه الله
تعالى در معانى الاخبار بسند خود روايت كرده از مفضل بن عمر
واو از ابى عبد الله عليه السلام كه قال قال ابو عبد الله عليه السلام ان الله
تبارك وتعالى خلق الارواح قبل الاجساد بالفى عام فجعل اعلاها
واشرفها ارواح محمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين والائمة بعدهم
صلوات الله عليهم فعرضها على السموات والارض والجبال فغشيها
نورهم فقال الله تبارك وتعالى للسموات والارض والجبال هؤلاء
احبائى واوليائى وحججى على خلقى وائمة بريتى ما خلقت خلقا هو
احب الى منهم لهم ولمن تولاهم خلقت جنتى ولمن خالفهم وعا
داهم خلقت نارى فمن ادعى منزلتهم منى ومحلهم من عظمتى عذبته
عذابا لا اعذبه احدا من العالمين وجعلته مع المشركين فى اسفل
درك من نارى ومن اقر بولايتهم ولم يدع منزلتهم منى ومكانهم
من عظمتى جعلتهم معهم فى روضات جناتى وكان لهم فيها ما
يشاؤن عندى وابحتهم كرامتى واحللتهم جوارى وشفعتهم فى المذنبين
من عبادى وامائى فولايتهم امانة عند خلقى فايكم يحملها باثقالها
ويدعيها لنفسه دون خيرتى فابت السموات والارض والجبال
ان يحملنها واشفقن من ادعاء منزلتها وتمنى محلها من عظمة
ربها يعنى فرمودند ابا عبد الله عليه السلام كه بدرستى كه جناب الله

تبارك وتعالى آفريد ارواح را پيش از اجساد بدو هزار سال پس
گردانيد اعلاى ارواح واشرف آنرا ارواح محمد وعلى وفاطمه و
حسن وحسين وائمه بعد از ايشان را صلوات الله عليهم وآن فقره
كمان نبرى كه جميع ارواح خلايق را دفعة واحدة يكجا خلق نموده باشد
نه چنين است بلكه بعد از خلق ابدان آن بزرگواران ارواح انبيا
واوصيا وشيعيان ايشانرا خلق فرموده وبعد از آنكه براى ارواح
ايشان ابدان خلق فرمودند ارواح ديگرانرا خلق كردند چنانچه
از احاديث ديگر باندك تاملى ظاهر ميگردد بهرحال فرمودند
پس عرض نمود يعنى بعد از خلق آسمانها وزمين وكوه پس فرو گرفت
نور انوار ايشان جميع اينها را پس فرمودند خداوند تبارك وتعالى
مر آسمانها واهل آنرا وزمين واهل آنرا وكوه واهل آنرا اين انوار را
كه مى بينيد ومشاهده مينمائيد اين نور محبان من ودوستان من اند
وحجتهاى منند بر خلق من وسر كرده بريه منند يعنى خلق من نيافريدم
خلقى را كه آن دوست تر باشد بسوى من از اينها پس براى كسانى
كه دوست دارند ايشانرا آفريدم بهشتم را وبراى مخالفان ومعا
ندان ايشان آفريدم آتشم را يعنى جهنم را پس كسى كه ادعا نمايد
منزلت ومرتبه ايشانرا در پيش من يعنى بخواهد ايشانرا كرامت نمود
متوقع آن باشند از خدا وخواهند او را ومحل ايشان در نزد عظمت
من يعنى عظمت وبزرگوارى ايشانرا در پيش عظمت خدا بخواهد

کسی عذاب میننمایم آن مدّعی مراتب ایشانرا عذاب دردناکی که نکنم مثل آن عذاب غیررا از عالمیان ومیکردانم اورا در سلک مشرکان دریابین ترین طبقات آتش که آفریده ام من یعنی از برای عاصیان وکسی که اقرار نماید بدوستی وسرکردکی ایشان وادّعا ننماید منزلت ومرتبه قرب وبزرکواری ایشانرا از من ومکان ایشانرا از درکاه عظمت وبزرکواری من میکردانم یعنی دوستان ومحبّان ایشانرا با ایشان در روضات جنّات خودم یعنی در بهشت عدن با ایشان ساکن خواهم نمود وخواهد بود از برای ایشان انچه خواهند از نزد من ومباح وکوارا میکردانم بر ایشان کرامت خودم را وجلال وکوارا مینمایم همسایکی خودم را وشفیع میکردانم ایشانرا در بارهٔ کناهکاران از بندکان وکنیزکان خودم پس دوستی وسرکردکی ایشان امانتست در نزد خلق من یعنی هرکه خوب نکاه داشت پاداش خوب خواهد یافت وهرکه نکاه نداردپاداش بد خواهد یافت پس کدام یک از شما برمیدارد بار کرانیش وادّعا کند برای خودش یعنی کدام یک ای مخلوقات من بعد از انکه ظاهر ساختم چکونکی مرتبهٔ ایشانرا در نزد خودم ومدّعی ان مرتبه را با عذاب دردناک خودم ادّعا خواهد نمود دون برکزیدکان من یعنی غیر ایشان کیست که این ادّعارا خواهد کرد پس ابا نمودند وسرباز زدند از ادّعای ان سموات واهل ان وزمین وکوهها واهل ان اینکه حمل نمایند

انرا وترسیدند از ادّعای منزلت انرا وآرزو نمودن محل ومرتبه انرا از عظمت پروردکاران وچون از تتمّهٔ ایه ظاهر میشود که وحملها الانسان انّه کان ظلومًا جهولاً پس انها ان کسانی اند که بغیر حق غصب خلافت نمودند وهرکه ادّعای ان کند چنانچه از احادیث دیکر ظاهر میکردد پس بدانکه ازاین حدیث شریف نیز چند چیز ظاهر است اوّل اشرف واعلی بودن ارواح ان بزرکواران از جمیع ارواح انبیا واوصیا ومؤمنان وملائکه وجن وانس وهر ذی حیوتی که بوده وهست وخواهد بود دویم انکه اوّل ذکر این پنج تن از بزرکواران کردن وبعد باقی ائمّه علیهم السّلم را مذکور ساختن ایما نیست بر سبقت ایشان همچنانکه باقی ایشان سابق بر مخلوقات دیکر اند وهرچند بموجب فرمودهٔ رسول خدا در حین خطاب بعلی مرتضی فرموده که انا سیّد الاوّلین والاخرین وانت یا علی سیّد الخلایق اجمعین بعدی اوّلنا کاخرنا واخرنا کاوّلنا نهایت بان بموجب فرمودهٔ رسول خدا که الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنّة وابوهما خیر منهما دلیل است بیّن بر افضلیّت ان پنج تن بر باقی ائمّه علیهم السّلم سیم عرض نمودن انوار ومحبّت وسرکردکی ان سروران بر همهٔ مخلوقات وفرمودن که اینها حجّتهای منند واحبّای منند واولیای منند بر خلق من وبر برید من وازین فقرات ظاهر است سرکردکی ایشان بر همهٔ مخلوقات زیرا که دنیا ومافیها واخرت

از برای وجود ایشان وبسبب ایشان خلق شده چنانکه صاحب
مشارق الانوار نقل کرده بسند خود از وهب بن منبه که قال
ان موسی لیلة الخطاب وجد کل شجرة ومدرة فی الطور ناطقة
بذکر محمد ونقبائه فقال یا رب انی لم ار شیئا ما خلقت الا وهو
ناطق بذکر محمد ونقبائه فقال الله یا ابن عمران انی خلقتهم قبل الا
نوار وجعلتهم خزانة الاسرار یشاهدون انوار ملکوتی وجعلتهم
خزانة حکمتی ومعدن رحمتی ولسان سری وکلمتی خلقت
الدنیا والاخرة لاجلهم فقال موسی رب فاجعلنی من امة
محمد صلی الله علیه وآله فقال یا ابن عمران اذا عرفت محمدا و
اوصیائه وعرفت فضیلتهم وامنت بهم فانت من امته الحمد لله
الذی جعلنا من امته وحدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک
وحدیث متفق علیه لو اجتمعت الجن والانس علی حب علی بن ابی
طالب لما خلق الله النار زهی افاده ان میکند که دنیا واخرت هم
برای خاطر ایشان خلق شده پس مالک دنیا واخرتند بفرمان
مالک الملوک ودر مناقب آورده که روزی مقداد اسود که بخدمت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشرف کشته حضرت فرمودند
ابتغی بسیفی فجئته به ثم وضع علی رکبتیه ثم ارتفع فی الهواء و
انا انظر حتی غاب من عینی فلما قرب الظهر نازل کما صعد وسیفه
یقطر دما فقلت یا ولی الله این کنت فقال ان نفوسا فی الملاء

الاعلی اختصمت فصعدت فطهرتها فقلت یا امیر المؤمنین ع
امر الملاء الاعلی الیک قال یا ابن الاسود انا حجة الله علی جمیع خلقه
وما فی السماء ملک یطیر ولا سایر یسیر ولا یخطو قدم الا باذنی
چهارم فرمودند جناب الهی که زینا فریدیم خلقی را اکران افریده شده
دوستتر از ایشان باشد در نزد خالق آفریدگار وهمچنین برای
ایشان ودوستان ایشانست بهشت وبرای مخالفان ودشمنان
ایشانست آتش جهنم پنجم هر آنکه مرتبه ومنزلت ایشانرا ادعا
نماید وخواهد معذب بعذابی خواهد شد که هیچ احدی نشده
ونشود وهر که بی ادبی نماید وخواهش نکند وبا وجود آن مطیع
ومنقاد امر ایشان باشد ومقر بفضلشان وسرکردگی ایشان
خواهد بود با ایشان در درجه ایشان ومؤید آنست آنکه روایت
کرده انس مالک که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه وآله ان الله
تبارک وتعالی یبعث اناسا وجوههم من نور علی کراسی من نور علیهم
ثیاب من نور فی ظل العرش بمنزلة الانبیاء ولیسوا بالانبیاء
وبمنزلة الشهداء ولیسوا بالشهداء فقال رجل انا منهم یا رسول الله
قال لا قال آخر انا منهم قال لا قیل منهم یا رسول الله قال فوضع یده
علی راس علی علیه السلام وقال هذا وشیعته پس هر یک از فقرات
حدیث سابق دلیل بر افضلیت وبزرگواری ایشانست وشیخ
مفید از ابی ذر بسند خود واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله

روایت کند که فرمودند رسول خدا صلّی الله علیه وآله که لا
تضادّوا بعلیّ احدًا فتکفروا. ولا تفضّلوا علیه احدًا. فترتدّوا
ومغازلی از ابی ذر چنین روایت کرده که قال رسول الله صلّی الله
علیه وآله من ناصب علیًّا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب
الله ورسوله. ومن شکّ فی علیّ فهو کافر. واین معنی بالنّسبه
جاریست در باقی ائمّه علیهم السّلم و بر عاقل منصف متدبّر
مخفی نیست. ونیز مؤیّد حدیث اوّلست انچه روایت کرده شیخ
ابو جعفر محمّد بن بابویه در معانی الاخبار و عیون از عبد السّلام
ابن محمّد صالح از جناب حضرت امام رضا علیه السّلم راوی گوید
که قلت للرّضا علیه السّلم یا ابن رسول الله صلّی الله علیه وآله
اخبرنی عن الشّجرة الّتی اکل منها ادم وحوّا علیهما السّلم ما کانت
فقد اختلف فیها. فمنهم من یروی انّها الحنطة. ومنهم من یروی انّها
العنب. ومنهم من یروی انّها شجرة الحسد. فقال کلّ ذلک حقّ.
قلت فما معنی هذه الوجوه علی اختلافها. فقال یا ابن الصّلت انّ
شجرة الجنّة تحمل انواعًا. فکانت شجرة الحنطة وفیها عنب. ولیست
کشجرة الدّنیا. وانّ ادم علیه السّلم لمّا اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد
الملائکة له. وبادخاله الجنّة. قال فی نفسه هل خلق الله بشرًا
افضل منّی. فعلم الله عزّ وجلّ ما وقع فی نفسه. فناداه ارفع رأسک
یا ادم فانظر الی ساق عرشی. فرفع ادم رأسه فنظر الی ساق العرش

فوجد علیه مکتوبًا لا اله الّا الله محمّد رسول الله علیّ ابن ابی طالب
امیر المؤمنین. وزوجته فاطمة سیّدة نساء العالمین والحسن و
الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة. فقال ادم یا ربّ من هؤلاء. فقال
عزّ وجلّ هؤلاء ذرّیّتک. وهم خیر منک ومن جمیع خلقی. ولولاهم
ما خلقتک. ولا خلقت الجنّة والنّار ولا السّماء ولا الارض. فایّاک
ان تنظر الیهم بعین الحسد. وتمنّی منزلتهم فاخرجک عن جواری.
فنظر فتسلّط علیه الشّیطان حتّی اکل من الشّجرة الّتی نهی عنها.
وتسلّط علی حوّاء لنظرها الی فاطمة بعین الحسد حتّی اکلت من
الشّجرة کما اکل ادم. فاخرجهما الله تعالی عن جنّته واهبطهما عن
جواره الی الارض. یعنی گفتم مر حضرت رضا علیه السّلم را که ای
فرزند رسول خدا خبر فرما مرا از درختی انچنان درختی که خورد ادم
علیه السّلم از ان درخت. وحوّا چه درخت بود بتحقیق اختلاف
نموده اند در ان. پس بعضی از ایشان روایت نموده اند که گندمست
و بعضی روایت کرده اند که انگورست. و بعضی روایت نمایند که
ان درخت حسد است. پس فرمودند همگی این قولها حقّست
گفتم پس چه معنی دارد این وجوه بنابر اختلاف ان. پس فرمودند
ای پسر صلت بدرستی که درخت بهشت بر میدارد و متحمّل
میشود انواع چیزها را. پس بود درخت گندم و در ان بود انگور
و نیست مانند درخت دنیا یعنی منحصر باشد هر درختی بیک میوه

مکر انکه پیوند کنند انرا تا دو سه نوع تواند شد. و بدرستی که ادم
علیه السلام را چون کرامی فرمود خدای که بلند است ذکر او بسجود
فرمودن ملائکه مر او را و بداخل کردن جنت را. کفت ادم یعنی
بخیال در نفس او که آیا آفریده باشد خدا بشری که امیز و افضل
تر از من. پس دانست خدای عز و جل از انچه واقع شد در خیال نفس
آدم علیه السلام. پس ندا فرمود او را که بلند کردان سرت را ای ادم
پس نظر کن بسوی ساق عرش من پس بلند کردانید ادم سر خود را پس
دید بسوی ساق عرش پس یافت بر و نوشته یعنی بقلم قدرت
لا اله الا الله محمد صلی الله علیه و آله رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل
اهل الجنة. پس کفت ادم ای پروردکار من کیستند این کروه. پس
فرمود خدای عز و جل این کروه ذریه تواند و ایشان بهترند از تو
و از جمیع خلق من و اکر نبودند ایشان هر اینه نمی آفریدم ترا و نه بهشت
و نه جهنم و نه اسمان و نه زمین را یعنی همه مخلوقات را بطفیل ایشان
و برای وجود ایشان و بزرکواری ایشان آفریدم. پس بر تو باد ای ادم
اینکه نظر نکنی بسوی ایشان بچشم حسد و تمنای منزلت ایشان نمائی
پس یعنی هرکاه چنین کنی بیرون میکنم ترا از همسایکی خودم. پس
نظر کرد ادم. پس تسلط یافت بر و شیطان تا انکه خورد از درختی
انچنان درختی که نهی شده بود از ان یعنی خوردن ان. و تسلط یافت

بر حوا بسبب نظر ان بسوی فاطمه علیها السلام بچشم حسد تا انکه
خورد از درختی چنانکه خورد ادم. پس بیرون کرد هر دو را خدای تعالی
از بهشتش و فرود آورد هر دو را از همسایکی اش بسوی زمین.
پس ملاحظه کن بنظر دل و تامل نما بتفکر عقل در انجا که میفرماید
الله تعالی که انها ذریه تواند و بهتر از تواند. و بهتر از جمیع خلق من
و همچنین فرمودن او سبحانه. و اکر ایشان نمی بودند نمی افریدم ترا
و بهشت و دوزخ را و اسمان و زمین را. پس تاکید بیشتر از برای
انکه هیچ خلق را خلق نمیفرمودم. زیرا که اینها اند خالص و بهترین
مخلوقات الهی. و هرکاه اینها خلق نمیشدند پس هیچ چیز و مکان خلق
نمیکشت. پس از اینجا است سر کردکی ایشان و اطاعت امر ایشان
که واجب الاتباع اند از جهة حقوق وجودی که بر مخلوقات دارند
و با وجود ان مربی ایشانند یعنی مخلوقات را تربیت نموده و مینمایند
چه در عالم ظهور و چه در عالم باطن. و در جواب عبد السلام خیبری
که هزار مسئله از انجناب پرسید و از جمله انها اینست که فقال
الیهودی لای شیء سمیت محمد و احمد و ابو القاسم و البشیر و
النذیر و الداعی. فقال صلی الله علیه و آله اما محمد فانی محمود فی
السماء. و اما احمد فانی محمود فی الارض و اما ابو القاسم فان الله تعالی
یقسم یوم القیمة قسمة النار بمن کفر بی او یکذبنی من الاولین و الا
خرین و اما الداعی فانی ادعو الناس الی دین ربی الاسلام. و اما

البشير فانی ابشر بالجنة من اطاعنی واما النذیر بانی انذر بالنار من
عصانی فاک صدقت ونیز اینست که روایت کرده صاحب کتاب
فردوس از سلمان فارسی واو از جناب امیر المؤمنین در حدیثی
که بعضی از انها اینست که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند بسلمان
حرف چندی را درباب علی علیه السلام پس سلمان عرض نمود بجناب
امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمودند انجناب والله یا سلمان لقد
اخبرنی بما اخبرک به ثم قال یا علی انک مبتلا والناس مبتلون
بک والله یا علی ان فی السماء لملائکة ما یحصیهم الا الله ینظرون
الیک ویذکرون فضلک ویتفاخرون اهل السماء بمعرفتک ویتو
سلون الی الله بمعرفتک وانتظار امرک یا علی ما سبقک احد من
الاخرین والله انک حجة الله علی اهل السماء واهل الارض وما
خلق الله الا وقد احتج علیه باسمک فیما اخذنا الیهم من الکتب
ثم قال والله ما یؤمن المؤمنون الا بک ولا یضل الکافرون الا بک
ومن اکرم علی الله منک ثم قال یا علی انک لسان الله الذی ینطق منه
وانک لباس الله الذی ینتقم به وانک لسوط عذاب الله الذی ینتصر
وانک لبطش الله الذی قال الله ولقد انذرتهم من خلقه ولقد اثبت
مودتک فی صدور المؤمنین ودر خطبه که روز اول بیعت امام
حسن علیه السلام کردند فرمودند آن جناب لقد فارقکم فی هذه
اللیلة رجل لم یسبقه الاولون ولم یدرکه الاخرون اذا کان بعثه

احد من الاولین ولا یدرکک احد

رسول الله للحرب جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره الخ ودر
کتاب [الله] روایت کرده که سعید بن جبیر پرسید از ابن عباس که یا ابن
عم رسول الله انی جئتک اسئلک عن علی بن ابی طالب علیه السلام
واختلاف الناس فیه فقال ابن عباس یا ابن جبیر جئتنی تسألنی
عن خیر خلق الله من الامة بعد نبی الله جئتنی تسألنی عن رجل کانت
له ثلثة الاف منقبة فی لیلة واحدة وهی لیلة القربة یا ابن جبیر
جئتنی تسألنی عن وصی رسول الله ووزیره وخلیفته وصاحب
حوضه ولوائه وشفاعته والذی نفس ابن عباس بیده لو کانت
بحار الدنیا مدادا والاشجار اقلاما واهلها کتابا فکتبوا مناقب
علی بن ابی طالب علیه السلام وفضائله من یوم خلق الله عز وجل
الدنیا الی ان یفنیها ما بلغوا معشار ما اتیه الله تبارک وتعالی
وبدانکه در طریق عامه صاحب کتاب تحفة الابرار من مناقب الائمة
الاطهار گوید در مسند حنبل رفع نموده سند را بسلمان فارسی
که فرمود شنیدم از رسول خدا که میفرمود انا وعلی نورا بین یدی
الله عز وجل قبل ان یخلق الله ادم باربعة الف عام فلما خلق الله ادم
قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی وابن مغازلی وابن شیرویه
چنین نقل نموده اند باز از سلمان که میفرمودند رسول صلی الله
علیه وآله انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله النور
ویقدسه قبل ان یخلق الله ادم بالف عام فلما خلق ادم رکب ذلک

النور فی صلبه. فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب
ففی النبوة. وفی علی الخلافة. وابن شیرویه چنین ذکر نموده. قال رسول
الله صلی الله علیه وآله خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق
الله ادم باربعة الف عام. فلما خلق الله ادم رکب ذلک النور فی
صلبه فلم نزل فی شیء واحد الخ. وابن مغازلی از ابی ذر چنین نقل
کند که یقول انا وعلی نورا عن یمین العرش یسبح الله ذلک النور و
یقدسه قبل ان یخلق الله ادم باربعة عشرة عام فلم نزل انا وعلی فی شیء
واحد الخ. وباز از جابر نقل کند که عن النبی قال ان الله عز وجل انزل
قطعة من نور فاسکنها فی صلب ادم. فساقها حتی قسمها جزئین فجعل
جزء فی صلب عبد الله وجزء فی صلب ابی طالب. فاخرجنی نبیا
واخرج علیا وصیا. غرض از نقل این چند حدیث از طریق عامه النست
که بدانی که ایشان نیز قایلند ودر فضایل اهل بیت روایت میکنند
ومعترف ومقرند. واز انجمله است انچه روایت کرده ابن شاذان در
مائه از ابن عباس واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله که بخناب
خطاب بعبد الرحمن عوف نموده فرمودند یا عبد الرحمن انتم اصحابی
وعلی بن ابی طالب منی. وانا من علی فمن قاسه بغیری فقد جفانی.
ومن جفانی فقد اذانی. ومن اذانی فعلیه لعنة الله ربی یا عبد الرحمن
ان الله تعالی انزل علی کتابا مبینا. وامرنی ان ابین للناس ما نزل الیهم
ما خلا علی بن ابی طالب علیه السلم. فانه لم یحتج الی بیان لان الله

تعالی جعل فصاحته کفصاحتی ودرایته کدرایتی. ولو کان الحلم
رجلا لکان علیا. ولو کان العقل رجلا لکان الحسن. ولو
کان السخاء رجلا لکان الحسین. ولو کان الحسن شخصا لکان
فاطمة بل هی اعظم. وان فاطمة ابنتی خیر اهل الارض عنصرا وشرفا
وکرما. پس از این احادیث مجملا ظاهر شد شرافت وکرامت وبزر
کواری ان که اکر نه وجود شریفشان بودی عالم موجود نبودی بجهت
که نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد جوا ستر ون بودی و
ادم عزب. امید که حضرت حق تعالی همه را بینائی کاملی وتدبر کافی
کرامت فرماید بحقهم. وقد اوحی الله الیهم ان العذاب علی من تولی
واستکبر. ومن اطاع امرهم واعتقد فضلهم. فقد نجا عند معاینة
الموت واستبشر. حدیث سی ونهم ابن شاذان علیه الرحمة
والغفران در کتاب تنبیه الحیرة روایت کرده بسند خود از شعبی
که کفت ان عمر اتی النبی صلی الله علیه وآله بصحیفة قد کتب فیها
التورية بالعربیة فقراها علیهم. فعرفنا الغضب فی وجهه علیه السلم
فقال اعوذ بالله وبرسوله من سخطه. فقال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم لا تسئلوا اهل الذکر الکتاب عن شیء. فانهم لا
یهدونکم وقد ضلوا. وعسی ان یحدثوکم بباطل فتصدقوهم
او بحق فتکذبوهم. فلو کان موسی علیه السلم بین اظهرکم لما حل
له الا ان یتبعنی. یعنی بدرستی که عمر امد بخدمت رسول صلی الله

بزرکواران نم

علیه وآله بصحیفه که بتحقیق نوشته شده بود دران صحیفه توریة
بلغت عرب پس خواند یعنی عمر بر ایشان یعنی با پیغمبر جمعی که در خدمت
انجناب بودند پس دانسته شد غضب از روی مبارکش پس گفت
عمر پناه میبرم بخدا وبرسول او از سخط او پس فرمودند نبی صلی
الله علیه وآله وسلم باید سوال نکنید از اهل الذکر یعنی از اهل
کتاب از چیزی زیرا که پس ایشان هدایت نخواهند نمود شما را
و بتحقیق گمراهند یعنی ایشان وشاید انکه حدیثی بکنند شما را
بباطلی پس شما تصدیق نمایید ایشانرا یا حدیث کنند بشما
براستی پس تکذیب نمایید شما ایشانرا یعنی اگر دروغ گویند
شما را هدایت نکرده خواهند بود واگر راست گویند شما قبول
نخواهید نمود از برای انکه حق وباطل انرا نمیدانید پس بکار شما نمیاید
بلکه پس اگر بود موسی علیه السلام درمیان شما هر اینه حلال نبود از
برای او یعنی چیزی دیگر مگر متابعت امر من واطاعت من پس ظاهر
خبر معتبر چند چیز اول انکه سوال نمودن از اهل کتاب بی دانش عبث است
زیرا که حق را نمیگویند واگر گویند سایل نخواهد دانست که این را
حق گفت یا باطل وبسا باشد که حق گویند واینکس تکذیب نماید
پس تکذیب حق کرده خواهد بود واگر دروغ گویند وقبول کند
اطاعت باطل کرده خواهد بود پس بهر صورت بی فاید بلکه در
صورت اخرا ثم خواهد بود دوم ندانستن راست ودروغ انرا

میشود از این جز

پس بیفایده خواهد بود سوال آن وبروایت دیگر خرج النبی صلی
الله علیه وآله المسجد فرای فی ید عمر صحیفة فیها شیء من التوریة
فغضب النبی صلی الله علیه وآله لما رای الصحیفة فی ید عمر وقال له
افی شک انت یا ابن الخطاب الم ات بها بیضاء نقیة لو کان اخی موسی
علیه السلام حیا لما وسعه الا اتباعی سیم ومتابعت موسی علیه السلام
مر پیغمبر خدا را ان خود ظاهر است زیرا که پیغمبر ما عالمتر است از موسی
پس باید عالم متبوع باشد وغیر عالم تابع ومؤید این سخن همان حدیث
خضر وموسی وان مرغست که مشهور است وکتاب خدا وسنت
رسول الله صلی الله علیه وآله شاهد است وجوینده یابنده است
ونیز در کتاب مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب
بسید اولیا نموده فرمودند انا سید الاولین والاخرین وانت یا علی
سید الخلایق بعدی اولنا کاخرنا واخرنا کاولنا وایضا روایتست
از ابی ذر که گفت نظر النبی صلی الله علیه وآله الی علی بن ابی طالب علیه السلام
فقال هذا خیر الاولین وخیر الاخرین من اهل السموات واهل الارضین
هذا سید الصدیقین وسید الوصیین الخ ونیز در علل روایت
کرده شیخ صدوق علیه الرحمه که جناب امیر المؤمنین سوال
کردند از فضل رسول صلی الله علیه وآله پس انحضرت فرمودند ما
خلق الله خلقا افضل منی ولا اکرم علیه منی فقلت یا رسول الله
فانت افضل ام جبرئیل فقال علیه السلام ان الله تبارک وتعالی فضل

انبيائه المرسلين على ملائكة المقربين وفضلني على جميع النبيين
والمرسلين والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من بعدك الخ وايضا
در علل است كه در شب معراج بعد از جمع ارواح انبيا واوصيا عليهم
السلام جبرئيل عليه السلام اذان واقامه گفتند براى نماز پس گفتند برسول
صلى الله عليه وآله كه يا محمد تقدم فقال له رسول الله صلى الله عليه
وآله تقدم يا جبرئيل فقال انا لا نتقدم على الآدميين منذ امرنا
بالسجود لادم عليه السلام مؤيد اين معنى است آنچه روايت كرده غياث
النخعي القاضي از ابي عبد الله عليه السلام كه بعضي مضمونش آنكه آمد
ابليس پر تلبيس در حين مناجات حضرت موسى عليه السلام پس
گفت ملكي با آن ملعون كه چه اميد دارى از وحال آنكه او در مناجات
پروردگار خود است گفت اميد ميدارم آنچه را كه اميدوار بودم
از پدرش آدم وحال آنكه او در بهشت بود. وبعد از فقره فرمود
اى موسى نميكند قبول نماز كسى مگر كسى كه تواضع عظمت من
نمايد وملازم سازد دلش را بخوف وخشيت من وقطع نمايد
روزش را بذكر آلاى من ونمى ميرد در حالتى كه مصر باشد بر گناهش
وعارف ميباشد حق دوستان مرا ومحبان مرا پس گفت موسى
كه ميخواهى احباء واولياء ابراهيم واسحق ويعقوب را پس فرمودند
خداوند جل جلاله ايشان چنين اند اى موسى مگر آنكه بدرستيكه
من اراده كردم كسى را كه از براى خاطر او خلقت آدم وحوا ومن

من اجله خلقت الجنة والنار فقال موسى ومن هو يا رب فقال محمد
احمد شققت اسمه من اسمي لاني انا المحمود فقال موسى يا رب اجعلني
من امته قال انت يا موسى من امته اذا عرفته وعرفت منزلته ومنزلة
اهل بيته ان مثله ومثل اهل بيته ومن خلقت كمثل الفردوس في
الجنان لا ييبس ورقها ولا يتغير طعمها فمن عرفهم وعرف حقهم جعلت
عند الجهل حلما وعند الظلمة نورا اجيبه قبل ان يدعوني واعطيته
قبل ان يسالني الخ پس ملاحظه نما سؤال وجواب را وبشناس حقوق
وبزرگوارى ايشان را ودر كتاب احتجاج در احتجاج رسول صلى الله
عليه وآله بر يهود ميفرمايند بعد از پرسيدن ايشان كه تو بهترى
وفاضلترى يا موسى بن عمران النبي الذي كلمه الله عز وجل وانزل
عليه التورية والعصا وفلق له البحر واظله بالغمام فقال له النبي
صلى الله عليه وآله انه يكره للعبد ان يزكي نفسه ولكني اقول ان
ادم عليه السلام لما اصاب الخطيئة كانت توبته ان قال اللهم اني
اسئلك بحق محمد وآل محمد لما غفرت لي فغفرها الله تعالى له وان
نوحا عليه السلام لما ركب السفينة وخاف الغرق قال اللهم اني
اسئلك بحق محمد وآل محمد لما انجيتني من الغرق فانجاه الله عز وجل
وان ابراهيم عليه السلام لما القي في النار قال اللهم اني اسئلك
بحق محمد وآل محمد لما انجيتني منها فجعلها الله بردا وسلاما وان
موسى عليه السلام لما القى عصاه واوجس في نفسه خيفة قال

اللهم انی اسئلك بحق محمد وآل محمد لما امنتنی فقال الله عز وجل
لا تخف انك انت الاعلی یا یهودی ان موسی لو ادرکنی ثم لم یؤمن بی
وبنبوّتی ما نفعه ایمانه شیئا ولا نفعته النبوة یا یهودی ومن ذریتی
المهدی اذا خرج نزل عیسی بن مریم علیه السلام لنصرته فقدمه
ویصلی خلفه پس تامل نما درین حدیث شریف که هرگاه موسی علیه السلام
با آن جلالت قدر حالش این باشد انبیاء دیگر نیز چنین خواهند بود
ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا و از آن جمله است آنچه صاحب مشارق
الانوار روایت کرده از وهب بن منبه که گفت ان موسی لیلة الخطاب
وجد کل شجرة ومدرة فی الطور ناطقة بذکر محمد ونقبائه فقال ربی
انی لم ار شیئا ما خلقت الا وهو ناطق بذکر محمد ونقبائه فقال
الله یا بن عمران انی خلقتهم قبل الانوار وجعلتهم خزانة الاسرار
یشاهدوا انوار ملکوتی وجعلتهم خزان حکمتی ومعدن رحمتی
ولسان سری وکلمتی خلقت الدنیا والآخرة لاجلهم فقال موسی
رب اجعلنی من امة محمد صلی الله علیه وآله فقال یا بن عمران اذا
عرفت محمدا واوصیائه وعرفت فضیلتهم وآمنت بهم فانت من امته
ابن بابویه علیه الرحمه در علل روایت کند که عبد العظیم بن عبد الله
الحافظ گوید سمعت علی بن محمد العسکری علیه السلام یقول انما
اتخذ الله عز وجل ابراهیم خلیلا لکثرة صلواته علی محمد واهل بیته
صلوات الله علیهم و روایت کرده صاحب تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیرش

از حضرت صادق علیه السلام در فرموده حق سبحانه وتعالی که
وان من شیعته لابراهیم قال ای من شیعة علی علیه السلام وصاحب
کتاب منهاج الیقین فی تفضیل علی امیر المؤمنین علی سائر الانبیاء
والمرسلین علیهم السلام روایت کرده از خوارزمی و او در مناقبش بسند خود از رسول
صلی الله علیه وآله که فرمودند لما نفخ الله تعالی الروح فی آدم علیه
السلام قال الله تعالی وعزتی وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما
فی دار الدنیا ما خلقتك قال آدم الهی فیکونان منی قال نعم یا آدم
ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مکتوب لا اله الا الله محمد
نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی وطاب ومن
انکر حقه لعن وخاب پس ببین هرگاه دشمن آنجناب این را
روایت کند پس تو که دوست گفته میشوی چرا قبول نفرمائی
وقبول توبه آدم بوسیله نام ایشان شد چنانچه از طریق طرفین
روایت کرده اند از آن جمله است آنچه صاحب رساله جاوید روایت
کرده که آن کلمات که خدا تلقین آدم کرد این بود یا حامد بحق محمد
ویا علی بحق علی ویا فاطر بحق فاطمة ویا محسن بحق الحسن ویا قدیم
الاحسان بحق الحسین فاغفر لی فغفر له بلکه هر پیغمبری که به
بلیه گرفتار شد نجات آن بسبب وسیله با ایشان شد و بعضی
از احادیث بسیار ظاهر است و هیچ پیغمبری نبوتش ثابت و
قایم نشد تا اقرار به بزرگواری و فضل ایشان ننمود چنانچه روایت

کرده صاحب بصائر الدرجات در ان کتاب بسند خود از ابی سعید الخدری
واو از رسول خدا که گفت وسمعته صه یقول یا علی ما بعث الله نبیا الا
وقد دعاه الی ولایتک طایعا او کارها وایضا از حذیفة بن اسید الغفاری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما تکاملت النبوة لنبی فی الاظلة
الا عرضت علیه ولایتی وولایة اهل بیتی ومثلوا له فاقروا بطاعتهم وولا
یتهم ونیز از محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلم که فرمودند ولایة علی
مکتوب فی جمیع صحف الانبیاء ولن یبعث الله نبیا الا بنبوة محمد و
وصیه علیهما السلم وباز از سعید بن طریق واو از جناب ابو جعفر علیه
السلم روایت کرده که فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ان جبرئیل علیه السلم اتانی فقال یا محمد ربک یامرک بحب علی بن ابی
طالب ویامرک بولایته والحمد لله علی هدایته واز این قبیل احادیث
بسیار است که همه افاده اینمعنی مینماید **چهارم** انکه ما مامور
نیستیم که عمل بتوریة نمائیم بلکه ما مور بقران مجیدیم زیرا که توریة
منسوخ است ومتروک از جهة انکه بهتر از و وکاملتر از وست
قران بموجب فیه تبیان کل شیء پس احتیاج بتوریة نداریم و
همچنین بکتابهای دیکر اسمانی پس در قران هست انچه در انها
هست با زیادتی پس دیکران عبث خواهند بود ولهذا منسوخ
ومتروکند واین خود ظاهر است واحتیاج به بیان ندارد
تبصره بدانکه جناب اقدس خدا بتعالی بقدرت کامله اش جمع

نموده ارا حقه وباطله را در انکه همکی قابلند بحقیت وبزرکواری
وسرکردکی ایشان از برای اتمام حجت الهی بنهایت موافق بدل وزبان
وجمیع جوارح وارکان کویا وشاهد است ومخالف بزبان تنها
شاهد است لئلا یکون للناس علی الله حجة ولله علی الناس حجة
البالغة پس بهدایت خدا بتعالی خوشحال بوده شکرش را بجای
اورده مغتنم شمار وسعی نموده از کف خود مکذار که در رود وبنابر
فرموده خدا که ولئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی
لشدید در پی تحصیل زیادتی باش وغافل مباش که حکمتی که خداوند
کلامش میفرماید که ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
مراد معرفت ائمة علیهم السلام است چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیرش
روایت کرده که الخیر الکثیر معرفة امیر المؤمنین والائمة علیهم السلم
ودر کافی از ابی بصیر از ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده در فرموده
حق تعالی که ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا فقال
طاعة الله ومعرفة الامام وله فی روایة اخری قال معرفة الامام و
اجتناب الکبائر التی اوجب الله علیها النار ودر تفسیر عیاشی
از سلیمان بن خالد از ابی عبد الله علیه السلم فقال ان الحکمة
المعرفة والتفقه فی الدین فمن فقه منکم فهو حکیم وما احد یموت
من المؤمنین احب الی ابلیس من فقیه وغیر این احادیث بسیار است
در این مطلب که حکمت معرفت ایشان وتفقه در دین خدا است

نه غیر ایشان و چه حکمت و خیر از این بهتر تواند بود که اگر وجود است
به سبب ایشانست و اگر خیر دنیا و آخرتست به سبب معرفت
و اطاعت امر و نهی ایشانست و این حاصل نمیتواند شد مگر بتفقه
در احادیث ایشان و دوستی ایشان و تبری جستن از دشمنان ایشان
پس اگر العیاذ بالله دین و اعتقادات اینکس درست نبوده باشد
و بر فرض پادشاه روی زمین باشد و دنیا چند روزی بر مرادش
باشد و از لهو و لعب و خواهشهای نفس بمراد شود در وقت
مردن راضی خواهد شد با آنچه دارد بلکه اضعاف آن بدهد و قدر
یکساعت بلکه کمتر از آن مهلت دهند و میسر نگردد و خسر الدنیا
و الاخرة گردد از این چه حاصل خواهد بود پس اصل اعتقادات
آن را درست کن و قدر معرفت و تفقه بهم رسان تا اگر چنانچه
خدا ناکرده بمعصیت الهی مرتکب شوی بدانی حلال و حرام آن را
پس حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نگردانی تا دو برابر گناه
حاصل نکنی بلکه کافر گردی اگر چنان اعتقاد نمایی پس مثل
قول مردم در آشتی را داشته باش شاید روزی پشیمان گشته
از در توبه در آیی پس اعتقاد درست باعث قبولی توبه و مغفرت
تو خواهد بود چنانچه روایت کرده حضرت صادق از جناب
امیر المومنین علیه السلام که روزی مرور نمودند در مسجد کوفه و
قنبر با آنحضرت بودند پس دیدند مردی برا آنحضرت که ایستاده و نماز

میکند پس عرض نمود قنبر که یا امیر المومنین ندیده ام مردی را که بهتر
از این مرد نماز گذارد پس فرمودند آنجناب که وای قنبر فوالله لرجل
علی یقین من ولایتنا اهل البیت خیر من عبادة الف سنة و لو
ان عبدا عبد الله الف سنة و جاء بعمل الاثنین و سبعین نبیا
ما یقبل الله منه حتی یعرف ولایتنا اهل البیت و الا اکبه الله علی
منخره فی نار جهنم و قال النبی صلی الله علیه و آله امر اذا اختلف — در روایت دیگر
الناس بعدی و صاروا فرقة فاجتهدوا فی طلب دین الحق حتی تکونوا
مع اهل الحق تغفر و الطاعة فی دین الباطل لا تقبل پس دین حق را — فان المعصیة فی دین الحق
دست آورده محفوظ دارین باش از همه رهگذر زیرا که سابقا مذکور
شد و نیز روایت نموده در کافی از ابو عبد الله علیه السلام که خطاب
مستطاب با ابان بن تغلب نموده فرمودند یا ابان بن تغلب الناس
کلهم عبید النار غیرک و اصحابک فان الله فک رقابکم من النار
بولایتنا اهل البیت و نیز در روضه کافی از عمار بن یاسر روایت
نموده که قال بینا انا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان الشیعة الخاصة الخالصة منا
اهل البیت فقال عمر یا رسول الله عرفناهم حتی نعرفهم فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله ما قلت لکم الا و انا ارید ان اخبرکم
ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا الدلیل علی الله عز و جل
و علی نصر الدین و سادة اهل البیت و هم المصابیح الذین یستضاء

بهم فقال عمر یا رسول الله فمن لم یکن قلبه موافقاً لهذا فقال رسول
الله صلی الله علیه وآله ما وضع القلب الا لیوافق او یخالف فمن
کان قلبه موافقاً لنا اهل البیت کان ناجیاً ومن کان قلبه مخالفاً
لنا اهل البیت کان هالکاً پس ازین حدیث شریف وامثال این
ظاهر است که نجات منحصر در اطاعت اهل بیت نبوت ورسالت
است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مثنوی چاره دین
ساز که دنیات هست تا مگر از دین بیاری بدست قلب مشو
تا نشوی وقت کار هم ز خود وهم ز خداش مسار وایضاً حدیث کودکی
وخودپرستی رها کن کان خیالی بود ومستی نشاط عمر باشد تا چهل
سال چهل رفته فرو ریزد پر وبال پس از پنجه نباشد تن درستی
بصر کندی پذیرد پای سستی چو شصت آمد نشست آمد پدیدار
چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار بهشتاد ونود چون در رسیدی
بسا سختی که از گیتی کشیدی وزانجا گر بصد منزل رسانی بود مرگی
بصورت زندگانی چو در موی سیاه آمد سفیدی پدید آید نشان
ناامیدی ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش هنوز این پنبه بیرون
ناری از گوش حدیث چهلم در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام انتخاب از آبای کرامش از حضرت صادق علیه السلام
روایت نموده که فرمودند علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی
ابلیس وعفاریته یمنعونه عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا وعن

ان لا یتسلط علیهم ابلیس وشیعته النواصب الا فمن انتصب لذلک
من شیعتنا کان افضل ممن جاهد الروم والترک والخزر الف الف
مرة لانه ذلک یدفع عن ادیان محبینا وذلک یدفع عن ابدانهم
یعنی علمای شیعیان ما مرابطان رخنهایند آنچنان رخنهایی که
یلی ابلیس به ابلیس وعفاریت اوست بآنکه ممانعت نمایند از
بیرون آمدن بر ضعفاء شیعیان ما وآنکه مسلط نشوند
بر ایشان ابلیس وشیعه نواصب او آگاه باشید پس کسی که نصب
سازد خود را برای این از شیعیان ما خود بود آنکس افضل تر از
کسی که جهاد کند با روم وترک وخزر هزار هزار مرتبه از برای آنکه
اینکس دفع مینماید از دینهای محبان ما یعنی تشکیکات وشبهات
ابلیس را تا بباطل نیفتند وبنجات ابدی فایز شوند وآن جهاد
کننده با شمشیر وغیر آن دفع اذیت مینماید از بدنهای ایشان یعنی
شیعیان که باعث حیات دنیوی باشند ودر کافی از جناب امیر
المؤمنین مرویست که عالم اعظم است اجراً از اجر صایم صابری که
ایستاده باشد بجهاد در راه خدا وبسند خود روایت کرده صاحب
جامع الاخبار در آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمودند
اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله ومن خلفاؤک قال الذین
یأتون من بعدی ویروون حدیثی وسنتی یعنی بار خدایا بیامرز
خلیفهای مرا گفته شد ای رسول خدا کیستند خلیفهای شما

فرمودند انجماعتی اندکه میایند بعد از من و روایت میکنند حدیث
وسنت مرا یعنی بمردمان میرسانند ومیکویند پس اکرچه ظاهر
حدیث شامل ائمه هدا ست صلوات الله علیهم نهایت برای علما
نیز ثابت هست زیراکه ایشان نیز از ان بزرکواران بخلفان میرسانند
ودر راه دین جهاد مینمایند وآزار میکشند ودرکتابهای مخالف
وموافق فرو رفته شب وروز درغوص اند تا شاید حدیثی بعیب
بیب بدست اورده که باکتاب خدا مخالفت نکند تا آنکه انرا
بمردمان رسانند فرحمة الله علیهم رحمة واسعة ودر جامع الاخبار
از سید الابرار روایتست که خطاب باباذر علیه الرحمه نموده
فرمودند یا اباذر جلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب الی الله من
الف جنازة من جنایز الشهداء والجلوس ساعة عند مذاکرة
العلم احب الی الله من قیام الف لیلة یصلی فی کل لیلة الف رکعة
والجلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب الی الله من الف غزوة و
وقراءة القرآن کله قیل یا رسول الله صلی الله علیه وآله مذاکرة
العلم خیر من قراءة القرآن کله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
یا اباذر جلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب الی الله تعالی من قراءة
القرآن کله اثنی عشر الف مرة علیکم بمذاکرة العلم فان بالعلم تعرفون
الحلال من الحرام ومن خرج من بیته لیلتمس بابا من العلم کتب الله
عزوجل له بکل قدم ثواب نبی من الانبیاء واعطاه الله بکل حرف

کذا فی النسخه
او قلت قال

یسمع

یسمع او یکتب مدینة فی الجنة وطلب العلم احبه الله واحبه الملائکة
واحبه النبیون ولا یحب العلم الا السعید وطوبی لطالب العلم یوم القیمة
وعنه علیه السلام فی روایت اخر طلب العلم فریضة علی کل مسلم
فاطلبوه فی مظانه فاقتبسوه من اهله فان تعلیمه لله حسنة وطلبه
عبادة والمذاکرة تسبیح والعمل به جهاد وتعلیمه من لا یعلمه صدقة
وبذله لاهله قربة الی الله تعالی واز ین مقوله در باب تعریف علما
انام بسیار است واز انجمله است انچه روایت کرده معویة بن عمار
از جناب ابی عبد الله علیه السلام مضمون فی الجمله انکه راوی پرسید
از انجناب که مردی روایت میکند حدیث شما را وپراکنده میکند
درمیان مردمان انرا وجا می دهد در دلهای مردمان انرا وجا
میدهد در دلهای مردمان وشیعیان شما وشاید عابدی باشد
از شیعیان شما که نبوده باشد از برای ان عابد این روایت یعنی
اکتفا بعبادت تنها کرده ونشر احادیث شما نمیکند کدام یک از
این دو نفر افضل اند پس حضرت فرمودند روایت کننده حدیث
ما وجا دهنده در دل شیعیان ما بهتر است از هزار عابد چنینی
وباز در کافی از حمزه ثمالی مرویست که کفت فرمودند بمن ابی عبد الله
علیه السلام که صبح کن در حالتی که عالم باشی یا متعلم باشی یا دوست
هر دو باشی ومباش چهارم ایشان پس هلاک خواهی شد ببغض
ایشان واما در صفات علماء که بدان شناخته شوند ایشان

بسیار است اندکی عرض نمایم • در کافی مذکور است در تفسیر
این شریفه انّما یخشی الله من عباده العلمآء • وقال یعنی بالعلمآء من
صدق فعله قوله • ومن لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم • یعنی اینست
وجز این نیست که میترسند از خدا یتعالی از بندکانش طایفه علمآ
پس فرمودند عالم کسی است که تصدیق نماید کفتارش را کردارش را
وکسی را که نکند تصدیق کردار او کفتار او را پس نیست او عالم •
وباز در ان کتاب مستطاب روایت است از فضل بن عمر واو
از ابی عبد الله علیه السلام که قال قلت بم یعرف النّاجی • قال من
کان فعله لقوله موافقا فانّما له الشّهادة • ومن لم یکن فعله لقوله
موافقا فانّما ذلک مستودعا • یعنی کفت راوی کفتم بحضرت بچه چیز
شناخته میشود مرد رستکار • فرمودند کسی که بوده باشد فعل
او با قول او موافق • پس اینست وجز این نیست که از برای اوست
شهادت • واینمعنی بچند وجه میتواند بود اول انکه شهادت برای
رستکاری او میتوان داد ویا انکه کلمه طیبه لا اله الّا الله باشروط
طش او را میسّر خواهد بود در وقت مردن ویا انکه بدرجه شهادت
فایز خواهد شد ویا بلکه همه اینها از برای او وتفضّل خواهد شد
وکسی که نبوده باشد کردار او با کفتار او موافق • پس اینست که انکس
از مستودعانست • یعنی ایمان او عاریه است • واز او بر طرف
خواهد شد مکر انکه توبه کند • وبازکشت نماید به پروردکار خود

وازجناب

واز جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده حدیثی که مضمون
بعضی از ان انکه فرمودند ای طلب کننده علم بدرستی که عالم ربّانی را
سه علامتست یکی علمست یکی حلمست وبردباری ویکی خاموشی
وکم کویی • وتکلّف کننده را سه علامتست نزاع بمعصیت میکند
با انکسی که در علم از او بلند رتبه تراست • وظلم میکند با انکسی که از او
پست تراست • وظلم میکند با انکسی که از او پست تراست در علم
بغلبه نمودن • وحرف خود راست کردن بدروغ • ومعاونت مینماید
ظلمه را • با انکه خوش امد ایشان مینماید • واعمال زشت ثار ایشانرا
تاویل میکند • وایشانرا باین سبب جری مینماید • وایضا سلیم بن
قیس کوید شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که حدیث مینمود از
رسول خدا صلّی الله علیه واله • وقال فی کلام له العلمآء رجلان
رجل عالم اخذ بعلمه • فهذا ناج • وعالم تارک لعلمه فهذا هالک • وانّ
اهل النّار لیتأذّون من ریح العالم التّارک لعلمه • وانّ اشدّ اهل النّار
ندامة وحسرة رجل دعا عبدا الی الله فاستجاب له وقبل منه فاطاع
الله فادخله الله الجنّة وادخل الدّاعی النّار بترک علمه واتّباعه الهوی
وطول الامل • امّا اتّباع الهوی • فیصدّ عن الحقّ وطول الامل •
ینسی الاخرة • یعنی وفرمودند در کلام او که فرموده بودند که عالم
دو نوعست یکی مردیست دانا فرامیکیرد بسبب دانش خود
دانش را • وعمل با و نموده پس او ناجی است • ودیکری عالمیست که

تارکست علمش را. پس اوها لکست. و بدرستی که اهل نار هر اینه
متاذی خواهند بود از نتن ریح عالم تارک عمل علمش را. و بدرستی
از روی ندامت و حسرت اشد اهل نار است مردی که بخواند بنده را
بسوی خدا. پس اجابت کند. و قبول نماید از و مر او را آن بنده.
پس اطاعت کند خدا را. پس داخل کند آن بنده را خدا در بهشت
و داخل کند خواننده را در آتش بسبب ترک علم او. و متابعت خوا
هشها. و طول امل او. اما متابعت خواهشها پس وا میدارد از
حق یعنی متابعت آن. و طول امل فراموش میتماید آخرت را. و در حدیث
دیگر جناب ابی عبد الله علیه السلام میفرماید لا تغتروا بصلوتهم و لا
بصیامهم. فان الرجل ربما لهج بالصلوة و الصوم حتی لو ترکه استو
حش. و لکن اختبروهم عند صدق الحدیث. و اداء الامانة. یعنی بایکدیگر
مغرور نشوید بکردن نماز و نه بگرفتن روزهٔ ایشان. پس بدرستی
بسا کسی که عادت بنماز کردن و روزه گرفتن کرده. که اگر ترک کند آنها را
مستوحش میگردد. و لیکن امتحان نمایید ایشان را نزد راست
گفتاری. و رد امانت نمودن. یعنی ببینید که راست گویند در
گفتار خود. و صاحب دیانتند در رد امانت یا نه. و در روایت دیگر
فرمودند مضمون آنکه طلب کنندهٔ علم سه نوعند. پس بشناس ایشان را
باشکارا بودن صفاتشان. صنفی از ایشان کسی است که برای جهول
نمودن مطلب. و بشک انداختن مردم طلب علم مینمایند. و صنفی

برای طلب علو و رفعت و فریب دادن مردم. و صنفی دیگر طلب میکند
برای تفقه و عقل تا عمل کند باو. پس صاحب جهل و مراء بشک می اندازد
و جدل میکند. و متعرض میشود بگفتگو در مجالس مردم به تذکار
علم. پس متصف میکند ظاهر خود را بخشوع و بردباری. و تخالیست
دلش از ورع و پرهیزکاری. پس جناب حضرت نفرین نموده میفرمایند
پس بزند خدا تعالی سر دماغ او را. و قطع نماید وسط سینهٔ او را که
کنایه از دل باشد. و صاحب استطاله یعنی درگفتگو و فریب صاحب
خدعه و دوستی است بظاهر یعنی بظاهر خود را دوست وا مینماید
و بلندی جوینده است بمثل خودش یعنی در علم و تواضع و فروتنی است
با اغنیا. یعنی بجهة جر و اخذ و سبب غناء او. پس آن عالم برای رشوه
گرفتن حاضمست. و برای دین حاطمست. یعنی هضم کنندهٔ رشوه
و پست کنندهٔ دین است. پس کور نماید الله تعالی از اینجهة خبر او را و
قطع کند از میان علما اثر او را. و صاحب فقه و عقل و عمل صاحب
انکسار و بکی حالست از حزن و اندوه. و بیخوابی را تحنک نموده
بر کلاهش. یعنی برمیخیزد در تاریکیهای شبش و عمل میکند یعنی
بعلمش. و میترسد در حالتی که دعا کنند و ترسان باشد. اقبال
نماینده باشد بر کارش. و عارف باشد باهل زمانش و مستوحش
و ترسان باشد از واثق ترین اخوانش. پس قایم نماید الله تعالی ارکان
او را. و عطا فرماید در روز قیامت امان او را. پس اینکس است

که تقلید او را شرعًا نتوانکرد چنانچه روایت شده از جناب امام حسن
عسکری علیه السلام در کتاب احتجاج و بعض از کلام معجز نظام انکه
فاما من کان من الفقهاء صائنًا لنفسه حافظًا لدینه مخالفًا علی هواه
مطیعًا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه وذلک لا یکون الا بعض
فقهاء الشیعه لا جمیعهم فانه من رکب القبایح والفواحش مراکب
فسقة فقهاء العامه فلا تقبلوا منه شیئًا منا ولا کرامة له وانما
کثر التخلیط فیما یتحمل عنا اهل البیت لذلک لان الفسقة یتحملون
عنا فیحرفونه باسره لجهلهم ویضعون الاشیاء علی غیر وجهها
لقلة معرفتهم واخرون یتعمدون الکذب علینا لیجروا من عرض
الدنیا ما هو زادهم الی نار جهنم یعنی از فقها پس انما بود باشد
کس از فقها که نگاه دارنده باشد نفس خود را یعنی از ناشایست
ونگهبان باشد دین خود را یعنی از خللها و تشکیکات ومخالف
باشد خواهش خود را ومطیع باشد امر مولای خود را پس مر عوام
راست که تقلید او کنند یعنی در دین وغیر ان ومقلد او باشند
واین نمی باشد مگر بعضی از فقهای شیعه را نه همه ایشان را ابدًا انکه
بعض فرمودن جناب حضرت علیه السلام کمان نبری که واقعًا از بعض
فقهای شیعه محض باشد بلکه شیعه محض همگی با این صفت متصفند
پس جماعتی را که در میان فقهای شیعه خود را منسلک نموده باشد
ودعوی تشیع نماید وبر خلاف این علامت او را به بینی او شیعه نیست

بلکه یا صوفی است یا فلسفی است یا حکیم که از هر دو سرشته یا سنی است
ومیخواهد باین وسیله بیاموزد طریقه شیعه را برای برهم زدن ان
وغیر اینها پس نسبت باین جماعات واقعًا بعض اند از فقهای شیعه
چنانکه از بعد نیز ظاهر است پس بدرستی که انکسی که مرتکب
قبایح وفواحش میشود که مراکب فاسقان فقیهان عامه اند قبول
میکنید از و چیزی را از ما ونیست کرامتی او را وجز این نیست
که بسیار شده امیزش در ان چیزی که متحمل میشوند از ما اهل بیت
یعنی انچه از ما فرا میگیرند حق وباطل در ان بسبب افترای فاسقان
امیزش یافته از جهت انکه فاسقان متحمل میشوند از ما احادیث را
از برای انکه تغییر وتحریف نمایند تمام انرا بواسطه جهلی که دارند
یعنی در دین خدا ومیگذارند چیزها را بر غیر وجه ان چیزها بسبب
کمی وقلت معرفت ایشان یعنی اگر جاهل ونادان وخالی از صفت
عرفان نبودند این طور عملی را مرتکب نمی شدند زیرا که از طریقین
منقول ودر افواه والسنه مشهور که جناب رسول خدا صلی الله علیه
واله فرمودند در خطبه خود که ایها الناس فقد کثر الکذب علی فمن
کذب علی متعمدًا فلیتبوا مقعده من النار پس بهر یک از اوصیاء کذب
این حکم دارد پس حضرت امام علیه السلام فرمودند ودیگران
بعمد بر ما دروغ می بندند تا بوسیله ان بکشند بسوی خود از
عرض ومتاع دنیا انچیزی را که ان توشه ایشانست بسوی اتش

دوزخ نعوذ بالله من ذلك پس بدان واگاه باش که علم وعمل وایمان
واسلام وعقل ودین وهر خوبی که میدانی ومیداری وگمان میبری
سوای اطاعت امر ایشان وفرمان برداری نهی ایشان دیگرها عبث
است ووبال وقیلست وقال وبکار کسی نمی اید مکر بازیچه یا
خدعه دنیوی باشد وبس وآنچه از کلام الهی مفهوم وگاز اعلام
رسالت پناهی معلوم مست همین است وغیر این نیست وآز مآل
کار غافل مشو وعبرت گیر از دار مزرعه آخرت وعنقریب است که این کس
عبرت دیگران شده ودرین چند روز مهلت تحصیل آخرت نموده
راضی بگفتار تنها مباش زیرا که میفرمایند جناب رسول در خطبه
بلیغه حجة الوداع ایها الناس والله ما من شیء یقربکم من الجنة
ویباعدکم من النار الا وقد امرتکم به وما من شیء یقربکم من النار
ویباعدکم من الجنة وقد نهیتکم عنه الا وان روح الامین نفث
فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا
فی الطلب ولا یحمل احدکم استبطاء شیء من الرزق ان یطلب
بغیر حله فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته وآنجناب حضرت
ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمودند لا تذهب بکم المذاهب
فوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عز وجل ونیز از آنجناب است که
خطاب بجابر فرمودند که یا جابر ایکتفی من ینتحل التشیع ان یقول
بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه

وما كانوا يعرفون يا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وكثرة
ذكر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدين والتعهد بالجيران من
الفقراء واهل المسكنة والغارمين والايتام وصدق الحديث
وتلاوة القرآن وكف الالسن عن الناس الا من خير وكانوا امناء
عشايرهم في الاشياء قال جابر فقلت يا ابن رسول الله ما نعرف
اليوم احدا بهذه الصفة فقال يا جابر لا تذهبن بك المذاهب
حسب الرجل ان يقول احب عليا واتولاه ثم لا يكون مع ذلك
فعالا فلو قال اني احب رسول الله صلى الله عليه وآله فرسول الله
خير من علي ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه اياه شيئا
فاتقوا الله واعملوا لما عند الله وليس بين احد قرابة احب العباد
الى الله عز وجل اتقاهم واعملهم بطاعته يا جابر فوالله ما نتقرب
الى الله تبارك وتعالى الا بالطاعة وما معنا براءة من النار ولا
على الله لاحد من حجة من كان لله مطيعا فهو لنا ولي ومن كان لله
عاصيا فهو لنا عدو وما تنال ولايتنا الا بالعمل والورع پس ملاحظه
نما قول آنجناب را وبیدار شو از خواب غفلت وپند گیر از مستی جهالت
پس هرگاه از در اطاعت وبندگی در آیی چنانچه میفرمایند در حدیث
طولانی که ولکنی اقول الناس عبید لنا فی الطاعة موال لنا فی الدین
فلیبلغ الشاهد الغایب یعنی ولکن میگویم مردمان بندگان
ما اند در اطاعة امرها موالیان ما یند در دین پس برسانند

للخيرات

واعملوا

الا باذنه

حاضران بغایبان ابنا. واز ره تسلیم رضا داده کردن اطاعت
بفرمانشان نهی اماده رحمت الهی وشفقت حضرت رسالت
پناهی واهل امامت وخلافت پناهی بوده این مژدها را بشنو
ومهیا باش. چنانچه روایت نموده هشام بن الحکم از ابی عبد الله علیه
السلام که فرمودند اذا کان یوم القیمة یقوم عنق من الناس فیاتون
باب الجنة فیضربونه فیقال لهم من انتم. فیقولون نحن الصبر فیقال
لهم علی ما صبرتم. فیقولون کنا نصبر علی طاعة الله ونصبر عن معاصی
الله. فیقول الله عز وجل صدقوا ادخلوهم الجنة. وهو قول الله عز
وجل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب. ونیز نقل نموده اند
عامر از عبد الله عمر که سالنا عن رسول الله صلی الله علیه وآله عن
علی بن ابی طالب علیه السلام فغضب فقال ما بال اقوام یذکرون من له
منزلة عند الله کمنزلتی ومقام کمقامی الا النبوة. الا ومن احب علیا
فقد احبنی ومن احبنی رضی الله عنه کافاه بالجنة. الا ومن احب
علیا استغفرت له الملائکة وفتحت له ابواب الجنة یدخل من ای
باب شاء بغیر حساب. الا ومن احب علیا اعطاه الله کتابه بیمینه
وحسابه حساب الانبیاء. الا ومن احب علیا لا یخرج من الدنیا
حتی یشرب من الکوثر ویاکل من شجرة طوبی ویری مکانه من الجنة
الا ومن احب علیا یهون الله علیه سکرات الموت وجعل قبره
روضة من ریاض الجنة. الا ومن احب علیا اعطاه الله فی الجنة

بکل عرق فی بدنه حوراء. وشفعه فی ثمانین من اهل بیته وله بکل شعرة
علی بدنه مدینة فی الجنة. الا ومن عرف علیا واحبه بعثه الله الیه
ملک الموت کما یبعث الله الی الانبیاء. ودفع عنه اهوال منکر ونکیر
ونور قبره. وفسحه مسیرة سبعین عام. وبیض وجهه یوم القیمة الا
ومن احب علیا اظله الله فی ظل عرشه مع الصدیقین والشهداء و
الصالحین وامنه من الفزع الاکبر واهوال الصاخة. الا ومن احب
علیا تقبل الله منه حسناته ویتجاوز عن سیئاته. وکان فی الجنة رفیق
حمزة سید الشهداء. الا ومن احب علیا اثبت الله الحکمة فی قلبه واجری
علی لسانه الثواب وفتح الله علیه الرحمة. الا ومن احب علیا سمی اسیر الله
فی الارض وباهی الله به الملائکة وحملة عرشه. الا ومن احب علیا
ناداه ملک من تحت العرش ان یا عبد الله استانف العمل فقد غفر الله
لک الذنوب کلها. الا ومن احب علیا جاء یوم القیمة ووجهه کالقمر
لیلة البدر. الا ومن احب علیا وضع الله علی راسه تاج الکرامة. و
البسه حلة العزة. الا ومن احب علیا مر علی الصراط کالبرق الخاطف
ولم یر صعوبة المرور. الا ومن احب علیا کتب الله له براءة من النار و
جوازا علی الصراط وامانا من العذاب. الا ومن احب علیا لا ینشر له دیوان
ولا ینصب له میزان والصراط. الا ومن مات علی حب آل محمد صافحته
الملائکة وزارته ارواح وقضی الله له کل حاجة کانت له عند الله
الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا. الا ومن مات علی حب آل محمد مات

علی الایمان وکنت انا کفیله بالجنة ومعانی ابیاتها بظهور کذا شنید شد **قصیده**

بنازد عقل وجان ودل بمهر سرور غالب ∴ امیر المؤمنین حیدر علی بن ابی طالب

امیر کشور دانش انیس خواجهٔ عالم ∴ هژبر بیشهٔ هیجا شجاع مشرق ومغرب

ز انسان مکرم افضل در ادیان قاضی عدل ∴ زفرقان مخبر واکمل بمیدان صفدر غالب

هم او تنزیل را عامل هم او تاویل را کامل ∴ هم او انجیل را ناقل هم او جبریل را صاحب

ز نور لمعهٔ رایش بصفوت جنت لامع ∴ ز تاب شعلهٔ قهرش بخشیت دوزخ لاهب

چو حکم قاضی محشر بپا از رای او منفک ∴ چو فرض خالق اکبر ادا بر طاعتش واجب

فلک در شرح ناورده چو ذات کاملش کامل ∴ ملک بر عرش نادیده ورای منصبش منصب

نگنجد در صحف وصفش اگر باشد فلک دفتر ∴ نداند بینشش را شرح اگر گردد ملک کاتب

جزای شیعهٔ آلش نعیم وافی وافر ∴ سزای منکر جاهش عذاب واصل واصب

چو او زد در عرب رایت ز نزد شام وسحر یکدم ∴ عجم از قبلهٔ زردشت وروم از هیکل راهب

ببرجم کشور شیطان نمارج در صف هیجا ∴ نموده از سپهر دین شهاب رمح او ثاقب

بدرگاه الوهیت چرا او مجذوب مطلق شد ∴ در ودربند خیبر را بکند از قوة جاذب

ایا شاهی که بر ایوان کرده فخر وفر دارد ∴ زمین خاک درگاهت زمین مکه ویثرب

دم جان بخش لطفت را مجاز روح القدس جا کرد ∴ جناب بارگاهت را همین روح الامین حاجب

هم او اول شده طالب بداد مطلوب او را لحق ∴ هم آخر او بوده مطلوب واو را لحق شده طالب

ز اخلاص مریدانرا نبوده یک نفس معرض ∴ ز خدمت حضرت خود را نگشته یک زمان غایب

هنوز او را نطاز ادیان که در دین ای نبوها ∴ ترا با حق دل لازم هنوز آدم گل لازم

بهشت اندر ای تو جاصل خبر از قول تو قبل ∴ عمل بی حب تو باطل زبان بی مدح تو کاذب

رجال الله را شاهی عباد الله را سرور ∴ خلیل الله را قایم حبیب الله را نایب

سپهر قدر را بدری وانوار جهان انجم ∴ شراب خلد را ساقی وابرار جنان شارب

رسول اندر مقام انت منی تا دیت بود ∴ چنان کند مقام انما هست خلد طالب

با ول زاولیا دین ولایت را تو بی والی ∴ بوصف از اوصیا حق تصوف را تو بی غالب

نفاق دشمنان دین بشمشیر جهاد تو ∴ نموده دم دشمن زجر بی چاره چاره

بیا ای انکه میگویی که با ایمان واسلامم ∴ تفکر کن در این معنی تتبع کن ببین موجب

مکن با عقل بیدادی اگر تو مرد انصافی ∴ ز حق چون خارجی خارج بصر چون ناصبی ناصب

اگر قرآنست قول حق بقول حق امامت را ∴ چو الت با اگر کرد احمد بیان منهج که بود راغب

اگر تفضیل حکمت راست در دانش که بود اعلم ∴ وگر ترجیح عصمت راست زالایش که بود طیب

اگر طاعت کنی بی حب حیدر معصیت باشد ∴ کمر زند معتقد بهتر بسی از زاهد معجب

در اخبار عرب برخوان ز جال بدر واثارش ∴ کرت بادا ستان دین دل قابل بود راغب

کدان شاه فرشته خیل تا بکذشت دیو ودد ∴ چه معجزها بر زم اند نمود انبازوی ضارب

کرفته در دل هامون شعاع شعلهٔ شاعل ∴ فتاده در خم گردون سهیل تازی تارب

بلون سند بوس از بیم برخاش شه انجم ∴ برنگ ابنوس از گرد روی الم شاهب

ز شخص مشرکان کرد او عیان کاهی برشته در ∴ ز حلق کافران کرد او روان رودی ز هر جانب

دران دریای پرخاش از نهنگ ذوالفقار او ∴ غریق موج خون کشته دکا به مرکب راکب

ایا ملک چفابق اخرد منزل از رهت زاهد ∴ وبا کنج چفابق اسرو راز درت کاسب

عطای این ثنا خوان اکر بی کسب وتو منعم ∴ نوای این پریشان اگر محتاج است وتو واهب

بقین کرجا کرتنه هر که این ابیات غرا را ∴ بسمع داد و عقل اصغا کند زین بندهٔ مذنب

بجای سیم و زر خواهد که لطفی گوهر افشاند ● بدین مطبوع پر زیور ز فیض فکرت صاحب
ازان بحر کرم نبود عجب که بهر شچو کردد ● شفیع جرم نااهلی که هست او ناجی خاص
مکر کردد زبان و طبع ز لطف مهر مدح تو ● بود واجب کفتن جاری ثنا شایسته ثابت

خاتمه در صفات مؤمن و غیر آن

و در کافی روایت نموده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مرور نمودند انحضرت بمجلس قوم از جماعت قریش پس دید ایشان را در حالتی که سفید و پاک بود لباس ایشان و رنکهای ایشان در نهایت صفا و بسیار خنده بودند و اشاره می کردند بانکشتان خود هر که از پیش ایشان میکذشت پس بعد از ان مرور فرمودند بمجلس اوس و خزرج پس ناکاه دید ایشان را مبتلا در بدنهاشان و باریک شده کردنهاشان و زرد شده رنک رویشان و متواضع در کفتارشان پس حضرت تعجب نموده از انها کذشتند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده عرض نمودند که فدای تو شوند پدر و مادر من بدرستی که کذشتم با آل فلان و چنان دیدم و کذشتم با اوس و خزرج و ایشان را چنین دیدم و وصف فرمودند انچه دیده بودند و فرمود اینها همه مؤمنانند پس خبر ده یا رسول الله صلی الله علیه و آله پس رسول خدا صلعم تامل نموده پس بر اوردند سر مبارک را و فرمودند بیست خصلت است در مؤمن پس اکر نبوده باشد در او نیست کامل ایمان او بدرستی از اخلاق مؤمنان یا علی حاضر بودن بر نماز و سارع بودن در زکوة ● والمطعمون المسکین الماسحون راس

الیتیم المطهرون اطمارهم ● المتزرون علی اوساطهم ● الذین ان حدثوا لم یکذبوا ● وان وعدوا لم یخلفوا ● وان ائتمنوا لم یخونوا ● وان تکلموا صدقوا رهبان باللیل ● اسد بالنهار صائمون النهار قائمون اللیل ● لا یؤذون جارا ● و لا یتاذی بهم جار ● الذین مشیهم علی الارض هون ● و خطاهم الی بیوت الارامل ● و علی اثر الجنائز جعلنا و ایاکم من المتقین ● یعنی و اطعام نمودن مسکین ● و مسح نمودن سر یتیم ● و پاکیزه نمودن لباس ایشان ● زیارت کنندکان باشند یکدیکر را در میان خودشان ● و کسانی اند که اکر حدیث کنند دروغ نکویند ● و اکر وعده نمایند خلف نکنند ● و اکر امین کنند خیانت ننمایند ● و اکر تکلم کنند [illegible] ترسانند در شب ● یعنی از ترس خدا شب بیدار شوند ● و بدرکاه او ایستاده بر بندکی قیام نمایند ● و جهاد کننده اند در روز یعنی با نفس و شیطان و غیر ایشان ● مثل امر بمعروف ● و نهی از منکر ● و قضای حوایج برادران دینی روزه میدارند روز را ● بر پا میدارند شب را ● اذیت نمی رسانند همسایکان را ● و آزرده نمیشوند همسایکان از ایشان ● یعنی که ایشان نیز بمؤمنان آزار نمیرسانند ● آنچنان کسانی اند یعنی مؤمنان که راه رفتن ایشان بهمواری و بیچارکیست ● و خطوه ایشان بسوی خانهای بیوکانست ● یعنی قدم کذاشتن ایشان برای قضای حاجت زنان بیوه بی شوهر است که محتاج انها سر انجام مینمایند ● و بر اثر جنایز میروند ● یعنی تشییع و تربیع جنازه مینمایند ● پس هرکاه چنان

باشد کسی بکرداند ما وشما را از متّقیان یعنی از متّقیان خواهد گشت
بفضل ومرحمت جناب اقدس الهی. ودر سلک ایشان منسلک خواهد
شد انشاء الله تعالی. ونیز در کافیست از ابی جعفر علیه السلم قال
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه شیعتنا المتباذلون فی ولا
یتنا. المتحابّون فی مودّتنا. المتزاورون فی احیاء امرنا. الّذین ان
غضبوا لم یظلموا وان رضوا لم یسرفوا. برکة علی من جاوروا سلم لمن
خالطوا. یعنی شیعیان ما بذل وانفاق میمایند بسبب دوست
داشتن ما. ویا قایل ومعترف بودن بسرکردگی ما. ودوست میدارند
دردوستی ما. یعنی کسی که ما را معترف باشد. ودوست دارد شیعیان
با جماعت بسبب معترف بودن بما ودوست داشتن ما بر انکس
بذل مینمایند. ودوستی میورزند. وزیارت یکدیگر میکنند. یعنی
بدیدن هم میروند در احیاء امر ما. یعنی در زنده داشتن امر وفرمان
برداری ما. شیعیان انکسانی اند که اگر غضبناک شوند ظلم نکنند بر انکه
غضبناک شده بر او. یا بر دیگری در عوض او. واگر راضی باشند
از کسی از حد در نمیکذرند در محبّت او. برکتند بر همسایکان ونشینان
هم خود. سالمند کسانی که با ایشان مخالطه نمایند یعنی از شرّ واذیّت او
در هر باب. وباز در ان کتابست که فرموده اند ابو عبد الله علیه السلام
بر اوی که هر کاه خواهی بشناسی اصحاب مرا فانظر من اشتدّ ورعه وخاف
خالقه ورجا ثوابه. فاذا رایت هؤلاء اصحابی. وجناب امیر المؤمنین

فهؤلاء

علیه السلم میفرمایند علامات مؤمنان اینست که صادق فی الدّنیا
واعی القلب حافظ الحدود. وعاء العلم کامل العقل مأوی الکرم. سلیم
القلب ثابت الحلم عاطف الیدین باذل المال مفتوح الباب لطیف
اللّسان کثیر التّبسّم دائم الحزن کثیر الفکر قلیل النّوم طیّب الطّبع قاتل
الهوی. زاهد فی الدّنیا. راغب فی الاخرة یحبّ الضّیف. ویکرم الیتیم
ویلطف الصّغیر ویوقّر الکبیر ویعطی السّائل ویعود المرضی ویشیّع
الجنایز. ویعرف حرمة القران ویناجی الرّب ویبکی علی الذّنوب
امر بالمعروف ناه عن المنکر اکله بالجوع. وشربه بالعطش وحرکته
بالادب کلامه بالنّصیحة وموعظته بالرّفق لا یخاف الّا الله. ولا
یرجوا الّا ایّاه. ولا یشغل الّا بالثّناء بالحمد ولا یتهاون. ولا یتکبّر
ولا یفتخر بمال الدّنیا مشغول بعیوب نفسه فارغ عن عیوب غیره
الصّلوة قرّة عینه والصّیام حرفته والصّدقة عادته والشّکر رکیبه
والعقل قایده. والتّقوی زاده. والدّنیا حانوته والقبر منزله واللّیل
والنّهار راس ماله والجنّة ماواه والقران حدیثه ومحمّد صلّی الله علیه
واله شفیعه والله جلّ ذکره مونسه. وحدیث دیکر از الجنان
منقولست انجا بنطو لانی ترکه برای همام بیان نمودند وان طول دارد
رجوع بان کتاب مبارک نمایند تنبیه پس ای برادر دینی جمع اوّل
برای نمود در این اربعین چیزی چند بر اکر اهمّ بود در دین واوسط است
برای طریق مستقیم سبین. پس تا تحقیق چیز از اینها که ذکر نموده ام

ويحيى من حيّ عن بيّنة

خوب نفرمایی و بد بخشش خوب در نیابی انگشت رد بر وی مگذار
که باعث وبال و نکال است و کار اهل نار لیهلک من هلک عن بینة
و ما انا من المتکلفین و انی بری من المتعصبین و ما کنت من المکذبین
و صلی الله علی محمد خیر النبیین و افضل المرسلین و علی خیرته و اوصیائه
المرضیین و اشرف خلق الله علی بریته اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم
من الجن و الانس الی یوم الدین و رحمة الله و برکاته علی من اطاعهم و امنهم
و محبیهم خالدین رحمة واسعة و چون در اول کتاب وعده شد که
تشکیکات و شبهات ابلیس پر تلبیس مذکور کند لهذا شروع
در ان نموده عرض مینماید بنحوی که صاحب مجالس المؤمنین ذکر کرده
بسم الله الرحمن الرحیم و اعوذ به من الشیطان الرجیم مخفی نماند که این
تراب اقدام مؤمنان در فاتحه کتاب مجلس المؤمنین تشبیه اقوال
بعضی از شیاطین امت سید المرسلین را بشبهات ابلیس لعین
مذکور ساخته و جهة رعایت معانقه اجزای اصلیه کلام با فرجام
چون شعور بر شبهات مذکوره و جواب ان از کتب جمهور مناسب
شناخته بود و چون آن مقام شریف بعضی از اخوان عالیشان رسید
استدعا نمود که بنوشتن تفصیل شبهات مذکوره و جواب ان
گراید و بحاشیه کتاب ان الحاق نماید تا ناظر در این مقام جا بجای بغیر
این کتاب نباشد و تکلف جست و جوی خاطر او را نخراشد
و چون حسب الاستدعای او شروع در ان واجب گردید و

بعد از

کتاب

و بعد از اعاده نظر و تامل جدید جواب مشار الیه و مجال الیه را جوابی
باطل شبیه بمحال دید که در محمد شهرستانی و هم شهریان مذهب او
مانند فخر رازی بر طبق اصول مشایخشان از اهل جبر توجیه نموده اند
و از روی عصبیت و جاهلیت و حماقت با قلت عقل اظهار تعدد
جواب از ان بر وفق اصول اهل عدل فرموده اند جهة علویه و جماعت
عدلیه که العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان لهذا
اقتضای ان نمود که بعد از ذکر شبهات ابلیس بیین و جواب مجبر
پر تلبیس انچه جواب از ان بر طبق اصول عدل و توحید باجمال و تفصیل
بخاطر علیل رسد مذکور سازد و بنیان مذهب عدل را چون گردون
گرداند بر طارم نیل گون افرازد و بالجمله تفصیل شبهات ابلیس لعین
بر وجهی که فاضل اشعری المذهب محمد شهرستانی در کتاب ملل و
نحل اورده انست که ابلیس غوایت مصیر در مقام عنایت حضرت
حکیم علیم قدیر گفت که من مسلم میدارم که افریدگار تعالی خدای من و
خدای سایر خلایق و عالم و قادر و حکیم است لیکن مرا بر سیاق
و روش حکمت او سؤالی چند هست اول انکه او پیش از آفریدن
من میدانست چه چیز از من صادر خواهد شد پس چرا مرا
آفرید و حکمت در خلق من چه بود دویم انکه چون مرا بمقتضای
اراده و مشیت خود افرید چرا تکلیف من بمعرفت و طاعت خود نمود
و چه حکمتست در این تکلیف با انکه او منزه است از انتفاع

بطاعت وضرر از معصیت وهر چه عاید میشود بمکلّفان او
قادر است بر تحصیل آن جهة ایشان بیواسطهٔ تکلیف **سیوم**
انکه چون مرا خلق کرد و تکلیف نمود. وامتثال تکلیف او در معرفت
وطاعت نمودم چرا مرا تکلیف نمود بطاعت ادم وسجود او وچه
حکمتست در این تکلیف مخصوص وحال انکه در طاعت ومعرفت من
چیزی نمی افزاید **چهارم** انکه چون مرا آفرید وبان تکلیف مخصوص
مکلّف کردانید سبب چیست که چون سجدهٔ ادم نکردم مرا لعنت
کرد واز بهشت اخراج نمود وعقاب مرا واجب ساخته با انکه اورا
در عقاب من فایدهٔ نیست ومرا ضرر بسیار است **پنجم** انکه چون
اینها همه کرد چرا مرا منعکس ساخت از دخول در بهشت ووسوسه
بر آدم. وحال انکه اگر مرا از دخول جنّت منع میکرد آدم از شرّ من
فارغ میبود وجاوید در بهشت عنبر سرشت می اسود **ششم**
انکه چون مرا افرید وعموماً وخصوصاً تکلیف فرمود وبواسطهٔ
امتناع از سجدهٔ آدم لعنت کرد واز بهشت اخراج نمود وباز در
بهشت راه داد وخصومت درمیان من وآدم بهم رسید چرا مرا
مسلّط کرد بر اولاد او تا انکه من ایشانرا می بینم وایشان مرا نمی بینند
ووسوسهٔ من در ایشان اثر میکند وحول وقوّت ایشان در من
اثر نمیکند وچه حکمتست در انکه ایشانرا بهمان فطرت صحیحه که
خلق کرده بود نکذاشت وحال انکه بقای ایشان برنهج خیر و

صواب اولی بود **هفتم** انکه جمیع این مراتب را مسلّم داشتم
لیکن چون ازو مهلت طلبیدم چرا مرا مهلت داد چه حکمت
دران بود با انکه ظاهر انست که اگر همان زمان مرا هلاک میکرد
خلایق از شرّ من خلاص میشدند وشرّی در عالم نمی ماند. وحال
انکه بقای عالم بر نظام خیر بهتر است از امتزاج او بشرّ و از شارح
انجیل نقل کرده که چون ابلیس این شبهها را عرض نمود خدا تعالی وحی
بملائکه فرستاد که با و بکویید که تو در تسلیم اوّل که کفتی من خدای
تو وخدای خلایقم وعالم وقادر وحکیم تو صادق ومخلص نیستی
واکر صادق میبودی چون وچرا از این سؤال نمی نمودی فانّ الله
الذی لا اله الا انا لا اسئل عمّا افعل والخلق یسئلون
وفاضل مذکور بعد از نقل شبهات مذکوره وجواب مذکور کفته که این
شبهات بمنزلهٔ تخم اند نسبت بانواع شبهات ضلالت وعقاید باطلهٔ
کفر وغیر آن از اینها بیرون نیست. واکرچه عبارات ایشان مختلف
وطرق ایشان متباین لیکن حاصل ومآل همه انها انکار حقّست
وبعد از اعتراف بان میل وهوا در مقابلهٔ نصّ وجواب شبهات انکه تحقیق
همانست که خدای تعالی در جواب آن لعین فرموده. چون آن لعین عقل را
حاکم کردانید بر کسی که حکم عقل بر و جاری نیست لازم آمد بر و که جاری
کردانیده باشد حکم خالق را در خلق. یا حکم خلق را در خالق. واوّل
غلوّ است چنانکه غلاة شیعه. ودوّم تقصیر است چنانکه مجسّمه وقدریه

وجبریه نا اهل سنت و معتزله را واقعست. زیرا که مجسمه وصف خالق
بصفت اجسام میکنند. قس علی هذا فعلل و تفعلل. و چون خوارج
که نفی تحکیم رجال میکنند و میکویند که حکم نیست مکر خدا یرا چنانکه
ابلیس کفت ءاسجد لبشر خلقته من صلصال لا اسجد الا لك
پس ظاهر شد که جمیع شبهات این طوایف از آن لعین ناشی شده. و آن
مصدر است در اول. و اینها مظهر اند در آخر پس مخفی نماند که انچه
این فاضل در اینجا حاصل جواب منسوب بحضرت حق جل و علا از شبهات
ابلیس لعین کفته کلامیست بی محصل و بی نظام که فخر الدین رازی
و نظام الدین اعرج نیشابوری در تفاسیر خود آن را پسندیده اند. و
بواسطه موافقت آن باصول اشعریه بشعور بان کرویده اند.
و عجبتر از انکه فخر الدین رازی با آن همه دعوی فهم و نکته طرازی
مبالغه بسیار در تحسین این سخن فاسد و ترویج این متاع کاسد
نموده. و کفته که اکر جمیع خلایق اولین و آخرین جمع شوند نخواهند
که بنا بر اصول معتزله و قول بقاعده حسن و قبح عقلی جواب
از این شبهات کویند مخلصی از این نخواهد بود. بلکه جواب محض
در همان است که خدای تعالی بطبق اصول اشاعره فرموده. و لهذا
بعضی کفته اند جل جناب الحق عن ان یوزن بمیزان الاعتزال
اینست حاصل کلام اهل سنت و فساد نظام آن بر ذوی الافهام ثابت
ظاهر است و توضیح کلام فرخنده انجام در اینمقام آنکه خطای ابلیس

پس تلبیس در آن شبهات نه انست که شهرستانی و همشهریان مذهب او کمان برده اند
از اجزای ابلیس حکم عقل را بر جناب خدا تعالی نه انست که ایشان
توهم کرده اند و چکونه خدا تعالی عقل را که خود در تمیز امور حاکم
ساخته. و او را حجت ثانی فرا روی بر خلق نموده. و در مواضع کثیره از قرآن
مجید او را بطراز اعزاز منشور حکومت نواخته. و فرموده افلا تعقلون
و ما لکم کیف تحکمون. و غیر این در این مقام رقم عزل در ناصیه فضل
او کشد. و از اینجا ظاهر شود که حکم را از حکم معزول میدانند از معزولی
و قول ایشان مخالفت حکم خدا و رسولست. و بالجمله خطا در شبهات
ابلیس بنا بر اصول ارباب عدل از امامیه و معتزله انست که او طلب
حکمت در فعل کسی نموده. که در محکمه عقل و نقل بکمال حکمت و نبوت
رسیده. و منشور عدل او بطغرای فطرت صحیحه عالمیان موشح کردیده
و میکوید چون خدا تعالی قادر و حکیم و عالمست با انکه از اینها غنی است
لاجرم محال میداند عقل صدور قبیح را از او. و هرکاه مکلف بطریق اجمال
دانست که هر چه خدا میکند مشتمل بر حکمت و صواب و خالی از ظلم
و عبث خواهد بود واجبست که امتثال فرمان نماید و لب سؤال
بلم و کیف نکشاید. و همچنانکه مریض جاهل سؤال نمیکند از طبیب
حاذق را از کیفیت دوا و غذا باید که بنده مبتلی باسقام جهل سؤال
نکند از افعال حکیم دانا و قوله و سبحانه که لا یسئل عما یفعل محمول
برین معنی است. نه آنکه اشاعره توهم نموده اند از بطلان حکم و حکمت

بعضی قصوری که در بعضی از ممکنات مشاهده میرود از رهگذر
قصور قابلیت و استعداد ذاتی است که آن از جمله اسباب حصول
صور و اعراض است در مواد نه از رهگذر بخل فاعل و قابلیات
و استعدادات نزد حکما معدات غیر متناهیه غیر مجتمعه اند که واجب
با هر یک از سوابق علت موجبه لواحق اوست و منتهی نمیشود چیزی
از آن ایجاد بواجب بدان مداخله سوابق اینست حاصل کلام او
و لهذا خدا تعالی انبیا را در بعضی اوقات قوت و غلبه بر اعدا و
معارضان ایشان می بخشد دون بعضی را که پس تمکن و قوت تابع
استعداد قابلیات ایشانست و جایز نیست که زیاده از قدر قابلیت
یا کمتر از آن متمکن یابند زیرا که مستلزم ظلم یا جهلست تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و حاصل کلام آنکه باتفاق ارباب علم و عیون
علم تابع معلومست و حق سبحانه و تعالی حکم بر معلوم میکند بانکه از
آنچه مقتضای استعداد غیر مجعولست و پس آنچه قلم قضا و قدر بر
پیشانی او از کفر و ایمان و طاعت و عصیان و غیر آن نوشته از قبیل
استعداد و لوازم وجود اوست چنانکه قول او سبحانه ما اصابک
من سیئة فمن نفسک و نیز و علیها ما اکتسبت دلالت بر آن دارد
و بنا بر این سوال از ترتب ثواب و عقاب و غیر آن از آنچه لوازم افعال
ممکنات آید مانند سوال از ترتب زوجیة معقول و مسموع نیست
پس قول ابلیس که چون خدا میدانست شر از من صادر خواهد شد

چرا مرا آفرید و حکمت در آن چه بود نامعقول باشد جواب بکر
میگوییم که غرض از آفریدن او آن بود که چون قصور استعداد و خبث
نفس او ظاهر شود و خود را از اظهار این بنظر پست بغایت پسندیده
جهة عبرة و اعتبار دیگران رسوا ساخته بر آنها مسلط دارد و وسوسه
او را بر ایشان کمارد تا هر که با او مجاهده و ممانعت نماید بفضای نعمای
جزای مقیم شتابد و هر که موافقت و متابعت او کند سزای خود را
از عذاب و نکال دریابد چنانکه فرموده لاملئن جهنم منک
و ممن تبعک منهم اجمعین و ایضا میتواند بود که وجود شر انگیز
او از تتمة صلاح عالم و نظام کل باشد غایت الامر بحال هر فرد اصلح
نباشد و این موجب قدح در حکمت نیست چنانکه علامه دوانی
در بعضی رسایل خود فرموده که عنایت الهی متعلق بنظام کل من
حیث الکل است و مقصود بالذات همانست و مصالح جزئیه را
بهمان مصلحت کلیه است اگرچه نسبت با شخص معین مصلحت
در خلاف آن نماید و نظیر اینمعنی آنکه مهندس چون طرح عمارتی
رقم کشد و در آن امر ملاحظه و سعی کند که نسبت با جمیع آن عمارت
من حیث المجموع اولی و الیق باشد و بحسب مصلحت کل خانه تعیین
موضعی از برای مجلس و مکانی برای دهلیز و محلی برای متوضا و غیرها
نماید و در این صورت نظر بمجموع خانه لایق بهر محل آنست که مهندس
صاحب نظر تعیین نموده اگرچه نظر بهر یک از اجزا الیق آن باشد ۵

كه مثلا مجلس باشد همچنین معمار قدرت كامله الهی نیز طرح عالم
بر وجهی رقم كشیده كه نسبت با مجموع من حیث المجموع اصلح باشد
اگرچه نظر با خصوص هر یك از اجزا خلاف الیق نماید و این مقدمه را
باین وجه بیان كرده اند كه كل عالم را اوضاع مختلفه متصور است
وشكی نیست كه عالم باعتبار ان وضع كه اصلح و كامل باشد بنسبت
بمبدا كامل من جمیع الوجوه است پس البته بران وجه موجود
خواهد شد هرچند مناسب میان فاعل و قابل بیشتر باشد
افاده استفاده بیشتر واقع شود و دربن دلیل سخنان بسیار است
كه لایق برین مختصر نیست و ما بعضی از انها را در بعضی از حواشی
كتب عقلیه تقریر كرده ایم و صاحبان كشف و شهود درین مقدمه
بیان دیگر فرموده اند و آن انست كه اگر وجهی دیگر در نظام عالم
الیق از انچه واقعست ممكن بودی البته بران وجه واقع شدی
چه بر تقدیر علم وقوع حال از دو بیرون نیست یا حق تعالی را
معلومست كه ان وجه الیق است و اصلح یا معلوم نیست و بر
تقدیر اول جهل و بر تقدیر ثانی عجز یا بخل چه اگر قادر نباشد با وجود
امكان عجز لازم و اگر قادر باشد و ایجاد نكند بخل لازم اید تعالی الله
عن ذلك علوا كبیرا و این دلیلیست مبین كه امام حجة الاسلام
در بعضی تصانیف خود اورده و بعضی از اكابر كشف و شهود
استحسان این نموده انتهی كلامه راقم اربعین گوید مستحسن نیست

چه

زیرا كه هیچ یك از جهل و عجز و بخل لازم نمی اید چنانكه لمعه در حاشیه
قلمی شده و بهشت و دوزخ شاهد این معنی است فتامل جواب از
دویم انست كه تكلیف كه حسن ان بادله عقل و نقل ثابت شده
از برای انست كه مكلفان استحقاق تعظیم ثواب بواسطه طاعات
یابند بدانكه تعظیم بدون استحقاق در نظر عقل سلیم قبیح است
ولهذا عقلا تعظیم اطفال را قبیح میدانند و تعظیم علما را حسن
خوانند بخلاف بخشش مال بكسی كه مستحق ان نباشد كه ان در
عرف عقلا قبیح نیست بلكه انرا جوده فضل مینامند و بوجهی
دیگر میگوییم انتفاع نعم الهی و رحمت نامتناهی او بر دو قسم میباشد
تفضیل و استحقاق و استحقاق اعلی و اجل و اشرفست از منزله تفضل
پس اگر ابتداء ایشانرا بجنات نعیم میرسانند هر اینه اقتصار كرده
بود درباره ایشان بر اعطای منزله تفضل كه ادون و اهون است
از منزله استحقاق و از جمله مفاسد او انكه محروم كرده اند از
استحقاق كسی را كه از حال او میدانند كه بتكلیف طاعت خواهد
كرد و مستحق ثواب خواهد شد و انكه اورا اصلح بحال او بود ممنوع
ساخته باشد و اكتفا كرده باشد درباره او بنعمتی كه غیر ان
افضل از و بود و این واقع نمیشود از عالم حكیم جواد غیر بخیل
پس واجب شد كه خلق ایشان در دنیا و عالم ساختن درباره ایشان
تكلیف را كه مشتملست بر تعریض امر جلیل تا انكه مستحق شوند

ومنزلت استحقاق

ع

طایعان آن خبر راکه در علم الهی سبق تحقق یافته بود. و بعد از تبیین
و تعریف واز اینجا علت در تکلیف مخالفة الا کسی که جفا بر نفس
خود کند و نظر در عاقبت کار خود نینداز. و بوجهی دیگر که اگر خلق
و تکلیف قبیح و خالی از حکمت باشد چنانکه او توهم نموده. و خیال
کرده که اگر او نمیبود کسی مستحق عذاب و خلود در نار نمیبود. بایستی
که هیچ چیز از عقل فرومایه تر و زیان کار تر نبودی. زیرا که اگر آدمی را
عقل نمیبود هیچ ملامتی متوجه او نمیشد و عقابی و تادیبی بسبب
تقصیر و ذلتی باو نمیرسید. و بسبب عقل این آزارها باو میرسد
و مستحق آن میگردد. و حال آنکه جمیع امم از موحد و ملحد متفق‌اند
بر شرف عقل و فضل و علو مرتبه او و چنانکه متفق‌اند بر زشتی ضد
و نقیض او. اگر گویند عقل داعی نیست بر چیزی که موجب لوم
و ضرر باشد. بلکه او ناهی و زاجر است از قبیح. و اگر عاقل خواهد
ارتکاب قبیح نمیکند. تا بآنکه در علم منافع دیگر هست که آن عزت
علم و شرف معرفت و ادراک لذات عظیمه است. در جواب گوییم که
همچنین خلق و تبلیغ و تکلیف داعی بکفر و باعث بقبیح نیست و
مقتضی عقاب و خلود در نار نیست. بلکه او ناهی و زاجر است از آن.
و اگر مکلف خود کافر نمیشود و اطاعت خواهد کرد. و بآن طاعت
مستحق خلود در نعیم جنان خواهد شد چنانچه غیر او از مطیعان
و مع هذا در تکلیف فایده تعریض بمنازل نعیم و منزله استحقاق

و رعایت مقتضای حکمت و صلاح حاصلست. و ایضا میگوییم
که تعریض به نیل ثواب دایم. و امر بمعرفت منعم. و شکر او و بترک جور
و ظلم و سفه نزد عقل نیکو و پسندیده است. همچنانکه تعریض
بهلاک. و امر بجور و سفه نزد او قبیح است. پس اگر معصیت مامور
و مصیر او بسبب سوء اختیار بسوی استحقاق عذاب و علم عالم
بانچه باو خواهد رسید از هلاک و ضرر موجب قلت حقیقت
تعریض بخیر و امر بحسن شود. و آنرا قبیح و فاسد سازد. لازم آید که
طاعت مامور. و مصیر آن بسبب حسن اختیار بسوی استحقاق
مدح از عقلا در عالم امر بانچه بمامور رسد از سلامت و استحقاق
مدح موجب قلت تعریض بشر و امر بان شود. و آنرا نیکو سازد و
هیچ عاقل باین قایل نمیشود. و اگر امر بخیر و تمکین از آن و امر بان و دعوت
بسوی آن. و تهیه اسباب آن تعریض بخیر نباشد. الا کاهی که امر داند
که مامور قبول و تسلیم میکند لازم آید که امر بفساد و شر و دعوت
بان. و ترغیب بر آن تعریض بمکروه. و هلاک و ضرر نباشد. الا
کاهی که داند که مامور قبول خواهد کرد. و هلاک خواهد شد.
و چون نزد جمهور علما و عقلا امر بفساد و شر و مانند آن اساءت
و ضرر و تعریض بمکروه هست. خواه مامور داند که قبول خواهد کرد
و هلاک خواهد شد یا مخالفت خواهد کرد و سالم خواهد ماند.
علی هذا القیاس باید امر بخیر و دعوت بان تعریض بخیر و احسان

برینده باشد خواه داند از حال بنده که قبول خواهد کرد و سالم
خواهد ماند و خواه داند که او مخالفت خواهد کرد و هذا اخر جوا
شد و بالله التوفیق وجواب از سیم آنست که غرض از تکلیف ملا
بسجود ادم علیه السلم اظهار زیادتی فضل و کمال استحقاق خلافت
ان از خدا تعالی بود و انکه در ان میان سوء استعداد و شیطنت
ابلیس ظاهر شود تا هر یک را بانچه جزا و سزای اثار قابلیت و استعداد
اوست از طاعت و معصیت برساند و از ان بر حسن فعل خود
از لطف و عتاب و ثواب و عقاب حجت قایم سازد که اگر بدون
ظهور سوء استعداد ابلیس او را عقوبت میفرمود مظنه اعتراض
او بلکه از دیگران میبود و لله الحجة البالغة وجواب چهارم آنست
که عدل واجبست و در ان فایده متکلف معتبر نیست چنانکه
عقل سلیم در احکام الهی و پادشاه با رعیت و سپاهی بران گواهی
میدهند و ایضا ضرر عذاب از تکلیف لازم نیامده زیرا که تکلیف
من حیث تکلیف حسن و فایده مند است چنانکه از پیش گذشت
و مقتضی مضرت نیست و الا لازم اید که تکلیف بمؤمن مطیع
نیز موجب مضرت باشد بلکه ان ضرر بسبب اختیار کفر و
فسق و ترک ایمان و طاعت بهم رسیده وجواب از پنجم آنست
که مصلحت در تمکین او از دخول در بهشت و وسوسه ادم این بود
که ادم و حوا با او مجاهده کنند و بمراتب عالیه ثواب رسند و هذا

ادم

ادم و حوا همیشه در انجا از و محترز بودند و مخالفت او میکردند تا
آخر بتدبیر دیگر در امده بسوگند دروغ ایشانرا مبتلای ارتکاب
خلاف اولی ساخت جواب از ششم نیز همین است که در پنجم بلکه در
اول نیز گفته شد و انکه گفته که چه حکمتست که ایشانرا بهمان فطرت
صحیحه که خلق کرده بود نگذاشت جوابست بانکه اگر وسواس
شیطان در میان نبودی نیک و بد ظهور نمودی و صفت
عفو و غفران که از جمله صفات کمال باریست چهره نگشودی
جواب از هفتم آنست که تواند بود که ابقای ابلیس بحال او اصلح
باشد زیرا که مستلزم تاخیر عذاب اوست و لهذا از خدا تعالی
سوال بقای خود نمود و گفت رب انظرنی الی یوم یبعثون
و میتواند بود که نسبت بباقی عباد نیز اصلح باشد چنانکه سا
بقا
مذکور شد که عباد الله با او مجاهده نموده بفیوضات الهی و
درجات عالیه نامتناهی فایز گردند و فضل ایشان بر ملائکه
کرام ظاهر گردد زیرا که استقامت حال ایشان با مزاحمت
شیطان و رعایت امر سبحان در غایت صعوبت و دشواریست
و باین مستحق فضیلت و ثواب میشوند بخلاف ملائکه که چون
شیطان مزاحم ایشان نیست بلکه مجبولند بر استقامت
انفکاک ان از ایشان مانند انفکاک زوجیت از اربعه ممکن نیست
و بعضی گفته اند که حکمت در انظار و امهال ابلیس دو چیز بود

یکی آنکه بر وظاهر سازد صدق مضمون این آیه را که ان الله لا
یضیع اجر من احسن عملا و آنکه آنحضرت عبادت کسی را بانضمام
عداوت ضایع نمیسازد چه جای آنکه آنرا با وجود محبت ضایع
سازد. و دویم آنکه عاصیان از رحمت و اجابت او نومید نشوند
چنانکه ابلیس را با کفر و معصیت نومید نساخت و روایتست که
چون ابلیس گفت لاغوینهم اجمعین یعنی بندگان خدا را از طاعت
او باز خواهد داشت. خدا تعالی فرمود که باب توبه بر روی ایشان
مفتوح خواهم گردانید. پس ابلیس گفت که منع ایشان از توبه خواهم
نمود خداوند عالمیان فرمود که اگر ترا قدرت بر منع ایشان از توبه
باشد قدرت بر منع من از غفران و آمرزش ایشان نخواهی داشت پس
بانجام رسید این کتاب مبارک بحدیثی که از جناب ابو عبد الله
علیه السلام رویست در کافی که فرمودند قال رسول الله صلی الله
علیه و آله سیأتی زمان علی الناس لا ینال الملک الا بالقتل
والتجبر ولا الغنی الا بالغضب والبخل ولا المحبة الا باستخراج
الدین واتباع الهوی فمن ادرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر
وهو یقدر علی الغنی وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة و
صبر علی الذل وهو یقدر علی العز آتاه الله ثواب خمسین صدیقا
ممن صدق بی وهذا آخر ما اردنا ایراده والحمد لله رب العالمین
علی اتمامه وصلی الله علی وصیه وخلیفته واخیه عدد ما احصاه

علی سیدنا و نبینا محمد و آله

علمه و رضاه **نظم** کتابم چو از لطف حق شد تمام ❋ بشکر الهی
نمودم قیام ❋ ز اخبار صادق چو آن پر شده ❋ چه ایشان بگوش و دلم
در شده ❋ چنان دارد از فیض ایزد اثر ❋ که چون آب حیوان بلی بیشتر
ز اخبار بحری بود بی‌کنار ❋ در آن پر بسی گوهر آبدار ❋ الهی بحق رسول
امین ❋ بحق علی شاه دنیا و دین ❋ با ولاد امجاد اطهار او ❋ بصاحب
باسرار او ❋ که از سر اخبارم آگاه کن ❋ و ز آگاهیم توشه راه کن ❋ چه در
طاعتم نیست زیب قبول ❋ بود دست و دامان آل رسول ❋ چو تألیف
این اربعین شد درست ❋ رضا خواه بهر تاریخ جست ❋
١١١٩

کتبه الفقیر الی الله الغنی محمد بن فضل الله الحسینی
الموسوی الجهرمی عفی عنهما بالنبی وآله الطاهرین
صلی الله علیهم افضل الصلوة تذکرة للمخدوم المعظم
المکرم الکامل العالم العامل المؤلف لهذا الکتاب
الشریف الرفیع محمد یوسف بیک دامت مکارمه
ومعالیه وتوفیقاته فی غرة شهر ربیع الاول
فی سنة احدی ومائة وعشرین بعد الالف
من الهجرة النبویة المصطفویة

صح
م